

بدون حفظ و پاسداری از گنجینه ی
تجربه ها و دستاوردهای پدران و نیاکان
خود به حلقه خردمندان راه نخواهی یافت!

آنوسی ها (پاسداران دولت پنهان یهود)

ج - پژمان

اردیبهشت ماه ۱۳۷۹

انقلاب شایان ستایش خمینی در ایران درست بر همان مبنای ایدئولوژیک تکیه دارد که ایدئولوژی مبارزه امروزی ما در اسرائیل بر آن تکیه دارد. مفهومی که ما برای یهوه خدای واحد غیرتمند و بی گذشت خود قائلیم همان مفهومی است که خمینی از خدای اسلام دارد. دیدگاههای جهانی ما کاملاً مشابه همدیگرند، همانطور که بسیاری مسائل دیگر میان ما مشترک هستند. هر دوی ما برای دفاع از ارزشهای سنتی خود در مقابل نوآوری کفرآمیز امروزی می جنگیم. من وقتی شعار «الله اکبر» را می شنوم همانقدر احساس رضایت می کنم که اسلام راستین از شنیدن شعار «جلال یهوه متبارک باد» خرسند می شود. یک امام جماعت جمهوری اسلامی هر کلامی را که از شریعت دریافت کرده است بصورت رهنمودی تکرار می کند، درست همان کاری که ما در مورد تورات می کنیم. من ساعت های متوالی مجنوب موعظه های مذهبی خبرگان ولایت فقیه مانده ام، زیرا آنان نیز در خط مبارزه با لیبرالیسم و آزاد اندیشی همزمان ما هستند. می خواهم بدانان پیام دهم که: بنیادگرایان روی زمین متحد شوید!

(نقل از مصاحبه خاخام اعظم فرومن با روزنامه لیبراسیون ۳۰ آوریل ۱۹۹۸)

هردر Herder (۱۷۴۴ - ۱۸۰۳) فیلسوف معروف و نامدار آلمانی، جهودان را به سان ((علفهای هرزه ای)) می دانست که تقریباً به تمامی کشورهای اروپایی (کل جهان) آویخته اند و شیره ی آنان را میمکند.

آنوس، آنوسي (يهودي مخفي، معادل مارانو Marranos در جوامع مسيحي و دونمه در دوران عثماني. به يهوداني گفته مي شود که به اجبار يا بنا به دلایل سياسي و بمنظور نفوذ در میان غير يهوديان آيين ديگري را پذيرفته باشند و در خفا به آيين يهود پاييند باشند. ج - پ) به زبان عبري به فردي اطلاق مي شود که تحت فشار تغيير مذهب داده و مي کوشد دين اصلي خود و مراسم آنرا در خفا حفظ کند. (۱)

عده ای از محققین، پژوهشگران و جامعه شناسان بر این باورند که ما ایرانیان را حافظه‌ی تاریخی نیست. به نحوی که در هیچ برهه‌ای از زمان، تاریخ سرزمین خود را به خاطر نسپرد و از آن درسی نیاموخته ایم. به زعم این اندیشه‌ورزان، ما را با گذشته‌ی خود و نیاکامان کاری نیست! به باور این عده، که باوری بحق و دارای پایه‌های علمی و مستدل است، ما مردمانی هستیم که از سرگذشت پدران خود بی‌خبریم و از آنچه در طول تاریخ سراسر رنجمان بر ما رفته است، همچنین! بنابر این بدون حب و بغض و بدور از تعصب‌های کور و بی‌منطق، باید گفت که باور این عزیزان، قولیست درست و می‌بایست دل در آن بست و پذیرفت که ما مردمانی چنینیم! بی‌تفاوتی ما نسبت به تاریخ و سرنوشت خود و سرزمینمان به حدیست که در سخت‌ترین شرایط ممکن نیز حاضر نیستیم از گذشت روزگار و اندرزهای گهربار تاریخ درس عبرت بگیریم و بیاری گنجینه‌ی تجربیات پدران سخت‌کوش ما را به حل مشکلات و معضلات عیدیه‌مان بپردازیم!

این بی‌تفاوتی به حدیست که اکثر روشنفکران و پژوهندگان ما از وقایع سده‌های اخیر و سرگذشت احزاب سیاسی و جریانهای روشفکری مملکت نیز بی‌خبرند و پایه‌های روشنگری خود را بیشتر بر اتهامات بی‌اساس و لجن‌پراکنی‌های دشمنان مردم قرار میدهند و عملاً به آسیاب دشمنان سوگند خورده‌ی میهن و خلق می‌ریزند.

چرا و به چه دلیل؟ بدون واهمه و ریشخند تاریخ‌نگاران و قلم‌بدستان بی‌مایه و مزدوری که تاکنون، نقشی عظیم در زدودن حافظه‌ی تاریخی ما ایفا نموده‌اند و برای تیره‌ی خود و دادن پوششی واقع‌گرایانه به سیاه‌بر روی کاغذ آوردن‌های جانبدارانه‌ی خود، ما را به دارا بودن تفکر پارانوایی (تشویش‌انگیزی از دسیسه و توطئه‌ی دیگران) محکوم می‌کنند، باید پذیرفت که عدم علاقه و دلبستگی ما به تاریخ و گذشته‌ی میهنمان از آن روی است، که حافظه‌ی تاریخی ما همیشه دستخوش تهاجم و دستبرد دشمنان غارتگر و بی‌فرهنگی بوده که در طول تاریخ، ما را بی‌حافظه و سرزمین‌ما را غارت شده‌ی خواسته‌اند! این عدم توجه به تاریخ میهن و بی‌تفاوتی نسبت به دستاوردهای نیاکان ما در آوردگاه زندگی، سبب شده تا در دراز مدت، از شناسایی چهره‌ی دشمنان ما باز مانیم و با همه‌ی جانبازیها و ایثارگری‌های قهرمانانه‌ی فرزندان برومند ایران، هر روز شاهد تکرار تاریخ کشورمان به نوعی مضحک و خنده‌آور باشیم.

تکرار اشتباهات انقلاب مشروطیت، وقایع سالهای بیست تا سی و دو و انقلاب با شکوه بهمن ماه ۱۳۵۷ نمونه‌های مشخص و قابل توجهی است که نمی‌بایست از دیدگان تیز بین و موشکافانه‌ی جوانان برومند ایرانی که دل در گرو آزادی میهن و سربلندی زحمتکشان این مرز و بوم دارند، بدور بماند. این بی‌توجهی به تاریخ و اشتباهات مکرر و بی‌توجهی نسبت به آنان باعث گردیده تا دشمن هزار چهره، براحتی چهره‌ی کریم خود را از دید مردم مخفی نموده و هر روز به رنگی دیگر و چهره‌ای کاملاً متفاوت با آنچه در گذشته بوده، ظاهر گردد و با عوام فریبی و شعارهای انقلابی و سوپر انقلابی به غارتگریهای همیشگی و جنایات ددمنشانه خود نسبت به زحمتکشان و ارج‌بخشندگان زندگی، ادامه دهد.

تاریخ نویسان مزدور و قلم‌بدستان خودفروخته نیز از این غفلت و بی‌توجهی ما سواستفاده نموده و با خاطری آسوده، در راستای اهداف شوم دشمنان به قلب تاریخ و وارونه جلوه دادن چهره‌ی عروس زیبای حقیقت می‌پردازند.

به شهادت تاریخ و اسناد به جا مانده در دل خاک، از زمانهای بسیار قدیم، یعنی دورانی که اجداد خرد ورز و انسان دوست ما سنگ بنای گوشه‌ای از تمدن بشری را بر روی زمینهای ابرفتی خوزستان و غرب ایران می‌گذاشتند تا پاپیای آباد سازی زمین، ندای آزادی و خردورزی انسان را در سراسر گیتی سر دهند، تاکنون که هزاران سال از آن تاریخ می‌گذرد، دست یا دستانی درکار بوده‌اند تا بنابه دلایلی روشن و مشخص چنین سرنوشت شومی را برایمان رقم زنند، و ما را بصورت انسانهایی بدون حافظه و خاطره‌ی تاریخی بار بیاورند! بطوریکه پدران ما را نشناسیم و نیاکان ما را همچنین.

تبلیغات شوم و زهرآگینی که از سوی هدایتگران و خط‌دهندگان صاحبان همین دست‌ان شوم پرداخته و پخش می‌شود، بر این دلالت دارد که برخورداران ما ایرانیان از چنین خمیرمایه‌ی مخرب و نکوهیده‌ای، که بی‌حافظگی تاریخی می‌نامند، ریشه در سرشت ازلی و ابدی ما دارد. سرشتی مخرب و ویرانگر که تحت هیچ شرایطی، ما ایرانیان را از آن گریزی نیست. به زعم این قلم‌بدستان مزدور و شیطان صفت، این سرشت مذموم و نکوهیده چنان با خون و گوشت ما عجین شده که با هیچ ترفند و حیل‌ه‌ای قادر به تغییر و دگرگونه نمودن آن نیستیم.

ما را حافظه‌ی تاریخی نیست! بطوریکه بن‌مایه‌ی وقایع اتفاقیه را بدرستی نمی‌دانیم و از آنچه در طول تاریخ بر فراز و نشیب ما بر ما و نیاکان ما گذشته است بی‌خبریم. با نگاهی سطحی و گذرا به آنچه به نام تاریخ این سرزمین نگاشته شده است، در می‌یابیم که تاریخنگاری ما مخدوش و غیرقابل استفاده و بهره‌بردار است. به نحوی که ما از ترسیم یک تصویر واقع‌گرایانه و همه‌جانبه از گذشته‌ی خود ناتوان و در مانده‌ایم! بنا بر این برای دستیابی به حقیقت و رسیدن به سر منزل مقصود، پیراستن تاریخ تا کنونی ما را از اوام، غرض‌ورزیها و پندارهای یک‌جانبه و سطحی تاریخ‌نگاران و وقایع‌نگاران خودی و بیگانه امریست ضروری و قابل‌نگرش.

توجه و نگرش یک‌سویه و غیر پیگیرانه به تاریخ کشورمان، بدون در نظر گرفتن عوامل و زمینه‌های داخلی و خارجی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی راه به جایی نخواهد برد و در نهایت ما را در همین وضعیت موجود نگاه خواهد داشت.

وضعیتی که استحکام و امتداد آن خواست قلبی دشمنان داخلی و خارجی ما در همه ی ادوار تاریخی بوده و به حفظ منافع غارتگرانه و ددمنشانه ی آنان یاری می رساند.

این دشمنان سوگند خورده و ضد بشری ما، که بدلیل پرستش خدایان پلشتی، بشریت در بند را دشمنند، از بازیافت حافظه ی تاریخی و جایگاه حقیقی ما در روند تاریخ بشری، در وحشتی عظیم و توأم با مرگ بسر می برند، لذا با صرف هزینه های کلان و به خدمت گرفتن قلم بدستانی مزدور و خود فروخته که خدایان زمینی را می ستایند و چشم به برده های زر و سفره های رنگین عوامل و کارگزاران این دشمنان دارند، بطور مستمر و پیگیر تلاش می کنند تا به این آشفته فکری و بی حافظگی ما دامن بزنند.

میرم ترین وظیفه ای که هم اکنون در پیش روی ما و جوانان برومند ایرانی و مبارزان راه آزادی و سربلندی ایران قرار گرفته، شناخت گذشته و روی آوردن به آموزه های پدران و نیاکان خرد مندی است، که در سراسر زندگی سراسر رنج و افتخار آفرین خود، هدفی جز سربلندی ایران و بهروزی ما در همه ی عرصه های زندگی نداشته اند.

باید دشمنان واقعی را شناخت و با سلاح خرد و توانایی های تاکنون شناخته نشده و مورد استفاده قرار نگرفته مان، در طرد، افشاء و نابودی آنان کوشید. در جهان امروز، با توجه به پیشرفتهای شگرف تکنولوژی، یک قطبی شدن جهان و حکفرمایی طلا، این خدای زمینی زرپرستان بر کره ی زمین، اگرچنین نکنیم و کمر همت بر میان نبندیم، در آینده ای نزدیک به پرداخت غرامتی غیرقابل تصور و جبران ناپذیر مجبور خواهیم شد و با همه ی پایداری و جان سختی در برابر ناملایمات و هجومهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی دشمنان رنگارنگ، به دیگر ملل گم شده در مغاک خاک می پیوندیم تا در این سفر بی بازگشت، آنان را همراه و همسفر باشیم. اقوام و ملل گوناگونی که پیش از ما بر این کره ی خاکی زیستند و امروزه از آنان جز از نام نمی شنویم!

در سالهای اخیر، بر اثر تخریب بیش از حد تاریخ و تبلیغات مسموم کننده ی دشمنان پنهان و آشکار ایران زمین، این بردگان خدایان زمینی و اجنبی پرستان از مهر بیگانه، که دل در گرو دشمنان خلق و سر بر آستان خدایان زمینی آنان دارند، نسل جوان و بالنده ی مملکت مجبور شده است با این تصور مخرب و ویرانگر خو بگیرد که در آینده، زندگی نه بهتر از زندگی پدران و پدر بزرگها، بلکه هزاران بار بدتر و پرمشقت تر از آنان خواهد بود. وضعیت مخرب و ویرانگری که روز بروز نیز برای بخش بزرگی از شهروندان جامعه بدتر و سخت تر خواهد شد!

به زعم خدایان دروغ و قلم بدستان مزدوران آن که خدایان زمینی را میستایند، دوران انقلابات مردمی و جنبشهای آزادیبخش به پایان رسیده و انسانها به دورانی گام گذاشته اند که مجبورند در دنیای یک قطبی و تحت سیطره ی امپریالیسم و صهیونیسم به زندگی اسارتبار خود ادامه دهند و تسلیم بی اراده قضای آسمانی و خدای زمینی خود باشند!

ما در این نوشتار تلاش میکنیم، تا با استفاده از فاکتها و دلایل مستدل و انکار ناپذیر بر گوشه هایی از این حافظه زدایی و تاریخ نگاری دشمنان ایران زمین و نقش مخرب آنان در استمرار عقب ماندگی ایران و اسارت تاریخی ایرانیان روشنی بیاوریم. پیگیری و ادامه ی این راه آغاز شده به عهده ی جوانان و ایران دوستانی است که دل در گرو استقلال ایران و بهروزی زحمتکشان ایران دارند.

بنا به شواهد تاریخی و آنچه در حافظه ی تاریخ بر جای مانده است، از آغاز تشکیل امپراطوری پارسیان و گشوده شدن دروازه های بابل، آن عروس زیبا و مغرور ((میان رودان)) که خدایان زمینی را در برابر عظمت خود به سجود و امیداشت، بدست سربازان پارسی و مادی که پیامبران صلح بودند و رسولان برابری انسان ها بر گستره ی زمین، دستانی اهریمنی در کار بوده اند تا تمام هستی ما، و از جمله حافظه ی تاریخی مان را به غارت و یغما برند و ما را به راهی رهنمون گردند که نه تنها اهداف زراندوزانه و غارتگرانه ی آنان را دستخوش هراس و بی نظمی ننمائیم بلکه چون بردگانی بی اراده و مطیع بر ثروت آنان بیفزائیم و با رنج شبانه روزی خود معبد خدای زمینیشان را پر رونق نگاه داریم.

این دستان اهریمنی و پنهان، با تبلیغات گسترده و از طریق مخدوش نمودن تاریخ سرزمین ما بدست تاریخ نگاران مزدور که وقیحانه سیاه بر روی سفید می آورند، تلاش می ورزند تا گناه بی حافظگی ما را به گردن فلک و سرشت ذاتی ما بگذارند و به ما بقبولانند که ایرانیان را به سرنوشت خود علاقه ای نیست و در مسیر تغییر آن تلاش نمی نمایند. بدین دلیل ساده که حافظه ی تاریخی ندارند و از سرگذشت پدران خود بی خبرند! با نگاهی دقیق به گذشته و ترسیم واقعه گرایانه ی تاریخ ایران، در می یابیم که یاره سراسری های دشمنان سوگند خورده ی این سرزمین بی پایه و اساس بوده و چرخ ستمگر را در آفرینش و خلقت چنین سرشت و خصلتی و به ودیعه گذاشتنش در وجود ایرانیان تقصیری نبوده و عامل تعیین کننده در این بی علافگی و از خود بیگانگی، تبلیغات مسموم دشمنان و نقش ویرانگرانه تاریخ نگاران و وقایع نگاران مزدورشان بوده است.

بر خلاف تصور و تبلیغات تاریخ نویسانی که ما را متهم به تفکرات پارانویایی می کنند، توطئه و توطئه گری به منظور ویرانی ایران و در بند نگاهداشتن زحمتکشان این سرزمین، همزاد تاریخ سراسر رنج ماست. نیروهای اهریمنی و انیرانی که از همان آغاز طلوع تاریخ، رقم زندگان تاریخ و سرنوشت ما بوده اند، عمدا و آگاهانه با مطرح نمودن توطئه و تبلیغات زهر آگین و منحرف کننده ی خود، چنان زمینه ای فراهم نموده اند که ما، در هیچ برهه ای از زمان به فکر مقابله و رویارویی با این پدیده ی ایران بر باد ده و خانمانسوز که همیشه مد نظر دشمنان سوگند خورده ی ما بوده، نیفتیم و به چاره جویی و درمان آن بر نخیزیم!

با نگاهی ژرف و نقادانه به تاریخ کشورمان، به حقیقتی گریزناپذیر و هشدار دهنده دست می یابیم. حقیقتی کوبنده، آگاه کننده و در عین حال غم انگیز و قابل تعمق. با مطالعه ی دقیق و نگرش همه جانبه، مشاهده خواهیم کرد که در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشورمان، این سرزمین به خون نشسته و نفرین شده، هر گاه که محرومان و رنجدیدگان و بهره دهان ایرانی، مبارزه

پیگیرانه ی خود را علیه پدیده های اهریمنی و پاسداران جهل اندیش و واپسگرایی که پاسداران ظلمتند، آغاز کرده اند، و در هر مقطع تاریخی که پیکارهای آزادیخواهانه و حق طلبانه ی توده های محروم و زحمتکش دست و پای در زنجیر، فرصتی برای تجلی و خودنمایی یافته اند، پاپایی به حرکت در آمدن قائمه شمشیرهای آخته و خون فشان ستمگران، خشم های اهریمنی سوزنده ای نیز به منظور بدنام کردن و سرکوب خشن آزادیخواهان، توسط آن دستان مرموز و تاریخ نگاران مزدورشان در قالب تهمت و دشنام و افترا نیز بر اوراق تاریخ روان گردیده است.

قلم بدستان مزدور و تاریخ نگاران جیره خوار آن دستان ناپیدای اهریمنی، همیشه، مبارزان راه آزادی و پیکارگران عدالت جو را که پیام های برابری طلبانه شان جاذبه ی شگرف و نوید بخشی برای توده های ستم کش و محرومان از هستی ساقط شده داشته، عده ای گردنه گیر، راهزن، آدمکش، نوکر بیگانه، جاسوس و وطن فروش نامیده و مردمان را از همراهی و هم نوابی با آنان که مدافعان راستین استقلال میهن و حقوق حقه ی محرومان بوده اند، بر حذر داشته اند. این قلم بدستان مزدور، با وقاحتی غیرقابل تصور و باور، به منظور بدنام کردن و بی اعتبار ساختن فرزندان راستین ایران زمین، از زدن هیچگونه افترا و بستن دروغ و ناسازی در حق آنان دریغ نورزیده و کوتاهی نکرده اند. بطوریکه با مراجعه به تاریخ نگاشته شده و دست نوشته های کینه توزانه ی آنان، در میان هزاران شهید گلگون کفن میهن و قربانیان مسلخ بیداد، از دوران اقتدار هخامنشیان تا آخرین قربانی حکومت آخوندی، با یک چهره ی مردمی، انسان دوست و وطن پرست روبرو خواهیم شد!

در نتیجه ی تلاش نیروهای اهریمنی و انبرانی و تاریخ نگاران مزدوری که جیره خواران توبره ی دوست و حافظان منافع غارتگران داخلی و خارجی بوده اند، بیشتر متون تاریخی ایران زمین، آکنده از عصبیت های جاهلانه و گمراه کننده و فحاشی و لجن پراکنی های مشمنزکننده ایست که در حق فرزندان راستین این سرزمین بر روی صفحات کاغذ روان گردیده است. در سرتاسر این متون برجای مانده نه فقط انبوهی از دروغ و تهمت و افترا موج می زند، بلکه تاریخ نگاران مزدور و قلم بدستان جیره خوار کوشیده اند حقایق و رویدادهای تاریخی سرزمین ما را به گونه ای و از گونه جلوه گر نموده و حقایق تاریخی را در پشت پرده ی زنگار گرفته ای از دروغ و بهتان پنهان دارند.

از دیدگاه این تاریخ نگاران مزدور، آزادگان ایثارگر، مردم دوست و عدالت جویانه ای چون مزدک بامدادان، بابک خرمدین، هاشم بن حکیم، ارانی، روزبه، حنیف نژاد، حمید اشرف و غیره، همگی، حرام زاده، راهزن، بد دین، دیوانه، نوکر اجنبی و بی ناموس به حساب می آیند و در عوض انوشیروانها، معتمد ها، نادرشاه ها، محمدرضاشاه ها، خمینی ها و خامنه ایها، دادگر، سلطان سرپرستین، ظل الله، خدایگان، امیرالمومنین، آریامهر، نایب امام و امام لقب می گیرند!

البته جای هیچگونه تعجب و گله گذاری نیست! زیرا در همه ی جوامع بشری و در میان اقوام گوناگونی که بر روی زمین زندگی می کنند، این رهبران و پیشوایانند که برگزیدگان آن دستان پنهان و غارتگرند، نه مردم محروم و زحمتکشی که چرخ تاریخ را به جلو می رانند و آینده ی بشریت را با چرخ و خون خود می سازند و رقم می زنند.

ناگفته پیداست، کلیه وقایعی که به فرمان چنین خدایگانی به رشته ی تحریر در می آید و به حافظه ی تاریخ سپرده میشود، می بایست میدان ترکنازی و جولانگه همین بیدادگران باشد. در چنین آوردگاهی مزدکها و بابکها نه تنها جایی ندارند، بلکه چهره های مردمی و انسان دوستانه شان تا آنجا که امکان دارد و نوک قلم مزدوران می چرخد باید مخدوش و ضد مردمی نشان داده شود، تا آیندگان مبارز و حق طلب از ادامه ی راه آنان بازمانند و خواب خوش استثمارگران و جنایتکاران ضد بشری را آشفته نسازند. با چنین هدف و مقصودی است که تاریخ نگاران و وقایع نگاران درباری و خود فروخته وظیفه ی مخدوش نمودن تاریخ و لجن مال کردن چهره های مردمی و بشردوست را به عهده می گیرند! وظیفه ای که در نهایت منجر به از بین بردن حافظه ی تاریخی ملتها و بیگانگی آنان با قهرمانان و فرزندان خلف خود می گردد!

به گمان ما، با همه ی غارتگریها و چپاولهای اهریمنی و تحریف های تاریخی دشمنان سوگند خورده ی ایران، هنوز هم دیر نشده و ما می توانیم در کوتاه مدت بر این ضعف و فتور تاریخی پیروز گردیم و با شناسایی و طرد دشمنان واقعی و کوتاه نمودن آن دستان پنهان اهریمنی، جایگاه خود را در میان سایر باشندگان زمین باز یابیم و به شهروندانی آگاه و دارای حافظه تاریخی قوی مبدل گردیم.

برای باز یابی حافظه تاریخی خود و جلوگیری از دوباره کاریها و تکرار تاریخ با همان اشتباهات و کاستی ها، هنوز ما را شواهدی در دست است و یادمانده هایی از آن روزگاران کهن که می توانند یاری رسان ما باشند و چهره ی دشمنان ما را عریان و ما را به سلاح تجربیات و سنن مبارزاتی نیاکامان مجهز سازند.

مطالب گرانمایی که نیاکامان در دوران حیات خود بردل سنگ خارا و خشت ها نگاشته، یا در دل خاک به دست گنجور طبیعت سپرده اند، تا ودیعه ای باشد برای ما و آیندگان سلحشوری که از پس ما در راه اند، می توانند سنگ بنای گزند ناپذیری باشند برای بنا نمودن کاخ رفیعی که حافظه تاریخی ما را پاسداری نموده و ما را در برابر دسیسه های دشمنان سوگند خورده بیمه می نماید.

برای مثال، ما را اثری جاودانه است که خود از روی نامه ی باستان به رشته نظم در آمده و بازگو کننده حقایق فراوانیست در باره آنچه بر پدران ما گذشته است. صخره ای خارا این و خلل ناپذیر که در آن، حالات و سرنوشت پدرانمان به همراه پیکارهای سازنده شان در آوردگاه زندگی به ثبت رسیده است. کاخی رفیع و سر بلند که خداوندگارش آنرا با تلاشی خرد مندانه پی افکنده و به مدت سی سال آنرا در دستهای معجزه گرش ورز داده تا گوهری باشد یگانه و بی همتا. کاخی عظیم که نه گذشت روزگار را براثری است و نه باد و بارانش گزند و آسیبی تواند رسانید. اثری بی نظیر و گرانقدر که به حق و بجا، آنرا قرآن عجم خوانده اند.

با مراجعه به اثر گرانبها و ارزشمند خداوندگار توس، حکیم ابوالقاسم فردوسی، که کاخ سخن را برافراشت و در یکی از ظلمانی ترین دورانه‌های تاریخی، خون رفته را به کالبد نیاکان ما باز گردانید و فرهنگ و سنن ما را در مقابل فرهنگ‌های صحرانشینان و بیابانگردان عاری از تمدن، محافظت نمود، دریچه‌ای بس پرفروغ به دنیای گذشتگان بر روی ما گشوده خواهد شد که روشنگر حقایق بس گرانبه‌تر و بی‌همتاست.

بر ماست که این اثر گرانبها و بینظیر را از قفسه کتابخانه‌ها، گنج‌های پوسیده و رف‌های خاک گرفته بیرون آوریم و بکوری چشمان ایران ستیزان، مورد مطالعه و کنکاش قرار دهیم.

لازم به یاد آوری مجددست که هدف این نوشتار، با همه کمبودها و نواقص گریز ناپذیرش، تنها اشاره‌ای گذرا به تاریخ و گشودن پنجره‌ای بر روی فرزندان برومند ایران زمین است. فرزندان‌هایی که جان برکف و سرود بر لب در راه سربلندی و اعتلای این مرز و بوم می‌رزمنند و کوه‌ها و دشتهای با صفایش را باخون خود لاله‌گون می‌نمایند. با امید که این مختصر آنان را به مطالعه‌ی تاریخ و سرگذشت نیاکانمان علاقه‌مند نماید تا از این پس با چشم و گوش بسته در دام دشمنان سوگند خورده خود نیفتند و کورکورانه منافع آزمندانه بیگانگان را پاسدار و نگهدار نباشند و بیخود و بیجهت با تبلیغات بی‌پایه و اساس خداوندگار آن دروغ و نیرنگ، در پای خدای زمینی زربستان و غارتگران قربانی نشوند! بویژه در دوران ترک‌تازی امپریالیسم جهانخوار و رشد و گسترش مشکلات و معضلات عدیده‌ای که کشور ما را به نابودی و ورشکستگی کامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره سوق می‌دهد و هر روز که میگذرد، بیش از روز پیش محرومان و زحمتکشان جامعه ما را با مرگی سیاه و جانگداز رو برو می‌سازد!

جای بسی امیدواری است که با همه ناملایمات و سرکوب‌های تاریخی و سیلابهای خونی که با تحریک و دسیسه‌های دشمنان سوگند خورده، از سرمان گذشته و ما را به یکی از عقب‌مانده‌ترین ملل جهان مبدل نموده، هنوز هم ریشه‌های شاداب و سرزنده در دل خاک داریم. ریشه‌ای که میتوان به دوباره‌رستن و شکوفا شدنش امیدوار بود و بدان دل بست. گرچه چندین هزارسال از عمر این ریشه بخون نشسته می‌گذرد و این ریشه عظیم و سترگ تیشه‌های بیشمار را از اهریمنان و حامیان داخلی و خارجی آنان تحمل نموده است. تپه‌های بر جای مانده از زیگوراتهای عظیم شوش، تمدنهای سلیک، مارلیک، ریشهر و لیان و غیره گلخانه‌های اولیه ما هستند و پاسداران جاودانگی و قدیمی بودن ریشه‌هایمان در دل خاک!

چرا ما را حافظه‌ی تاریخی نیست و از آنچه بر ما و پدرانمان گذشته است، بی‌خبریم؟ پاسخ این پرسش را بایست در لابلای سطور تاریخ‌های نگاشته شده‌ی تاریخ‌نگاران مزدور و قلم‌بدستان خودفروخته‌ی ای جستجو نمود که حفظ و حراست معبد خدای زمینی زربستان را بر منافع میهن ترجیح داده و به آستان بوسی این خدای منفور و ضد بشری مشغولند! و پاد زهرش را نیز بایست در همان مکانهایی جست که ریشه‌های جاودانه‌ی مان را نگاهبانی و پاسداری می‌کنند و در آثاری که پدرانمان در این گلخانه‌ها و خزانه‌های زوال‌ناپذیرشان غرس نموده و برای استفاده و هدایت آیندگان برجای نهاده‌اند.

با نگاهی بر پیکره آن گلخانه و تنه‌ی زوال‌ناپذیر درختان تنواری که پدرانمان غرس نموده و با خون دل آبیاریشان کرده‌اند، در خواهیم یافت که در همه ادوار تاریخی، دستان مخفی اهریمنان و نیروهای انیرانی در کار بوده‌اند تا ما را در بی‌خبری نگاهدارند و با انواع و اقسام ترفندها و حیل‌ها، پیوند بین ما و نیاکانمان را بگسلند! دستانی اهریمنی و بدسرت که ویرانگری پیشه‌شان بوده و نابودی ما هدفشان! این دستان نا پاک سرشت، با هدف نابودی ما و دست اندازی بر سرزمین گسترده و ثروتمندی که ایرانش می‌نامند، بیش از هزاران بار حافظه‌ی تاریخی ما را زوده‌اند و با میلیونها ترفند و حیل، ما را شستشوی مغزی داده‌اند تا در بی‌خبری بمانیم و در پی آن نباشیم که موی دماغ خدایان زر و زور شویم و منافع حیاتی آنان و خدای زمینیشان را که با چرک و خون محرومان و زحمتکشان گیتی تغذیه می‌کند و به حیات سراسر ننگ خود ادامه می‌دهد، با خطر مواجه سازیم.

در هزاره‌ها و سده‌های گذشته، با تحریک و توطئه این دستان نا پاک سرشت، چندین و چند بار کشور کهنسال ما مورد تاخت و تاز و هجوم سبانه‌ی بیگانگان قرار گرفته و در هر تاخت و تازی دستاوردهای علمی و فرهنگی مان، یا دچار حریق شده و در میان شعله آتش خشم‌کوتاه فکرات سبک مغز به خاکستر مبدل گردیده (آتش زدن استخر به هنگام هجوم اسکندر مقدونی و سوختن کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی در حکومت ملایان دستگاه خلیفه‌گری شیعه) و یا به فرمان کوتوله‌ی ناقص عقل با آب روان شسته شده (به دجله ریخته شدن کتابهای موجود در کتابخانه‌ی تیسفون و غیره به فرمان عمر بن خطاب، خلیفه‌ی دوم مسلمین) و از میان رفته است. این ضربات هولناک و فجایع جبران‌ناپذیر، وضعیت بحرانی را بوجود آورده، بطوریکه امروزه چنین به نظر میرسد که نه پدران ما را خاطر‌ه‌ای بوده‌تا ما را آگاهی دهند و نه مشایخ ما را اطلاعاتی گسترده از آنچه ما را باید!

دستان پنهان اهریمنی، در همه‌ی ادوار تاریخی، همه‌ی این ویرانگری‌ها را بار آورده‌اند، چون نیک می‌دانستند که با آن همه بلاها و آن تبلیغات گسترده و همه‌جانبه، دیگر نه ما را حوصله کاویدن زمین و نقب زدن به دل تاریخ است، تا باز یابیم آنچه را که نیاکانمان در رهگذر زمان برجای گذاشته‌اند و نه رغبتی به دوباره خوانی آن مصائب!

آنان تا بدانجا پیش رفتند که به منظور رویارویی و مقابله با فرهنگ انسان ساز و بشردوستانه ایران زمین، که آزادی انسان و سربلندی او را مد نظر داشت، بارها و بارها، دست به خلق خدایان دروغین و پیامبران ساختگی زدند!

برای مثال در دوران حکومت پارتیان (اشکانیان) آیین باستانی مهر پرستی، توسط سربازان، سرداران و بازرگانان رومی و غیره، مرزهای پادشاهی ایران را در نوردید و به آیین جهانگستر مبدل گردید! به نحوی که اکثریت ساکنان اروپا، شبه جزیره بالکان و جزیره‌ی انگلستان به این آیین گرویدند و به احداث محرابه‌های بسیاری دست یازیدند. محرابه‌هایی که تاکنون آثار و بقایای آنها در کشورهای ایتالیا، آلمان، انگلستان و غیره وجود دارد، و اعجاب و شگفتی بازدیدکنندگان را برمی‌انگیزند!

نیروهای انیرانی و ضد بشری به سرعت دست به کار شدند و با خلق مسیحیت و اشاعه ی آن، به مقابله با مهرگرایان و اشاعه ی تعالیم ضد بشری خود در لباس و قالب دیگری پرداختند! آیین جدید با حمایت همه جانبه ی آن دستان پنهان و به اتکاء قائمه شمشیر کنستانتین قیصر روم، در همه ی سرزمین های تحت استیلای امپراطوری قدرتمند روم گسترده شد و تمامی آثار مهریان با شقاوت و بیرحمی ددمنشانه ای با خاک یکسان گردید!

دشمن به منظور مقابله با فرهنگ مهرگرایان و سنن انساندوستانه ایرانیان، تا بدانجا پیش رفت که تمامی زندگی ایزد مهر را کپی برداری و به زندگانی عیسی ناصری، پیامبر این آیین جدید مبدل نمود. سرگذشتی که به نام عیسی ناصری به ثبت رسیده و با زبانهای مختلف و روایات گوناگون در دل تاریخ جای گرفته است، نکته به نکته و مو به مو زندگانی ایزد مهر، پاسدار سرزمین آریایی ما و دارنده ی دشت های فراخ است! یعنی او نیز چون این ایزد ایرانی، از مادری باکره بدنیا آمده است و همان سان که ایزد مهر در پایان مأموریت زمینی خود، شام آخرش را با خورشید می خورد و سپس سوار برگردنه ی خورشید به آسمان می رود، عیسی ناصری نیز، شام آخرش را با حواریون دوازده گانه اش می خورد و فردای آنروز از فراز صلیبش در تپه ماهورهای بیت اللحم به آسمان می رود و بازگشت مجددش به زمین را به انتظار می نشیند! در سرزمینهای مفتوحه ی رومیان، پرستگاههای مسیحیان بر روی محرابه های مهریان برپا گردید و همه ی مراسم عبادی ای نیز که از آیین مهر بر جای مانده بود با مراسم دیگر آیین های ایرانی ممزوج و با اندکی دستکاری به آیین مسیحیت و کلیساهای مسیحی تبدیل گردید! برای مثال: غسل تعمید از مهریان گرفته شده و خواندن اوراد، برسم پاشی و دود کردن کندر و دیگر مواد معطر از زرتشتیان و ...

اما این تهاجم های فرهنگی و یورش های مشابه نتوانستند ما را کاملاً خلع سلاح نمایند و همه ی دستاوردهای نیاکان ما را بر بایند! تاراج دشمنان و مخدوش نمودن حافظه ی تاریخی ما، بدان معنی نیست که ما را هیچ در دست نیست و به بهانه این تهمی کیسه بودن، دشمنان دیرینه ما می توانند تاریخ ما را وارونه و تروشات مغزهای علیل و بیمارگونه خودشان را در بازار مکاره ای که بر پای داشته اند، به نام واقعیت و آنچه در هزاره های طی شده بر پدران ما گذشته، به ما و فرزندان ما دیکته نمایند و ما را به راهی برند که خود می خواهند.

دیر زمانست، فرزندان غبور و وطن پرست ما، که در حال بالندگی هستند و رشد، بیش از پیش با شیوه های تبلیغاتی دشمنان ایران و بلند گوهایی مسمم کننده ی گردانندگان و هدایتگران آن دستان پنهان آشنا شده و به خوبی میدانند که منادیان و مبلغین تفکرات و اندیشه های انیرانی و ضد بشری و انسان کش که سر در آخور صهیونیسم جهانی دارند و از آبشخور ثورات و تلمود تغذیه ی فکری می شوند، اصلاً و ابداً به انسانیت و مسائل انسانی نمی اندیشند و برخلاف ادعاهای دروغین و سراپا کذبشان، ذره ای به سرنوشت ما و آینده درخشان و سعادتباریکه در صورت مطالعه سرگذشت نیاکان و باز یافتن هویت خود، در انتظار ماست دلپستگی و علاقه ای ندارند.

فرزندان برومند ما می دانند که جامه دریدن های گویندگان و مفسرین رسانه های گروهی صهیونیستی و اشک تمساح ریختن ها و زاری های تصنعی ملایان و شیخان یهودی تبار به ظاهر ایرانی، که کشور ما را به زندان بزرگ ایرانیان و میدان ترکتازی و چپاول بیگانگان مبدل نموده اند، به خاطر لقمه ای نان عفن و چرکین است که از سوی سردمداران و رهبران صهیونیسم جهانی در توبره و آخورشان انداخته می شود. گرنه، آن جانوران بیچاره و تن پرور را بخاطر ایران و ایرانیان در بند، غمی بزرگ بردل ننشسته و این حیوانات خوش علف را اندیشه رستگاری و سعادت ما و بشریت در سر نیست.

بر اساس داده های تاریخی و آنچه صهیونیست ها خود نگاشته اند تا با هدف مظلوم نمایی و بی آزار نشان دادن خویش، در حافظه ی ما و دیگر باشندگان زمین جا سازی کنند، آنان را با مقولات انسانی و بشری کاری نیست و غم ایران و ایرانیان از پای نینداخته است! تبلیغات مسمم کننده ی هر روزه ی رادیو اسرائیل و مقالات تحلیل گرانه ی سراپا دروغ و غرض ورزانه ی مناشه امیر در نشریه نیمروز و قلمفرسای های مزدوران به ظاهر ایرانی صهیونیسم و فراماسونری، همه و همه با هدف گمراه کردن ایرانیان و باز داشتن آنان از شناختن چهره ی کریه دشمنان واقعی ایران و ایرانی پخش میگرد و دست کمی از گریه های ریاکارانه آیت الله ها و حجج اسلامی که با پشتیبانی و حمایت صهیونیسم بین المللی بر مسند خلیفه گری الله و فرمانروایی ایران نشسته و به منظور خشنودی خدای بی رحم و بی عاطفه ی صهیونیسم، خون فرزندان ایران را به شیشه نموده و ثروت های ملی ما را به یغما برده اند، ندارد!

صهیونیسم و سازمان جهنمی فراماسونری، در راستای اهداف غارتگرانه و ضدبشری خود، ما و همه جهانیان را بردگانی می خواهند تا باتلاش شبانه روزیمان بر ثروت بیکران شان بیفزائیم و زمینه خشنودی خدای بی عاطفه زمینیشان را فراهم نماییم و آنگاه که دیگر برایشان سودآور نبودیم، بی هیچگونه ترحمی شرمان را از سرشان کم کنند و به بمبهای نوترونی مان بسپارند. بمب هایی که شکل تکامل یافته و پیشرفته کوره های آدم سوزی هستند. همان کوره هایی که صهیونیست ها، پنجاه سال پیش بر پای داشتند و عده زیادی از یهودیان و غیر یهودیان پیر و کهنسال اروپایی را که به تعبیر آنان پاسداران اخلاق و اقتصاد کهن بودند، در آن با آتش خشم یهوه صباپوت و شعله سوزنده کینه های چندین و چند هزارساله قوم باصطلاح برگزیده، از بشریت، آشنا نمودند.

صهیونیست های دیو سیرت و جنایتکار، بر اساس رهنمودهای کتاب مقدس و اوراق تلمود، در اندیشه بر پایی حکومت جهانی خویشند و با همه ی توان در پی آنند که حکومت جهانی خود را به هر قیمتی بر پای دارند. جهانی که باشندگانش تنها قوم به اصطلاح برگزیده خداوند هستند و دیگران را در آن مکانی برای زیست نیست. زیرا یهوه را با آنان چنین عهدی و پیمانی است! بنا بر تعبیر و تفاسیر کتاب مقدس و اوراق تلمود، جهان فردا، جهانی است متعلق به قوم باصطلاح برگزیده یهوه، بنون ناخالصی و رگه ای ناچیز از این همه خون کثیف که در شریانهای سفیدها، سیاهها، زردها و سرخها جریان دارد. چرا که این رنگهای به جای مانده و خونهای جاری در شریانها، متعلق به انسانهای برگزیده شده نیستند و یهوه صباپوت آنان را چون دیگر

حیوانات آفریده تا قوم باصطلاح برگزیده اش را تیمار دارند و باتلاش برده وار خویش در آوردگاه زندگی بر ثروت های بیکرانش که از طریق غارت و رباخواری بدست آمده اند، بیفزایند!

امروزه جوانان ما به خوبی می دانند که صهیونیستها، این غارتگران و توطئه گران همه ی تاریخ بشریت، حکومت غاصبشان را به قیمت نابودی هزاران انسان در آسیا، اروپا، افریقا و امریکا بر پای داشته اند. و به نیکی آگاهند که آنان برای تشکیل حکومتی که باید از نیل تا فرات و در گامهای بعدی، در کل جهان گسترش یابد، در این اندیشه شومند تا همه اقوام و ملل روی زمین را نابود کنند و به خیال خام و نامقدس خویش، قوم باصطلاح برگزیده را در جهانی عاری از دیگر اقوام و ملل موجود سروری بخشند.

همچنین جوانان ما و در پی آنان، آیندگان بخوبی می دانند که ما را تاریخی است همزاد و هم سن با تمدن بشری. ما به چنین تاریخی می بالیم و با مطالعه آن احساس غرور و شغف می کنیم. اما این افتخار و شرف، باعث نمی شود تا از دایره انسانیت خارج شویم و به پشتوانه این تاریخ و تمدن که دیگر باشندگان زمین نیز در آن نقش آفرین و سازنده بوده اند، دیگر هموعان خود را که هر یک در کار و ساخت این جهان و تمدن موجود نقشی بزرگ و درخور داشته اند، خوار بداریم و نسبت به آنان به دیده تحقیر بنگریم.

ما، بر اساس آنچه که از نیاکان و پدرانمان برجای مانده و باگذشت زمان باخونمان عجین شده، و آموزه های بزرگ آموزگاران بشردوست سرزمینمان، بشریت را ساخته و پرداخته از یک گوهر ازلی و ابدی میدانیم و به برتری فردی بر فردی دیگر و قسری بر قسری دیگر، نه تنها عقیده مند نیستیم، بلکه به دارندگان چنین تفکر و اندیشه های ددمنشانه و دیوسیرتانه ای با دیده تحقیر مینگریم و آنان را چون دیگر نیروهای اهریمنی، نشانه پلشتی و تباہ کنندگان زمین می خوانیم.

حال با تلاشی پیگیر و خستگی ناپذیر، در لابلای کتب و متون تاریخی برجای مانده از قرون و اعصار، بدنبال حوادث و وقایعی میگردیم که علل عقب ماندگی ما را در پی داشته و ما را از اوج عزت و سربلندی به حضیض ذلت و بدبختی سرنگون کرده و زمینه ای فراهم نموده است تا ما که روزگاری نه چندان دور همگام و هم پای دیگر پرچم داران علوم و طلایه داران تمدن بشری در کار ساخت جهان بودیم، در عقب کاروان پیشرفت و ترقی راه بسپاریم و در آغاز هزاره سوم، همه ی هم و غم خود را به کار بندیم و به این مهم بیندیشیم که لنگان خردک بی رمقمان را چسان به مقصد برسانیم!

براستی علت این عقب ماندگی و توسعه نیافتگی چیست؟ چرا کشور ما که قبل از آغاز رنسانس در اروپا و تمدن جدید، با وجود همان دستان پنهان و توطئه های اهریمنی دشمنان، در نقطه اوج تمدن، پیشرفت فلسفه و سایر علوم قرار داشت، بیک باره به حضیض ذلت افتاد و دچار چنان ذلتي گردید که تا امروز نتوانسته کمر توانمند خود را راست کند؟

چرا همه ی تلاشها و کوششهای آموزگاران ما با شکست مواجه گردیده و تمامی مبارزات حق طلبانه مردم ما به ناکامی منتهی شده است؟

حمله عرب علت اللعلل این نابسامانی و عقب افتادگی است؟ یا حمله مغولان که دوران حکمرانی آنان را بدرستی، دوران ترور عمومی و ویرانگری ددمنشانه در ایران دانسته اند؟ اقوام وحشی و بیابانگردی که با وحشیگری و قساوت قلب از صحرائی گپی و دشتهای مغولستان آمدند، و با خلق و خوی بیابانی خود که با تمدن و شهر نشینی بیگانه بود، ایرانیان را از دم تیغ خون چکان گذرانیدند و شهرهای آباد و پر رونق این سرزمین را به برهوتی خالی از سکنه تبدیل نمودند؟ آنان که بی ترحم آمدند و گشتند و سوختند و بردند و رفتند؟!

بی لیاقتی پادشاهان صفوی عقب ماندگی ما را تشدید کرد یا نا بخردی پادشاهان قاجار؟ و در نهایت سرسپردگی خاندان پهلوی به بیرکفتار استعمار انگلیس و امپریالیسم بین المللی به این روند شدت بخشید یا حکومت آنوسی هایی که در حال حاضر بر اریکه قدرت تکیه دارند و در راه تحقق و پیروزی حکومت جهانی یهود، بویرانی ایران و نابودی ایرانیان شتاب می بخشند؟ یا تسلط شیوه تولید آسیایی که خارج از چهار چوب قوانین و اصول ماتریالیسم تاریخی راه سپرده و بر خلاف قوانین تکاملی جوامع اروپایی، شیوه تولید نوینی را از راه انقلاب خونین و قهرآمیز، جانشین شیوه تولید مسلط پیشین نموده است؟ کدام؟!

همه این مسائل و اتفاقات، قابل غور و بررسی همه جانبه و دقیق هستند و نباید آنها را از نظر دور داشت. اما آن عامل بازدارنده ای که تا این لحظه کمتر بدان اشاره شده و بیشترین اثرات مکتوب و نگاشته شده اش با آن دستان ناپاک اهریمنی و انیرانی از حافظه پدران و مشایخ ما زوده شده است، اثرات مخرب و ویرانگر حکومت پنهانیست که از سپیده دم تاریخ بر کشور ماحکومت رانده و سرنوشت این کشور باستانی را در مسیر دلخواه خود هدایت نموده است! دهشت آفرین و جنایت پیشه موریانه ای، بنام دولت پنهان یهود!

حکومت پنهان یهود که در کشور باستانی ما ریشه ای عمیق و چندین هزار ساله دارد، مدتها توسط چهره های شناخته شده یهودی، که دارای نام و عنوانهایی نیز در تاریخ این سرزمین بوده و هستند، با فرمانروایی بر ایرانیان پاک سرشت، به کار خود ادامه داده و با سرکوب جنبش های حق طلبانه و کشتار فرزندان ایران، به غارتگری و چپاول بربرمنشانه این مرز و بوم ادامه داده است!

با ظهور اسلام ((آیینی که پس از مسیحیت از بطن آیین یهود متولد شد.)) و تسلیم ایرانیان در برابر تازیان بدوی و صحرانگردد جزیره العرب که با شعار برابری همه اقشار جامعه و برادری همه انسانهای روی زمین، پرچم ظاهری مبارزه بر علیه ستمگران و غارتگران را بر افراشته بودند، بنا به مصلحت، برای مدتی در روند کار این حکومت پنهان تغلج بوجود آمد. با تسلط رهبران جامعه یهود بر مراکز اسلامی و نفوذ یهودیان در دستگاه خلفای راشدین، خلفای اموی و خلفای عباسی، مجددا فعالیت این دولت مخوف و توطئه گر آغاز گردید. در این برهه از زمان، به دلیل تعصب مردمان و رعایت حکومتگرانی که خود را سایه ی خدا و پاسدار اسلام می خواندند، یهودیان با همه توان و قدرت خود، بر احوالی نمیتوانستند با اسم و رسم و هیئت

یهودی در کشورهای مسلمان به مقامهای صدارت و وزارت دست یابند. بنا بر این از ترس مسلمانان متعصب، که گرچه با آنان از نظر تفکر و اندیشه همزاد و هم ریشه بودند، اما به علت سوابق یهودیان و جنایات رهبران آنان در ایران و جهان، تضادهای حل نشدنی و آنتی ناپذیری داشتند، نقاب بر چهره ی کریه خودکشیده و در هیئت مسلمانی ظاهر شدند! جدید الاسلام هایی که در بیرون خانه مسلمانانی متعصب و در درون خانه یهودیان معتقد و سرسپرده به رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان بودند. این جدید الاسلام های متعصب و قسی القلب، با سواستفاده از بی حافظگی ما و بمدد قلم بدستان مزدور، در میان مردم به آنچنان پایگاهی رسیدند که توانستند حکومت آنوسی های ایران را پایه گذاری نموده و با نام اسلام و مذهب تشیعه به غارت و چپاول مردم بپردازند و راهگشای غارت و چپاول دولت پنهان یهود و صهیونیسم جهانی گردند!

قسمت پنهان تاریخ سرزمین ما اسناد و مدارکی است در رابطه با این حکومت پنهان و عملکرد خائنه و ایران بر باد ده آن در طول تاریخ چندین هزار ساله ی ایران زمین! قسمتی از تاریخ، که باید با دقت و وسواس آنرا مورد بررسی و کنکاش همه جانبه قرار داد و خاکستری را که تاریخ نگاران و قلم بدستان دولت پنهان یهود و صهیونیسم به عمد بر رخساره اش افشاندند، زدود و پرده استتار را درید تا پیش چشم همگان عریان شود و چون گذشته درخشش حقیقت را مانع نگردد!

درین پرده استتار حکومت پنهان یهود را پیش تازان و متفکرین بزرگ مغرب زمین، در قرون گذشته آغازیدند و با افشاگریها و موضع گیریهای خود ضرباتی بر پیکر فرتوت و متعفن این تشکیلات مخوف ضد بشری وارد نمودند. واقعیتی است که آن بشر دوستان طرفی نیستند و نتوانستند این دشمن غدار را کاملاً از پای آورند! اما حرکت و فداکاری آنان و پایداریشان در برابر دولت پنهان یهود و مقاومتشان در مقابل شکنجه های وحشیانه و دد منشانه ی دستگاه انگیز آسیون یهودیان که با تبلیغات گسترده یهودیان و تاریخ نویسان صهیونیست به غلط به پای مسیحیت یهودی شده نوشته شد، کاری است عظیم! قابل تقدیر و ستایش برانگیز!

دلوران و پیش تازان عصر روشنگری، با سرهایی پر شور و دلهایی پر سودا، پس از راه یابی به دخمه های تاریک توطئه و پر رمز و راز دولت پنهان یهود، از مرگ نهراسیدند و با شهامت و شجاعتی باور نکردنی، افق های جدیدی را در برابر دیدگان بشریت گشودند. افق هایی که تا اندازه ای توانست بر غارهای تیره و پستوهای تاریک اهریمن و دولت پنهان یهود روشنی افکند و توجه متفکران، اندیشمندان و مبارزین بیشتری را متوجه این دشمن پنهان نماید و جلوی غارتگری بی بند و بار آنرا تا اندازه ای سد کند.

فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود، سقوط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و پایان جنگ سرد، که چرخه جدید در سیاست امپریالیسم فاتح و بی رقیب مانده را در پی داشت، فضای مناسبی فراهم نمود تا پژوهشگران و محققین، بیش از گذشته با نقش شبکه های پنهان، در تحولات سیاسی و اجتماعی کشورهای جهان و به ویژه کشورهای عقب نگهداشته شده و توسعه نیافته، بیش از پیش آشنا شوند و با دقت و وسواس بیشتری با این پدیده شوم که بدور از تحولات آشکار تاریخی به فعالیت های پنهان و ضد بشری مشغول است، بر خورد نمایند! علت این امر شجاعت پس از پیروزی امپریالیسم و پرده برداری از عملیات این شبکه های پنهان در نخستین سالهای دهه ۱۹۵۰، در بعضی از کشورهای جهان و بویژه در کشور ایتالیا بود! عملیاتی که توسط سازمان صهیونیست - ماسونیک طرح ریزی و توسط سازمان سیا به مرحله اجرا در آمده بود. اعترافات جولینو اندرویتی نخست وزیر وقت ایتالیا در باره فعالیت شبکه مخوف و گسترده ((گلا دیو)) در ایتالیا، علاوه بر جلب توجه بشردوستان و علاقمندان سرنوشت جهان و بشریت، شوک سنگینی بر افکار عمومی جهان و محافل سیاسی غرب وارد نمود و چشمان حقیقت بین دوستان بشریت را بیش از پیش بر روی حقایق موجود گشود!

با استفاده از جو پروسترویکایی و گلاسنوستی برنامه ریزی شده ی میخایل گارباجف در شوروی و استقبال بی شائبه سیاستمداران غربی از سیاست های وی، در اوایل نوامبر ۱۹۹۰، در پی فشار افکار عمومی مردم ایتالیا و حقوق دانان این کشور برای پرده برداری و افشای ترورهای سیاسی چند ساله اخیر آن کشور، اندرویتی مجبور شد در برابر نمایندگان پارلمان ایتالیا، به وجود یک سازمان مخفی خطرناک در آن کشور اعتراف کند. وی در باره سازمان ((گلا دیو)) گفت: (این سازمان مخفی، متشکل از شهروندانی است که با وسواس و دقت کافی انتخاب و برای ترور، خرابکاری، تبلیغات و جنگهای چریکی آماده شده اند.) به گفته ی اندرویتی، این شبکه ی پنهان از سال ۱۹۵۱ بمنظور مقابله با کمونیستها و اشغال احتمالی قاره اروپا توسط اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت و تا بدانجا گسترش و توسعه یافت که در حال حاضر هزاران مرد و زن ایتالیایی در آن عضویت دارند و به فعالیت مشغولند!

به گفته اندرویتی، این شبکه در کشورهای فرانسه، هلند و بلژیک نیز سازماندهی شده است.

به دنبال اعترافات نخست وزیر ایتالیا، افشاگریهای زیادی در این باره صورت گرفت. از جمله یکی از مأموران اطلاعاتی ایتالیا اعلام کرد که این تشکیلات صهیونیست - ماسونیک به همراه یکی از لژهای فراماسونی ایتالیا، از سازمان های موازی ناتو بوده و سازمان جاسوسی سیا ماهیانه ده میلیون دلار به آنها کمک مالی میکند!

در کشور بلا زده ی ما ایران، که در همه ادوار تاریخی جولانگاه رهبران جامعه یهود و فرمانروایان دولت پنهان آنان بوده، چند سازمان و تشکیلات مخفی و علنی از این دست وجود داشته است؟ کشوری که از آغاز تمدن بشری در تیول رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آن بوده و حکمرانان بی کفایت و خود فروخته اش بنا به تصمیم و اراده این شبکه جنایتکار انتخاب و بر اریکه قدرت تکیه میزده اند؟!.

ناگفته پیداست که کشور ما ایران، در دهه های گذشته با توجه به همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی و دارا بودن مرز مشترکی در حدود هزار و دویست کیلو متر با آن کشور، مرکز نفوذ و فعالیت سازمانهای مخفی و علنی زیادی از نوع سازمان ((گلا دیو)) بوده و هست!.

کشوری که در آن ضدیت با کمونیسم و دشمنی با کمونیستها، سبب اشتها سازمندان خود فروخته فراماسونری و بقای حکومتی ضد مردمی و فاشیستی بوده و خواهد بود، نمی توانسته جولانگاه سازمانهای پنهان و مخوفی چون سازمان گلا دیو نباشد! تاسیسات نظامی ((پل ذغال)) در جاده تهران - چالوس که با هزینه ای سرسام آور بنا شده و وجود ده ها ایستگاه شنود و دیدبانی امریکایی، در شمال ایران نمونه های کوچکی از فعالیتهای علنی صهیونیست - ماسونیکها در ایران به بهانه رویارویی و مقابله با خطر کمونیسم بوده و هست.

احداث این تاسیسات ویرانگر و تشکیل سازمانهای مخوف و ضد مردمی از محل سرمایه های ملی ایرانیان و کیسه ملتی از هستی ساقط شده باعث گردید تا صهیونیستها و گراند لژ فراماسونری به پادشاه اسلام پناه ایران، لقب آریامهری اعطا نمایند و حکومت پوشالی او را در برابر امواج خروشان انقلابی مردم تضمین نمایند!

علاوه بر شبکه مخوف و جنایتکار سعید امامی، معاون امنیتی وزارت اطلاعات رژیم آنوسی ها در ایران که بدنبال قتلهای زنجیره ای اخیر افشا گردید، تیمسار حسین فردوست، جاسوس حلقه بگوش اینلیجنس سرویس بریتانیا و یار غار و همنشین محمد رضاشاه پهلوی نیز در خاطرات خود به وجود سازمانی مشابه سازمان ((گلا دیو))، که توسط صهیونیست - فرماسونها و سازمانهای جاسوسی غرب رهبری میشده و پس از انقلاب کوچکترین ضربه ای بر بیکره آن نخورده، در ایران اشاره نمود است. این سازمان مخفی که فردوست از آن به عنوان ((سازمان بی سیم)) یاد می کند، توسط اینلیجنس سرویس، سرویس اطلاعاتی بریتانیا سازماندهی و به فعالیت پنهان گمارده می شود. فردوست می نویسد:

((سازمان بی سیم يك سازمان كاملا مخفي بود كه انگليسيها بر اساس نهضت مقاومت فرانسه به تدوين آيين نامه آن پرداخته و در مرحله اول در خاك انگلستان و ايرلند به تشكيل آن دست زده و سپس به ايجاد آن در برخي كشورهاي مورد نظر پرداختند. اين آيين نامه چنين بود كه در شرايط صلح بايد بتدريج خانه هاي امن در سراسر كشور، با پوشش بسيار بالا و در نهايت اختفا، تهيه شود. در هر خانه يك يا دو بي سيم بسيار قوي در جا سازي كاملا مناسب و غير قابل كشف مستقر شود. در هر خانه يك بي سيم چي ورزيده با خانواده اش در پوشش كاملا موجه سكني داده شود تا در طول سالها در محيط خود كاملا جا بيفتد. بتدريج در نقاط معين (دفينه) هايي شامل سكه طلا و اسلحه نيز پنهان شود. پس از اشغال كشور توسط نيروي دشمن اين پايگاههاي بي سيم به مراكز واحدهاي مخفي ارتش آزاديبخش تبديل مي شود و هر واحد مي تواند با دسترسي به دفينه ها، كه نقشه آن از مركز اطلاع داده مي شود، امكانات مالي و تسليحاتي خود را تأمين كند و به عمليات پارتيزاني دست زند و در عين حال از طريق بي سيم فعاليت اطلاعاتي بالايي را انجام دهد.)) (۲)

پس از پیروزی انقلاب و همکاری نزدیک و تنگاتنگ حسین فردوست با رهبران آنوسی ایران در بازسازی وزارت اطلاعات و سازمانهای امنیتی رژیم، سازمان مخفی بی سیم نیز در اختیار رهبران خیانت پیشه رژیم قرار گرفت و چون گذشته در مخفی گاه خود باقی ماند تا یاری رسان حکومت آنوسی ها و دیگر حکومتهای دست نشانده ی صهیونیسم در ایران باشد. جالب توجه است که حتی پس از پایان جنگ سرد و فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز به دلیل اهمیت ایران و موقعیت سوق الجیشی آن در منطقه خاور میانه و مجاورت آن با آسیای مرکزی و روسیه، صحبتی از سازمان بی سیم و شبکه گسترده ی آن در ایران به میان نیامد و پرده از روی برنامه ها و جنایات آن در گذشته و حال برداشته نشد!

چنین استنباط می شود که سازمان بی سیم و سازمانهای مشابه به وظایف اصلی خود که همانا شناسایی و شکار آزادیخواهان و عدالت جویان ایرانی است اشتغال داشته و زیر نظر آنوسی های جنایت پیشه، به خیانتهای وطن فروشانه خود کماکان ادامه میدهند، بدون آنکه حتی از سوی رهبران اپوزیسیون و مخالفین رژیم آنوسی نیز مزاحمتی برایشان ایجاد شود و ذکر ی از آنان به میان آید. نکته ای قابل تعمق که می بایست مورد توجه تاریخ نگاران و پیشگامان حقیقی رهایی مردم ایران قرار گیرد، همانا سکوت سازمانها و احزاب به اصطلاح دمکراتیک و مردمی در این باره است. فرزندان برومند ایران زمین ضمن در نظر گرفتن این موارد، میبایست در افشای چهره این سازمان و گردانندگان آن، که دشمنان ما و سرزمین باستانی مان هستند کوشا باشند و از هیچ تلاشی دریغ نوزند!

بر اساس داده های تاریخی و اعترافات مالیخولیایی رهبران صهیونیسم بین المللی، حکومت پنهان یهود، متشکل ترین و با سابقه ترین تشکیلات مخوف و دهشتناکیست که عمرنگینش به زمان برچیدن بساط حکومت یهود توسط پادشاهان آشور در سده های قبل از میلاد مسیح میرسد.

از آن دوران که یهودیان زرپرست و غارتگر، به تدریج دانستند که بغیر از سرزمین موعود و مصر، نقاط دیگری نیز بر روی کره زمین، بویژه در شرق وجود دارند که از آن تپه های خشک و بی باران و علف سینا و فلسطین، سرسبزتر و آبادترند و در پاره ای موارد فردوس برین را تداعی می کنند! در پی دریافت و آگاهی از این موضوع، یهودیان به طمع یافتن طلا، این خدای زمینی یهود، سرزمین موعود را ترک گفتند و با کوله باری از توطئه و دسیسه در طلب چشمه های جوشان شیر و عسل، نهرهای شهد و انگبین و درختان پر بار و سایه گستر، دست به مهاجرتی ابدی زدند. مهاجرتی پر ماجرا و مخاطره انگیز که در نهایت این قوم زرپرست و توطئه گر را سروری و آقایی بخشید و خدای زمینیشان را بر سرنوشته ملل گوناگون حاکم و مسلط نمود!

رهبران قوم یهود که خود و هم نوازشان را برگزیدگان خدای یهود میدانند، از آنگاه که سرزمین موعود را ترک گفته و با هدف چپاول جهان، روی در راه مهاجرت به دیگر نقاط جهان گذاشتند، با مشاهده آن سرزمین های زر خیز و پر برکت به فکر تصاحب جهان و تشکیل حکومت جهانی خود افتادند. بنا بر این اندیشه تسلط بر جهان و ثروتهای بیکران آن و تشکیل حکومت جهانی یهود از قدیم الایام با یهودیان زرپرست و رهبران دیو سیرت صهیونیسم بوده و همچنان خواهد بود. توطئه ها و دسیسه جینی های چندین و چند هزار ساله آنان حکایت از آن دارد که این زراندوزان آزمند مضمند تا پس از تسلط اقتصادی بر جهان،

حکومت سیاسی، نظامی، فرهنگی و ... خود را بر روی زمین برپای دارند و بر روی اجساد به خون خفته ی میلیاردها نفر از باشندگان غیر یهودی زمین به رقص و پایکوبی بردازند. چنانکه از سابقه و پیشینه این جنایتکاران و خوناشامان غارتگر بر می آید، آنان برای رسیدن به این هدف نامیمون و درآغوش گرفتن شاهد مقصود از انجام هیچ شقاوت و جنایتی روگردان نبوده و حاضرند در راه رسیدن به این هدف شیطانی، جهانی را به نابودی و تباهی بکشاند و جمعیت میلیاردي زمین را در کوره های آدسوزي بسوزانند.

صهیونیست های دیو سیرت و نژاد پرست که در طول تاریخ سراسر ننگ خود، تغذیه کننده و خوراک دهنده همه ی اندیشه های نژادپرستانه، ناسیونالیستی و شوونیستی بوده اند، برای برپایی حکومت ضد بشری و اهریمنی خویش حاضرند با شیطان نیز هم عهد و هم قسم شوند و در راه رسیدن به اهداف نامقدس و نامیمون خود به هر جنایتی دست بزنند. کشتار و قتل عام ملل و اقوام غیر یهودی جزء خصیصه ذاتی آنان و از تعالیم تخطی ناپذیر صهیونیسم بین الملل است. بر اساس رهنمود های تورات و تلمود و آموزه های رهبران سازمان جهنمی صهیونیسم جهانی، هدف از تشکیل حکومت جهانی یهود، بخشیدن فرمانروایی و سروری به قوم باصطلاح برگزیده یهوه و مسلط نمودن آنان بر زمین و زمینیان است! یکی از ارکان اساسی و شروط لازم تشکیل چنین حکومتی، نابودی و قتل عام کلیه باشندگان غیر یهودی زمین و مخالفین به قدرت رسیدن قوم برگزیده است!

گلدامایر نخست وزیر اسبق اسرائیل می گفت:

((هر روز صبح که بیدار می شوم و می بینم که باز يك كودك عرب به دنيا آمده است احساس انزجار می کنم.))

با پشتوانه چنین تفکر بیمار گونه ای است که نخبگان قوم باصطلاح برگزیده پس از شعله ور نمودن جنگهای صلیبی، جنگهای جهانی اول و دوم و هزاران درگیری و جنگ منطقه ای در چهار گوشه ی جهان که طی آنها میلیون ها انسان بیگناه به خاک و خون در غلتیدند، هنوز هم با وقاحت و شقاوتی غیر قابل تصور در بوق و کرناي منحوس جنگ و خونریزی می دمند و هر روز در گوشه ای از کره خاکی ما شعله جنگی تازه را بر می افروزند و کشتار دیگری را تدارک می بینند تا تسلط جهنمی خود را بر جهان بگسترانند!

این حقیقت گریز ناپذیر و غیر قابل کنتمان را باید پذیرفت که صهیونیسم بعنوان مغز متفکر و سازمان دهنده بیدادگریهای امپریالیسم، در جهان يك قطبي شده و بدون حضور اتحاد جماهیر شوروي و اردوگاه سوسیالیسم، زیر نقاب ((نظم نوین جهانی)) که در صورت تحقق و پیروزی به بهای نابودی و ویرانی جهان و کشتار دستجمعی نوع بشر تمام خواهد شد، تنها و تنها به يك چیز میانديشد و بغير از این اندیشه بیمارگونه و ضد بشری، فکر دیگری در مخيله بیمارش ندارد! تشکیل ((حکومت جهانی یهود))! حکومتی که در آن جایی برای دیگر مردمان و نژادهای مختلف وجود ندارد! زیرا وجود نژادهای غیرسامی و غیر یهودی ای که از آغاز خلقت آدم، مورد تفر و انزجار یهوه قرار گرفته اند، باعث آلودگی قوم برگزیده و خون پاکي خواهد شد که در رگهای آنان جریان دارد. البته اگر پس از گذشت قرنها، خون پاکي در رگهایشان جریان داشته باشد و مهاجرتها و باصطلاح آوارگی های دراز مدت و اهداء عروسان بني اسرائیلی به حکام و فرمانروایان دیگر کشورها، این خون های مقدس و برگزیده را به ناپاکی های موجود و ژنهای غیر یهودی نیالوده باشد! چه آنان به پاکي خون و حفظ اصالت نژاد باصطلاح برتر، سخت پای بندند و با ریاکاری و تزویر فراوان به ندای پدرانشان در این زمینه گوش فرا می دهند!

کتاب مقدس را میگذشاییم و بر گوشه ای از آن نظر میافکنیم. کتابی که تراوشات مغزی چهل نفر از متفکرین و ایدئولوگهای قوم برگزیده را به فاصله ی موسی تا یوحنا در برگرفته و زیر بنای تفکر همه ی پیروان ادیان ابراهیمی بویژه یهودیت، مسیحیت و اسلام را تشکیل می دهد!

((آنگاه عزرائی کاهن برخاسته بایشان گفت شماخیاانت ورزیده و زنان غریب گرفته جرم اسرائیلرا افزوده اید. پس الان یهوه خدای پدران خود را تمجید نمائید و باراده او عمل کنید و خویشتر از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.)) (۳)

این نگرش نژاد پرستانه، در لابلای سطور و جملات کتاب مقدس به ثبت رسیده و یهودیان و اندیشه پردازان صهیونیسم بین المللی و نمایندگان دولت پنهان یهود، طی قرون گذشته در راه حفظ و اشاعه ی آن از هیچ کوششی دریغ نورزیده و از انجام هیچ جنایتی روی نگردانده اند! آنان، به این فرامین تخطی ناپذیر باور دارند و بر اساس چنین فرامینی، مرزی غیرقابل نفوذ میان خود و دیگر باشندگان زمین ترسیم نموده و با سرسختی از آن پاسداری می نمایند!

با مطالعه ی کتاب مقدس و زیر ذره بین گذاشتن جنایات امپریالیسم در چهار گوشه ی جهان و اعمال و کردار دولت صهیونیستی اسرائیل و دولتهای اسلامی ایران و افغانستان در می یابیم که صهیونیسم به عنوان حامل و پاسدار چنین اندیشه و تفکر بیمارگونه ای، به مثابه غده چرکین و متعفن است که جهان ما و بشریت در بند را تهدید می کند! این تفکر خشن و نژادپرستانه قرنهاست که مغز صهیونیست ها و رهبران جامعه یهود را به خود مشغول داشته و بر روانهای تیره شان حکومت می کند. بنا بر این باید در برابر این خطر بالقوه هشیار بود و با آگاهی کامل در جهت مهار کردن و نابودیش گام برداشت!

راه مقابله با این اندیشه بیمارگونه و ضد بشری، در گرو باز یافتن حافظه تاریخی و تربیت نسلی از فرهیخته گان و خردمندانی است که چون فولاد آبدیده در مقابل تبلیغات گمراه کننده و وسوسه های دشمنان بشریت پایداری و مقاومت نشان میدهند و دل در گرو نجات و رستگاری انسانهای پای در بند و مظلوم دارند! انسانهای والایی که جز در برابر خرد و اندیشه متعالی گردن فرود نمی آورند و در برابر هیچ خدایی به کرنش و سجده نمی افتند!

تکررات بیمارگونه و نژاد پرستانه صهیونیست ها به مراتب خطرناکتر از اندیشه های بلندپروازانه و برتری جویانه فاشیست هایست که با برافروختن جنگ جهانی دوم، کره خاکی و زادگاه ما را به جهنمی هولناک و غیرقابل تصور مبدل نمودند! برماست که در برابر این تفکر ضد بشری به مبارزه ای همه جانبه و جهانگستر روی آوریم و مطمئن باشیم که در این پیکار رهاییبخش تنها نیستیم!

در بیست و هفتم ژانویه ۱۹۷۰، فرانس پرس "از بیت المقدس خبر داد که، غروب سه شنبه حاخام اعظم یهودیان ثبت نام کودکانی را که ثمره ی ازدواجهای آمیخته هستند ممنوع کرده و اعلام داشته است که هیچ قدرتی در جهان نخواهد توانست این قانون را نقض کند که: ((فقط کسانی را می توان یهودی محسوب داشت که از مادر یهودی بدنیا آمده و یا خود تغییر کیش داده باشند.))

و بالاخره در دهم مارس ۱۹۷۰، یعنی در مدت زمانی کمتر از سه ماه که از سخنرانی حاخام اعظم نگذشته بود، روزنامه ی پروادا ارگان مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی خبر داد که: ((پارلمان اسرائیل قانونی را تصویب کرد که به موجب آن فقط کسانی یهودی شمرده خواهند شد که از مادری یهودی بدنیا آمده و یا خود مذهب یهود را پذیرفته باشند.)) بدیهیست که صهیونیسم اندیشه ای جز تسلط بر جهان و نابودی ساکنین کره خاکی ما، با هدف سروری بخشیدن به قوم برگزیده ی یهوه ندارد. این تفکر بیمار گونه قرنهایست که در رویاهای خاکستری و ضد بشری خود، بر پای حکومت جهانی یهود و درخشش ستاره شش پر داوود بر بلند ترین نقطه جهان را ترسیم و خواب میبیند!

اگر اندیشمندان، خردگر ایان، زحمتکشان و کلیه کسانی که به سربلندی و سعادت بشریت میاندیشند، با توجه به یک قطبی شدن جهان و ظهور دکترین نظم نوین جهانی که با هدف بلعیدن جهان و چپاول بیش از پیش ثروتهای ملی و منابع طبیعی کشورهای در حال توسعه تدوین و برنامه ریزی شده است، به چاره جویی نپردازند و با اتحاد و همبستگی بین المللی، دست به اقدامی عملی و همه جانبه در برابر این دیو آدمخوار که با پشتوانه مالی بی حد و حصر، هر دم ترقندی نو بکار می گیرد و فتنه ای جدید براه می اندازد نزنند، بر آنان بلایی صد چندان فجیع تر و دهشتناک تر از فجایعی خواهد رفت که در جریان جنگ جهانی دوم و ترک تازی فاشیسم درنده و خون آشام رفت.

صهیونیسم و حکومت پنهان یهود، خواهان بر پای حکومت جهانی هستند و با تبلیغات گسترده خود در راه این هدف نامقدس گام برمیدارند. غفلت جهانیان و دل بستن به تبلیغات گسترده، دروغین و زهر آگینی که هر روزه توسط زرادخانه صهیونیستها در باره نظم نوین جهانی و منافع عموم بشری پخش می شود، در نهایت نتیجه ای جز پیروزی نژاد باصطلاح برگزیده و قتل عام جهانیان را در پی نخواهد داشت. جهان یک قطبی ما در پناه دکترین نظم نوین صهیونیست _ ماسونیک موجود، آبستن حوادثی ناگوار و دهشتناکی است که جانهای بسیاری به کام مرگ خواهد فرستاد و کشورهای زیادی را از صفحه ی جغرافیایی جهان محو خواهد نمود. حوادث و فجایعی که هم اکنون نمونه های کوچک و پیش پا افتاده ی آنرا در عراق و یوگسلاوی شاهد و ناظر هستیم، در کمین کلیه باشندگان زمین نشسته است. به زبانی ساده تر، شتری که در واپسین روزهای موجودیت اردوگاه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی، تحت لوای نظم اوین جهانی به راه افتاده، بزودی درب خانه ی همه ی ما را بصدا در خواهد آورد. بنا بر این سکوت در برابر تبلیغات و جنایات صهیونیسم در گوشه و کنار جهان، پی آمد ناگوار ی به بار خواهد آورد و در صورت عدم مقابله و سکوت در برابر آن، بشریت میبایست یک بار دیگر شاهد کشتار انسانها و برپایی کوره های آدسوزی ای مجهز تر و وحشتناکتر از کوره های آدم گدازی پیشین در سطح جهان باشد.

صهیونیسم و دولت پنهان یهود، قرنهایست که در راه تشکیل حکومت جهانی خود گام برمیدارند و دمی از پای نمی نشینند. دولتی که از سده دم تاریخ و تمدن بشریت در تدارکش بوده اند و راهی بس طولانی و پر مخاطره را بخاطرش پیموده اند. چون نیک نظر کنیم و تاریخ این قوم را مورد مطالعه و غور قرار دهیم، به این حقیقت کتمان ناپذیر دست خواهیم یافت که آنان با همه ی درنده خوئی و جنایت پیشگی در همه ی مراحل تاریخی، از سلاح مظلومیت و تبلیغات همه جانبه و گسترده در باره این مظلومیت تاریخی خود خواسته بهره جسته اند. آنها به این مظلوم نمایی کاذب عادت کرده اند و با همین شگرد، تا کنون نه تنها بر بیشتر جنایات و تبهکاریهای خود پرده کشیده اند، بلکه موفقیت های شایان توجهی نیز در همه زمینه ها بدست آورده اند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم هیتلری در آلمان، در حالیکه جهانیان به خاطر هزاران زخم چرکین و التیام نایافتنی حاصله از جنگ رنج می کشیدند و به شدت نسبت به جنگ افروزان و بانیان آنهمه فجایع ضد بشری ابراز انزجار و تنفر می نمودند، صهیونیستها با گستردن توری به وسعت جهان، در اندیشه گرفتن ماهی از آب گل آلود برآمدند. آنان با مظلوم نمایی و راه اندازی ماشین تبلیغاتی خود در چهار گوشه ی جهان، و با حمایت کشورهای سرمایه داری غارتگر که حافظ و مدافع شریان های مالی صهیونیستی بودند، موفق شدند تا پس از گذشت هزاران سال، که از ویرانی هیکل سلیمان در اورشلیم می گذشت، حکومت یهود را بر ویرانه های فلسطین بنا کنند. آنهم با بهای ویرانی کشورهای عرب و کشتار و دربردی هزاران نفر از عربهای ساکن در سرزمینهای اشغالی!

صهیونیستها که به اتکا و پشتوانه مظلومیت خود، بر سرزمین فلسطین جنگ انداخته بودند، بنا به خصیصه ذاتی نفرت انگیز و حیوانی خود که همانا نفرت و انزجار نسبت به دیگران است، نسبت به اعراب ساکن فلسطین، همان سیاستی و روشی را پیش گرفتند و دست به همان جنایاتی زدند که به دروغ خود را قربانیان آن می دانستند.

بله، باید از پدرانمان بیرسیم تا ما را آگاهی دهند و از پیرانمان تا ما را مطلع سازند! تا به ما بگویند که کشور کهنسالمان، از جمله نادر سرزمینهایی است که از آغاز طلوع خورشید تاریخ تا کنون، در تیول توطئه گران و نخبگان قوم باصطلاح برگزیده پروردگار بوده است و هم اکنون نیز، آنان به اتکا آتوسی های مقدس مآب که ردای روحانیت شیعه را بر تن نموده اند، بر سرزمین باستانی ما فرمان می رانند! تا به ما بگویند که یهودیان، این باصطلاح برگزیدگان یهوه صباوت، هزاران بارکشورمان را باخون بیگناهان این سرزمین آبیاری نموده و با چرک و خون عزیزان ما معبد خدای زمینیشان را بنا نموده اند! تا به ما بگویند که یهودیان و رهبران دولت پنهانشان، تا نابودی کامل ایران و به قربانگاه فرستادن آخرین ایرانی وطن پرست از پای نخواهند نشست! تا به ما بگویند که هم اکنون یهودیان مخفی شده در لباس روحانیت شیعه بر ما حکومت میکنند و

فرزندان ما، هر روزه به دست دژخیمان و آدمکشان صهیونیسم بین المللی به خاک و خون می غلظند و در برابر خدای زمینی این زرپرستان و رباخواران همه ی اعصار سلاخی میشوند.

اگر در گذشته های دور و دراز ایران زمین، مرده خای ها و استرها با نام و نشان یهودی، بر اجساد نیاکان پاک سرشت ما جشن خون بپا می کردند و کشتار بیش از هشتاد هزار ایرانی را به عید ملی - مذهبی یهودیان مبدل می کردند، امروز ((آنوسی های)) نقاب بر چهره کشیده، در لباس آیت الله، دمکرات، اصلاح طلب و سوسیالیست به این مهم مشغولند و با تلاشی شبانه روزی و خستگی ناپذیر، به بهای ویرانی ایران زمین و سلاخی نمودن آزادیخواهان و دگراندیشان ایرانی در معبد خدای زمینی قوم یهود، راه را برای تشکیل ((حکومت جهانی یهود)) و پیروزی صهیونیسم و فراماسونری هموار میسازند.

قبل از پرداختن به موضوع و گوش فرا دادن به وقایع تلخ و ناگوار که پدرانمان را درحافظه مانده است، لازم است که نکاتی چند را مد نظر قرار دهیم. یعنی، ببینیم که یهودیان از چه تاریخی قدم به سرزمین ما گذاشتند و با ساکنین فلات ایران هم خانه و همکاسه شده اند؟ تا کی و تا چه هنگام با نام و نشان یهودی در میان ما زیسته اند و بعنوان عضو یا اعضا دولت علنی، با ظاهری ایرانی یا یهودی بر ما و سرزمین ماحکومت رانده اند؟ و از چه تاریخی در لباس آنوسی فرو رفته اند و چهره در نقاب مسلمانی و شیعه گری کشیده اند تا خیانتها و توطئه هایشان به پای قوم باصطلاح بر گزیده یهود نوشته نشود و باعث رسوایی بیشتر این باصطلاح برگزیدگان یهود در میان خلقهای عالم نگردد؟

تاآنجاکه از شواهد و متون تاریخی برمی آید، اولین گروه ازبه اصطلاح آوارگان و مهاجرین زرپرست یهودی در دوران پادشاهان آشور وارد خاک ایران شدند و در فلات ایران سکنی گزیدند. آنگاه که یهود صباپوت از غدر و نیرنگ قوم برگزیده ی خود به تنگ آمد و فریاد برداشت :

((وای بر آشور که عصای غضب من است، و عصائیکه در دست ایشان است خشم من میباشد. او را بر امت منافق می فرستم و نزد قوم مغضوب خود مأمور میدارم، تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشانرا مثل گل کوچها پایمال سازند.)) (۴) یهودیان از آن تاریخ که عصای خشم یهود در دست پادشاهان آشور قرار گرفت، دسته دسته از سرزمین خود مهاجرت نمودند و در شهرهای مختلف ایران از جمله شوش (شوشن)، ری و غیره سکونت گزیدند.

ناتان آزوبل Nathan Auzbel معتقد است که :

((سارگن دوم نه فقط یهودیان را به عنوان برده در بازارها بفروش رسانید بلکه همچنین ایشان را برای اقامت به نواحی خاصی از امپراطوری خود گسیل داشت.)) (۵)

آزوبل معتقد است که شمار یهودیانیکه پادشاه آشور پس از درهم کوبیدن اورشلیم، باسارت گرفته و به دیگر نقاط سرزمین های تحت استیلای خود کوچانده یا در بازارهای برده فروشی فروخته، بسیار زیاد بوده است. بطوریکه تعداد یهودانی که بعدا توسط نبوکدنصر (بخت النصر)، پادشاه بابل به اسارت گرفته شدند و به بابل و دیگر نقاط کوچانده شدند، در مقایسه با آنان، اندک و ناچیز بوده اند.

((پس از تسخیر یهودیه توسط نبوکدنصر و مهاجرت بخش قابل ملاحظه ای از یهودیان به بابل، گروه اخیر الذکر در سرزمینی که در آن به اسارت برده شده بودند جماعات عظیم و ریشه داری از یهودیان را یافتند که از قرن هشتم پیش از میلاد در آنجا مستقر گشته بودند، و تازه واردان... فقط اندکی بر شماره ایشان افزودند.)) (۶)

پس از جابجایی قدرت در میان رودان و درخشش بابل، دومین گروه یهودیان که تعدادشان، حدودا به چهل هزار نفر می رسید، به فرمان خدای یهود، و توسط برگزیده ی او، نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل به اسارت گرفته شده و به بابل کوچانده شدند.

((خداوند میگوید اینک من فرستاده تمامی قبایل شمال را با بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل گرفته ایشانرا بر این زمین و ساکنانش و بر همه امتهاییکه به اطراف آن میباشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت.)) (۷)

بنا به ادعای سراپا دروغ تاریخ نگاران یهود، این یهودیان به مدت هفتاد سال در اسارت بابل ماندند. در حالیکه آنان در مدت زمانی کمتر، در این شهر به زندگی روزمره ی خود ادامه دادند و از راه رباخواری بر ثروتهای خود اندوختند.

پس از سقوط بابل بدست کوروش کبیر و سربازان پارسی عده زیادی از این یهودیان که تا آن زمان مجبور به زندگی در حصار بابل و متابعت از قوانین آن سرزمین بودند، این فرصت طلایی را بدست آوردند تا بدیگر نقاط امپراطوری پهنای پارس از جمله شهرهای بزرگ و پر جمعیتی چون شوش، سپاهان، ری و غیره بروند و در کمال آسایش و امنیت به رباخواری و کار و کسب و تجارت بپردازند.

یهودیان رانده شده از تپه های خشک و بی آب و علف فلسطین، به سرعت در سرزمین ایران، بویژه جلگه وسیع و سرسبز خوزستان که چشمه های جوشان شیر و عسل از آن می جوشید و بهشت عدن را تداعی می کرد، ساکن شدند و بدان دل بستند، چرا که آن سرزمین را صدچندان بهتر از مصر، بابل و سرزمین موعود یافتند. آنان به سرعت نبض اقتصاد امپراطوری بزرگ پارس را که از چین تا مصر و شمال افریقا گسترده ی داشت، در دست گرفتند و پاپایی تجارت و بازرگانی و ربا خواری، بساط توطئه گری و زراندوزی خود را گسترانیدند.

کار یهودیان در سرزمین پهنای ایران و امپراطوری پارس، به سرعت بالا گرفت، بویژه از آن زمان که رهبران جوامع یهود، پایگاهی مستحکم بدست آوردند و توسط پادشاهان هخامنشی به کارهای کلیدی گماشته شدند. آنان باتوطئه های رنگارنگ و کمک و مساعدت عروسان بنی اسرائیل (عروسان صهیونیسم در دوران معاصر)، که آماده ی هر نوع فداکاری و از جان گذشتگی

در راه تحقق آرمان یهود و خدای زمینی آنان بودند، مقدرات امپراطوری بزرگ پارس را در دست گرفتند و به غارت و چپاول زحمتکشان ایران مشغول شدند.

بنیان گذاری امپراطوری هخامنشیان توسط کوروش کبیر، مصادف است با تاریخ تولد الیگارشاهی یهود و تشکیل دولت پنهان یهود در ایران. تولدی نامیمون و نا مبارک که در جامعه خفقان زده و آزادی کش ایران، به مرور زمان در کنار پادشاهان بی حمیت و ساستمداران خود فروخته، رشد کرد و همچون غده ای چرکین و سمی، فضای فلات ایران را برای همیشه تسخیر نمود. به صورتیکه آنچه را که ما به عنوان تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران می شناسیم و بدان افتخار میکنیم، چیزی نیست بغیر از تاریخ ۲۵۰۰ ساله حکومت و فرمانروایی قومی خود بزرگ بین، نژاد پرست و زراندوز برکلیه خلقهای محروم و ستمکشی که در فلات ایران سکونت داشتند!

((چند قرن پیش از میلاد، کوروش هخامنشی بابل را گرفت. یهودیان را آزاد کرد و آنان را در بازگشت و آباد کردن خانه خدا آزاد گذاشت. کمبوجیه هنگام تسخیر مصر، معابد خدایان مصری را ویران کرد ولی به عبادتگاه یهودیان کاری نداشت. ارجی که تورات به هخامنشیان میگذارد، از همین رو است. تاریخ یهودیان ایران در این دوره، در کتابهای عزرا و نحیا بازتاب یافته است. مردم ایران باستان با گشاده رویی پذیرای مهاجران یهودی می شدند. به ویژه یهودیان در ماوراء النهر (سمرقند، بخارا و ...) که مردمان آن آوازه بلندی در میهمان نوازی داشتند، وطن میگزیدند.

بی شک قانونهای محدودکننده مالکیت یا مقام در مورد یهودیان جایی در ایران باستان نداشت. وجود یهودیان در طبقه حاکم آن روزگار گواه این نکته است. ملکه های یهودی در بار هخامنشی (زن کوروش دختر زروایل پادشاه یهود، استر همسر خشایار شاه) مردخای در دربار اخشورش و عزرا نبی در دربار اردشیر دوم جایگاه بلندی داشتند. در این زمان استادان یهودی دانشگاههایی در ایران داشتند و به آموزش پزشکی و دانشهای دیگر دوران خود می پرداختند.)) (۸)

با توجه به این ادعای تاریخ نگاران یهود، سخنی به گزاف نگفته ایم و فرزندان ایران را به بیراهه رهنمون نگردیده ایم. بنا بر آنچه تاریخ نگاران و قلم بدستان مزدور صهیونیسم بر روی کاغذ آورده اند، یهودیان از آغاز تاریخ و همزمان با تشکیل امپراطوری پارس، بر سر نوشت باشنندگان این سرزمین مسلط شده و بر ایرانیان در بند و زحمتکش حکومت رانده اند! در بار پادشاهان ایران محل رشد، ترقی و فرمانروایی یهودیان زرانوز و رباخوار بر توده های محروم ایران زمین و دیگر باشننگانی بود که در گستره امپراطوری پهناور پارس زندگی می کردند!

اما، در باره ادعای قلم بدستان و تاریخ نگاران صهیونیست که تلاش می ورزند گویلز وار، با دروغهای شاخدار خود، ملت های دیگر مناطق جهان را بی فرهنگ و بدور از تمدن معرفی نمایند و این توهم را دامن بزنند که یهودیان به خاطر خدمات فرهنگی و اشاعه علوم، حقی بزرگ به گردن جهانیان دارند، لازم است به فریادهای ولتر (Voltaire) (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸)، فیلسوف، نویسنده و یکی از شخصیت های برجسته قرن هیجدهم فرانسه که به خاطر آزاد اندیشی و صراحت لهجه اش دو بار به زندان باستیل افتاد (۱۷۱۷ و ۱۷۲۶) و سه سال به انگلستان تبعید شد (۲۹ - ۱۷۲۶)، گوش فرا دهیم که هنوز از لایبالی سطور نوشته های جاودانه اش بگوش می رسد و پس از گذشت سالیان طراوت و تازگی و لحن افشاگرانه ی خود را از دست نداده است و می تواند دستمایه تاریخ نگاران معاصر و دوستداران جان بر کف ایران و جهان در تحقیقات روشنگرانه شان قرار گیرد.

ولتر، در فرهنگ فلسفی خود در زیرمدخل "یهودی" می نویسد:

((ملت های بزرگ نمی توانند قوانین و اعتقادات خود را از ملتی کوچک، ناشناخته و بنده اخذ کنند... هرکس ادعا کند که مصریان، ایرانیان و یونانیان دانش خود را از یهودیان اخذ کرده اند، مانند این است که ادعا کند رومی ها صنعت خود را از سکنه بریتانی سفلی گرفته اند... اقامت یهودیان در بابل و اسکندریه، که به افراد، توان آشنایی با خرد و دانش را می داد، به این ملت هنر رباخواری را آموخت... "بدرستی که آنان رباخوارانی بیش نبودند. حریصانی که چشمانشان را برق طلا می نوازید و شامه شان را بوی طلا تحریک می کرد.))

مخدوش نمودن تاریخ، تاریخ ادبیات و فرهنگ جامعه از سوی صهیونیست ها و رهبران جامعه ی یهود و بی حافظگی تاریخی ما باعث گردیده که سیطره ی علمی و فرهنگی بزرگانی چون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، شهاب الدین سهروردی، زکریای رازی، حکیم عمر خیام نیشابوری، خوارزمی و غیره بر دانشگاههای مغرب زمین و نقش آن بزرگان در پیشرفت علوم و تمدن بشری نیز نادیده گرفته شود و راسیست ها، ما را در ردیف ملل عقب مانده و مصرف کنندگان تولیدات فرهنگی مغرب زمین به شمار آرند.

نخبگان قوم باصطلاح برگزیده خداوند، مدت زمانی طولانی در سرزمینهایی چون آشور و بابل که در روزگاران خود از مراکز علمی و فرهنگی ((میان رودان)) محسوب می شدند زندگی کردند. به گواهی تاریخ و به گفته ولتر، این زر پرستان بی مقدار و رباخواران حرفه ای از این مراکز علمی و فرهنگی و مردمان متمدانش چه آموختند تا آموخته های بی بدیل خود را در اختیار سایر ملل جهان بویژه ایرانیان قرار دهند؟ آنان زر پرستان و رباخوارانی بودند که درخشش طلا چشمانشان را نوازش می کرد و شامه ی زر پرستان را مینوازد.

عقده های حقارت، برتری طلبی و خود بزرگ بینی حقیرانه باعث میشود تا آنان خود را دانشمندان ازل بداند و با زیرپا گذاشتن تمام واقعیت های موجود خود را طلب کار و آموزگار همگان بدانند!

تنودور هرتسل، از بنیان گذاران صهیونیسم و پدر روحانی این اندیشه نژادپرستانه و ضد بشری، در سال ۱۸۹۶ یعنی در آستانه دوره امپریالیسم که سرمایه داری غارتگر و بی ترحم دوران درندگی و گندیدگی خود را آغاز مینمود، کتابی تحت عنوان ((دولت یهود)) در لندن منتشر کرد. او در این کتاب چنین نوشت:

((ما در آنجا (سرزمین فلسطین) باید بخشی از برج و بارو و استحکامات اروپا علیه آسیا را تشکیل بدهیم. يك برج دیدبانی تمدن علیه وحشیگری بسازیم.)) (۹)

این تفکر مالیخولیایی و برتری جویانه، بدون در نظر گرفتن توجه به برخورد و مقابله خرد ورزانه دیگران بارها و بارها توسط رهبران و اندیشه پردازان صهیونیسم تکرار گردید و در نشریات و مطبوعات گوناگون به چاپ رسید. محمود درویش، روشنفکر آزاده و مبارز عرب، در ۱۱ نوامبر ۱۹۹۱ در يك مصاحبه رادیویی با رادیو شرق (فرانسه)، در برابر این یاوه گویی های مکرر و پایان ناپذیر صهیونیست ها، چنین پاسخ داد:

((اسراییلی ها خود را در يك گتوی فرهنگی زندانی کرده و خویش را از گفتگو و مرادده انسانی با دیگران، هر که باشد محروم کرده اند. در حالی که در منطقه ای از جهان و در يك قاره عربی بسر میبرند که دارای تاریخ و فرهنگی عربی و زبان عربی است که آنها از آن شناختی ندارند. اگر قوانین طبیعت بر روابط بین اسراییلیان و اعراب جاری شود، این اعراب هستند که اسراییلیان را به لحاظ فرهنگی در خود هضم خواهند کرد. زیرا ممکن نیست فرهنگ عبری بتواند تاریخ عظیم فرهنگ عرب را که یکی از فرهنگ های پایه ای تاریخ بشر بوده نابود سازد یا بلعد و در خود هضم کند...))

بلایی که رهبران جامعه یهود و صهیونیست - ماسونیک های ایرانی و غیر ایرانی بر سر فرهنگ و تاریخ جامعه کهن سال و دیر پای ما آورده اند، وحشتناک و هول انگیز است. آنان به کمک تاریخ نگاران و ادیبان خود فروخته و فراماسون، نه تنها به شستشوی مغزی و زدودن حافظه تاریخی ما پرداخته و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند، بلکه انبوهی از دروغ و اتهام نیز بنام تاریخ و تاریخ ادبیات وارد فرهنگ ما نموده اند!

تاریخ نگاران متعهد و دلسوز وظیفه دارند که با کوششی شبانه روزی و خستگی ناپذیر، سره را از ناسره جدا نمایند و چهره واقعی تاریخ این سرزمین را از زیر هزاران هزار خروار لای و لجن دروغ و اتهامات واهی انباشته شده توسط یهودیان و فراماسونها بیرون بیاورند و در اختیار آیندگان قرار دهند. با توجه به تحولات سریع جهان امروز و توطئه های گسترده و رنگارنگ صهیونیسم و سازمان فراماسونی به منظور اغوای باشندگان زمین و منحرف نمودن جهت مبارزاتی زحمتکشان جهان، مافرصتی کوتاه و بسیار کم در اختیار داریم. از این فرصت باید حداکثر استفاده را نمود.

لوجو برنتانو Lujo Brentano دانشمند آلمانی با تکیه به داده های تاریخی و شواهد بدست آمده، می نویسد:

((منون میخی ای که اخیرا بدست آمده نشان می دهد که یهودیان انتقال یافته، در امر بازرگانی فعالیت درخوری داشته اند. رباخواری را که در میان بابلیان شایع بوده پیشه خود کرده و سوداگرانی ثروتمند بودند.)) (۱۰)

رهبران نژاد پرست اسرئیل، این مبلغین و مروجین نادانی و تباهی که برای تشکیل حکومت جهانی یهود، از دست یازیدن به شنیع ترین جنایات بشری روی گردان نیستند و آماده اند تا بدون ذره ای شرم و احساس، میلیاردها انسان شریف و زحمتکش را که گناهی به غیر از مبارزه با بی عدالتی و استثمار انسان از انسان ندارند، به دیار عدم بفرستند و بر اجساد بخون تنیده آنان به رقص و پایکوبی بپردازند، بغیر از دشمنی و نفرت نسبت به دیگران چیزی نیاموخته اند. آنان در شمار دشمنان سوگندخورده جهانیان بطور اعم و ایرانیان خردگرا بطور اخص هستند.

آنان در درازای تاریخ زندگی انگلی و نکبت بار خود که با انواع و اقسام توطئه گریها و پیمان شکنی های غیر قابل جبران، حتی با یهوه صباپوت، خداوندگار اسرئیل که آنان را از اسارت مصر و آشور و بابل رهانید و برای هدایت آنان از جهل و نادانی و ظلمت ذاتی رسولان بسیاری فرستاد، همراه بوده است، نفرت خود نسبت به دیگران را به نفرتی همگانی نسبت به خودشان مبدل نموده اند! بطوریکه در میان اقوام و ملل جهان، کمتر قوم و ملتی را می توان یافت که از آنان متنفر و منزجر نباشند. علت چیست؟ چرا تاریخ و تاریخ ادبیات ملل جهان، انباشته از داستانهایی است در باره غدر، ریاکاری، توطئه گری، زبردستی، سنگدلی و قساوت قلب این قوم زبردست که خود را برگزیده خداوندگار می داند؟

به گواهی تاریخ و حتی به اعتراف تاریخ نگاران و قلم بدستان صهیونیسم و یهود، ایرانیان مردمانی انساندوست، مهربان و خردگرا آیند. آنان در طول تاریخ سراسر رزم و پیکار خود، هیچگاه بر دیگران ستم روا نداشته و به دیگر اقوام و ملل گیتی با دیده تحقیرنگریسته اند. اقوام مهاجم و مهاجر، پس از رسیدن به خاک ایران و زندگی در بین ایرانیان چنان شیفته فرهنگ پر بار و برخوردار انسانی مردمانش شده اند که پس از گذشت سالیان نه تنها خود جذب چنین سلوک و برخورد انساندوستانه ای شده اند، بلکه پس از مدت زمانیکه ایران را ترک گفته و به سرزمین های دیگر و زادگاه خود کوچیده اند، چون رسولانی دلسوز و مسئول، مبلغ و مبشر این فرهنگ پر بار در میان دیگر ملل روی زمین و باشندگان سرزمین خود گردیده و به ترویج آن همت گماشته اند.

غدر، ریاکاری و دنائت قوم برگزیده بحدیست که سخن سرائی بزرگ توس را نیز به واکنش منفی، نسبت به آنان واداشته است. همانطور که میدانیم و اطلاع داریم، حکیم ابوالقاسم فردوسی، این خداوندگار سخن و انسان بی آلیش و نمونه، خرد را میستاید و خداوند جان و خرد را برترین و بلندمرتبه ترین هستی بخش جهان میداند، نسبت به تمام اقوام و ملل روی زمین، بینشی انسانی و بشردوستانه دارد. بطوریکه اسکندر مقدونی را برادر دارا و کتایون رومی را همپایه رودابه و پیران ویسه تورانی را خردمندتر و آگاه تر و جهان بین تر از کیکاووس پادشاه ایرانی میداند که بر اورنگ کیان جای دارد و بر ایرانیان خردورز فرمان میراند! چنین انسان والا و روشن بین و خردمندی که داد را میستاید، در برخورد با قوم برگزیده یهوه، در داستان بهرام گور، پادشاهی که بنا به ادعای یهودیان و تاریخ نگاران صهیونیست از جمله پادشاهان یهودی ایران زمین است، ابراهام را بر میگزیند که مردیست فریبنده و بدگهر!

براهام مردیست پر سیم و زر

جهودی فریبنده و بدگهر

...
از آن پس ببهرام گفت ای سوار
چو این داستان بشنوی یاد دار
بگیتی هر آنکس که دارد خورد
سوی مردم بی نوا ننگرد

...
ببردند ز ایوان بر اهام را
جهود بدانیش و بدکام را
چو در بارگه رفت بنشانند
یکی پاک دل مرد را خوانند
بدوگفت رو بارگی ها ببر
نگر تا نباشی بجز دادگر
بخان بر اهام شو بر گذار
نگر تا چه بینی نهاده بیار
بشد پاک دل تا بخان جهود
همه خانه دیبا و دینار بود
ز پوشیدنی هم ز گستر دنی
ز افگندی و پراگندی
یکی کاروان خانه بود و سرای
کران خانه بیرون نبودیش جای
ز تر و ز یاقوت و هر گوهری
ز هر بدره بی بر سرش افسری
که داننده موبد مرآن را شمار
ندانست کردن بیس روزگار
فرستاد موبد بدانجا سوار
شترخواست از دشت جهرم هزار

در فرهنگ چنین مردمانی میهمان دوست و خردگرا، و در سخنان سخن سرایی بزرگ چون حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، چرا ضدیت و نفرت نسبت به قوم باصطلاح برگزیده خداوند راه یافته است؟ مردمانی که علاوه بر رهنمودهای انسان دوستانه ی فرهنگ پر بار باستانی خود، پس از گرویدن به اسلام و پذیرفتن آیین بیابان گردان شبه جزیره ی عربستان نیز موظف به احترام و برخورد برادرانه با یهودیان شده اند. در سرزمینی که یهودیان از طلوع خورشید تمدن در کنار مردمانش زیسته اند و هم اکنون نیز خود را به دروغ از خیلی از ایرانیان ایرانی تر می دانند!

((اگر آغاز تاریخ را برای یهودیان ایرانی، آزادی این قوم از اسارت بابل به دست پادشاهان هخامنشی بدانیم، این ادعا به میان خواهد آمد که یهودیان این سرزمین به احتمال زیاد از خیلی از هموطنان دیگر خود « ایرانی تر » هستند.)) (۱۱)
این باصطلاح برگزیدگان گمراه خداوند و ایرانی های ایرانی تر از بیشتر ایرانیان، همواره بر علیه منافع انسانی و اندیشه های مترقیانه شهروندان شریف و زحمتکش ایران مبارزه کرده و با مخدوش نمودن تاریخ، تاریخ ادبیات و فرهنگ این مرز و بوم از سویی و کمک به حکومت های ضد مردمی و دست نشانده ی خود که با ترفندهای گوناگون بر اریکه قدرت نشانده و در تداوم فرمانروایی و حکومت جابرانه آنها از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند، مدام بر ریشه این ملت کهنسال و خردمند که به گفته « هگل » دانشمند و فیلسوف آلمانی سنگ بنای تمدن بشری را بر زمین گذاشته اند، تیشه زده و با تلاشی نامیمون بر آن بوده و هستند، که تا نابودی کامل ایران و خاک و خون کشیدن فرزندان ایران زمین از پای ننشینند.

نگاهی گذرا به لیست نخست وزیران ایران و وابستگیهای آنان به صهیونیست - ماسونیکهای ضد بشری، از دوران فتحعلی شاه قاجار تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که امریکائیان و کنسرسیوم نفت را بر سر نوشت ایرانیان حاکم نمود، بر اساس شواهد و اسناد تاریخی کفایت تا فرزندان برومند ایران را از عمق و ژرفای فاجعه ای که بر این مملکت رفته است، آگاه نماید.

۱ - حاج میرزا ابراهیم خان شیرازی (اعتمادالدوله) فرزند آشریهودی نخستین صدراعظم عصر قاجار و فتحعلیشاه ۱۲۱۲ هجری قمری ۱۱۷۶ شمسی.

۲ - میرزا محمد شفیع بند پئی مازندرانی دارای روابط خصوصی با بریتانیایی کبیر، ۱۱۸۰ شمسی.

۳ - حاج محمدحسین صدراعصفهانی حقوق بگیر دولت انگلستان، ۱۱۹۸.

۴ - عبدالله خان امین الدوله وزیر اعظم حقوق بگیر انگلستان، ۱۲۳۹.

۵ - الله یارخان آصف الدوله عامل انگلستان ۱۲۴۰.

۶ - میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی دارای روابط خصوصی با انگلستان.

۷ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ۱۲۵۰ قمری ۱۲۱۳ شمسی.

- ۸ - حاجي ميرزا آقاسي (ملاعباس ايرواني) يار غار خاندان قوام شيرازي، دشمن قائم مقام فراهاني و آلت دست فراماسونري، ۱۲۵۳.
- ۹ - ميرزا تقي خان اميركبير، ۱۲۲۷ شمسي.
- ۱۰ - ميرزا آقاخان نوري (اعتمادالدوله) تبعه انگليس، ۱۲۶۸.
- ۱۱ - ميرزا محمدخان سپهسالار اعظم (كشيکچي باشي) ۱۲۸۱.
- ۱۲ - ميرزا حسينخان مشيرالدوله فراماسونر، ۱۲۸۸.
- ۱۳ - ميرزا يوسف مستوفي الممالك فراماسونر ۱۲۹۳.
- ۱۴ - ميرزا علي اصغر خان امين السلطان اتابك اعظم، فراماسونر ۱۳۰۳.
- ۱۵ - ميرزا عليخان امين الدوله فراماسونر، ۱۳۱۵.
- ۱۶ - محمودخان حكيم الملك، فراماسونر.
- ۱۷ - عبدالحسين فرمان فرما، فراماسونر.
- ۱۸ - حسينقلي خان مخبر الدوله، فراماسونر.
- ۱۹ - ميرزا علي اصغر خان امين السلطان، اتابك اعظم، فراماسونر.
- ۲۰ - عبدالمجيد ميرزا عين الدوله، فراماسونر.
- ۲۱ - ميرزا نصرالله خان نائيني، فراماسونر.
- ۲۲ - سلطان علي خان وزير افخم.
- ۲۳ - ميرزا علي اصغر خان امين السلطان، اتابك اعظم، فراماسونر.
- ۲۴ - ميرزا احمد خان مشير السلطنه.
- ۲۵ - ميرزا ابو القاسم خان قرانگولو (ناصر الملك) فراماسونر.
- ۲۶ - حسينقلي خان نظام السلطنه.
- ۲۷ - هيئت مديره انقلاب (انقلاب مشروطيت، مركب از دوازده نفر كه همگي فراماسونر بودند.
- ۲۸ - محمد وليخان تتكابي، سپهسالار اعظم، عامل سرسپرده.
- ۲۹ - حسنخان مستوفي الممالك، فراماسونر.
- ۳۰ - محمد ولي خان تتكابي، سپهسالار اعظم، عامل بيگانه.
- ۳۱ - نجفقلي خان صمصام السلطنه بختياري، فراماسونر.
- ۳۲ - ميرزا محمد عليخان علاالدوله، فراماسونر. ۱۲۹۱ شمسي.
- ۳۳ - ميرزا حسنخان مستوفي الممالك، فراماسونر. بهمن ماه ۱۲۹۲.
- ۳۴ - ميرزا حسنخان مشير الدوله (پيرنيا) فراماسونر.
- ۳۵ - عبدالمجيد ميرزا عين الدوله، فراماسونر، ارديهشت ماه ۱۲۹۴.
- ۳۶ - ميرزا حسنخان مستوفي الممالك، فراماسونر.
- ۳۷ - عبدالحسين ميرزا فرمانفرما، فراماسونر، ديمه ۱۲۹۴.
- ۳۸ - محمد وليخان تتكابي، سپهسالار اعظم، بهمن ماه ۱۲۹۵.
- ۳۹ - حسنخان وثوق (وثوق الدوله) فراماسونر، شهر يور ۱۲۹۵.
- ۴۰ - محمد عليخان علاالدوله، فراماسونر، خردادماه ۱۲۹۵.
- ۴۱ - عبدالمجيد ميرزا عين الدوله، فراماسونر، آبان ماه ۱۲۹۶.
- ۴۲ - ميرزا حسنخان مستوفي الممالك، فراماسونر، بهمن ماه ۱۲۹۶.
- ۴۳ - نجفقلي خان صمصام السلطنه بختياري، فراماسونر، فروردين ماه ۱۲۹۷.
- ۴۴ - حسن خان وثوق (وثوق الدوله) فراماسونر، مرداد ماه ۱۲۹۷.
- ۴۵ - ميرزا حسن خان مشير الدوله (پيرنيا)، فراماسونر، ۱۲۹۹.
- ۴۶ - فتح الله اكبر، (سردار منصور سپهدار اعظم) فراماسونر.
- ۴۷ - سيد ضياءالدين طباطبائي، نخست وزير کودتاي رضاخان ميرپنج و عامل اينتليجنس سرويس، ۶ اسفند ماه ۱۲۹۹.
- ۴۸ - احمد قوام (قوام السلطنه)، فراماسونر، ۵ خردادماه ۱۳۰۰.
- ۴۹ - حسن خان مشير الدوله (پيرنيا) فراماسونر ۳ بهمن ماه ۱۳۰۰.
- ۵۰ - احمد قوام (قوام السلطنه)، فراماسونر، ۲۱ خردادماه ۱۳۰۱.
- ۵۱ - ميرزا حسنخان مستوفي الممالك، فراماسونر، ۵ بهمن ماه ۱۳۰۱.
- ۵۲ - رضاخان ميرپنج، سردار سپه برگزيده ديپلماسي انگليس، ۶ آبان ماه ۱۳۰۲.
- ۵۳ - حسنخان مستوفي الممالك، ۵ تيرماه ۱۳۰۵.
- ۵۴ - حسنخان مستوفي الممالك، كابينه دوم.
- ۵۵ - مهدي قلي خان هدايت (مخبر السلطنه)، فراماسونر، كابينه اول، مردادماه ۱۳۰۶.
- ۵۶ - مهدي قلي خان هدايت، كابينه دوم، مردادماه ۱۳۰۷.
- ۵۷ - مهدي قلي خان هدايت، كابينه سوم.

- ۵۸ - مهدي قلي خان هدايت، كابينه چهارم.
- ۵۹ - محمد علي فروغي (ذكاء الملك)، از يهوديان بغداد، فراماسونر، ۱۲ شهريور ۱۳۱۲.
- ۶۰ - محمود جم، فراماسونر، ۱۴ آذرماه ۱۳۱۴.
- ۶۱ - دكتر مئين دفترى، فراماسونر، ۳ آبان ماه ۱۳۱۸.
- ۶۲ - علي منصور، فراماسونر، تيرماه ۱۳۱۹.
- ۶۳ - محمد علي فروغي (ذكاء الملك)، فراماسونر، ۵ شهريورماه ۱۳۲۰.
- ۶۴ - علي سهيلي، فراماسونر، بهمن ماه ۱۳۲۰.
- ۶۵ - احمد قوام (قوام السلطنه)، فراماسونر، مردادماه ۱۳۲۱.
- ۶۶ - علي سهيلي، فراماسونر، بهمن ماه ۱۳۲۱.
- ۶۷ - محمد ساعد، فراماسونر، فروردين ماه ۱۳۲۳.
- ۶۸ - مرتضى قلي بيات (سهام السلطان) ۴ آذرماه ۱۳۲۳.
- ۶۹ - ابراهيم حكيمي (حكيم الملك)، استاد لژهاي فراماسونري.
- ۷۰ - محسن صدر (صدر الاشراف)، عامل سرسپرده و معروف به جلال باغشاه.
- ۷۱ - ابراهيم حكيمي (حكيم الملك).
- ۷۲ - احمد قوام (قوام السلطنه).
- ۷۳ - ابراهيم حكيمي (حكيم الملك).
- ۷۴ - عبدالحسين هژير، عامل شناخته شده و سرسپرده انگليس، ۲۲ خردادماه ۱۳۲۷.
- ۷۵ - محمد ساعد، فراماسونر، ۲۵ آبان ماه ۱۳۲۷.
- ۷۶ - علي منصور، فراماسونر، ۱۴ فروردين ماه ۱۳۲۹.
- ۷۷ - سپهبد حاجعلي رزم آرا، ۱۴ تيرماه ۱۳۲۹.
- ۷۸ - حسين علاء استاد مادام العمر لژهاي فراماسونري.
- ۷۹ - دكتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)، عضو جامع آدميت، ۷ ارديبهشت ماه ۱۳۳۰.
- ۸۰ - احمد قوام (قوام السلطنه).

۸۱ - دكتر محمد مصدق تا ساعت ۵، ۲ روز چهارشنبه ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲.

چنانچه از اين ليست ارائه شده پيدااست، در امتداد زماني يكصد و هفتاد و چندساله ي تاريخ اين سرزمين بلاكشيده بيش از پنجاه نفر از برادران ماسوني، حدود هشتاد بار در رأس كابينه ها قرار گرفته و با خيانت آشكار به منافع خلق و ميهن، از منافع دولت پنهان يهود و صهيونيستم بين المللي پاسداري نموده اند.

كدام وطن پرست صادق و جان برکفي را سراغ داريد كه با مشاهده و مطالعه اين ليست تحقيركننده، خجالت زده نشود و عرق شرم بر پيشانيش ننشيدند؟

براستي دشمنان قسم خورده ي ايران زمين و حافظان منافع بيگانگان در اين سرزمين اهورايي، به خاطر خيانت هاي پنهان و آشكار خود به حقوق محرومان و زحمتكشان، در برابر تاريخ و مردم ستم كشيده ايران چه پاسخي دارند؟

سياستمداران خود فروخته و متملق و تاريخ نگاران مزدوري كه حقايق را در پرده اي تاريك و غيرقابل نفوذ لاپوشاني نموده و به اين كوتوله هاي تاريخ لقب سردار، سپهدار و فرزندان وطن داده اند، چطور؟ ننگ ابدی نثارتان باد كه از سلاله ناپاکان و دست پروردگان اهریمن بدکنشت هستيد!

پر واضح است كه در چنين سرزميني، احزاب و سازمانهاي سياسي از گزند صهيونيستم، فراماسوني و امپرياليسم نه تنها در امان نخواهند ماند بلكه جولانگه عوامل نفوذی پنهان و آشكار آنان خواهند بود. به زبان ساده تر و گوياتر، احزاب و سازمانهاي سياسي اعم از چپ و راست به مركز شناسائي ارتجاع و دشمنان خارجي مبدل خواهند شد تا بدون دغدغه ي خاطر فرزندان ايران زمين را شناسائي و در موقع مقتضي روانه ي مسلخ هاي بيداد نمايند. نگاهی به تاريخ فعاليت احزاب و عملکرد آنان در دوران رژيم پهلوي و حكومت بيست و دو ساله ي آنوسي هاي جنابيتكار مؤيد اين مدعاست.

علاوه بر اين، هنوز خاطره حمايتهاي گسترده دولتمردان اسرانيلى از رژيم مزدور، منفور و كودتايي پهلوي كه بر روي اجساد مجاهدين انقلاب مشروطيت، شهداي سي نير، جان باختگان كودتاي ننگين و «سيا» ساخته ۲۸ مرداد و مبارزين و آزادي خواهان سربلند راه استقلال و آزادي ايران، بنا شده بود، فراموش نشده و از اذهان مردم ايران، بويژه روشنفكران و جوانان جان بر كف نرفته است. ايرانيان بخوبي مي دانند كه در تمام دوران حكومت پهلوي، دولت و دربار ايران در دست فرزندان اسرانيلى و آنوسي هايي چون محمدعلي فروغي جهود و خاندان علم، هویدا، قوام شيرازي و غيره بود و همه جنباياتي كه در اين دوران سپاه در ايران اتفاق افتاد بدستور مستقيم رهبران جامعه يهود و سازمان جهنمي و ضدبشري صهيونيست - ماسونيك، جامه عمل پوشيده است.

پس از كودتاي ننگين ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و به قربانگاه فرستادن گلهاي سرسبد جامعه ي ايران، بمنظور حفظ منافع صهيونيستم و امپرياليسم جهانخوار، صهيونيستها، سازمان جهنمي ساواك شاهنشاهي را مدرنيزه كردند. كميته مشترك شاهنشاهي را بر اساس مدلي از كميته هاي امنيتي - پليسي اسرانيلى در سرزمينهاي اشغالي فلسطين بنیان نهادند. در تمام دوران حكومت محمد رضا شاه پهلوي، سگ زنجيري امپرياليسم و نوكر حلقه به گوش صهيونيستم، دربار و ارتش شاهنشاهي كاملا زير نفوذ اسرانيلى قرار داشت. نفوذی كه تا واپسين لحظات زندگي ننگين پهلوي ها ادامه داشت.

آنوسی اسدالله علم، نخست وزیر و وزیردربار شاهنشاهی در خاطرات نوزدهم مهر ماه ۱۳۵۴ خود می نویسد:
((امشب دوساعتی را با وزیر اطلاعات در باره این که تصویر بدی از ما در خارج منعکس می شود، به گفتگو پرداختم. گزارشی آماده کردم که تقدیم حضورشاه خواهم کرد. « م . گ » رابط اصلی ما با اسرائیلیها در ارتباط با « برنامه اطلاعاتی » نیز حضور داشت. اما حتی وزیرهم در جریان وجود طرحمان قرار ندارد...))

علاوه بر این اعترافات نکان دهنده، مردم ایران بیاد دارند که در آخرین روزهای سلطنت ننگین پهلوی، درحالیکه مردم بیخاسته ایران، بر علیه بیدادگرهای شاه و درباریان آنوسی - فراماسون ایران قدم در میدان مبارزه ای نابرابر و سرنوشت ساز گذاشته بودند، کوماندوهای اسرائیلی با چه شقاوتی سینه فرزندان ایران را هدف قرار دادند و ژاله را بخون نشانند. به خون نشستن ژاله و قتل عام ایرانیان بی دفاع بدست کوماندوهای جنایتکار اسرائیلی در آن روزکه به جمعه سیاه معروف شد، هیچگاه از خاطره فرزندان ایران زوده نخواهد شد!

در روزهای سرنوشت ساز انقلاب بهمن و پس از بخون کشیده شدن ژاله که مردم آزاده و بشردوست میهنمان از زمین و هوا مورد تهاجم جلاان خونآشام و دیو سیرت آنوسی و کوماندوهای اسرائیلی قرار گرفتند: هفته نامه گاردین، چاپ لندن، هفته دوم، سپتامبر ۱۹۷۸ نوشت:

((فاجعه) کشتار شرم آور و ضدبشری ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، ج - پ) درست در ساعت نه و بیست و پنج دقیقه روز جمعه [هشتم سپتامبر] در میدان ژاله اتفاق افتاد. سربازان بسوی جمعیتی در حدود پنجهزار زن و مرد و جوان که به رژیم شاه معترض بودند شلیک کردند. برای رژیم ایران این شانس بزرگ است که تظاهر کنندگان معمولاً غیر مسلح هستند. (در کشتار ایرانیان به مناسبت پوریم در زمان پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی، کشتار مزدکیان و کشتار سیاه جامگان و ابومسلم خراسانی در زمان منصور خلیفه عباسی نیز، قتل عام شدگان غیرمسلح بودند. ج - پ) در آن روز هم تظاهر کنندگان بر روی آسفالت خیابان با آرامش نشسته بودند و شاید باور نکردنی باشد که عده ایاز برقراری حکومت نظامی که فقط دو ساعت قبل شروع شده بود بی خبر بودند.)) (۱۲)

و روزنامه لوموند چاپ پاریس در شماره ۹ سپتامبر ۱۹۷۸ خود به همین مناسبت نوشت که: ((در شهرشایع کرده اند که کوماندوهای اسرائیلی دست به قتل عام مردم در خیابان ژاله زده اند.)) (۱۳)

((آقای فلیپ کلوئینیک، رییس کنگره جهانی یهود، دیروز از ایران به اسرائیل برگشت و اظهار داشت، اغتشاشات ضدیهودی در ایران ناشی از این است که شایعه پراکنی شده که شاه ایران از سربازان اسرائیلی برای سرکوب کردن تظاهر کنندگان (در جمعه هشتم سپتامبر در خیابان ژاله) استفاده کرده است.)) (۱۴)

این در حالیست که روحانیون آنوسی و پاسداران منافع دولت پنهان یهود، به همکیشان یهودی خود نوید روزهای بهتر و عدم تجاوز به حقوق شهروندی آنان را میدهند و از آنان میخواهند که با صبر و بردباری، آرامش خود را حفظ کنند.

((روز ششم نوامبر، سران روحانی یهود ایران از یهودیان درخواست کرده اند که برای ثبات وضع خود و مملکت روزه بگیرند. آتشی که روشن شده توسعه می یابد. رویهمرفته اغلب مسلمانان از یهودیان خوششان نمی آید، ولی سران روحانی مسلمان اطمینان می دهند که آسیبی به یهودیان نخواهد رسید. فریاد: « مهاجرت کنید » شنیده میشود ولی کسی گوشش بدهکار نیست.)) (۱۵)

نکته جالب و قابل توجه این است که یهودیان و رهبران روحانی آنها، از نشان دادن دشمنی و عناد خود نسبت به مردم ایران هیچگونه ابایی ندارند و با وقاحت هرچه تمام ترکیه و نفرت خود را نسبت به ملت بیخاسته و نیروهای انقلابی ابراز می دارند. در روزهای آتش و خون و زمانی که سرنوشت کشوری ظاهراً در حال تغییر و تحول بنیادین قرار دارد، رهبران جامعه یهود، برای دو نیروی متخاصم به یک اندازه دل می سوزانند و غمشان را میخورند. نیرویی که در قدرت است و برای حفظ خود به هر جنایتی متوسل می شود و نیرویی که در راه است و برای گرفتن قدرت و ادامه ی جنایات سبعانه و ددمنشانه رژیم قبلی، تحت لوای اسلام و آنوسی گری خیز برداشته است.

شاه از یهودیان محافظت می کند و پیشرفت کشور را مدیون وجود آنان می داند. سران روحانی مسلمان نیز به آنان اطمینان میدهند که هیچ خطری آنها را تهدید نمی کند. آنان نیز قدر شناسند و دعاگوی طرفین. از یک سو ضمن به خاک و خون کشیدن زنان و مردان ایرانی، در خیابانهای شهرهای کوچک و بزرگ، روزه میگیرند و از خدای خود می خواهند تا ثبات و آرامش را به مملکت برگرداند و شاه را آن توان بدهد که انقلابیون را سرکوب کند، از سوی دیگر نیروی هفت هزار نفری خود را به میدان می فرستند تا دوش بدوش مسلمانان به تظاهرات علیه رژیم شاه پردازند و روحانیت بی آزار و یهودی دوست را به قدرت برسانند. همه این موضع گیریهای فرصت طلبانه را نیز به حساب ترس از مردم و خصلت یهودی ستیزانه آنان میگذارند. ((روزی سه تا چهار هزار نفر از تهران به خارج پرواز می کنند. اغلب اینها یهودی، ارمنی و مسیحی اند که از ترس بنیادگرایان مسلمان ایران را ترک می کنند. اکثر یهودیان شاه را دوست دارند و احساس میکنند که اگر او برود آنها در مخاطره قرار خواهند گرفت. مردی یهودی میانه سال در فرودگاه مهر آباد بما گفت: « ما ایران را برای همیشه ترک نمیکنیم. وقتی اوضاع آرام شد، دوباره برمیگردیم به ایران. » احساسات ضد اسرائیلی در اینجا خیلی قوی است. طبق پاره ایاز گزارشات، از هزار و صد اسرائیلی کارمند، بازرگان و متخصص، فقط سیصد نفر آنها باقی مانده اند. کمتر از ده درصد از یهودیان تاکنون ایران را ترک گفته اند.)) (۱۶)

ماجرای نزدیدن و بغارت بردن هوایماهای اف - ۱۴ نیروی هوایی ایران در روزهای آتش و خون سال ۱۳۵۷ توسط خلبانان نیروی هوایی رژیم صهیونیستی، در راستای حفظ منافع صهیونیسم و جهان خواران بین المللی در ایران نیز، از جمله خیانتهای رهبران جامعه یهود و نمایندگان دولت پنهانشان به ملت زحمتکش و شریف ایران است. خیانتی که چون سایر خیانتهای

زیرستان بین المللی و دشمنان تاریخی ایران زمین، هرگز از خاطره ایرانیان آزاده و وطن پرست نخواهد رفت و در لابلای سطور تاریخ این سرزمین کهن سال و باستانی به ثبت خواهد رسید. خیانتی که چون سایر موارد، هیچگاه از سوی رهبران جمهوری اسلامی ایران و احزاب سیاسی ضد امپریالیست و ضد صهیونیست، پی گیری نشد و بصورتی معجزه آسا بدست فراموشی سپرده شد.

((هنگامی که معلوم شد، کارشاه پایان یافته است، اسرائیل با شتاب برای حفظ منافع خود دست بکار شد. در یکی از آخرین هواپیماهای «العال - EL AL» که پیش از بسته شدن فرودگاه تهران به این شهر پرواز نمود، اسرائیل ۴۸ نفر خلبان را با لباسهای غیرنظامی جا داده بود.

چند روز بعد، با همکاری کامل فرمانده نیروی هوایی ایران (سپهبد امیرحسین ربیعی) که بعدها اعدام شد، خلبانان اسرائیلی ۴۸ جت F-14 را از ایران خارج کردند و به پایگاهی در شمال سینا منتقل نمودند.)) (۱۷)

شیر مردان و شیرزنان ایرانی بویژه آنان که دوران نوجوانی و شباب را می گذرانند و در تلاش برای ساختن ایرانی آزاد و آباد دمی از پای نمیشینند، مصائب و سختی های دوران هشت ساله جنگ با کشور همسایه عراق را از یاد نخواهند برد. چسان ممکن است خاطره آن همه شهید، معلول و مفقود الاثر را در باتلاقی های هویزه، هورالهویزه، جزایر مجنون و بیابانهای اطراف فاو فراموش کرد؟! گلزارهای شهدای برپا شده در شهرها و روستاهای کشورمان بدست آنوسی های زشت طینت، این پیام اوران ویرانی و جنایت جلوی چشمان ماست! قامت های خمیده و سیاهپوش هزاران مادر داغدار و عروسان سیاه بخت در کوچه ها و خیابانهای غم گرفته کشورمان در حرکتند! هزاران یتیم بی پدر که حتی رنگ و روی پدر را نیز ندیده اند، هر روز جلوی چشمانمان رژه می روند! چگونه ممکن است ویرانی شهرها، روستاها، مراکز صنعتی و مناطق مسکونی را بر اثر انفجار موشکهای اسکات و بمبارانهای شبانه روزی خلبانان عراقی از یاد برد؟! مسئولیت این فجایع ضد بشری به گردن کیست؟ بدون گفتگو به گردن رهبران جامعه یهود و آنوسی های حاکم بر ایران که با افکار مالیخولیایی خود در اندیشه برپایی حکومت جهانی یهود و سروری بخشیدن به قوم باصطلاح برگزیده یهوه هستند!

قابل ذکر است که در این دوران هشت ساله ی جنگ، شیعیان ایرانی و عراقی به کشتار یکدیگر پرداختند و همدیگر را به عنوان اقلی و مجوس به دیار عدم فرستادند!

در میان ایرانیان کمتر کسی را می توان یافت که از کمکهای بی شانیه دولت اسرائیل به رهبران دیو سیرت و جنگ طلب جمهوری اسلامی، این آنوسی های ریش و تسبیح دار، در دوران جنگ هشت ساله بی خبر باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که فروش تسلیحات مرگبار به جنگ افروزان ایران بر باد ده و کمک به سیاست فرسایشی نمودن جنگ، که هدفی جز نابودی ایران و خاکسترنشین نمودن ایرانیان در پی نداشت، توسط رهبران جامعه یهود و صهیونیسم بین المللی و آنوسی های حاکم بر ایران صورت گرفته است.

ایرانیان بخوبی می دانند که بر اثر توطئه های شوم صهیونیسم جهانی و اندیشه تاریک نخبگان قوم باصطلاح برگزیده یهوه صباپوت، سرمایه های مادی و معنوی دوشور همسایه چسان بر باد رفت و دو ملت باستانی منطقه که هر یک به نحوی مورد تنفر و انزجار صهیونیستها بوده و هستند، به چه مصیبتی گرفتار آمدند. در حالیکه صدام حسین تکریتی با همه جنایات و خیانت های آشکارش بر علیه ملت های محروم عراق و ایران و کویت هنوز بر سریر قدرت نشسته و آنوسی های حاکم بر ایران نیز کماکان در حال غارتگری و کشتار فرزندان ایران در مسلخ خدای زمینی یهود هستند، تارضایت رهبران جامعه یهود را جلب و روح عطشان و تشنه به خون این دیوان آدمیخوار را سیراب نمایند!

بر اساس شواهد تاریخی، بویژه کتاب مقدس، تورات، تلمود، تاریخ یهود و کتابها و نشریاتی که توسط تئوری پردازان و باصطلاح ایرانشناسان یهود به چاپ رسیده است، دشمنی رهبران و اندیشمندان قوم یهود با ایران زمین و باشندگان شریف و خردگرای آن تازگی ندارد. همانطور که همدستی و همگامی آنان با رژیم ها و حکومت های ضد ایرانی نیز کار دیروز و امروز نیست و ریشه ای کثیف در تاریخ دوهزار و پانصدساله این سرزمین کهن سال دارد. با نگاهی گذرا به اسناد و مدارک منتشره از سوی تئوری پردازان یهود که بدون شك نه برای افشاگری و روشن نمودن اذهان ایرانیان، بلکه با هدف ارضای روح حقیر آنان، تحقیر ایرانیان و مخدوش نمودن تاریخ این سرزمین به رشته تحریر در آورده اند، به این حقیقت دست میابیم که بزرگان و رهبران نژادپرست جامعه یهود، به محض خروج از اسرائیل و اسکان یافتن در فلات ایران، دولت مخفی خود را تشکیل داده و در همه ادوار تاریخی با ترفندهای مختلف، خود را به حاکمان، قدرتمندان و غارتگران ایران زمین نزدیک کرده و ضمن پر نمودن انبانهای آز خود، بر علیه منافع مردم بیدفاع و زحمتکش این سرزمین به توطئه گری و دسیسه چینی پرداخته اند!

بگواهی این اسناد و مدارک تاریخی، نخبگان قوم باصطلاح برگزیده که در سرزمین ایران، همیشه ساکن و مقیم کوی حکومت گران بی کفایت بوده اند، در تمام دورانیهای تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین، از هیچگونه تلاش و کوششی بمنظور سرکوب و به شکست کشاندن مبارزات عدالت جویانه مردم و بخاک و خون کشاندن حرکت های آزادی طلبانه شان دریغ نورزیده اند.

آنچه از لابلای سطور تاریخ سرزمینمان، بر چهره ما سیلی می زند تا ما را به بیداری و برخاستن از خواب سنگین وادارد، این واقعیت کتمان ناپذیر است که رهبران و بزرگان جامعه یهود نسبت به مردم این سرزمین کهنسال که تاکنون در بر احوادث و ناملایمات روزگار چون صخره ای خارا این ایستاده و با خردمندی و خردگرایی، به قدر قدرتی خداوندان زر و زور و تزویر که در وجود نخبگان قوم باصطلاح برگزیده خلاصه شده است، بدیده تحقیر و تمسخر نگریده اند، کینه ای عمیق و باورنکردنی می پروراند. کینه ای حیوانی، ددمنشانه و نامیمون.

صهیونیست ها که به برگزیدگی قوم خود از سوی یهوه، یعنی خدای یهود و برتر بودن نژاد خود باور دارند و با همین تبلیغات حیوانی برتری جویانه، روح و روان حقیر خود را که در درازی تاریخ سودجویانه شان زنگاری ضخیم و غیرقابل زدودن از

کینه و نفرت نسبت به دیگران بخود گرفته است، تسکین می دهند، تلاش می ورزند که خود را از نظر علمی و فرهنگی، بالاتر از سایرین بدانند و ب دیگران بقبولانند که آنچه آنان، یعنی یهودیان، در باره دیگران می نویسند و می گویند عین حقیقت است. این زراندوزان همه ی اوار، نفوذ خود در دربار پادشاهان و امیران را به حساب دانش و فرهنگ برتر خود می گذارند. بدون آنکه کوچکترین اشاره ای به زرپرستی و آزمندی امیران و پادشاهانی بکنند که اکثر بیسواد و دزد و گردنه گیر بوده و تنها به اتکاء قائمه شمشر و پشتیبانی سپاهیانی که هدفی جز غارت و چپاول نداشته اند، به قدرت رسیده اند. پادشاهان و امیران جاه طلب و زرپرستی که نه تنها هیچ گونه برتری و مزیتی بر رهبران جامعه یهود نداشته اند، بلکه به اتفاق آنان دو روی یک سکه قلب و سیاه و نکبت بار را تشکیل میداده اند. دو روی سکه ای که در همه ادوار تاریخی در رابطه با ایران و ایرانی هدفی واحد و یک سان را دنبال می نمودند. غارت و نابودی!

از سوی دیگر، آنان فاکتور مهم و اساسی عروسان بنی اسرائیل را در لابلای سطور نوشته های خود یا مخفی می کنند و یا قدرت و اثر بخشی آنان را عمداً به حساب نمی آورند. یهودیان بروی مبارکشان نمی آورند که جهان زیبایی ما را دو عنصر خواسته و زن که مبارزه آزمندانه در راه تصاحبشان، تداوم بخش حکومت اهریمن است، به تباهی و نابودی کشانده اند. هر دوی این عناصر، بویژه زن، از آغاز بقدرت رسیدن هخامنشیان و تشکیل امپراطوری مقتدر پارس بدست کوروش کبیر وسیله ای بوده در دست رهبران صهیونیسم و جامعه یهود برای تطمیع و تنبیه کسانی که در برابر خدای زمینی آنان یعنی طلا، مقاومتی از خود نشان می داده اند.

براستی کسانی همچون چنگیز خان مغول، ارغون شاه مغول یا عبدالله سجستانی که از خربندگی به سرداری رسید و بر سرنوشت ملک و ملتی حاکم گردید، از علم و دانش چه میدانستند تا در دربار خویش به افرادی دانشمند و خردمند نیاز داشته باشند؟ آنان بنا به خصلت بیابانی و خرافی خود، دشمنان علم و دانش و بندگان حریص و آزمند قدرت و زر و شهوت بودند! رقص های اوهم بر انگیز و عملیات خرافی شمنی مغولی که همیشه در کنار خان بزرگ مغول بسر میبرده و خان بزرگ را در تصمیمات سیاسی، فرهنگی، نظامی و پزشکی یاری میرسانیده، هزاران بار ارزشمندتر و گرامی تر از معجزات پزشکی ابوعلی سینا، نبوغ خوارزمی و نجوم ابوریحان بیرونی بوده است!

علم، دانش و ادب را چه بهاییست در سرزمینی که پادشاهان آنوسی و خدمتگزار دولت پنهان یهودش، با شبهه آسبی بقدرت می رسیدند یا چون معرکه گیران کوچک و بازار، تاج کیانی را از میان دو شیر درنده و غران برمی داشتند و برای تسکین درد درمان ناپذیر خود، هزاران نفر را قتل عام می کردند تا هوای اطرافشان را آلوده نکنند! یا از کله های مردمان مناره ها می ساختند تا بر فراز آن مناره ها، مؤذنین خوش آواز، مؤمنین را به نماز بخوانند! باشندگان شهری را از نعمت چشم محروم مینمودند و از مغز سرجوانان خورشتی می ساختند تا گوارای وجود علیل و مالیخولیایی شان باشد؟!

دولت آنوسی های ایران هم اکنون در پیش چشمان ماست! جهانیان شاهد و ناظرند که این خرد ستیزان و دشمنان قسم خورده ی علم و دانش، در آغاز هزاره سوم میلادی چه بر سر اندیشمندان و متفکران این سرزمین می آورند و چسان گرامیشان می دارند! شکنجه، زندان، تبعید و اعدام پادشاه رایجی است که دیو سیرتان آنوسی ایران در حق روشنفکران و خرد ورزان ایرانی روا می دارند!

در این سرزمین که دولت پنهان یهود و حاکمان بی مقدارش قرنهای بر آن فرمان رانده و خون ملتی را در شیشه نموده اند، سرنوشت هامان ها، بزرگمهرها، جوبنی ها، جعفر برمکی ها، میرزا تقی خان امیرکبیرها و قائم مقام فراهانی ها را علیاً مخدره های حرمسرا نشین، عروسان بنی اسرائیلی، یهودیان بر مسند نشسته، ملاحای آنوسی و فراماسونهای ماورا بحار که هدفی بغیر از خدمت به قوم باصطلاح برگزیده نداشته و ندارند رقم می زدند و سرنوشت کارگران، زحمتکشان و مردم بیخاسته را، شعبان بی مخ ها و پری بلنده هایی که به دلارهای امریکایی و دست نوازش صهیونیست - ماسونیک های خون آشام نیازی مبرم و حیاتی دارند!

در سراسر تاریخ ساخته و پرداخته نژادپرستان صهیونیست، هر کجا که به روابط حسنه ایرانیان و یهودیان اشاره می شود، منظور نزدیکی و همدلی رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان با حاکمان غارتگر و چپاولگر ایرانی است که دانسته و آگاهانه خدمتگزار یهود خدای آسمانی یهود و طلا این خدای جنایت پیشه و فاجعه آفرین زمینی آنان بوده اند. از پادشاهان دست و دل باز هخامنشی، ساسانی و اشکانی گرفته تا ایلخانان جنایتکار مغول و رژیمهای جنایتکار و آدمکشی چون رژیم منفور پهلوی و جمهوری اسلامی آنوسی ها که در آستانه قرن جدید با عوام فریبی های ردیلاته مردم را به خواندن دعای باران و زلزله و غیره دعوت می کنند و ویرانی مملکت را نه نتیجه غارتگری غارتگران یهودی تباری از فماش حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و سیاست تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دو بازوی مالی قدرتمند الیکارشی یهود، بلکه بازتاب روی برتافتن مردم از اسلام و فرامین آنوسی جنایتکاری چون سید علی حسینی خامنه ای می دانند.

تاریخ نویسان و نخبگان قوم یهود، خود نیز بدین حقیقت معترفند و گله ای از پادشاهان و دولتمردان ایرانی ندارند. شکوه و شکایتی هم اگر دارند از ملت بی فرهنگ و عقب مانده ایران است. ملتی که گاه و بیگاه از ستم پادشاهان و کارگزاران حکومتیهای ضد مردمی به جان آمده، بیای خاسته و در روند غارتگری و بهره کشی آنان خلل و تعللی وارد نموده است!

البته حق با آنهاست. وقتی پادشاهی از ملکه حرمسرای خود که یکی از عروسان بنی اسرائیل است، میپرسد:

«و پادشاه او را گفت ای استرملکه تراچه شده است و درخواست تو چیست، اگر چه نصف مملکت باشد بتوداده خواهد.» (۱۸)

(
و ملکه که مأمور و خدمتگزار قوم باصطلاح برگزیده است، پشت چشمی نازک میکند و جواب می دهد:

«... اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن میباشند اجازت داده شود که فردا نیز مثل امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بر دار ببویزند.» (۱۹)

و بدنبال آن در مدت سه روز هشتاد هزار نفر ایرانی بیدفاع را بدیار عدم می فرستند، چه جایی گله و شکایتی از پادشاه جنایتکار، سبک مغز، هرزه و دین پناه باقی میماند؟ این مردمانند که مورد نفرت و انزجار دشمنان بشریت قرار می گیرند زیرا وقایع را در خاطره خود نگاه می دارند و به آیندگان منتقل می نمایند.

نتیجه ی این برخورد و کینه ی مقدس مردمی در آثار بجا مانده از پدرانمان چنین توصیف شده:
در کتاب آثار الباقیه جشن اسپندارمذگان چنین توصیف شده:

((اسفندمذگان فرشته متوکل زمین است و نیز بر زن های درست کار و عفیف و شوهر دوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه، بویژه این روز، عید زنان بوده و در این عیدمردان بخشش مینمودند.)) (۲۰)

(واقعیت تاریخ فوق چنین است که، اردشیر دوم، در سومین سال سلطنت، ملکه عفیف و پاکدامن خود بنام وشتی را رها کرده و در هفتمین سال دختری بنام هدسه به معنای استر یا ستاره را که دختر عموی مردخای یهودی و از اسرای بابل بود ملکه ایران می نماید. (کتاب استر) تاریخ اسپندارمذگان، تاریخ مسموم و کشته شدن استر توسط پروشات (پریزاد) مادر اردشیر دوم می باشد.) (۲۱)

پادشاهان و فرمانروایانی که سرنوشته ملک و ملتی را ملعبه دست و هوا و هوس زنی یهودی مینمودند و جاده غارت، چپاول و قتل عام رعایای خود را بر روی یهودیان زر پرست باز می گذاشتند، می بایست مورد احترام و تقدیر یهودیان، تاریخ نگاران مزدور و دروغ پرداز قرار گیرند و از جانب رهبران جامعه یهود به بهمن ملقب گردند.

به نمونه ای از تحریف تاریخ و شیوه ی داستان نویسی، توسط قلم بدستان و مزدوران صهیونیسم، نظر می افکنیم!

هما ناطق، در کتاب کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، با جعل یک قصه یهودی که در یکی از اسناد یهودی به نحوی دیگر به رشته تحریر در آمده است، عمق کینه خود نسبت به ایرانیان را نشان می دهد و به دروغ می نویسد:

((حق را باید گفت، یهود آزاری در ایران هرگز از سوی حکومت و دولتمردان نبود. چنانکه در دوران محمد شاه، یهودیان و جهانگردان فرنگی از منش دادگرانه آن پادشاه و حاجی میرزا آقاسی (سردسته توطئه گرانی که با کمک و راهنمایی فراماسون - صهیونیست، میرزا ابوالحسن خان شیرازی، معروف به ایلیچی، داماد خاندان مقتدر قوام، قائم مقام فراهانی را بدیار عدم فرستاد تا خود برمسند صدارت تکیه بزند و منافع صهیونیسم و دولت پنهان یهود را پاس بدارد! ج - پ) نسبت به اقلیت های مذهبی به نیکی یاد کرده اند. به گفته مورخان یهودی، محمدشاه، گهگاه پیاده به محله یهودیان سر میکشید. همه اهل محل بدیدارش میشتافتند، به افتخارش گوسفند سفید قربانی می کردند و گوشتش را به تنگستان می دادند.)) در دوره ناصرالدین شاه نیز، به گفته خودشان آزاری از سوی حکومت ندیدند. اما از آنجاکه پشت و پناه نداشتند همواره دستخوش هوی و هوس و آزمندی این و آن بودند.)) (۲۲)

در آغاز به یاری یکی دیگر از منابع یهودی که صد در صد موردتایید هما ناطق بوده و هست! عین همین حکایت را نقل می کنیم. تا بیشتر با شیوه آشنای تاریخ نگاری و امانت داری منادیان قوم باصطلاح برگزیده که خود را از همه ی ایرانیان، ایرانی تر میدانند، آشنا شویم. در کتاب «تروعا، یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، صفحه ۲۱۰» چنین آمده است:

((در یاد داشتهای کهن صدیق، که از جمله وقایع نگاران معروف است، می خوانیم که: « جزو حرم محمد شاه یک زن یهودی تهرانی بود که اغلب برای سرکشی محله یهودیها به محله می رفت و یهودیان جلو پای او گوسفند قربانی می کردند.))

داستانی بدین کوتاهی، بداستانی طویل مبدل می شود، آنهم چه داستانی! حرم شاه اسلام پناه که یک زن یهودیست، جایش را به شاه میدهد. این شاه پیاده به محله یهودیها می رود و همه اهل محل بدیدارش می شتابند! رنگ گوسفند مشخص می شود. سفید! چون شاه حتما بدلیل اندیشه سخیف نژادپرستانه و صهیونیست - شوونیستی خود، از گوسفندهای سیاه، بور و غیره بدش می آمده! گوشت گوسفند هم بین تهی دستان و مستمندان محله تقسیم می شده است! صد در صد صدقه بگیران هم فقراي مسلمان محله بوده اند که به گوشت گوسفند، آنهم از نوع کاشر علاقه فراوانی داشته اند!

علاوه بر آن، هما ناطق آگاهانه خود را به فراموشی می زند و از یاد میبرد که یهود آزاری و ستم به همکیشان، شیوه مرسوم و معمول یهودیان و آنوسی های خدمتگر دولت پنهان یهود است. زیرا آنوسی ها و یهودیانی که به یهودآزاری می پردازند، نسبت به فتوای پدر روحانی صهیونیسم و یهودیت، تعصب و تعهد دارند و بر اساس رهنمود و فرموده ایشان عمل مینمایند. این پدر روحانی که با کلاسه نمودن اندیشه صهیونیسم و رهنمودهای داهیانه خود، یهودیت را برجهانیان سروری بخشید، یهودی ستیزی را نه تنها نکو هیبه و بد نمیداند، بلکه آنرا عملی پسندیده و مفید میدانند که همیشه و در همه حال می بایست درحق یهودیانیکه از مهاجرت به سرزمین اشغالی فلسطین خود داری می ورزند، اعمال گردد.

هما ناطق و قلم بدستانی چون او به نیکی میدانند که هر تسلسل روزگاری در دفترچه یادداشت روزانه خودنوشت:

((در پاریس بر خورد آزادانه تری با «یهودآزاری» بیدارکردم، که تازه آنرا از لحاظ تاریخی میفهمیم و گناه آنرا بر خود می بخشیدم. علی الخصوص پوچی و بیهودگی تلاش بجهت مبارزه با آن را در می یافتم... بهرحال، یهودآزاری که در میان توده ها جریان نیرومند، هرچند نابخودآگاهی است زیانی به حال یهودیان ندارد. من برآنم که برای بسط و گسترش خصال و منش یهودی حتی جریانی است سودمند.)) (۲۳)

توجه می فرمائید؟ یهود آزاری برای بسط و گسترش خصال و منش یهودی جریانی است سودمند و مفید! در راستای تحقق و عملی نمودن این تفکر شیطانی و حیوانی بود که صهیونیست ها، در دوران طلایی جنگ جهانی دوم، دست در دست نازیسم هیتلری، کوره های آدم سوزی را در قلب اروپا بر پای نمودند و با کینه ای حیوانی بر شعله های سوزنده ی آن دمیدند!.

جالب و قابل توجه است که، کسانی که برای دیگران حق حیات و حق نفس کشیدن قائل نیستند، و ۲۵۰۰ سال ملتی را از هرگونه حق حیات محروم نموده و آنان را در زندان بزرگی بنام ایران به بند کشیده اند، رذیلانه و غیرمسئولانه سیاه بر روی سفید می‌آورند و اذیت و آزار یکی دو یهودی توسط دو یهودی یا آتوسی را به حساب ملتی مهمان نواز و انسان دوست می‌گذارند و با هدف مظلوم نمایی و کسب حیثیت برای سلب کنندگان آزادی و حیثیت دیگران صفحات زیادی را سیاه می‌نمایند. ((خلق فلسطین وجود ندارد... سخن برسر آن نیست که ما برای آن آمدم تا آنان را از در بیرون کنیم و کشورشان را از آنان بگیریم. آنان وجود ندارند.)) (۲۴)

این دیدگاه رهبران و نظریه پردازان صهیونسم در باره دیگران است، دیدگاهی که با صراحت و روشنی هر چه تمامتر نمایانگر تفکرات بیمارگونه، نژادپرستانه و رذیلانه رهبران قوم باصطلاح برترست. قومی که هما ناطق و قلم بدستان مزدوری چون او، با قلب داستانی دروغین، ملتی با فرهنگ و میهمان نواز را بخاطرش به محاکمه می‌کشاند و با شیوه ای یهود پسندانه دروغ و بهتان نثارش میکنند!

((جمعیت جهان را می‌توان به اسرائیل و ملل دیگر در مجموع تقسیم نمود، اسرائیل قوم برگزیده است. این حکم اساسی است.)) (۲۵)

حرف اساسی و کلام آخر همه ی صهیونیست ها همین است که از حلقوم متعفن گلدایر و حاخام گهن تراوش میکند تا خاستگاه زیبای بشر را به جهنمی زشت منظر، کریه، هولناک مبدل و در پایان به نابودی کامل بکشاند! حال ببینیم که از دیدگاه قلم بدستان مزدور صهیونیسم و ایرانی ستیزان کور دل، یهود آزاران چه کسانی بوده و چه انگیزه ای داشته اند.

هما ناطق در ادامه ی تاریخ نگاری صهیونیستی خود می‌نویسد:

((در ایران آزار یهودیان بیشتر جنبه چپاول مالی و اقتصادی داشت و فصلی و محلی بود. بیشترین آزار هنگامی می‌رسید که یهودیان مالیات سرانه خود را آماده می‌کردند تا توسط ریش سفیدانشان به دست دولتمردان برسانند. در این هنگام بود که آزمندان به کمین می‌نشستند. گاه به دروغ و ناروا برای جلوگیری از دخالت سردمداران حکومت، بهانه دینی و نادرست می‌تراشیدند که فلان یهودی فلان بچه مسلمان را کشته، یا فلان توهین را به فلان مسلمان کرده، یا فلان کتاب مقدس را به چاه انداخته. این شایعه ها را سردستانگان میان عوام پخش می‌کردند و این چنین بهانه یورش می‌یافتند تا یورش را به محله یهودیان بیاغازند. جماعت یهود می‌دانست که همه ساله می‌بایست چند صد تومانی آماده کند، رشوه بدهد تا تأمین جانی را بخرد. دومین انگیزه یهودآزاری از سوی خرده بازرگانان و کسبه طلبکار بود. از آنجا که یهودیان در کار صرافیه هم بودند، گهگاه وام های کوچکی به بازرگانان خرده پا و یا به این و آن دکاندار میدادند. در این جا هم انگ و برجسب زنی و شایعه سازی و تاخت و تاز به محله یهودیان، آسان ترین راه گریز از پرداخت بدهی بود.)) (۲۶)

در کشوری مانند ایران که نظام مالیاتی درست و حسابی وجود ندارد و تا بوده ثروتمندان و زر اندوزان از پرداخت مالیات شانه خالی کرده و می‌کنند، یهودیان بنا بوظیفه ملی و میهنی، مالیاتهای سرانه خود را جمع آوری می‌کرده اند تا به دولتمردان بپردازند! دروغی واقعا و قیحانه!

نویسنده خبر ندارد، که دارد! و آگاهانه خود را به تجاها می‌زند تا دروغ و تهمت ناروای خود را به کرسی بنشاند. اخذ مالیات و سامان دادن به نظام مالیاتی در ایران یکی از معضلات عذیبه کشور است و دست‌آویزی در دست کلیه کسانی که بدرستی یا بدروغ خواهان تحول در جامعه بلا زده ایران هستند. همه اعتراضات احزاب، سازمانها و گروههای سیاسی هم متوجه زر اندوزان و غارتگرانی است که با چرک و خون مردم ارتزاق می‌کنند و با سودجویی های بی رویه خود، کشوری را به نابودی و ملتی را بروز سیاه نشانده اند و با هزاران ترفند و کلکهای شرعی و غیر شرعی تلاش می‌کنند تا به نحوی از انحا از پرداخت مالیات به دولت مرکزی خوداری بکنند. گرچه دولت مردان و حکومتگران غارتگر، خود در صف مقدم قانون شکنان و چپاولگران خلق قرار دارند!

داستانی که هما ناطق آنرا وام گرفته و پس از دستکاری، (آنهم به شیوه و سیاق یهودیان و حاملان اندیشه ضدبشری صهیونیسم)، به خورد تاریخ و خوانندگان ناآگاه خود می‌دهد، مربوط بدوران سلطان ابن سلطان و خاقان ابن خاقان، سلطان صاحب قران، ناصرالدین شاه قاجار است، که ایشان از وی به نیکی یاد کرده اند. اندیشه اخذ مالیات و سامان دادن به آن، تا آنجا که در حافظه تاریخ جای دارد به دوران پس از مشروطیت و آنهم به عصر پهلوی برمی‌گردد! حتما هما ناطق داستان دعوت از میلسیو و دیگران به خاطر سامان دادن به وضعیت اقتصادی ایران را میداند و آگاهی دارد که پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی و ضد سلطنتی بهمن ماه ۱۳۵۷، اصل ۱۴۲ قانون اساسی به منظور جلوگیری و چپاول بی رویه دولتمردان و غارتگران جاحوش کرده در قدرت به تصویب رسید!

حال به برداریم به داستان یهود آزاری سرایا دروغ هما ناطق و با کمک گرفتن از کتاب فوق الذکر یعنی «تروعا»، دومین دلیل صداقت و امانت پیشگی ایشان را به داوران خوانندگان خود بگذاریم! داستانی که در لابلای سطورش مسئله دادگری پادشاهان بویره ناصرالدین شاه و پرداخت مالیات توسط یهودیان نیز روشن میشود.

((... بزازهای مسلمان نزد عزت الدواله خواهر ناصرالدین شاه همسر امیر کبیر می‌روند و عارض می‌شوند

علت اینکه شاکیان نزد عزت الدوله رفتند این بود که شاه، پس از کشته شدن امیرکبیر، مالیات بزاز خانه را به خواهرش بخشیده بود. مبلغ مالیات سالیانه ۴۰۰ تومان بود. آنها می‌گویند اگر از کار یهودیان جلوگیری نشود مالیات را نخواهند پرداخت (یهودیان نیز مانند پيله و ران مسلمان، پارچه و دیگر لوازم زندگی را بدوش می‌گرفتند، یا برچارپایی بار می‌نمودند و در

محلات شهری و روستاهای اطراف شهرها به فروش میرسانیدند. شغلی پر درآمد و معاف از پرداخت مالیات و عوارض شهرداری و غیره. ج. پ) در نتیجه عزت الدوله حکم کرد هر جنس بزازي را که دست یهودی دیده شود آتش بزنند.)) (۲۷) می بینیم که فرمان و حکم یهودآزاري عزت الدوله، در باره یهودیان منفعت طلب و ربا خوار بوده که از دادن مالیات گریزان بوده و به همین خاطر اجناس خود را به صورت دست فروشی، و در محلات مختلف در اختیار مصرف کنندگان قرار می داده اند.

علاوه بر این، قضیه یهود آزاري و یهودی ستیزی ای که روح حساس و بشر دوستانه هما ناطق را می آزارد، مربوط به زمانی است که سرنوشت ایران و گلوگاههای سیاسی - اقتصادی آن به طور دربست در اختیار عوامل صهیونیسم جهانی و نمایندگان دولت فخریه انگلستان و روسیه تزاری قرار داشته است. دورانی که مردم محروم و بی دفاع ایران از ستم و ظلم کارفرمایان و مأموران یهودی حکومت قاجار به جان آمده بودند و به شدیدترین وضع مورد تعدی و ظلم و ستم آنان قرار می گرفتند.

نفوذ و قدرت یهودیان در این دوران به حدی بود که دولت مردان و وطن پرستان ایرانی، در همه ی لحظات خود را در کام ازدها احساس می کردند! میرزای تقی خان امیر کبیر (شوهر عزت الدوله، خواهر ناصرالدین شاه) صدر اعظم مترقی و وطن پرست ایرانی، از جمله کسانی بود که در نهایت جان عزیزش را بر سر مبارزه با این یهودیان چپولگر و دشمنان بشریت گذاشت. میرزای تقی خان، در دوران صدارت خود، در نامه ای خطاب به مصلحتگذار ایران در استانبول، چنین نوشت:

((عالیجاها، عزیزا، این روزها از شام تا حلب زیادی از سوء سلوک وکیل امور تجارت تبعه دولت علیه نوشته بودند. این محمد بیگ هرزه کیست که در شام تعیین گردیده؟ یهودی چرا باید وکیل امور تجارت دولت علیه باشد که با مردم این طورها رفتار و سلوک بکند. البته به وصول نوشته آنها را از شغل مزبور عزل کرده کسانی که شایسته و قابل باشند به شام و حلب تعیین کنید و در این باب کوتاهی نکنید.)) (۲۸)

نژادپرستان بی شرم و جنایت پیشه صهیونیست که پس از گذشت قرن‌ها، به پاس کشتار بیش از هشتاد هزار نفر از شهروندان و باشندگان ایرانی، آنهم در ایران دوران هخامنشی بدست یهودیان «داستان پوریم»، هر ساله جشنی به همین نام بر پا میدارند و برقص و پایکوبی می پردازند، با همین شیوه های رذیلانه تاریخ نگاری و تحقیقاتی و قبحانه، وجود خود را مایه خیر و برکت برای ایران دانسته و تلاش می کنند به ایرانیان بفهمانند که اگر در از نای تاریخ چندین هزار ساله سرزمینشان اندک پیشرفتی نیز مشاهده می شود، بر اثر کوشش و زحمت شبانه روزی یهودیان، این باصطلاح برگزیدگان منفور یهود بوده است.

آیا حقیقت چنین است؟ آیا قوم باصطلاح برگزیده خداوند، بدور از منافع تنگ نظرانه و حقیرانه خود گامی در جهت منافع دیگران بر داشته است؟ آیا آنان زمین را میهن حقیقی خود می دانند و خواهان بهروزی و سربلندی آن هستند؟ اگر چنانچه آنان خود را ایرانی می دانند و خواهان پیشرفت و بهروزی باشندگان ایران زمین هستند، چرا هر ساله کشتار بیرحمانه و دد منشانه آنان را جشن می گیرند و این عید خون را به یکی از اعیاد رسمی خود و سایر یهودیان پراکنده در سطح جهان مبدل نموده اند؟

فیخته Fichte (۱۷۶۲-۱۸۱۴) فیلسوف نامدار آلمانی، در سال ۱۷۹۳ یهودیان را «دولتی خصم و قدرتمند» خواند که بطور دائم در حال جنگ با سایر دولت ها و در برخی موارد در حال سرکوب خشن شهروندان (چون سرکوب ایرانیان در دوران اردشیر هخامنشی و واقعه پوریم. ج. پ) است. فیخته باور نداشت که یهودیان بتوانند به شهروندان و فادار کشورهای میزبان خود بدل شوند.

آنان چه اصراری دارند تا تاریخ ملت‌ها و جوامع گوناگون بشری را دگرگونه نموده و با روشی گوبلز وار، با جعل بزرگترین دروغهای باورنکردنی و شاخدار، یهودیت و صهیونیسم را در مرکز توجه جهانیان قرار دهند و در پناه مظلوم نمایی ریاکارانه، به تحقیر و سرزنش دیگران پردازند؟ دروغ پردازی و ایجاد اغتشاش در تاریخ سایر ملل، توسط آنان بحدیست که نمیتوان به وقایع نگاشته شده ی هیچ دورانی از تاریخ ایران و جهان بدون شك و تردید نگرست!

((در کتاب استر، نام اردشیر دوم را به خشایار شاه تبدیل کرده اند تا تناقضی که از دوگانگی تاریخ عزرا با تاریخ مردخای پدید آمده مشخص نباشد.)) (۲۹)

هولباخ Holbach (۱۷۲۳-۱۷۸۹) فیلسوف فرانسوی و دوست ولتر، بر اساس چنین شواهد و قرائنی، نگرشی بد بینانه نسبت به یهودیان نداشته است؟ او نوشت:

((یهودیان همواره آشکارترین اصول اخلاقی و حقوقی ملت‌ها را تحقیر کرده اند... به آنان فرمان داده شده که بیرحم، غیر انسان، ناشکیبا، دزد و خیانتکار باشند و به اعتمادی که به آنان می شود پشت کنند... در یک کلام، یهودیان ملتی غارتگرند. آنان به فریب و نادرستی در تجارت حریصند و میتوان تصور کرد اگر نیرومندتر بودند فجایعی را که (در دوران استقرار دولت یهود در فلسطین و یهودیه) در بسیاری موارد در سرزمینشان رخ داد تجدید میکردند... اگر در میان یهودیان مردمانی شریف و درستکار وجود دارند، این به آن معناست که اینان به اصول قوانین خودپشت پا زده اند.))

یهودیان به منظور به کرسی نشاندن خواسته های نامشروع خود نه تنها واقعیات زندگی ملت‌ها، بلکه میدا تاریخی آنان را نیز مورد دستبرد قرار می دهند و جالبست که به این شیوه های رذیلانه و راهزانه تاریخی خود نیز مباحثات و افتخار می کنند!

ابوریحان بیرونی (۹۷۳ - ۱۰۴۸ میلادی) فیلسوف، منجم، ریاضی دان و دانشمند بزرگ ایرانی در اثر گرانقدر خود «آثار الباقیه»، که بنام قابوس بن وشمگیر تألیف نموده، نمونه ای از جعل تاریخی یهودیان را چنین نقل می کند:

((یهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند، یهود می گویند که آنچه از زمان آدم تا اسکندر گذشته ۳۴۴۴ سال است و نصاری می گویند ۵۱۸۰ سال است و بدین سبب یهودیان از زمان کاستندکه تا خروج عیسی در میانه چهار هزار سال که وسط هفت هزار سال عمر عالم است، واقع شود و با زمانی که انبیاء به ولایت عیسی از بتول عزرا مژدگانی دادند مخالف شود.)) (۳۰)

ژاله پیر نظر در مقدمه ((جنگ بین الملل دوم و جامعه ی یهود در ایران)) می نویسد:
((قرن بیستم قرنی بوده است بسیار پرتلاطم و پر تحول هم در سطح جهانی و هم در ایران ما. دوجنگ بین الملل در این قرن، ایران بی طرف را به هرحال در مدار تخریب و آتش و خون خود کشاند. دو انقلاب تاریخ ساز (مشروطه در دهه اول و اسلامی در دهه آخر) در این قرن سمت و سوی نوین به این کشور باستانی داده است. حوادث سیاسی و فرهنگی، بلایای طبیعی، جنگهای داخلی و خارجی، همه گونه و بی شمار بر آن رفته و در همه آنان، چه در قحطی و چه در فراوانی، یهودی ایرانی با سایرین هم سرنوشت بوده است. ولی هیچ گاه { خودی } و محرم و پذیرفته و هم صف محسوب نشده است. همواره بیگانه بوده، غیر خودی و مورد تبعیض.

در سالهای پیش از مشروطه، یهودی ایرانی بمانند سایر اقلیتهای مذهبی « اهل ذمه » شناخته می شد و تنها با پرداخت مالیات جزیه و در حمایت اسلام حق زیست داشت. به خاطر غیر شیعه بودنش « نجس » بود و ممنوع التماس - ولو اینکه پول او حلال بود و واجب التماس! یهودی بمانند اکثریت مردم این آب و خاک در لایه های زیرین هرم قدرت اجتماعی قرار داشت [خاندان قوام شیرازی، علم، هویدا، میرزا ابوالحسن شیرازی میانجی عهد نامه های تنگین گلستان و ترکمن چای، و ... ج - پ]. از هیچ حقوقی بر خوردار نبود و هیچ صدایی نداشت. شاید بی صدا تر از او زن او بود که به راستی ذره ناچیزی بود که هیچ به حساب نیامد. شرح حال زن یهودی در ابتدای این قرن و تحت حکومت قاجارها « یکی داستان است پر آب چشم » و ما در اینجا به آن نمی پردازیم.)) (۳۱)

بطوریکه می بینیم، تاریخنگاری یهودیان بر « مظلوم نمایی کاذب » و اتهام زنی به ایرانیان شریف و آزاده استوار است. و این مظلوم نمایی کاذب و دروغین در سایه پشتوانه نیرومند تبلیغاتی آن، بر افکار عمومی جهان، بویژه آنان که چون ما ایرانیان حافظه تاریخی ندارند و اگر هم دارند، از پدران خود نمی پرسند تا بدانان آگاهی بیشتری بدهند، به شدت موثر بوده است. تاریخ جهان باستان (ایران، روم، یونان و غیره) سرشار است از داستانهای هجوم صحرا نشینان و بیابانگردان به شهرنشینان، جنگ و مهاجرت و اسارت و دریدری اقوام و مللی که در مناطق مختلف زمین می زیسته اند. بویژه تاریخ سر زمین ما که بدلیل قرار گرفتن این خاک زرخیز بر شاهراه آسیا به اروپا و موقعیت سوق الجیشی خود مرتباً مورد تاخت و تاز قبایل بیابانگرد و عاری از تمدن بوده و اگر آنرا باز گشاییم، از لابلای اوراق و صفحاتش خون بی گناهان و جان باختگان این گونه تجاوزات فواره می زند و زبانه های آتش خشم عدالت گستران بد قواره و خون آشام شعله میکشد.

ولی هیچ قوم و ملتی به سان یهودیان (به غیر از سلطنت طلبان شاه الهی ایران که تاریخ ۲۵۰۰ ساله حکومتگران وابسته به الیگارشی یهود ایران و سازمان مخوف فراماسونری را مایه مباحثات و افتخار خود می دانند و ناسیونالیستهای کوفه فکری که به تبعیت از هم پیمانان صهیونیست و مشاوران یهودی خود، حمله عربهای تازی، در هزار و چهارصد سال پیش از این را به پرچم مظلوم نمایی خود مبدل نموده و پس از گذشت ۱۴ قرن از آن تهاجم نامیمون و ویرانگر، گناه عقب ماندگی کشور و نکبت ایرانیان را به گردن تازیان میاندازند تا دامان شاهان بی لیاقت و سیاستمداران خود فروخته و فراماسون و خود را از چنگال ملتی پرسنده و حق طلب برهانند.)، حوادث و وقایع تاریخی را به پرچم مظلومیت تاریخی خود مبدل نموده اند. مظلوم نمایی چندان آور و سراپا دروغ یهودیان، از آغاز، با تحریف و اغراق های بزرگ و حیرت انگیز آمیخته است، تا بدان حد که میتوان گفت تاریخ هیچ قوم و ملتی به این وسعت با دروغ های بزرگ و آگاهانه نوشته نشده است.

نخستین مظلومیت تاریخی یهودیان از مصر آغاز می شود. دوران اسارتی چندین و چند صد ساله. از آن زمان که یعقوب (اسرائیل) و فرزندانش به طمع تصاحب مصر و جنگ انداختن بر جلگه های حاصل خیز نیل، خاک کنعان را ترک گفتند تا شورش موسی بر علیه فرعون که به مهاجرت قوم به اصطلاح برگزیده به سرزمین موعود انجامید. دومین مظلومیت تاریخی یهودان، گم شدن اسباط ده گانه بنی اسرائیل است که در حقیقت قربانی توطئه خود یهودیان شدند و ما در فرصتهای بعدی به تشریح آن خواهیم پرداخت. مظلومیت های دیگر تاریخیشان عبارتند از: حمله پادشاه آشوریان، که طی همین حملات اسباط ده گانه با اصطلاح گم شدند و ماجرای تبعید شدنشان به بابل، که بگفته تاریخ نویسان کم حافظه یهود و قلم بدستان مزدور به ظاهر ایرانی ایکه در راه منافع حکومت پنهان یهود، حتی نوشته های کتاب مقدس را نیز تحریف و تکذیب می کنند، یک دوران اسارت هفتادساله را در پی داشت. در حالیکه این دوران کمتر از هفتاد سال، دوران آسایش، راحتی، پیشرفت و ربا خواری یهودیان و تشکیل الیگارشی یهود در بابل بوده است.

به گوشه ای از بردگی رهبران و برگزیدگان قوم یهود، به نقل از کتاب مقدس توجه کنید!

((و در روز بیست و هفتم ماه نوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین پادشاه یهودا واقع شد که او بل مرودک پادشاه بابل در سالیکه پادشاه شد سر یهوایکین پادشاه یهودا را از زندان بر افراشت. و با او سخنان دلایز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسی های سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت. و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان می خورد. و برای معیشت او وظیفه ی دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده می شد.)) (۳۲)

ولی چون نیک بنگری، در تاریخ نوشته شده توسط تاریخ نگاران یهود، سرگذشت تاریخی آنان پس از خروج از مصر، سرگذشتی توأم با اسارت، بدبختی، نکبت و آزار و ناله است. این تلخ کامی و سیاه روزی، تاگشوده شدن دروازه های بابل بدست کورش کبیر و سربازان پارسی و مادی ادامه دارد.

داستان آوارگی تاریخی یهودیان از سرزمین موعود (فلسطین)، سرزمینی که از سده های نخست میلادی در جستجوی طلا این خدای زمینی قوم یهود، داوطلبانه آنرا ترک گفتند و قریب به ۲۰۰۰ سال کمترین تمایلی به بازگشت و استقرار در آن نداشتند، بزرگترین سوژه مظلومیت آنهاست. سوژه ایکه در قرون اخیر آنرا بیشتر زیر ذره بین گذاشتند و هرروزکه گذشت، بزرگ نمایی

دره بیش را به شیوه ای صهیونیستی بیشتر و بیشتر نمودند. چراکه تصمیم داشتند سازمان نژادپرستانه و ضد بشری صهیونیسم را تشکیل دهند تا به عنوان مغز گندیده دولت پنهان یهود، سرمایه داری و امپریالیسم بر جهان معاصر فرمانروایی کنند. در اثر چنین نیازی بود که رهبران قوم یهود، ناگهان از خوابی چند هزار ساله بیدار شدند و به یاد سرزمین موعود و قدمت صهیون افتادند.

پروفسور نورمن بنت ویچ Norman Bentwich یکی از صهیونیستهای انگلیس که بیشتر اوقات عمرش را در بریتانیای کبیر، یعنی ستاد فرماندهی دولت پنهان یهود در دوران استعمارکهن بسر آورده، مطالب زیادی را در باره فلسطین نگاشته است. او نیز چون دیگر همفکران خود که خارج از سرزمین های اشغالی بسر میبرند و به هیچ عنوان حاضر به ترک محل اقامت خود نیستند و ترجیح میدهند در مراکز بزرگ مالی جهان به توطئه گری بپردازند و سرنوشت دیگر خلقهای جهان را در راه اهداف شیطانی خود ببازی بگیرند، هرگز حاضر به ترک انگلیس و مهاجرت به اسرائیل نشد. او در باره صهیونیسم، شومترین، نژادپرستانه ترین و ضد بشری ترین اندیشه ی تاریخ بشری، می نویسد:

((صهیونیسم همانقدر قدیم است که اسارت ملت یهود، آنگاه که نبوکدنصر، هیکل را به ویرانی کشید.)) (۳۳)
ادعایی که فوراً مورد اعتراض تاریخ نویسان و محققین غیر صهیونیست قرار می گیرد و آنان را او می دارد تا با قرائتی مجدد از تاریخ جهان، این ادعای کذب و بدور از حقیقت را به او و دیگر اندیشه پرداز دروغ گو و کم حافظه یهود که سپاه بر روی سفید می آورند، گوشزد نمایند.

((اگر بنا باشد که منطق مؤلفان صهیونیست را بپذیریم باید تاریخ ظهور صهیونیسم را دو قرن دیگر و به زمانی عقب ببریم که اسرائیل یعنی بخشی از قلمرو سلیمان (که بخش دیگر آن یهودیه بود) مورد حمله سارگن دوم پادشاه آشور واقع شد (قرن هشتم پیش از میلاد) و هزاران اسرائیلی برای اقامت در آشور از زادگاه خویش رانده شدند، چنانکه شیوه کار فاتحان آن روزگار بود. باید در نظر داشت که اسرائیلیها بطور عمده به کشاورزی و داد و ستد اشتغال داشتند. اسرائیل با فنیقیه و سوریه داد و ستد وسیع داشت و } چون بر سر راه آسیا و بین النهرین و مصر واقع بود به بازرگانی گرانیده و شهر نشینی در آن رونق یافته بود، حال آنکه یهودیه... به صورت سر زمین شیبانان تهیدست و محافظه کار باقی مانده بود.)) (۳۴)

این گزافه گویی ها و دروغ های شرم آوردر مورد مظلومیت و آوارگی قوم باصطلاح برگزیده و قدمت صهیونیسم، این اندیشه نژاد پرستانه و ضدبشری، درحالی بر زبان رانده می شود که بنا به شهادت تاریخ، پس از سقوط حکومت بابل و گشوده شدن دروازه های برنجین آن بدست کورش کبیر و سربازان پارسی و مادی، رهبران جامعه یهود طلایی ترین فرصت های ممکنه را بدست آوردند و بر احوالی می توانستند ضمن مهاجرت به سرزمین فلسطین حکومت دلخواه خود را تشکیل دهند. کورش کبیر نه تنها ناجی قوم یهود از اسارت هفتاد ساله بابل بود، بلکه بنا به نوشته تورات و کتاب مقدس، مسیح و برگزیده یهوه بود.

مسیح و نجات دهنده ای که پس از سالها با این هدف برانگیخته شده بود تا بابل را بکوبد و انتقام قوم باصطلاح برگزیده یهوه را از پادشاهان ستمکار بابل بگیرد. ستمکاران و غارتگرانی که در گذشته ای نه چندان دور، از جانب یهوه صباوت برانگیخته شده بودند تا به خاطر ناسپاسی و غدر قوم برگزیده با خدای خود، دروازه های اورشلیم را درهم بکوبند و غدر کنندگان را برای مدتی نامعلوم به اسارت ببرند.

((خداوند بمسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه ها دیگر بسته نشود چنین میگوید. که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت، و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید. و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به اسمت خوانده ام خدای اسرائیل می باشم... من او را بعدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت، شهر مرا بناکرده اسیرانم را آزاد خواهد نمود اما نه برای قیمت و نه برای هدیه، یهوه صباوت اینرا میگوید. خداوند چنین می گوید حاصل مصر و تجارت حبشه و اهل سبا که مردان بلند قد می باشند نزد تو عبور نموده از آن تو خواهند بود، و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده خواهند گفت البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی... اما اسرائیل بنجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابد الابد خجل و رسوا نخواهند گردید.)) (۳۵)

نجات جاودانی و سربلندی و افتخار همیشگی برای قوم باصطلاح برگزیده! این است پیام یهوه برای قوم برتر و رسالت مسیح و برگزیده شکست ناپذیرش، کورش کبیر سر دودمان سلسله هخامنشیان و بنیان گذار امپراطوری پارس! پادشاهی که ما ایرانیان او را به آزاد اندیشی و بزرگ منشی می شناسیم. پادشاهی که در تاریخ از او به عنوان نجات دهنده ملتها و خدایان آنها یاد شده است! در حالیکه یهوه از او چهره ای چون دیگر فاتحان و ستمگران تاریخ ترسیم می کند و به ما می آموزد که آن دادگستر نیز دست کمی از چنگیز خان مغول و سلطان محمود غزنوی نداشته است! فاتح و ستمگری که چون دیگر ستمگران تاریخ، بر دست و پای مغلوب شدگان زنجیر می اندازد و اسیران را به کرنش در برابر خود و او می دارد تا چون یهوه، خدای اسرائیل سجده اش نمایند و با کرنش های توام با ترس و وحشت خود، روح حقیرش را التیام بخشند.

اما چه شد که پس از فتح بابل و هموار شدن راه تجارت مصر و حبشه و سبا، اسرائیل به نجات جاودانی نرسید و قوم در راه آباد نمودن خانه خدای خود، همچنان سرافکنده و رسوا باقی ماند؟ بنا به چه دلایلی خانه خدای یهود آباد نشد و قوم نجات یافته از اسارت نبوکدنصر و بابل، به سرزمین مقدس، سرزمینی که به یعقوب و ابراهیم و موسی و داوود وعده داده شده بود و در کوهساران و دشتهای پهناور چشمه های شیرو عسل جاری بود، برنگشتند؟ مگر کورش کبیر به وعده های خود جامه ی عمل نپوشانید و پیمانی را که با یهوه صباوت بسته بود، بدست فراموشی سپرد؟ به هیچ عنوان!

کورش پیمان شکنی نکرد و به تمام وعده هایش جامه عمل پوشانید. او نه تنها اموال غارت شده توسط نبوکد نصر را به رهبران قوم یهود باز گردانید، بلکه مبالغ هنگفتی نیز از خزانه کشور پهناور پارس بدانان بخشید تا خانه خدای خود را آباد نمایند و رونق گذشته ی فلسطین را بدان باز گردانند. این قوم باصطلاح برگزیده بودند که دروغ می گفتند و برای چندین هزارمین بار با خدای خود غدر می ورزیدند. آنها ویرانی خانه خدا و عدم استقلال سرزمین موعود را بیشتر دوست می داشتند! زیرا ویرانی هیکل سلیمان و آوارگی خود خواسته ی قوم باصطلاح برگزیده، دکان دو نبشی بود برای مظلوم نمایی و اخاذی از پادشاهان و فرمانروایان ممالک و کشورهای روی زمین!

تا آنجا که از شواهد و قرائن تاریخی بویژه کتاب مقدس برمی آید، کورش پس از گشودن دروازه های بابل و صدور منشور آزادی ملل و ادیان در آن شهر، نه تنها کلیه اموالی را که نبوکد نصر (بخت النصر) از اورشلیم و خانه خدا به غارت برده بود، در اختیار نمایندگان و رهبران جامعه یهود قرارداد، بلکه هزینه ساخت و پرداخت خانه ی خدا در اورشلیم را نیز از خزانه ی مملکت پرداخت نمود و به نمایندگان و والیان خود در حوزه ی دجله و فرات دستور داد تا علاوه بر هزینه ی سفره ی رهبران و لایان مذهبی، همه ی مایحتاج متولیان و تعمیر کنندگان خانه ی خدا را نیز در اختیار نماینده یهودیان و رسولان برگزیده ی یهوه قرار دهند.

((و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکد نصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد. و کورش پادشاه فارس آنها را از دست مترات خزانه دار خود بیرون آورده و به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد. و عدد آنها اینست سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد. و سی جام طلا و چهار صد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر. تمامی ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهار صد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانیکه از بابل باورشلیم میرفتند برد.)) (۳۶)

آیا این کمک پادشاه پارس از دروازه های پاسارگاد و شوش و بابل بیرون رفت؟ به جرأت میتوان بر این مدعا پای فشرد و با صراحت گفت که نه! زیرا بگفته هامان «داستان پوریم» وزیر قدرتمند و خردمند هخامنشیان که در دام توطئه رهبران جامعه یهود گرفتار آمد و به همراه هشتاد هزار نفر ایرانی پاک نهاد و ده پسر برومندش، در خاک و خون غلطید، کمکهای پادشاه، روز روشن از دروازه های شوش خارج و شبانگاه که خورشید در دریچه مغرب نهان شد و زمین پلاس قیرگون شب را بر سر کشید تا دمی بیاساید، به شوش باز میگشت!

این بذل و بخشش های شاهانه مجددا در دوران حکومت داریوش کبیر هخامنشی نیز که با کمک رهبران جامعه یهود و معجزه ی ماچه مادیانی آماده جفت گیری به قدرت رسیده و بر اورنگ جم تکیه زده و تاج کیان را بر سر گذاشته بود، تکرار شد.

((و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود بجهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایید، از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خرج باین مردمان بلاتأخیر داده شود تا معطل نباشند. و مایحتاج ایشان را از گوان و قوچها و بره ها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانیکه در اورشلیم هستند روز بروز بایشان بی کم و زیاد داده شود. تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذارند و بجهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. و دیگر فرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم را تبدیل نماید از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او بسبب این عمل مزبله بشود. و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است هر پادشاه یا قوما که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی اینخانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاک سازد، من داریوش این حکم را صادر فرمودم پس این عمل بلاتأخیر کرده شود.)) (۳۷)

با وجود چنین پادشاهی و چنین فرمانی، که از آن بوی خون و مرگ استشمام میشود، این سؤال مطرح میشود که چرا خانه ی خدای یهود که خرابی باعث سرشکستگی و عذاب دائمی یهودیان و رهبران جامعه ی یهود و دولت پنهانشان میگردد، مرمت نشد و آباد نگردید؟ چرانی این راز برکسی معلوم نیست و همچون دیگر اسرار صهیونیستها در هاله ای از ابهام باقی مانده است! وقتی پادشاهی چون داریوش کبیر چنین فرمان شدیدی صادر می کند و حتی برای دار زدن و مصلوب نمودن مخالفین هم از تیرهای خانه های خودشان مایه می گذارد، چه کسی یا کسانی قدرت سرپیچی و تمرد از اجرای فرامین وی را دارند؟ بدون شک رهبران جامعه یهود ایران و بابل که حکومتگران و واقعی ایران زمین هستند و با قدرت یهوه، پادشاهان را بر آریکه قدرت و فرمانروایی می نشانند! اگر چنین نیست و مدعای ما پایه و اساسی ندارد، چرا عدم اجرای فرامین داریوش کبیر از چشمان تیزبین چشم و گوشهای پادشاه نیز که در هر کوی و برزن حضور داشتند، مخفی می ماند و گزارش به پادشاه نمی رسد؟

البته صهیونیستها بخوبی دلایل این تمرد و نافرمانی آشکار را میدانند و بر این امر وقوف کامل دارند، چون از پدرانیشان پرسیده اند. و پدرانیشان برای آنها توضیح داده اند که پادشاه پارس برگزیده یهوه بوده و آنان به آن پولها و کمکهای پادشاه پارس برای انجام کارهای مهمتری در ایران و در خاک امپراطوری پارس نیاز مبرم داشته اند! توطئه به قدرت رسانیدن داریوش، سرکوب طرفداران گنومات یا بردیای دروغگو، صدارت مرده خای و نشانیدن استربه جای ملکه بزرگ پارس و شتی، با دست خالی و کیسه تهی مگر امکان پذیر بوده است؟ از چه راه و طریقی می شد خشایار شاه را وادار نمود تا بابل را خراب کند و انتقام قوم ناسپاس و نمک نشناس یهود را از مردم بیگناه و شهر بابل که چون خاری در چشمان رهبران جامعه ی یهود میخلید، بگیرد؟ روسای هفت قبیله حکومتگر پارس و ماد که پادشاه بزرگ پارس را بر می گزیدند و شاه از جانب آنان فرمان قتل عام و چپاول صادر می کرد، چوب سفید که نبودند! می بایست سبیل آنان را چرب نمود تا دست ناپاک پادشاه بزرگ پارس را برای خیانت به وطن و کشتار میهن پرستان باز گذارند! جغد شومی چون ممکان و دیگران (کتاب پوریم) بدون دریافت سکه های طلا، آیا حاضر به همکاری و همگامی با رهبران جامعه یهود پارس و بابل و دولت پنهان یهود بودند؟ شرکت در آن توطئه بزرگی

که به برکناری و شتی ملکه پارس، اعدام وزیر مقتدر و وطن پرستی چون هامان و قتل عام هشتاد هزار نفر ایرانی انجامید، بدون هزینه و سرمایه گذاری سخاوتمندانه غیرممکن بود!

رهبران توطئه گر و ضد ایرانی جامعه یهود و پاسداران جان برکف دولت پنهان آنان، که در رویاهای خاکستری و شیطانی خود، نابودی ایران و فلاکت ایرانیان را به تصویر می کشیدند، هر شبانگاه در کنار طلاهای اهدایی پادشاه بزرگ و یهودی نواز پارس زانو بر زمین و پیشانی بر خاک می گذاشتند و ذوق زده می خواندند که: مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه است.

همانطور که گفتیم، همین بذل و بخشش شاهانه و کلاهبرداری و سودجویی رهبران جامعه یهود ایران و بابل در زمان حکومت داریوش بزرگ هخامنشی نیز تکرار گردید! در این دوران، دانیال نبی، یکی از پیامبران بنی اسرائیل و فرمانروای دولت پنهان یهود که مقبره اش در شوش و در کنار آثار باقی مانده از دوران پر اقتدار هخامنشیان، جزو افتخارات ایران باستان و مفاخر تاریخی ما ایرانیان بی خبر و بدون حافظه ی تاریخی محسوب می شود، در دستگاه پر عظمت هخامنشیان نه تنها سمت صدارت داشت بلکه از محرمان و نزدیکان خاص پادشاه محسوب میشد. قدرت و نفوذ دانیال، در دربار داریوش به حدی بود که پادشاه بزرگ پارس برای آسودگی خاطر مبارک ایشان، درباریان و دولتمردان ایرانی را که نمایندگان اشرافیت پارس و ماد بودند، به تحریک حضرتشان که مقدرات امپراطوری پارس را در چنگ گرفته و از خاصان پادشاه بزرگ محسوب می شدند، به چاه شیران می انداخت تا طعمه شیران درنده شوند.

((و داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت. و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان بایشان حساب دهند و هیچ ضرری بپادشاه نرسد. پس این دانیال بر سائر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید.)) (۳۸)

دانیال، رهبر و پادشاه دولت پنهان یهود در بارگاه فلک مقدار داریوش، به جای نجات قومی که بگفته تاریخ نویسان یهود مورد آزار و اذیت ایرانیان بی فرهنگ و سودجو قرار می گرفتند و کوچاندن آنان بسوی سرزمین موعود و آباد ساختن خانه ی خدای اسرائیل که کماکان چون ویرانه ای متروک برجای مانده بود، به مسائل حیاتی تری می اندیشید! توسعه و گسترش دولت پنهان یهود و تحکیم پایه های قدرت سراسر جنایت آمیز آن در سرزمین ثروتمند و پر برکت پارس.

توجه او و دیگر رهبران جامعه یهود ایران و بابل به این نکته معطوف بود که ایران و امپراطوری پارس را در چنگال مخوف و خون چکان خود نگاه دارند و با سوء استفاده از ثروت بیکران امپراطوری و قائمه شمشیر هخامنشیان بر ملل و اقوام دیگری که در گستره امپراطوری پارس زندگی می نمودند، فرمان برانند. آنان به چیزی کمتر و ناچیزتر از این نمی اندیشیدند. امپراطوری پارس از چین تا مصر گسترش داشت. با قدرتی زوال ناپذیر، ثروتی بیکران، دشتهایی وسیع و معدنی غنی و تمام نشدنی. که چشم جهانیان را بخود خیره نموده بود، در حالیکه سرزمین موعود و مرکز آن اورشلیم، ریگی کوچک و غیرقابل رؤیت بود در گوشه ای از این کشور بزرگ و پهناور!

نبی برگزیده یهوه، حاضر به از دست دادن امپراطوری پارس نبود و قصد نداشت از زندگی آسوده و راحتی دست بشوید که در دربار هخامنشیان نصیبش شده بود. در دربار پر قدرت و پر جلال و جبروت هخامنشیان، زر و زور وجود داشت و اگر ترویج نبی برگزیده و دیگر رهبران جامعه یهود ایران و بابل نیز کارگر می افتاد و جایی در کنار این دو رکن اساسی باز می نمود، امپراطوری پارس در چنگشان بود. این پیروزی و موفقیت شایان توجه به معنی حکومت مستقیم و بدون واسطه بر نیمی از جهان آن روزگاران محسوب می شد.

بر این پایه و اساس نبی برگزیده یهوه، بجای وقت تلف کردن و اندیشیدن به اسرائیل بی آب و علف و هیکل ویران شده ی سلیمان، که جغدان در پناهش آرام و قرار می گرفتند، تلاشی پیگیر را آغاز نمود تا با از میدان بدر کردن دیگر رقیبان، بر مسند رییس الوزرای امپراطوری پارس تکیه زند و پس از پادشاه بزرگ پارس در مرتبه دوم قدرت قرار گیرد.

با این حساب در اندیشه ی کشف توطئه دیگر وزراء و درباریان هخامنشی افتاد تا ضمن تکمیل نمودن مثلث زور و زر و تزویر، جشن خونی برپای دارد و پایه های حکومت پنهان یهود را مستحکمتر نماید!

خدای خود را به یاری طلبید و آنگاه که خدا را باخویش همگام و همصدا دید قدم در راه گذاشت. خداوند یهود، یعنی یهوه صباوت، با او و دیگر رهبران جامعه یهود بود. پس از در افتادن دانیال، به چاه شیران به فرمان داریوش، صحیح و سالم بیرون آمد. چون فرشته خداوند دهان شیران را بسته بود تا او را نخوردند و به وجود ذی وجودش آسیبی نرسانند. درنگ جایز نبود. او سعایت کنندگان را با خانواده و ایل و تبارشان روانه چاه شیران کرد تا طعمه شیران درنده و گرسنه ای شوند که پادشاه بزرگ پارس « خرس دست آموز تیمور بختیار رئیس ساواک شاهنشاه آریامهر » به منظور کيفر دادن مخالفان و دشمنان خود به حساب ملت و خزانه مملکت پارس، در کاخ سلطنتی نگاهداری می کرد!

((و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشانرا با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده همه استخوانهای ایشانرا خورد کردند.)) (۳۹)

ناگفته پیداست که پس از این واقعه شوم و انتقام گیری مشمزمز کننده، دختران کشته شدگان، روانه حرمسراهی شاه و صدر اعظم می شوند تا گرما بخش کلبه بی رونق ز الوهای خونآشامی گردند که نظام چپاولگرانه و زندگی انگلی خود را بر شانه های برهنه زحمتکشان ایران زمین بنا نموده بودند و در زندان بزرگی بنام ایران به هرجانیته و خیانتی دست می یازیدند و از انجام هیچ ستمی در حق محرومان و زحمتکشان ایران رویگردان نبودند! دلیل این مدعا، آنست که در کتاب مقدس اشاره ای به

سرنوشت دختران قربانیان نمی شود و آنها در کنار سایر افراد خانواده خود که شامل پدران، مادران و پسران بودند، به چاه شیران انداخته نمی شوند.

زمان گذشت و دوران اقتدار مرده خای و استرملکه ی مقتدر هخامنشی فرا رسید. دو شخصیتی که مقبره شان در شهر همدان، مانند آرامگاه دانیال در شوش، از مفاخر فرهنگی ما و یادگار دورانهای رونق امپراطوری پارس است! آن دو نیز بجای بازگرداندن قوم به سرزمین موعود و آباد کردن خانه خدا، بفکر تثبیت و تحکیم قدرت حکومت پنهان یهود و در چنگ گرفتن امپراطوری پارس افتادند. تنها مسئله ای که اندیشه توطئه گر آنان را به خود مشغول نمی داشت و خاطر توطئه گرشان را مشوش نمی کرد، خانه ی خدا یهود، ویرانی هیکل سلیمان و نابسامانی فلسطین و آوارگی قوم برگزیده ی خداوند بود!

آندو برای رسیدن به مقصود و از میان برداشتن مخالفین خود که وطن پرستان پارسی و ایرانیان آزاده بودند، با طرح توطئه ای رذیلانه قدرت را در دست گرفتند و آنگاه که پادشاه (اردشیر دوم که از جانب مورخین و تاریخ نگاران یهود به بهمن یعنی اندیشه نیک ملقب گردیده) سست عنصر و خود فروخته را با خود همراه دیدند، با قساوت قلب فرمان قتل عام ایرانیان را صادر نمودند و بگواهی کتاب مقدس بفاصله سه روز بیش از هشتاد هزار نفر (جشن پوریم) از آنان را به دیار عدم فرستادند و با ارسال نامه ها، از یهودیان سراسر جهان خواستند تا هرساله این روز نامقدس را جشن بگیرند و جاودانگی آنها را به آیندگان توصیه کنند!

ملکه پارس!، این عروس نازیبای بنی اسرائیل به منظور فریفتن پادشاه و ادار نمودن وی به کشتن هامان و قتل عام ایرانیان، از تعصب کور و غیرت ناموسی پادشاه بی خرد پارس سود جست و وقیحانه ادعا نمود که وزیر خردگرای هخامنشیان قصد تجاوز به وی را داشته است!

چرا به جای این اقدام خیانت بار و جنایتکارانه، ملکه بزرگ پارس و صدراعظم قدرتمند هخامنشیان (مرده خای) به فکر آباد کردن خانه ی خدای یهود که خرابیش از زمان ویران شدن هیکل سلیمان بدست نبوکد نصر (بخت النصر) تا آن زمان، جسم و روح یهودیان پراکنده در سراسر جهان را مثل خوره می خورد، نیفتادند؟

به عقیده ما، بنا به همان دلایل پیش گفته که لازم است مورد توجه و دقت فرزندان ایران زمین قرار گیرد! باشد که آگاهانه و خردمندانه گام بردارند و با هوشیاری و فداکاری به سیطره ی حکومت چند هزار ساله ی یهود و عوامل صهیونیست - ماسونیک و آنوسی های بیشرم شان بر ایران پایان دهند.

وظیفه ایرانیان شرافتمند و پاک نهاد است که با هدف روشن شدن قضایا و شناخت بیشتر دشمنان ایران زمین، از پدران خود بپرسند و حافظه تاریخی خود را به کمک متون تاریخی و مطالعه ی ارثیه های به ثبت رسیده نیاکانمان باز یابند.

گوشه های تاریک و در غبار ره گم شده ی تاریخ کشورمان را باید گشود و بر آنها روشنی افکند. با این فداکاری و تلاش همه جانبه در خواهیم یافت که دل بستگی یهودیان به سرزمین پارس و حرکت مداوم آنان به دنبال سپاهیان کشورگشای پارسی، علاوه بر زرانوزی و چپاول ملل مغلوب دلایل دیگری نیز در پی داشته است. هدفی که بلعیدن ایران و قبضه نمودن قدرت سیاسی - اقتصادی آن در دست رهبران جامعه یهود و فرمانروایان دولت پنهان یهود را در پی داشته است. سیاست انیرانی و خانانانه ای که از سپیده دم گشوده شدن دروازه های بابل تا کنون ادامه دارد و از پی قرنهاي متوالي زادگاه ما را به گورستان عزیزانمان بدل نموده است.

آنگاه که حافظه تاریخی خود را باز یابیم و در پناه تعالیم انسانی و بشردوستانه کردار نیک - پندار نیک - رفتار نیک و آموزه های برابری طلبانه ی مزدک بامدادان به آبادانی ایران و پراکندن بذر دوستی و عشق در بین ملل محروم جهان همت گماریم، سر آغاز تولد دوباره ما و درخشش نام ایران زمین برگستره کره ی خاکبست! نباید فراموش کرد که نجات ما در گرو بازیافتن خویش و پایان دادن به سیطره اقتصادی - سیاسی و مذهبی بیگانگان عاری از تمدن و غارتگریست که ویرانی ایران و نابودی ما را قرنهای پیش از این سر لوحه ی فعالیت های خانانانه و دشمنانه ی خود قرار داده اند!

((علی رغم تمایل پارسیان به بازگشت یهود به فلسطین، مهاجرت یهودیان از فلسطین در دوره تسلط پارسیها همچنان ادامه یافت. سوداگران یهودی، همراه با همکیشان وابسته خود به عنوان « اردو بازارچی » در پی سپاه ایران روان می شدند و در سرزمین های متصرفی اقامت میگزیدند.)) (۴۰)

متذکر شدیم که هدف این نوشتار، گشودن راهبست به سوی توجه به تاریخ کشورمان بمنظور باز یافتن حافظه ی تاریخی خود!، دلایل و براین بکار گرفته شده، همه ی تاریخ نیست و نباید به مطالعه ی آن اکتفا نمود و بقیه ی یاد واره های نیاکانمان را از نظر دور داشت و مراجعه ی به آنها را بدست فراموشی سپرد.

یهودیان دوران طلایی دیگری مانند زمان اقتدار یوسف ناسی در دربار سلطان سلیم دوم (هم عصر شاه طهماسب اول صفوی) پادشاه مقتدر عثمانی را نیز پشت سر گذاشتند و به فکر بازگشت به سرزمین فلسطین و آباد کردن خانه ی خدای خود نیفتادند! در این دوران سرزمین فلسطین، (ارض موعود) جزء خاک عثمانی و از متصرفات سلطان سلیم محسوب می شد. بنا بر این در صورت درخواست رهبران جامعه یهود، با توجه به نفوذ و قدرت یوسف ناسی در دربار سلطان سلیم بر احوالی میتوانست استقلال خود را بدست بیاورد و چون کشوری مستقل به حیات خود ادامه دهد!

یوسف ناسی Joseph Nasi (۱۵۲۴ - ۱۵۷۹ میلادی) در یک خانواده آنوسی در پرتغال متولد شد. عنوان « ناسی » نشانه وابستگی او به الیگارشوی یهود و خاندان « شاهزادگان داوودی » است. (رهبران جامعه یهود، یا شاهزادگان داوودی خود را بازماندگان و فرزندان داوود، پادشاه خوش آواز یهود می دانند). پدرش ساموئل ناسی پزشک دربار پرتغال بود. وی بنا بمصلحت و با اشاره ی رهبران جامعه ی یهود، مسیحی شد و نام آگستینو میکاس را بر خود نهاد. خواهرش گراسیا ناسی (عمه یوسف

ناسی) همسر فرانسیسکو مندس بود، که تاجر ثروتمند و سرشناس ادویه و سنگهای قیمتی در لیسبون پرتغال و آنتورپ محسوب میشد.

یوسف ناسی که پیشتر خوامیکاس نام داشت در سال ۱۵۳۷، در حالیکه بیش از ۱۳ سال نداشت، به همراه عمه اش به بندر آنتورپ رفت و در مؤسسه تجاری و صرافیه دیوگو مندس به کار پرداخت. وی پس از مدتی با دختر عمه خود «گراسیا» ازدواج کرد. عمه اش گراسیا نیز در آنتورپ و مجامع دریاری و اشرافی جنوب اروپا شهرت فراوانی بدست آورد و پایش به محافل و مجالس آنان باز شد. دیوگو مندس (شوهر خواهر گراسیا) در سال ۱۵۴۲ در گذشت. پس از مرگ این یهودی ثروتمند، اداره ی تجارتخانه و صرافیه وی در آنتورپ به دست گراسیا افتاد. پس از استقرار گراسیا در ایتالیا، اداره ی تجارتخانه و صرافیه وی که از شوهر خواهرش به ارث برده بود، به یوسف ناسی برادر زاده و دامادش سپرده شد. در این دوران یوسف با کارل پنجم، امپراتور روم و ماکزیمیلیان امپراتور بعدی و ولیعهد هلند روابط خوبی داشت. او در سال ۱۵۴۷ به فرانسه مسافرت کرد. در این سفر مورد توجه و تقدیر فرانسوای اول پادشاه فرانسه قرار گرفت.

در سال ۱۵۵۳ گراسیا عازم عثمانی شد. سرزمینی که گراسیا، بدستور رهبران جوامع یهود و دولت پنهانشان، تا پایان عمر در آن ماندگار شد و پای از آن بیرون نگذاشت. او در قسطنطنیه پایتخت عثمانی، مورد توجه سلیمان قانونی، (۱۵۲۰ - ۱۵۶۶) سلطان عثمانی قرار گرفت. وی به اتکاء دوستی خود با سلطان، راه ورود برادر زاده اش را به دربار عثمانی هموار کرد. گراسیا زنی فتنه گر، شهر آشوب و خستگی ناپذیر بود که در راه تحقق آرمانهای رهبران جوامع یهود از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید.

در سال ۱۵۵۴ یوسف ناسی وارد قسطنطنیه شد و بعنوان دستیار عمه توطئه گرش در تلاشهای مالی و سیاسی او سهیم شد و بکار پرداخت. او بزودی به دربار سلیمان قانونی راه یافت و به مقام مشاورت مالی سلطان برگزیده شد. موقعیت ممتاز و بی نظیری که بتدریج زمینه ساز مهاجرت یهودیان اسپانیا و پرتغال به عثمانی و اسقرارشان در شهرهای این کشور و بویژه در سالونیک گردید. شهری که بعدها با همیاری سازمان مخوف صهیونیست - فراماسونری، پایگاه فعالیتها ی سیاسی پنهان ترکان جوان به رهبری کمال آتاتورک و رهبران ترکیه فعلی شد.

پس از مرگ سلیمان قانونی، در ماجرای رقابت سلیم و برادرش بایزید بمنظور تصاحب تاج و تخت عثمانی، یوسف ناسی جانب سلیم را گرفت و به وی در راه بدست گرفتن قدرت در عثمانی کمکهای شایان توجهی نمود. به پاس این خدمات بود که در زمره دوستان نزدیک سلطان سلیم دوم (۱۵۶۶ - ۱۵۷۴) قرار گرفت.

سلطان اسلام پناه عثمانی، به پاس خدمات توطئه گرانه ناسی، با دست و دل بازی تمام انحصار واردات شراب به عثمانی را به وی سپرد. این مرحمت ناچیز سلطان عثمانی سالیانه ۱۵۰۰۰ سکه طلا نصیب یوسف ناسی می کرد. یوسف ناسی در مدتی کوتاه ثروتی هنگفت اندوخت و به ثروتمندترین یهودی زمان خود بدل شد. این ثروت باد آورده زمینه ای فراهم نمود تا یوسف ناسی، که تا آن زمان تنها رهبری جامعه یهود را به عهده داشت، در رأس الیگارشی مالی یهود قرار گیرد.

نفوذ و قدرت یوسف ناسی در دربار سلطان هرزه و بیکاره ی عثمانی که سرانجام به علت افراط در باده گساری و شهوترانی لجام گسیخته در گذشت و جهان را با عدم وجود خود آسوده خاطر نمود، فوق العاده بود. «لرد کین راس» حمله عثمانی به جزایر و نیز را نتیجه تحریکات این یهودی نزلخوار پرتغالی می داند و میگوید که سلیم پیشنهاد ناسی مبنی بر حمله به و نیز را پذیرفت و در حالیکه از فرط مستی سر از پا نمی شناخت، او را در آغوش گرفت و بوی قول داد که در صورت پیروزی او را به سمت دوک جزیره ناکسوس و ۱۲ جزیره دیگر منصوب کند، که چنین شد. کمی پس از اشغال جزایر و نیز، ناسی سلطان بی اراده را به تصرف جزیره قبرس که بدلیل تولید فراوان پنبه، شکر و شراب معروف بود، تحریک کرد. قبرس اشغال شد. ولی با به قدرت رسیدن محمد سوکولی، وزیرمقتدر عثمانی که مردی صلح طلب بود و علاقه چندانی به کشور گشایی نداشت، ستاره بخت یوسف ناسی در دربار پادشاهان اسلام پناه عثمانی افول کرد.

باید از نخبگان یهود و آنانی که دم از قدیم بودن اندیشه صهیونیسم می زنند و وقیحانه ادعا می کنند که عمر این تفکر شونویستی و ضد بشری، به تاریخ ویران شدن هیکل سلیمان بدست نبوکد نصر (بخت النصر) پادشاه بابل می رسد، برسید، چرا یوسف ناسی، این یهودی زراندوز و توطئه گر بجای تحریک سلطان سلیم بمنظور اشغال و نیز، تقاضای آزادی و استقلال سرزمین فلسطین و تشکیل دولت یهود را ننمود تا قوم باصطلاح برگزیده را از سرگردانی و آوارگی ابدی برهاند و هیکل ویران شده سلیمان را از ویرانی و انهدام؟!

سرزمین فلسطین در آن دوران جزء خاک عثمانی بود و اعطای استقلال به آن، برای سلطان عثمانی هیچ گونه هزینه و دردسری در بر نداشت. سلطان می توانست با یک فرمان شفاهی استقلال آن و موجودیت کشور اسرائیل را که بر پایی آن هزاران سال در رویاهای خاکستری یهودیان جلوه گری مینمود و روح اهریمنی رهبران صهیونیست آنان را می آزد اعلام و قوم باصطلاح برگزیده خداوند را از آوارگی تاریخی نجات بخشد.

می بینیم که در کلیه ی این دورانها، یهودیان و رهبران شونویست و نژادپرست آنان قدرت کافی برای استقرار در فلسطین و تشکیل دولت یهود را داشته اند. اما چرا اقدامی نکردند و گامی در این راه برنداشتند؟ چرا این فرصت های طلایی را از دست دادند و آوارگی تاریخی خود را تداوم بخشیدند؟

بگواهی تاریخ و اسناد و شواهد بر جای مانده، بنا به همان دلایل پیش گفته!

گفتیم که آنان قصد بازگشت به سرزمین موعود و استقرار در آن سرزمین نفرین شده را نداشته اند. دل سوختن و اشک تمساح ریختن برای سرزمین موعود از سوی رهبران جامعه یهود و اندیشه پردازان صهیونیست، تنها پرچمی بود بمنظور مظلوم

نمایی و فریبکاری بیش از حدشان در مجامع بین المللی و در پیشگاه انسانهایی که بر آنان دل می سوزانیدند و ساده لوحانه و صادقانه فریب این توطئه گران حرفه ای و نژادپرست را می خوردند.

ما به اتکاء اسناد و شواهد تاریخی گفتیم، که رهبران قوم یهود را در هیچ برهه ای از زمان اندیشه وطن نبوده است. زیرا آنان را وطنی ثابت و معین نبوده و نیست. آنان در طول تاریخ زندگی سراسر توطئه و نیرنگ خود بدنبال خدای زمینیشان روانه بوده و بمنظور دست یابی به این خدای قدرتمند و کارساز، دریاها، بیابانها و مرزهای آزاد و بسته کشورها را در نور دیده و در هر گوشه ای رحل اقامت افکنده اند. با این دلیل ساده و پیش پا افتاده که آنان را وطنی نیست! مگر خدای زمینی قوم، یعنی سرمایه و طلا وطن دارد؟ علاوه بر این، اگر نیک بنگریم و زندگی این قوم را مورد بررسی و غور قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که هر یهودی آواره و بی وطنی خود را نیمچه خدایی می داند که احتیاج به مکان ندارد. بنا بر این در حالیکه هیچ کجا وطن یهودیان نیست، همه جا وطن آنهاست!

بدین دلیل و برهان، یهودیان همه جهان را وطن خود می دانند، که از آغاز تاریخ بشریت، خدای بی عاطفه و بیرحم زمینیشان، یعنی طلا، از چنین قانونی تبعیت کرده و میکند! سرمایه هیچگاه و در هیچ برهه ای از زمان وطن نداشته و در آینده نیز نخواهد داشت! زیرا این جرثومه فساد بدنبال سود و غارت بیشتر در حرکت است، و وطن آن همان جاییست که سود و منفعت بیشتری را نصیبش مینماید! بر این اساس، به هر کجا که فرود آید خانه اوست.

این مدعا که یهودیان همچون خدای زمینیشان سرمایه وطن ندارند، اتهام و ادعای ما و دیگر نیروهای ضد صهیونیستی که در عرصه گیتی بر علیه این اندیشه حیوانی و ضد بشری مبارزه و پیکار می کنند نیست. صهیونیست ها خود نیز به این حقیقت معترفند و از گفتن و بر زبان آوردن آن ابایی ندارند!

برای مثال: ل. پینسکر L. Pinsker یکی از صاحب نظران و مدافعین نظریه صهیونیست است. وی برای یهودیان سراسر جهان بویژه رهبران و مبلغین جنبش نژادپرستانه ی صهیونیسم، چهره ای آشنا و صاحب نامست. او روزگاری نه چندان دور چنین نوشت:

((ما لزوما اجباری نداریم به اینکه در همانجایی که روزگاری حکومت ما معدوم شد اقامت کنیم ... ما فقط به قطعه زمینی نیاز داریم که تملک کنیم ... قدس الاقداس خویش را از هنگامی که وطن دیرینمان نابود شد آنرا حفظ و حراست کرده ایم بدانجا خواهیم برد. منظورم اعتقاد به خدا و کتاب مقدس است، چون آنها بودند (نه اردن و اورشلیم) که وطن ما را به ارض مقدس بدل ساختند.)) (۴۱)

وطن، سرزمین مادری، ارض موعود، و واژگانی از این دست، از دیدگاه رهبران صهیونیست، حتی واژگان و مقولاتی که همپالایشان ل. پینسکر بر زبان میراند، نیز نیست. وطن برای آنان، همانی است که بارها و بارها گفته ایم. سرمایه و طلا! برای آنان، آن قطعه زمینی که وطنش می نامند، بهانه ای تاریخی بیش نبوده و نیست! اعتقاد به خدا، یعنی پرستش زر و دانستن قوانین زر اندوزی و غارتگری و چپاول، همانیست که یهودیان، طی قرون متمادی در پیش روانند و بخاطرش به تمام زوایای زمین سر کشیده و میکشند! نه کم و نه زیاد! ارض موعود و قدس الاقداس هم ، برای آنان کل جهانست، آنجائی که طلا به سرعت زاد و ولد میکند و بر ارزش خود می افزاید. نه اردن و نه اورشلیم. مقصود زر است، اردن و سینا بهانه است!

گفتیم که سرزمین ما ایران، از جمله محدود سرزمین هائییست که از آغاز تمدن مورد توجه رهبران جوامع یهود و دولت پنهانشان بوده و هست. سرزمینی که حتی لحظه ای کوتاه از نظرگاه این غارتگران و زراندوزان به دور نمانده و از چنبره توطئه های اهریمنی و ضدبشری آنان رهایی نیافته است! تلاش و کوشش سازندگان فردای ایران زمین، می بایست در راه نجات ایران از این توطئه ازلی و رهایی از یوغ اهریمنان صهیونیست - ماسونیکی باشد که بانقابهایی ملی، ملی مذهبی، سوسیالیست، کمونیست و اصلاح طلب به تداوم حکومت چندین هزار ساله دولت پنهان یهود یاری رسانده و می رسانند و کشور ما را تیول این زراندوزان غارتگر و خونآشام نموده اند!

لازم به یادآوریست که از آن دمی که هیکل سلیمان بدست نبوکدنصر، فرستاده و برگزیده خدای یهود در هم کوبیده شد و ویران گردید، رهبران جامعه یهود، حاخام نشین کوچک خود را در فلسطین از دست ندادند و در تمام این دورانها با چنگ و دندان در راه حفظ و حراست از آن کوشیدند. زیرا این کانون، مرکزی بی همتا و بی نظیر بود که در همه ادوار تاریخی بویژه در دوران جنگهای ویرانگر صلیبی، جنگهای بین الملل اول و دوم، موج های آشوبگرانه و فتنه انگیزانه را در جهان برمی انگیخت و با توطئه و دسیسه های شیطانی آنها را رهبری می کرد.

یهودیان و نخبگان قوم باصطلاح برگزیده در تمام این دوران طولانی یعنی از تاریخ خراب شدن هیکل تا زمان حاضر که آنرا به حساب آوارگی خود می گذارند و آگاهانه و دانسته، با یادآوری و تکرار آن، کینه و نفرت حیوانی خود را نسبت به بشریت ابراز می دارند، به همه نقاط جهان سر کشیدند، تمام گوشه و زوایای این گوی مدور را که خاستگاه انبیا بشرست کاویدند و هر جا که چشمه ای جوشان از شیر و عسل یا معدنی از طلا و نقره و سفره زیرزمینی ای از گاز و نفت یافتند در کنارش خیمه و خرگاه زدند و با سماجی غیر قابل تصور و یکدنگی کم نظیر، هم کاسه و هم پیاله ی میزبانان مهمان نواز یا بد اخلاق خود شدند. خواه این خوان یغما در آسیا بود، خواه اروپا، خواه افریقا، خواه آمریکا یا اقیانوسیه. در تمام این دوران طولانی هیچ قدرتی در جهان نتوانست آنان را به کوچ اجباری و برچیدن خیمه و خرگاهشان و ادار کند یا دستشان را از سفره ی گسترده ی خود کوتاه نماید! اگر به فرض محال میزبانان و صاحبان سفره ها به زور و قهر نیز متوسل شدند، یهودیان چوب و حلوا را با هم خوردند و رو ترش نمودند!

هامان وزیر خردمند و انساندوست هخامنشیان که قربانی توطئه های دولت پنهان یهود و سیاستهای ضد ایرانی مرده خای و استرملکه هخامنشی گردید، در دربار اردشیر و در برابر رؤسا و ریش سفیدان هفت قبیله حکومتگر پارس و ماد که در ازاء

سکه های طلا، خود را به رهبران جامعه یهود ایران و بابل فروخته بودند و به سود و زیان ملك نمي اندیشیدند، بدینسان خروشید:

((باور کنید که یهودیان به اورشلیم بر نمیگردند و قصد بازگشت به سرزمین موعود را ندارند. اینان پس از خروج از سرزمین موعود، بابل را بهتر و زیباتر از سرزمین موعود و شوش را صد چندان بهتر از بابل دیدند. به همین دلیل بزرگان و رهبران یهود سرزمین پارس را می خواهند و با تمام توان تلاش می کنند تا قدرت را در پارس بدست بگیرند و تا جاودان زمام امور این کشور را در ید قدرت خود داشته باشند.)) (۴۲)

بمنظور روشن تر شدن این مدعا، به سندی از اسناد نوشته شده توسط تاریخ نویسان صهیونیستی اشاره می کنیم:

« تلمود می نویسد وقتی یهودیان به شوش رسیدند گفتند اینجا از سر زمین اسرائیل بهتر است، و هنگامی که به شوشتر رسیدند گفتند اینجا دو چندان بهتر از سرزمین اسرائیل است (سنه درین، برگ ۹۴، صفحه اول). در میشنا آمده است، بیت المقدس پنج دروازه داشت، دروازه شرقی به نقش شوش مزین بود (رساله میدوت، فصل یکم، میشنای سوم). بین ربی حیسدا و ربی اسحق مشاجره بود که چرا نقش شوش را بر دروازه کرده اند.» (۴۳)

از آن روی دروازه شرقی بیت المقدس به نقش شوش مزین شده بود، که شوش یادآور دوران عزت و افتخار رهبران یهود بود. در سرزمین شوش، یهودیان نه تنها به ثروت و قدرتی باور نکردنی دست یافتند، بلکه برای اولین بار حکومت پنهان یهود نیز به قدرتی شگرف و بی سابقه دست یافت و موجودیت شیطانی خود را تثبیت نمود.

فیلوجودائوس Philo Judaeus فیلسوف و مورخ قرن اول میلادی در باره مهاجرت یهودیان به دیگر نقاط جهان، که صرفاً جنبه ی زرانوزی و ثروتمند شدن داشته، در عصر سلطه ی تمدن و فرهنگ یونان چنین می نویسد:

((شمار نفوس یهودیان چندان زیاد است که یک مملکت به تنهایی گنجایش ایشان را ندارد و علی هذا در بسیاری از ممالک، بویژه در ممالک مرفه آسیا و اروپا خواه در جزایر و یا در سر زمین های اصلی اقامت میگزینند.)) (۴۴)

وینسنت م. اسکراموزا Vincent M. Scramuzza و پل ل. مکن دریک Paul L. Mackendrick در صفحه ی ۵۹۹ اثر خویش بنام «تاریخ جهان باستان» می نویسند که: ((چهل درصد از پانصد هزار نفر جمعیت اسکندریه یهودی بودند.)) دو مورخ امریکایی مذکور در رابطه با مهاجرت خود خواسته ی یهودیان، به نکته جالب و قابل توجهی اشاره میکنند. آن دو می گویند:

((پس از چندین بر خوردی که به علت رقابت های اقتصادی و سیاسی بین جامعه یهودیان و یونانیان اسکندریه روی داد «کلودیوس» امپراتور روم فرمان داد که از ادیهای که امپراتور «اغسطوس» به یهودیان اعطاکرده بود محترم شمرده شود و در عین حال به یهودیان اعطاکرد که هم از ایجاد آشوب به منظور کسب مزایای بیشتر دست بکشند و هم... از تشویق مهاجرت پنهانی یهودیان فلسطین به مصر خوداری کنند.)) (۴۵)

مهاجرت پنهانی یهودیان از فلسطین به مصر! نه بر عکس. مصر همان سرزمینی است که بنا به ادعای تاریخ نگاران یهود و پیامبران بنی اسرائیل، قوم باصطلاح برگزیده سالها و قرنهای آن به بردگی کشیده شدند و موسی با تحمل مشقات فراوان آنان را از آنجا نجات داد و پس از چهل سال در بدری در بیابان های سینا و تحمل محرومیت های توانفرسا به سرزمین موعود رسانیده بود. ناگفته پیداست که درخشش طلا و رایحه شامه نواز آن که یهودیان را در برابرش توان مقاومتی نیست، مجدداً آنان را به آن سامان میکشاند و به کار گل و امیداشت. آنهم نه از روی اجبار، بلکه باصرف هزینه های هنگفت و بصورت پنهانی و غیرقانونی!

فرار از سرزمین موعود و عدم علاقه به بازگشت به این سرزمین نفرین شده از سوی یهودیان ساکن کشورهای مختلف جهان کماکان ادامه دارد. یهودیان ساکن در دیگر ممالک جهان، نه تنها حاضر به بازگشت به سرزمین موعود و زندگی در اسرائیل نیستند، بلکه خویشاوندان خود را نیز تشویق و ترغیب میکنند که از آن سرزمین بگریزند و به دیگر نقاط جهان مهاجرت نمایند. رها نمودن چشمه های شیر و عسل و تن دادن به زندگی شبانی، آنهم در یک کشور کوچک خاور میانه ای، اوج دیوانگی رباخواران و چپاولگرانی است که چندین هزار سال به زندگی انگلی و غارتگرانه خود عادت نموده اند. به نحوی که این عادت ناپسند و ضد بشری، طی قرون متمادی و به مرور زمان به خصیصه ذاتیشان مبدل شده است. یوری ایوانف در اثر ارزشمند خود چنین می نویسد:

((طی بیست سال موجودیت اسرائیل، دویست و پنجاه هزار یهودی که اکثریت قریب به اتفاقشان تبار اروپایی داشتند از اسرائیل مهاجرت کردند؛ در همین مدت هر یهودی امریکایی سالانه مبلغی در حدود ۲۵۰ دلار «جریمه» امتناع از مهاجرت به فلسطین را پرداخت ...)) (۴۶)

جریمه امتناع از مهاجرت به سرزمینی که خدای یهود و عده اش را به پیامبران قوم داده و صهیونیست، بازگشت بدان را در ردیف آرزوهای چندین و چند هزار ساله ی قوم برگزیده می شمارند!

فیلوجودائوس مسئله مهاجرت یهودیان را پیش از عصر مسیحیت چنین بیان می کند:

((در عین حال که شهر مقدس (یعنی اورشلیم) را که معبد خدایتعالی در آن قرار دارد میهن و زاد و بوم خود می دانند شهرهایی را نیز که از پدران و نیاکان خویش به ارث برده اند میهن و زاد و بوم خود می شمارند.)) (۴۷)

به زبان ساده تر، یهودیان، همه ی جهان را ملک پدری خود میدانند و خواهان فرمانروایی بر آن هستند!

بن هالپر Ben Halper مورخ صهیونیست امریکایی که همچون سایر همپالکی های صهیونیست خود به قدیم بودن اندیشه و تفکر صهیونیست معتقد است، در همین راستا، یعنی مهاجرت یهودیان به ممالک دیگر، میگوید:

((که در دوران حکومت عثمانی اتباع سلطان آزادانه به فلسطین میآمدند و یا از آنجا به سایر نقاط امپراطوری وسیع وی، از شمال آفریقا تا بالکان می رفتند... امپراطوری عثمانی علی الخصوص نسبت به پناهندگانی که از ممالک اروپای مسیحی میآمدند روی خوش نشان میداد. لیکن مهاجران و اتباع یهودی بیشتر به قسطنطنیه و دمشق و قاهره که وضع اقتصادی و سیاسی مساعد تری داشتند جلب می شدند تا به فلسطین.)) (۴۸)

مهاجرت بی رویه یهودیان به عثمانی، بدلیل مجاورت این کشور به ایران و برخورداری آنان به امکانات بیشتر برای دخالت در امور داخلی آن و ضربه زدن به ایرانیان بوده است. پایگاه اصلی یهودیان مهاجر اسپانیایی که به نقش مخرب و ضد ایرانی آنان در صفحات آینده اشاره خواهیم نمود، در سرزمین عثمانی، شهر سالونیک بود. سالونیک، به دلیل وجود یهودیان جهان وطن، بیشتر یک شهر اروپایی محسوب می شد تا ترک نشین. بیش از نیمی از جمعیت ساکن سالونیک، یهودیان اسپانیایی تباری بودند که از دیر باز در قلمرو عثمانی زندگی می کردند و از آزادی مذهبی زیادی برخوردار بودند. گروهی از این یهودیان به همراه رهبرشان که خود را مسیح از میری می نامید، بعدا اسلام پذیرفتند و به هیئت آنوسی (جدید الاسلام) درآمدند. تعداد زیادتری از یهودیان سالونیک عضو سازمان فراماسونری بودند. این امر باعث بدگمانی و شک مردم و پخش روایات وسیعی در بین عده زیادی از اهالی شهر و مردم عثمانی در باره آنان شده بود. روایاتی مبنی بر اینکه فراماسونری ابزاری در دست یهودیت و صهیونیسم بین المللی است، که برای برقراری حکومت جهانی یهود مبارزه می کند.

اکنون که تا اندازه ای از وضعیت یهودیان و داستان ساختگی آوارگی تاریخی آنان آشنا شدیم، به ایران برمیگردیم. سرزمینی که از ابتدای تاریخ بنیان گذاری امپراطوری پارس و شاهنشاهی دوهزار و پانصدساله آن در تیول رهبران یهود و دولت پنهانش بوده است. نوشته های تاریخ نویسان یهود و وقایع نگاران غیریهود، در باره زندگی یهودیان آواره در این سرزمین، که پادشاهانی عادل و انساندوست و مردمانی یهود آزار و یهود ستیز داشته و دارد، گواه و شاهد ما در این سفرچندین صدساله خواهد بود!

((یهودیان فلسطین در این دوره چندین بار علیه حکومت بیگانه دست به قیام مسلحانه زدند، و اغلب، در این قیام های مسلحانه، بین آنها و اشکانیان اشتراک مساعی محکمی وجود داشت. در مرتبه نخست، شورش مسلحانه یهود در سال ۱۶۶ قیل از میلاد توسط خانواده حشومونایی ها علیه سلوکی ها آغاز گردید. در این نبرد یهودیان موفق شدند اورشلیم را تصرف کرده استقلال دولت یهود را در سرزمین اسرائیل اعلام نمایند. جنگ های یهودیان علیه یونانیان عامل یاری دهنده مهمی در درگیریهای اشکانیان با این دشمن مشترک بشمار می روند. به علت اشتراک مساعی یهودیان با اشکانیان، ایرانیان توانستند قسمت های بزرگی از غرب ایران را از چنگ سلوکی ها برهانند - برای نمونه ماد را در سال ۱۵۵، سلوکیه را در سال ۱۴۱ و بابل را در سال ۱۲۰ قیل از میلاد فتح کردند.)) (۴۹)

اعتراف بدین نکته قابل توجه و تعمق است، زیرا برخلاف اندیشه های بیمارگونه رهبران صهیونیست یهود که مبدأ آوارگی و آرزوی بازگشت به سرزمین موعود برای یهودیان را تاریخ خراب شدن هیکل بدست نبوکد نصر (بخت النصر) میدانند، یهودیان توانسته اند به کمک سپاهیان اشکانی، سرزمین مقدسشان را از تسلط سلوکیان برهانند و اعلام استقلال نمایند. حال چرا این استقلال دیری نپاییده و این کشور مجدداً به دست دیگران افتاده است، موضوعیست که به همان دلایل پیش گفته شده بر میگردد. مهاجرت آزادانه بسرزمین های ناشناخته و دور دست به منظور به چنگ آوردن سیم و زر و خیمه زدن در کنار چشمه های جوشان شیر و عسل که یهودیان علاقه و آفری به آن دارند، مانع از آن می شد که آنان در سرزمین موعود بند شوند و دل به سازندگی و ادامه زندگی در کنار خانه خدای خود و هیکل سلیمان بدهند.

((در دوره ساسانیان جمعیت یهود ایران رو به افزایش گذاشت. منابعی چند سپاهان (اصفهان) را پر جمعیت ترین شهر یهودی نشین میدانند. منابع متأخر (مربوط به سده های نخست اسلامی) معتقدند اصفهان را، که نام نخستین آن یهودیه بود، اسرای یهودی بابل ساخته اند، در منابع زرتشتی آمده است که شهبانو شوشنخت، دختر سالار یهودیان بابل و همسر یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۰) یهودیان را در اصفهان اسکان داده است. در هر صورت، در ایران ساسانی تقریباً در تمام شهرهای مشهور آن دوره از نهادن تا بلخ و از خوارزم تا سواحل خلیج فارس یهودیان جوامع متشکل داشته و...)) (۵۰)

ما هم بر این باوریم که یهودیان نه تنها جوامع متشکل خود را داشته اند، بلکه دولت متشکل و پنهان خود را نیز داشته اند و قرنهای این دولت پنهان را که مرکز توطئه های یهودیان بر علیه سایرین بوده است، به کمک همین تشکلهای مخوف و با سابقه حفظ و پاسداری نموده اند. ناگفته پیداست که سالار یهودیان، یعنی کسیکه یزدگرد اول، پادشاه ایران زمین را به غلامی پذیرفته و دختر خود را به عقد و نکاح وی در آورده است، همان پادشاه حکومت پنهان یهود بوده است! اینها نکات برجسته و قابل تعمقی است که میبایست از سوی ایرانیان برومند و خردگرا، مورد توجه قرار گیرد.

قبلاً هم گفتیم که یهودیان به دنبال چشمه های شیر و عسل روان بودند و در هر گوشه جهان که نشانی از آن می یافتند، روی در راه مینهادند تا درکنار آن چشمه، خیمه و خرگاه خود را برپای دارند و به زر اندوزی و انباشت ثروت بپردازند! در ضمن یادآور شدیم که آنان در آغاز، سرزمین پارس را برگزیدند چون آنرا بهتر از بابل و سرزمین موعود یافتند.

اکنون با نقل شمه ای درباره شهر اصفهان که نصف جهانش می خوانند و مقایسه آن با سرزمین موعود، در می یابیم که علت دل بستگی یهودیان به اصفهان و اسکان آنان در این شهر، آنهم توسط شهبانوی ایران و دختر سالار یهودیان چه بوده است! شهر اصفهان که بوسیله زاینده رود زیبا مشروب می شود و در مرکز ایران قرار دارد، در دوران حکومت عیلام بنیان گذاشته شد و یکی از شهرهای پر رونق آن روزگاران بود. در روزگار هخامنشیان و قیل از حمله ی اسکندر مقدونی به ایران، اصفهان مرکز یکی از فرمانروایان پارسی بود. پس از سقوط سلوکیان و به قدرت رسیدن اشکانیان این شهر به تصرف آنان در آمد پس از انقراض سلسله اشکانی در زمان پادشاهی اردوان پنجم، اردشیر بابکان سرسلسله ساسانی اصفهان را به تصرف خود در

آورد. در روزگار اردشیر این شهر از مراکز سواره نظام ایران محسوب میشد. برخی بر این باورند که از همان روزگاران، این شهر سپاهان نامیده شد است. اصفهان در سال ۲۱ هجری و در دوران خلافت عمر، خلیفه دوم مسلمین به تصرف تازیان درآمد. چند سال پایتخت سلجوقیان بود. در سال ۱۰۰۶ هجری قمری شاه عباس صفوی پایتخت خود را از اردبیل به این شهر منتقل کرد و به عمران و آبادی آن همت گماشت. میدان نقش جهان، کاخ عالی قاپو، عمارت چهل ستون و دیگر آثار باستانی اصفهان از آن روزگاران بیادگار مانده است. در دوران سلطنت شاه سلطان حسین، پادشاه نالایق و بی کفایت صفوی، اصفهان به تصرف محمود افغان درآمد. نادر شاه افشار اصفهان ویران شده را از جنگال افغانان نجات داد و به عمران و آبادی آن همت گماشت. پس از روزگاران نادر، انتقال پی در پی پایتخت به مشهد و شیراز و تهران، شهر اصفهان را از رونق و جلال و عظمت پیشین انداخت.

از قول ناصر خسرو قبادیانی شاعر بلند آوازه ایران در سفرنامه ای که بوی نسبت میدهند، در باره ی آب و هوای اصفهان چنین آمده است:

((شهریست بر هامون نهاده و آب و هوای خوش دارد. هر جا که ده گز چاه فرو برند، آبی سرد خوش بیرون آید. فصول آن مرتب و چهار فصل در آنجا کاملاً محسوس است.))

این هم سند دیگری در رد سیاه بر روی سفید آوردن تاریخ نگاران یهود، در باره تاریخ بنای شهر اصفهان و نقش ملکه یهودی یزدگرد در اسکان دادن یهودیان در این شهر. همان طور که ملاحظه می کنید، یهودیه نیز نام محله یهودی نشین این شهر تاریخی بوده است نه نام شهر! صهیونیست ها و یهودیان با چنین شیوه و روشی، خود را تاریخ سازان ایران و جهان میدانند و ادعا می نمایند که در پیشرفت و ترقی و سر بلندی جوامع بشری بویژه سرزمین باستانی ما نقش سازنده ای داشته اند.

((شرایط سودمند طبیعی به آن انجامید که اسپاهان در دورانی بسیار کهن پر جمعیت باشد و آثار باقی مانده از دوران پیش از آمدن اقوام آریایی، گواه این گفته است. در دوره های گوناگون تاریخی نام شهرستان تغییر می کرد و به تقسیمات گوناگون اداری تعلق داشت. بنا بر روایات، قباد اول آنرا به دو بخش بدون وابستگی به یکدیگر به نامهای گی و تیمره تقسیم کرد (دینوری). که نخستین برابر با استان کنونی اصفهان و دومی ظاهراً شهرستان قم باشد. اکنون ما تنها بر سکه های اصفهان با علامت های AS و ASP آگاهی داریم. در آغاز سده هفتم میلادی اسپاهان در نتیجه تاخت و تاز هپتالیان تاراج و ویران شد و این نکته در تاریخ سبئوس آمده است. در راس سپاهیانیکه در برابر لشکرتازی ایستادگی می کرد یک پاتکسپان بود: این پاتکسپان که به افراد خود امید نداشت، برای فرار از دژ محصور تلاش ناکامی کرد. ظاهراً باید این مرد پاتکسپان نیمروز بوده باشد. به روایتی دیگر فرماندهی سپاه اسپاهان با استاندار و جانشین مرزبان در منطقه بود. در منابع سریانی مربوط به سالهای ۴۳۰، ۵۵۳، ۵۷۷ میلادی اسپاهان همچون مرکز دینی جداگانه ای آمده است. در اسپاهان عده زیادی یهودی می زیستند. بنا بر روایت، این یهودیان در دوران باستان برای نجات از بیداد بخت النصر به این مکان کوچ کرده بودند؛ در فهرست پهلوی شهرهای ایران، کوچ کردن یهودیان به کارهای شاهنشاه یزدگرد اول (۳۳۹ - ۴۲۰ م) که زنش یهودی بود، وابستگی دارد. یهودیان در { گی } کوی بزرگی داشتند که یهودیه نامیده می شد. هر یک از دو بخش شهر دارای دژ و بارو بود. این وضع پایدار بود تا این که رکن الدوله دیلمی هر دو قسمت را در داخل یک حصار کرد که درازای دیوار آن شانزده کیلو متر بود.)) (۵۱)

((روی کار آمدن سلسله شناخته نشده ساسانی (با توجه به مطلب بالا و فاکتهایی که در پی خواهد آمد، باید از این به بعد گفت که یهودی کم حافظه است. زیرا تاریخ نویس و محقق بزرگ یهود، تا چند لحظه پیش در باره ملکه ساسانی و دختر سالار یهودیان، شوشندخت سیاه بر روی سفید میآورد. اکنون دم از سلسله شناخته نشده ساسانی می زند. البته بعید نیست که در تاریخنگاری یهود، یزدگرد اول را در شمار پادشاهان پیشدادی یا عیلامی به حساب آورند! ج - پ) یا اگر بهتر گفته شود، از میان رفتن سلسله اشکانیان، با تردید مخلوط به ترس از سوی رهبران جامعه یهود در بابل و به احتمال قوی در سراسر ایران، تلقی گردید. تغییر حکومت در ایران اثر فراوانی روی وضع اجتماعی و دینی ایران گذاشت. اردشیر سر سلسله ساسانیان در امور دینی تعصبی زائد از خود نشان داد، و چنین تعصبی در دوره اشکانیان گزارش نشده است. اردشیر در یک خانواده زرتشتی در فارس دنیا آمده و پرورش یافته بود. جد او ساسان، ریاست معبد آناهیتی استخر را در دست داشت، بدیهی است چنین شاهنشاهی نمیتوانست قدرت موبدان را که از پشتیبانان نیرومند او بودند نادیده بپندارد. حال این ائتلاف نا فرخنده میان دین و سیاست (پدیده ای که در میان یهودیان و بویژه در کشور اسرائیل فعلی هیچگونه سابقه و پیشینه ای ندارد. ج - پ) پدید آورنده رویدادهای ناگواری در جوامع یهود و مسیحی ایران زمین بود که انعکاس آن در اوراق تلمود، رسالات ربان های یهود و کتب ارمی و سریانی به چشم میخورد.)) (۵۲)

در این گونه تاریخنگاری ها که بر پایه دروغ و تفکرات مالیخولیایی و منافع تنگ نظرانه قلم بدستانش بنیان گذاشته شده، خیلی سریع ورق بر می گردد. زیرا با مرگ اردشیر، گویا موبدان از صفحه شطرنج قدرت خارج می شوند و میدان را برای قدرت نمایی و ترکتازی دولت مخفی یهود و رهبران و اندیشمندان قوم باصطلاح برگزیده خالی می کنند! دوران کوتاه و زودگذر تعصب نشان دادن اردشیر نیز که گویا دوری رهبران جامعه یهود از مرکز قدرت را در پی داشته، باعث میشود تا تاریخ نگار بزرگ یهود، با تفکرات دگم و حقیرانه خود سلسله ساسانی را ناشناخته معرفی کند.

نا شناخته بودن این سلسله دیری نمی باید. زیرا با مرگ اردشیر و به قدرت رسیدن شاپور اول، اوضاع و احوال یهودیان تغییر میکند و روزگار کج مدار مجدداً به کامشان می گردد.

((شاپور در سال ۲۴۲ جای پدر (اردشیر) را گرفت و تا سال ۲۷۲ حکومت کرد. وی برخلاف پدرش نام نیکی از خود به جای گذاشت. از لابلای برگهای تلمود و نوشتارهای مختلف یهودی چنین بر می آید که دوره شاهی نسبتاً طولانی شاپور یک دوره

آرامش و صفا در جامعه یهود ایران و بابل تلقی می شده است. (جنگهای طولانی شاپور با رومیان، کوشانیان و ارمنستان، بر اندوختگی و ثروت یهودیان زر پرست که به عنوان تجار و سوداگران اردو در بی سپاهیان ایران روان بودند، میافزود. ج - پ) به احتمال قوی این آرامش نسبی را یهودیان ایران و بابل باید مدیون کیاست و دوراندیشی رهبر روحانی یهود، شموئیل، بدانند.

نام شاپور اغلب با نام شموئیل، رئیس آکادمی معروف نهر دعا در تلمود یاد میگردد. شموئیل علاوه بر وسعت معلومات در علم الهیات یهود چشم پزشک بود. وی هر کجا که اختلافی میان رسوم یهودیت و قانون مملکتی میدید به یهودیان توصیه می نمود که قوانین مملکت را رعایت کنند. بدین ترتیب شموئیل می کوشید از اختلاف و بر خورد میان یهودیان بابل و ایران با دولت مرکزی بکاهد. از تلمود چنین بر می آید که شموئیل و شاپور نشست و برخاستهایی داشته اند، و این راب روحانی گاه به گاه به اماکن مهم زرتشتیان نیز قدم می نهاده است.)) (۵۳)

از عجایب روزگار نیست که یهودیان در محیط و فضای جنگ و کشتار و خونریزی احساس آرامش و صفا می کنند. زیرا جنگ و خونریزی و کشتار به کار و کسبشان رونق می بخشد و بر اندوخته های مالیشان می افزاید. جنگهای صلیبی، جنگ های جهانی اول و دوم و هزاران جنگ منطقه ای دیگر، چنان بر اندوخته مالی یهودیان افزود که توانستند به بزرگترین قدرت اقتصادی و مالی جهان سرمایه داری تبدیل شوند!

جنگ، ویرانی، کشتار و خونریزی یعنی حیات و ادامه زندگی جنایتکاران و پیام آوران اهریمن بد کنشت که جهان را ویران و بشریت را تبه روز میخوانند. بی جهت نبود که روح الله موسوی خمینی نبیره «دین علی شاه» هندی و نوه احمد هندی { سیندرسینگ } کارمند و جاسوس کنسولگری انگلیس در اراک (سلطان آباد) و آنوسی های حکومتگر ایران، جنگ این هیولای مهیب و ویرانگر را از نعمات و الطاف الهی می دانستند و به مدت هشت سال همچون دیوانگان زنجیر گسسته در بوق و کرناهی جنگ می دمیدند و جوانان ایرانی را گوشت دم توپ ارتش عراق می نمودند! بدون شک چنین نگرشی علاوه بر حرص و آز زریزستانه و شهوت زراندوزی یهودیان در دوران جنگ، به خلق و خوی بیابانی و راهزنانه ی آنان بر میگردد، بیماری مهلکی که در دوران جنگ تا حدودی ارضاء می شود، و با آن رابطه مسقیم دارد!

تا آنجا که از شواهد تاریخی بر می آید، انسانهای شریف و متعهد همیشه از جنگ و جنگ افروزی متنفّر و بیزار بوده و تا توانسته اند با سخنان ناصحانه و حکمت آمیز، صلح و آرامش و زندگی بدون خونریزی را توصیه نموده اند. بشریت خردگرا و اندیشمند، جنگ و خونریزی، کشتار و ویرانی و نابودی ممنوعان خود را از نشانه های تسلط فرهنگ اهریمنی میدانند و نفرت خود را نسبت به آن اعلام می دارد. فرهنگ و ادبیات ملل گوناگون سرشار از اشعار و حکایتهای بیشمار است که در مذمت و نکوهش جنگ و جنگ افروزی و تبلیغ صلح و آرامش نوشته و سروده شده است.

انسان در پناه صلح و آرامش علاوه بر رشد طبیعی به خلاقیت و سازندگی میپردازد و نیروهای طبیعی خود را در راه بهبود زندگی خود و دیگران به خدمت می گیرد. جهان در پناه صلح و آرامش و بدور از کینه ورزی و جنگ و خونریزی به بهشت انسان و میدان بالندگی ابناء بشر مبدل میشود. دشمنان بشریت و نیروهای اهریمنی که پیام آوران ویرانی و نابودی و تباهی جهان زیبایی ما هستند، نیز بر این امر واقفند و با وقوف کامل قدم در راه ویرانگری و بهم زدن آرامش بشریت می گذارند!

چنانچه از متون و اسناد تاریخی برمی آید، شموئیل تنها یهودی با نفوذ دربار شاپور اول ساسانی نبود. پادشاه ایران با حاخام دیگری به نام مریهودا (متوفی در سال ۲۹۹ میلادی) نیز روابط بسیار صمیمانه ای داشت. استحکام این دوستی بحدی بود که مریهودا در کاخ سلطنتی شاپور می خورد و می خوابید. تلمود تأکید دارد که شاپور در مورد غذای کاشر (گوشتی که بر اساس آیین یهود ذبح شده باشد) برای میهمانان عزیز یهودی خود از هیچگونه تدارکی کوتاهی نمی کرد.

نکته قابل توجه در این قسمت از ادعای تاریخ نگار یهود، رابطه نزدیک رهبران جامعه یهود با موبدان بدعت گذار در آیین زرتشتی دوران ساسانی است! موبدان زرتشتی ای که در کنار اردشیر به قدرتی عظیم دست یافته و پس از اشراف و خانواده شاهی به بزرگترین و با نفوذترین قشر زراندوز و زمین دار جامعه ی ساسانی مبدل شده بودند، با نوآوری و بدعت گذاری در آیین بهی، الیگارشی نو پایی را بنیان نهادند. الیگارشی ای که در موارد مختلف، از جمله زراندوزی، تصاحب زمین های مزروعی و چپاول ممنوعان خود، مشابه الیگارشی یهود بود و با آن همخوانی کامل داشت!

علت نزدیکی شموئیل با موبدان زرتشتی دوران ساسانی و قدم گذاشتن وی به اماکن مهم زرتشتیان نیز از همین نزدیکی اندیشه و تفکر مشترک سرچشمه می گرفت. وقایع بعدی دوران ساسانی، بویژه قیام مزدکیان در زمان قباد، این دو قشر روحانی توطئه گر و زر اندوز را بیشتر به هم نزدیک کرد. بطوریکه به همراه درباریان و اشراف ساسانی جبهه ی متحد و واحدی را در مقابل دادخواهان و مبارزین جان بر کف مردمی تشکیل دادند و دست در دست همدیگر، هزاران نفر مزدکی را که منافع آزمندانه ی آنان و اشراف ساسانی را به خطر انداخته بودند قتل عام نمودند.

((شاپور در یکی از جنگهای خود علیه رومی ها برای تصرف قیصریه (واقع در آسیای صغیر) موجب کشته شدن ۱۲ هزار یهودی ساکن این شهر شد. یهودیان قیصریه در دفاع از این شهر با سربازان رومی همکاری می کردند. ... شموئیل در این جنگ پشتیبان شاپور بود و مخاصمات یهودیان قیصریه علیه قوای شاپور موردنفرت او بود.)) (۵۴)

الیگارشی یهودیان ایران و حکومت پنهان آنان، تمام هم و غم خود را متوجه سرزمین ایران و دربار ساسانیان نموده بود و خواهان استیلائی کامل بر دربار پادشاهی ایران بود. کشته شدن ۱۲ هزار یهودی، آنهم یهودیانی که بدون در نظر گرفتن منافع الیگارشی یهود و دولت پنهان آنان در برابر پادشاه ساسانی دست به مقاومت و پایداری مسلحانه زده بودند، بهای بسیار نازل و بی ارزشی بود که نه تنها باعث اعتراض رهبر جامعه یهود نمی شد بلکه آسودگی خاطر وی را نیز فراهم می آورد.

((شاپور دوم (۳۰۹- ۳۷۹) سیاست خشن اسلاف خود را در قبال مسیحیان دنبال کرد، ولي در مورد يهوديان بعنوان يك اقلیت مذهبی خشنوتي از خود نشان نداد. تلمود فرقی میان شاپور اول و شاپور دوم نمی گذارد، ... تلمود مینویسد که ربا، رهبر روحانی یهود دستور میدهد که یکنفر یهودی را که با يك زن غیر یهودی رابطه نامشروع داشته است بسختی شلاق بزنند. آن مرد زیر شلاق فوت میکند. شاپور از این حرکت ربا عصبانی شده دستور اعدام ربا را میدهد. ربا، که يك روحانی متمدن بود، به شفاعت مادر شاپور از این مجازات جان سالم بدر میبرد.

شاپور دوم از دوستان نزدیک ربي حما، یکی از سران آکادمی نهر دعا، بود. در جنگهای متعدد شاپور و رومی ها، یهودیان عملاً از ایران حمایت میکردند و بهمین دلیل در چند موقعیت رومی ها آبادی های یهودی نشین، از جمله ماحوزا واقع در جنوب تیسفون، را آتش زده آسیب فراوانی به جان و مال آنها وارد ساختند. موسی خورنی در مورد حمله شاپور دوم به ارمنستان مینویسد شاه ساسانی چندین شهر ارمنستان را با خاک یکسان کرده تعداد بیشماری از یهودیان ارمنستان را به ایران، خصوصاً به اصفهان، میکوچاند.)) (۵۵)

روایات تلمودی از روابط حسنه و بسیار نزدیک حاخامهای میان رودان با شاپور دوم و مادرش، ایفرا هرمزد حکایت می کنند. شاپوردوم یا نوالاکتاف هفتاد سال سلطنت کرد. هنوز از مادرمولود نشده بود که به پادشاهی ایران رسید. بزرگان ایران تاج شاهی را در خوابگاه ملکه آویختند و کودک متولد نشده را پادشاه خواندند. در تمام دوران کودکی شاپور مادرش قدرت را در دست داشت و به نیابت از فرزندش بر ایران حکومت می راند. گویند که ربا، رئیس حوزه پامبدینا که در آن زمان در ماحوزا مستقر بود، با دربار ساسانیان روابط نزدیک و صمیمانه ای داشت. وی که بدون شك رهبري حکومت پنهان یهود در ایران را به عهده داشته، یهودی بسیار ثروتمندی بود. در دورانی که خزانه ی مملکت ایران از اندوخته تهی شده بود، او سرمایه کلانی از ثروتمندان یهودی جمع آوری کرد و در اختیار شاپور گذاشت تا با رومیان مسیحی وارد جنگ شود. علت این بذل و بخشش و فداکاری رهبران جامعه یهود، علاوه بر دشمنی آنان با رومیان و مردمان غیر یهود، سندهای کلانی بود که جنگ و خونریزی میان در امپراطوری قدرتمند نصیب آنان می نمود. از این گذشته، یهودیان در محیط های پر آشوب و پر زد و خورد احساس آرامش و صفا می کردند. حمایت تاریخی یهودیان از جنگ افروزان و آدمکشان ضد بشری نیز به همین احساس حیوانی و اهریمنی بر یهودیان می گردد.

ایفرا هرمزد، ملکه پارس و مادر شاپور روابط نزدیکی با ربا داشت. همان روابطی که در سراسر دوران هخامنشیان، اشکانیان و شاهان پیشین ساسانی، بین رهبران جامعه یهود، نمایندگان الیگارشی یهود و پادشاهان ایران وجود داشته و زمینه ساز فرمانروایی و غارتگری رهبران جامعه یهود در این سرزمین بوده است.

((شهرستان شوش و شوشتر را شوشندخت زن یزدگرد شاه فرزند شاپور ساخت چون او دختر روش گالوت شاه یهودیان مادر بهرام گور بود. در جایی دیگر در این منابع آمده است که شوشندخت یهودیان را در شهر اصفهان اسکان داده است. بدیهی است یهودیان سالها قبل از شوشندخت در اصفهان می زیسته اند. به احتمال قوی شوشندخت دختر راب کهنای اول بود که در سالهای ۴۰۰ تا ۴۱۵ ریاست جامعه یهود بابل را در دست داشت. بهرام گور پسر شوشندخت، که طبق شرح یهود یهودی بود، در سال ۴۰۷ یعنی در سالی که پدر بزرگش هنوز در قید حیات بود، متولد شد. این حقیقت که یزدگرد اول با تعدادی از رهبران و سران یهودی رابطه نزدیکی داشته است در تلمود مذکور است.)) (۵۶)

وقاحت و دریدگی صهیونیستی حد و حسابی ندارد. زیرا آنان در ازاء آن مالیاتی پرداخت نمی نمایند! شوش، سوزیان یا شوشان پایتخت دولت مقتدر عیلام بود. این شهر بزرگ و پر رونق در ۲۳ قرن پیش از میلاد از اهمیت به سزایی برخوردار بود. پادشاهان عیلام که خود را پاسداران شوش می دانستند و از خدایان مقتدر و توانمند شوش که در پیشه های نیشکر انبوه پیرامون شهر بسر میبردند، الهام و نیرو می گرفتند در بیشتر موارد کلمه شوش را با نام خود (شیل خاکین شوشناک) همراه داشته اند. آشور بانی پال در سال ۶۶۹ قبل از میلاد مسیح بر تخت سلطنت آشور نشست. در دوران پادشاهی خود به شوش حمله کرد و برج و باروهای آنرا در هم کوبید. او فتح شوش و گشودن دروازه های آنرا یکی از افتخارات ارزنده و بینظیر خود نامید و تا پایان عمر بدان مباحثات می نمود. در تمام کتیبه ها و سنگ نوشته های باقی مانده از آشور بانیپال، وی با غروری زایدالوصف از فتح شوش (۶۴۵ ق. م) و گشودن دروازه های آن یاد نموده است. پادشاه آشور برخود می بالید و با سربلندی اعلام می داشت که شوش را به تصرف خود در آورده، برج و باروهای نفوذ ناپذیرش را در هم کوبیده و جایگاه خدایان شوش را که تا آن زمان پای هیچ انسانی بدن نرسیده بود دستخوش شعله های آتش نموده است. داریوش کبیر هخامنشی شوش را به عنوان پایتخت زمستانی خود برگزید و به آبادانی آن همت گماشت. بدستور وی کاخی مشابه آنچه در استخر ساخته بودند، در شوش پی افکندند. پس از داریوش کبیر، خشایارشا دنباله کار پدر را گرفت و به آبادانی شوش رونق بیشتری بخشید.

در کاخ سلطنتی شوش بود که توطئه خائنانه مرده خای و استر به ثمر نشست و بر اثر آن توطئه شوم و ضد بشری (داستان پوریم)، علاوه بر هامان وزیر مقتدر و خردگرای هخامنشیان، ده فرزند وی و هشتاد هزار نفر از هم میهنان بی گناه ما به خاک و خون غلطیدند و شتی ملکه خردمند و انسان دوست هخامنشیان مورد غضب و نفرت پادشاه سبک مغز هخامنشی قرار گرفت، تا پایه های نامیمون حکومت پنهانی یهود بدون مقاومت مردمی، در سرزمین ما مستحکم شود. بی دلیل نبود که رهبران جامعه یهود به پاس خیانت آشکار پادشاه هخامنشی، به وی لقب بهمن (اندیشه نیک) دادند.

علاوه بر آن مقبره دانیال نبی وزیر یهودی داریوش کبیر که سالها پیش از یزدگرد و ملکه وی شوشندخت می زیسته اند، در منطقه شوش قرار دارد و نه در سرزمین پارس و محدوده شهر استخر، شهری که پایتخت اصلی و تابستانی هخامنشیان بود. جالب است که پس از گذشت قرنهای ایرانیان از لابلای تاریخ نوشته شده یهودیان با خبر میشوند که شوش، پایتخت مقتدر عیلامیان را شوشندخت، دختر پادشاه یهود بنیان نهاده است. آنهم در اواسط سلطنت ساسانیان. حتماً بر اساس تحقیقات

ایران‌شناسانه امنون نتصر و دیگر ایران‌شناسان دانشگاه عبری اورشلیم که گستاخانه سیاه بر روی سفید می‌آوردند و تاریخ ملتی کهن سال را دست خوش اغتشاش مینمایند، حمله آشور بانیپال به شوش و فتح آن، پس از حمله عرب یا مقارن حمله آنان صورت گرفته است! بعید نیست که آشور بانیپال به تحریک تازیان که بیش از حد مورد تفر ایشان و دیگر همفکران صهیونیست‌شان هستند، به شوش حمله نموده تا این شهر باستانی را که یادگاری از دختر پادشاه یهود در سرزمین پارس بوده است از صفحه روزگار محو کند.

با این حساب، داریوش و خشایارشا نیز از پادشاهان سلسله‌های پادشاهی بعد از حمله تازیان به ایران هستند و تلاش آنان برای بازسازی شوش با هدف جلوگیری از انهدام کامل و فراموش شدن یادگار ارزشمند دختر عزیز پادشاه یهود که تاج افتخاری بر سر خاندانهای پادشاهی ایران و مایه افتخار اشراف و درباریان وطن پرست ایران بوده است، صورت گرفته است! اما شوشتر! این شهر بر روی آثار باقی مانده از شهر هیدالو H Hidalu بنیان گذاشته شده است. هیدالو در دوره حکومت عیلامیان از رونق بسزایی برخوردار بود که پس از حمله آشوریان به سرنوشت شوش دچار گردید و در آتش خشم آشور بانیپال سوخت و به خاکستر مبدل گردید.

ثانیا، در ۵۸۷ سال قبل از میلاد نبوکد نصر (بخت النصر، ۶۰۵ - ۵۶۲ ق م) پادشاه بابل به اورشلیم تاخت و ضمن به آتش کشیدن هیکل سلیمان همه یهودیان و پادشاه یهود را به بابل برد. (بر اساس ادعای تاریخ نویسان یهود، یهودیان به مدت ۷۰ سال در اسارت بابل بسر بردند!)، ۴۸ سال پس از حمله نبوکد نصر به اورشلیم (۵۳۹ ق م) بابل توسط کورش کبیر و سربازان پارسی و مادی فتح شد. پارسیان دروازه‌های بابل را گشودند و آخرین پادشاه بابل، نبونید (۵۵۶ - ۵۳۹) را به اسارت گرفتند. فتح بابل و گشوده شدن دروازه‌های آن باعث گردید تا یهودیان از بابل به دیگر نقاط ایران و شهرهای پر رونق آن زمان مهاجرت نمایند. در دوران پادشاهی داریوش سوم، معروف به دارا، یونانیان به فرماندهی اسکندر مقدونی به ایران هجوم آوردند و کشور ما را در ۳۳۱ قبل از میلاد به تصرف خود در آوردند. اسکندر در سال ۳۲۴ قبل از میلاد در قصر نبوکد نصر در بابل به سن ۳۲ سالگی در گذشت. پس از مرگ وی فتوحات پهناورش بین سه تن از سرداران سپاهش تقسیم گردید. سرزمین ما ایران به سلوکوس رسید و او سلسله سلوکیه را در ایران بنیان نهاد.

در باره مرگ اسکندر مقدونی، ویل دورانت چنین نوشته است:

((مدت دو قرن ایرانیان بر بابل حکومت کردند و در این مدت همچون استانی از استانهای بزرگترین امپراتوری شناخته شده تا آن روز جهان بشمار می‌رفت، پس از آن نوبت اسکندر خروشان رسید که بی مقاومتی این شهر را گشود و آن اندازه در کاخ نبو خدر نصر شراب نوشید تا جان از بدنش به در رفت.)) (۵۷)

سپس پارتیان بر علیه بیگانگان سلوکی قیام نمودند و در ۲۵۰ قبل از میلاد حکومت اشکانیان را بر پای داشتند. اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در سال ۲۲۴ میلادی مغلوب اردشیر بابکان شد دولت اشکانی جای خود را به ساسانیان (سلسله شناخته نشده!) داد و در نهایت بیش از ۹۲۶ سال (بزرگد اول معروف به بزه کار در سال ۳۳۹ میلادی به پادشاهی ایران رسید و تا سال ۴۲۱ میلادی حکومت کرد) پس از انقراض حکومت یهود، پادشاه بزه کار ایران با دختر هزار ساله پادشاه آن سرزمین ویران شده که از قضای روزگار و بخت بد ایرانیان، شوشندخت نام داشت از دواج کرد و علیا مخدره نیز، بکوری چشم دشمنان، شهر شوش را بنا نهاد تا رو سیاهی ای ابدی برای ایران و ایرانیان دور از تمدن و بربر بر جای بماند!

براستی این پادشاه یهود که بوده و نهصد و بیست و شش سال پس از ویران شدن هیکل سلیمان برکدامین سرزمین فرمان می‌رانده است؟ آیا این پادشاه که افتخار پدر زنی پادشاه ایران، فرمانروای یکی از قدرتهای بزرگ آن روزگاران را داشته، همان پادشاه حکومت پنهان یهود نبوده است؟

نکته قابل توجه و هشدار دهنده آنست که پادشاهان سلسله‌ی ساسانی از بهرام گور تا حمله تازیان به ایران، یهودی بوده و خون نژاد برتر و قوم باصطلاح برگزیده در رگهایشان جریان داشته است. اگر به دقت بنگریم و به گنجینه‌های پدرانمان عشق بورزیم، در خواهیم یافت که عدم مقاومت یزدگرد سوم در مقابل تازیان و خیانت آشکار وی به رستم فرخزاد، سردار بزرگ و میهن پرست ایرانی که در قادیسیه جان بر سر پیمان گذاشت، به همین روابط خونی و مناسبات خویشاوندی باز می‌گردد.

پا بپای امنون نتصر و دیگر تاریخ نویسان دانشگاه عبری اورشلیم ره می‌سپاریم و سیاه بر روی سفید آوردن آنان را پی می‌گیریم.

((... در قیام بهرام ششم، معروف به بهرام چوبین، علیه خسرو پرویز (از سال ۵۹۰ به بعد)، تعدادی یهودی ثروتمند از بهرام چوبین حمایت می‌کنند. این جانبداری بیخردانه پی آمد زیان بخشی برای یهودیان ایران و بابل داشت. ماهبد، فرمانده لشکر ایرانی، در نبردی علیه بیزانس در مقام انتقام، یهودیان انطاکیه رومیه (در نزدیکی شهر تیسفون) را قتل عام کرد.)) (۵۸)

بهرام چوبین (بهرام ششم) رئیس خانواده مهران و سردار بزرگ ایران در دوره ساسانیان بود. وی در زمان هرمزد چهارم با ترکان جنگید و آنان را شکستی فاحش داد و غنائم زیادی بدست آورد. وی نیمی از غنائم بدست آمده را به تیسفون فرستاد و نیمه دیگر را بین سپاهیان تقسیم نمود. این عمل باعث خشم پادشاه، درباریان و مشاورین یهودی پادشاه گردید. ناسیاسی پادشاه و خشم آزدمانده وی باعث گردید تا بهرام بر هرمزد شوریده و تاج و تخت پادشاهی را به تصرف خود در آورد. (۵۹۰ میلادی). خسرو پرویز به روم گریخت و بمنظور باز پس گرفتن و تصاحب تاج و تخت ایران زمین به امپراتور روم متوسل شد. او در سال ۵۹۱ میلادی بیاری لژیونهای رومی، بهرام چوبین را شکست داد و چون سرداری فاتح و پادشاهی کشورگشا، به خاک ایران قدم گذاشت و پیروز مندانه بر تخت کیان تکیه زد!

حال این سؤال مطرح میشود که آیا هواداری بیخردانه ثروتمندان یهود از بهرام چوبین واقعبیت دارد؟ اگر جواب مثبت است، آیا این هواداری از روی فرصت طلبی و بدستور رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنان صورت نگرفته است؟ چرا! زیرا پادشاه

ایران به روم فرار کرده است و در حال حاضر قائمه شمشیر و قدرت سیاسی در دستان توانای بهرام چوبین قرار دارد. قدرتی که در هر برهه ای از زمان می تواند ضمن ایجاد امنیت، از اندوخته های زر اندوزان پاسداری و نگهبانی کند. طلا یعنی خدای زمینی یهود با همه قدرت و توانایی فوق بشریش به امنیت نیازمند است! زیرا بدون وجود امنیت قادر به هیچ کاری نیست و دستان معجزه گرش کاملاً بسته است. به همین دلیل جامعه یهود نیز تنها به قائمه شمشیر و موجودی که بر تخت کیان نشسته است می نگرد، نه آن کس که خود را پادشاه می خواند و در سرزمین های بیگانه آواره است و از هیچ گونه قدرتی برخوردار نیست. چنین موجودی نمی تواند امنیت و زمینه فرمانروایی خداوندگار زمینی زیرستان و غارت گران را تأمین نماید!

سخن به درازا می کشد. اما چاره ای نیست. لازم است که در شب دیجور ما، سنگ بنای یک لایروبی و خاک برداری ابتدایی فراهم گردد و سرآغازی گشوده شود تا رهروان آینده به باز یافت حافظه ی تاریخی خود راغب و مشتاق گردند. ((حادثه ای که بر شمردن آن در اینجا لازم می نماید و به احتمال قوی روشنگر حال و هوای زندگی یهودیان در ایران در مجاورت و تماس با فرهنگ و آئین اوخر دودمان ساسانیان (سلسله شناخته نشده ج - پ) است قضیه شورش یهودیان ماحوزا در حومه تیسفون پایتخت امپراطوری ایران است. این شورش به رهبری مرزوطرای دوم (۴۹۶ - ۵۲۰) فرزند راب هونا، رئیس جامعه یهود بابل و ایران انجام گرفت. گرچه یهودیان اشتیاق فراوان به تحکیم روابط دوستانه با قباد از خود نشان می دادند ولی ظهور مزدک (دشمن زر اندوزان و غارتگران، ج - پ) و جانبداری قباد از آئین وی ورق را برگرداند. انگیزه این شورش هسته های نامشروع، خصوصاً در مورد پاکی خانوادگی و احترام به مالکیت شخصی (بیماری علاج ناپذیر همه زر اندوزان و زالو صفتان جامعه بشری که حاضرند بخاطر دفاع از طلا و پاسداری از حریم این خدای زمینی، دست به هر جنایتی بزنند و اگر لازم شد با شیطان نیز هم پیمان شوند. ج - پ)، در آئین مزدک بود. مزدکیان سر اسلحه (تبلیغات را میفرمایند. زیرا بنا بگواهی تاریخ، مزدکیان با هر نوع خشونت و خون ریزی مخالف بودند. یکی از مهمترین دلایل شکستشان نیز عدم استفاده از اسلحه و مقاومت در برابر نیروهای اهریمنی بود. ج - پ) را بصورت آزار دهنده ای متوجه یهودیان ایران و بابل کرده بودند. (مزدک در اولین برخوردش با قباد (کواد) پادشاه ایران، ملت گرسنه و بخاک سیاه نشسته ایران را که بر اثر قحطی به فلاکت رسیده بودند، مارگزیده و شاه را تریاق دار می خواند و پس از آنکه شاه استدلال او را می پذیرد، از مردم می خواهد تا انبارهای غله شاه را بگشایند و خود را از چنگال دیو زشت خوی مرگ نجات دهند! ج - پ). شورش و بدنبال آن استقلال شهر یهودی نشین ماحوزا، در مجاورت پایتخت ایران هفت سال دوام یافت. مرزوطرا و تعدادی از سران یهود دستگیر و اعدام شدند. (توسط کی؟)، این حادثه رویهمرفته ابتدای ناهنجاریهایی است که در ایران، خصوصاً از سوی موبدان زرتشتی (جل الخالق، موبدان زرتشتی که در قضیه مزدک، بخاطر بدعت گزاری وی در دین و مخالفتش با مالکیت همدست و هم عقیده یهودیان و اشراف جامعه ساسانی بودند! مگر با همدستی همین موبدان و رهبران جامعه یهودیان ایران و بابل نبوده خسرو انوشیروان فرمان قتل عام مزدک و مزدکیان را صادر کرد و ۶۰۰۰۰ مزدکی را از دم تیغ آبدار گذرانید؟ ج - پ)، علیه جوامع یهود ایران و بابل صورت می گرفت. این وضع وحال، با فراز و نشیبهایی چند، تا حمله عرب به ایران ادامه پیدا کرد.... دانستن اجمالی تار و پود جامعه ایرانی در ارتباط با مطالب بالا در این مقطع زمانی لازم می نماید. ساختار جامعه ایرانی دوره ساسانی بر دو رکن مهم استوار بود. ۱- مالکیت. ۲- اصل و نسب.

مالکیت در مفهوم آن دوره پدیدآورنده تبعیضات ناروا در میان طبقات مختلف ایران بود. (مگر مزدک و مزدکیان جز این می گفتند؟ ج - پ) این تبعیضات را مردم بخوبی در درجه بندی کشاورزان، دهقانان، لشکریان و نجبا به چشم می دیدند. از کتب زرتشتی بخوبی هویداست که شاهان ساسانی کاری از کارهای دیوانی را { به مردم پست نژاد } نمی دادند (در عوض یهودیان را بوزارت و مشاورت برمی گزیدند و آنانرا برسر نوشت ملت حاکم می نمودند. ج - پ)، و بطور کلی بالارفتن از طبقه ای به طبقه دیگر، گاهی حتی تغییر حرفه دادن، مجاز نبود. این موضوع به جای خود در تاریخ ایران و پی آمدهای ناگوار آن، که پیروزی عرب را بر {عجم} نمی توان از آن جدا ساخت، حائز اهمیت است. ما عجالتاً با این موضوع کاری نداریم. ولی مسئله اصل و نسب (پاکی خون؟) به گونه زرتشتی آن، و سپس بصورت حاد به گونه مزدکی آن نمیتوانست مورد نفرت یهودیان قرار نگیرد (کدام؟ زرتشتی یا مزدکی؟ ج - پ)، و احتمالاً نمیتوانست در اصحکاک عنودانه میان آئین یهود و عقاید زرتشت - مزدک بی تأثیر بماند. { ۵۹)

حال ببینیم اختلاف برسر چیست و چرا پس از گذشت سالیان دراز که آئین زرتشتی (از آغاز سلسله ساسانی، زمان مورد ادعای امون نتصر) مذهب رسمی ایرانیان بوده و هیچگونه مزاحمت یا دردمندی برای یهودیان فراهم نیآورده، به یک بارگی در اصحکاک عنودانه با آئین یهود قرار گرفته و زمینه تشویش خاطر و نارضایتی رهبران قوم به اصطلاح برگزیده یهود را فراهم آورده است!

نا گفته پیداست که دین بهی و آئین زرتشتی، بعلت نگرش های بشردوستانه و در مرکز توجه قرار دادن انسان، از ریشه و بنیان با آئین یهود و دیگر ادیان بر آمده از صحاری سوزان و بی آب و علف غرب و جنوب غربی ایران در اصطحکاک و تضاد قرار داشته و مبارزه دائمی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان بر علیه تعالیم آن ریشه در تاریخ بشریت دارد.

زرتشت، آن انسان خردمند و فرهیخته، برخلاف رسولان برخاسته از بیابانهای خشک و بی آب و علف، که خشونت تلخ بیابانی را با خود حمل نموده و کلمات و گفتارشان همانند شن های تفتیده و بادهای داغ بیابان ها و کویرهای سوزان، آکنده از خشونت و تهدید و اراغاب است، به آزادی اراده و آزادی گزینش برای افراد بشر دلبستگی فراوان داشت. وی به روشنی به مردم اندرز می داد که شما در انتخاب و گزینش هر آنچه اراده کرده و می کنید آزادی و هیچ نیروی بازدارنده ای قادر نخواهد بود تا شما را از این راه باز دارد. آزاد بودن، آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن جزو اختیارات بشر است و هیچگاه نباید در برابر جبر و اراده دیگران، بویژه آنان که انسان را برده و آزاد اندیشی را برنمی تابند، تغییر یابند، بکنند!

تعالیم بشر دوستانه و خردمندانه وی که در گفتار نیک _ پندار نیک _ کردار نیک خلاصه شده اند، بزرگترین دلیل و براهانی است که همچون آفتاب می درخشند و بر تارک سرزمین ایران پرتو افشانی می نمایند!

زرتشت آزادی را مانند نیروی اندیشیدن، جزو نخستین داده های اهورامزدا به بشر می دانست. داده ای که می بایست با چنگ و دندان از آن پاسداری نمود و از گزند اهریمن و نیروهای شیطانی ایمنش داشت. مضمون گفته زرتشت در این مورد در سرود ۳۱ بند ۱۱ چنین است:

((هنگامی که تو ای اهورامزدا، نخست بشر را آفریدی، به وی نیروی اندیشیدن، اراده، سخن گفتن و کارکردن بخشیدی تا هرکس راهی را که میخواد برگزیند.))

زرتشت این آزادی را در عمل و رفتار خود نیز نشان داده است تا رهروان و پیروانش بدانند که رهبر و پیشوایشان، به آنچه می گفته و اندرز می داده پایبند و مقید بوده است. تجلی و نمود این آزاد اندیشی زمانی بود که کوچکترین دختر زرتشت، پوروچیستا، به سن بلوغ و ازدواج رسید و زرتشت که یکی از پیروان دانا و با وفاي خود را مناسب و شایسته همسری با وی تشخیص داده بود، به وی پیشنهاد کرد (به جای اینکه خود با وی همبستر شود یا او را از ترس جان به دیگران هدیه کند!) و گفت من او را برای همسری ات پسندیده ام. تو خود در این باره بیندیش و هر گونه خواستی عمل کن. این گفته در سرود ۵۳ بند ۲ چنین آمده است:

((ای پوروچیستا، از دودمان هیچدسب، از خاندان اسپنتمان، ای کوچکترین دختر زرتشت، من کسی را که منش پاک و راستی دارد و یاور راستان است برایت برگزیده ام. برو با خرد مشورت کن و با آگاهی کامل و در صورت پذیرش این مقدس ترین عمل پارسایی را بجای آور.))

آیین زرتشتی دوران ساسانیان، در تضاد کامل با این اندیشه بشر دوستانه و خردمندانه و دیگر تعالیم زرتشت قرار گرفت و روح یهودیت در قالب آیین زرتشت و دین بهی نضج گرفت. تقسیم جامعه به اقشار گوناگون و پست شمردن دهاقین و کشاورزان، یعنی آبادکنندگان زمین و روزی افشانان گیتی و برتر شمردن اشراف و سپاهیان، از همین بدعت گذاری موبدان زرپرست دوران ساسانی نشأت گرفت. بدعت گذاری ردیالنه ای که زمینه ی انحطاط جامعه، ناخشنودی مردمان و بیروزی تازیان وحشی و بیابانگرد را در پی داشت.

و اما مزدك بامدادان! آیین او که روی به گذشته و احیای دین بهی را داشت، خصوصا بر خورد وی بامسئله زن و خواسته بود که در تضاد با آیین یهود و دیگر آیین هایی قرار گرفت که توده ی مردم را برده می خواستند و زر اندوزی، غارت و چپاول هم نوعان را امری مقدس و الهی می پنداشتند. یهودیان نیز به علت خصلت های زراندوزانه، غارتگری و چپاول، و اندیشه های اهریمنی و شیطانی خود که جهان را ویران و توده مردم را سیه روز و بدبخت می خوانند، خود و آیین خود را در اصطحکاک عنودانه با آیین مزدك دیدند و پیکار با آنرا در سرلوحه ی مبارزات اهریمنی خود قرار دادند. ستمگران و غارتگران جوانع بشری، در همه ی دورانهای تاریخ سراسر رنج و مبارزه ی بشریت، از برخورد خردمندانه و هوشمندانه و گفتگوهای سازنده گریزان و هراسان بوده و هستند. منطق آنان، منطق زور است. منطق خفقان و سرکوب های سبعانه و حیوانی!.

خدای زمینی یهود و همه زرپرستان بیشرم، ضد بشر و ز الوصفتی که جهان را محلی برای غارت و چپاول دیگران و زراندوزی خود می خوانند، شکنجه، تبعید و جنایت را موعظه و تبلیغ می کند. وگرنه، دلیلی وجود ندارد که انسان در پروسه ی تاریخ و روند تکامل خود، بزرگ انسان شود و هموعان بیگناه خود را بیرحمانه و سنگدلانه از میان بردارد و از گوشت و پوست و استخوانشان تغذیه کند. جنایات بی شمار آنوسی های حاکم بر ایران که خود را خلیفه ی الله بر روی زمین میدانند و دشمنی حیوانی و کورکورانه آنان نسبت به همه همسایگان و انسانهای خرد ورز و چپاول ستیز، نمونه مشخص و گویایی است که جلوی چشمان ما جریان دارد و تا کنون هزاران نفر از فرزندان این سرزمین را در مسلخ بیداد سلاخی نموده است.

مزدك بامدادان، آن فرزند خردمند و اندیشه ورز، که جهان را بهشت انسانها و جهنم غارتگران و زرپرستان اهریمنی می خواست، از نظر دیدگاه فلسفی و عقیدتی، بر این عقیده بود که تاریکی مانند روشنایی از روی اراده و قصد عمل نمی کند، بلکه رفتار کورکورانه و از روی اتفاق است. در حالیکه یزدان (نور) با نیروی خرد و اراده راه می سپارد و عاقبت بر اهریمن (ظلمت) که کورکورانه راه می سپارد چیره و غالب خواهد شد. علاوه بر این، بنا بر نگرش مزدك، آنچه انسانها را در آوردگاه نور و ظلمت، به دشمنی و عناد با دیگر هموعان خود می کشاند و باعث تباهی جهان می شود، دو چیز است. زن و خواسته. جوهره اصلی و بنیادی اندیشه مزدك بامدادان که به یك باره، موبدان زرتشتی دوران ساسانی، اشراف فنودال، سپاهیان تیول دار و چپاولگر و یهودیان زرپرست و غارتگر را که با هدف زراندوزی و غارتگری، قدس الاقداس و سرزمین مادری خود را ترک گفته و در سراسر جهان پراکنده شده بودند، بر علیه وی برانگیخت و آنان را در صفتی واحد و متشکل قرار داد تا بر علیه وی و همفکرانش به اقدامی مشترک و جنایتی هولناک دست بزنند، این دو مسئله بود.

بودا پیامبر و مصلح و هدایتگر بزرگ مشرق زمین، خاستگاه رنج بشری را { آرزو } می دانست!

مانی، پیامبر دیگر ایرانی نیز که بدعتی نو در آیین زرتشتی بر جای گذاشت، زشت ترین آرزوها و نخستین گناه را آرزوی همخوابگی و نزدیکی زنان و مردان میدانست. مانی بر این عقیده بود و سفارش می کرد که پیروانش از زن گرفتن خوداری کنند و تا پایان عمر مجرد بمانند. ولی مزدك بامدادان می دانست که ازدواج زنان و مردان، ندوام بخش ادامه حیات بشر بر روی زمین است و علاوه بر آن، مردمان عادی نمی توانند از لذت های دنیوی - یعنی دارا بودن خواسته دنیوی یا بهره ور شدن از زنان صرف نظر نمایند، مگر زمانی که از روی خرد و اراده قادر باشند امیال جنسی خود را کنترل و از همخوابگی با زنان خودداری نمایند. انهم در شرایطی که روند زندگی در مسیری دیگر باشد!

از همه مهمتر، مزدک بامدادان، بر این باور بود که خداوند وسایل زندگی آنچه را که بشر بدان نیازمند است، بر روی زمین آفریده تا همگان بصورت مساوی از آن برخوردار گردند. بنا بر این هیچکس را درین دنیا بر خواسته و زن بیش از دیگری حقی نیست! زمانیکه این قانون نادیده گرفته شود و هرکس در صدد باشد تا بیش از برادر خود از نعمات بهره ور گردد، خشونت و بد رفتاری و عدم مساوات و جنگ و خونریزی که از پدیده های اهریمنی و شیطانی است، پیش میآید و خاستگاه بشر را به جهنمی هولناک و جنگلی بدون ترحم مبدل می کند. جهنمی دهشتناک که برای عده ای محدود و اقلیتی کوچک بهشتی غیر قابل تصور خواهد بود.

مزدک بامدادان، چرا و به چه علت دعوت خود را بر پایه برخورداری همگان بصورت مساوی از زن و خواسته قرار داد؟ و اصولاً چرا فاکتور زن را وارد معادلات خیرخواهانه و بشردوستانه خود نمود و همچون عدالتخواهان و مساوات طلبان پیش از خود، تنها بر برابری انسانها (زن و مرد) پای نفشرد؟ باید پیشینه این نگرش را در آیین آلوده ای جستجو کرد که موبدان زرتشتی دوران ساسانی با توجه به موقعیت ممتازی که از زمان اردشیر بابکان بدست آورده بودند، جایگزین آیین اهورایی و تعالیم زرتشتی کرده بودند و در دوران طولانی حکومت ساسانیان با شدت و حدت هر چه تمام تر بر اجرای آن پای می فشردند. وضعیت موجود در ایران آنوسی زده امروز، پاسخی است روشن و غیر قابل گریز به همه ی ناآگاهانی که پس از گذشت قرنهای مزدک و تعالیم بشردوستانه وی را درک ننموده و به این ابر مرد تاریخ بشریت با زاویه ی دید دشمنان و غارتگران ز الوصفت می نگرند و از نشان دادن کینه های حیوانی خود ابائی ندارند!

آن { نابرابری } که در رابطه با مردمان در دوره فرمانروایی ساسانیان دیده میشود و ایرانشناس صهیونیست امنون نتصر هم بدان اشاره می کند، دو بنیاد داشته، یکی بهره مندی گروهی اندک و انگشت شمار، از ثروت بیکران و زنان بیشمار و در نقطه مقابل بی بهره گی گروه گسترده ای که اکثریت باشندگان جامعه را تشکیل می دادند از دانش و آسایش و فرهنگ و زندگی مشترک. آنهم بدلیل کمر شکن شدن فشار زندگی و تنگدستی مردم بخاطر قحطی و مالیات های رو به افزایشی که صرف جنگهای بی وقفه قباد با همسایگان شمالی و غربی کشور می شده است. وضعیتی که هم اکنون به علت کمر شکن شدن فشار زندگی و بیکاری روز افزون در ایران آنوسی زده جریان دارد.

مزدک بامدادان، کوشید تا با نیروی خرد و اندیشه، آن { نابرابری } که جامعه را به حد اعلائی نابودی و فساد، و در آستانه انفجار قرار داده بود، از میان بردارد و نیروهای کارساز در زندگی گروهی را در تشکیلاتی نو، سازنده و خرد بافته گردآورد و همکار و { برابر } گرداند.

از ابتدای قدرت گرفتن موبدان و برگماری موبد موبدان از جانب اردشیر بابکان و دادن قدرتی فوق تصور به وی، موبدان و بدنبال آنان سپاهیان، دبیران و درباریان در پایگاهی برتر و بالاتر از سایر مردمان که روزی دهندگان مملکت و آباد کنندگان ملک بودند، قرار گرفتند. اینان کاخ هایی شاهانه ساختند و زنان بیشماری را در حرمسراهای خود زندانی کردند. پرده سرای هر موبد، سپاهی و امیری، زندان بزرگی بود که در آن انبوهی از زنان خوب روی از هر طبقه و ملیتی در بند کشیده شده بودند. در حالی که کشاورزان و پیشه وران، یعنی اکثریت افراد جامعه به دلیل بیکاری، کمرشکن هزینه زندگی و بالا بودن نرخ خراج و مالیاتهای پی در پی، قادر به گزینش همسر و تشکیل خانواده و زندگی زناشویی نبودند.

در این دوران، زن ایرانی، همچون زنان یهود به موجودی بی ارزش و دون پایه مبدل شد. موجودی که بنا به تفکر مردسالارانه پادشاهان، موبدان و اشراف دربار ساسانی تنها و تنها برد همخوابگی و سرگرمی مردان می خورد. در این برهه از زمان، زنان نه تنها نقشی در سرنوشت خود و محیط پیرامون خود نداشتند، بلکه به بازیچه ای بی اراده و بی ارزش در دستان مردان شهوت پرست و هوسران طبقه حاکم تبدیل شدند. همین وضعیتی که هم اکنون در جامعه ایران و در محیط خفقان آوری که آنوسی های حکومتگر آفریده اند، وجود دارد و بر سرنوشت رقت بار نیمی از جمعیت فعال کشور حکومت می کند. خردمندان و فرهیختگان ایرانی، در برابر چنین وضعیتی فاجعه باری، چه برخوردی دارند و چه شیوه ای پیش گرفته اند؟ آیا مبارزه قلمی و زبانی با چنین رفتاری که ریشه در تاریخ خانه های قرون وسطایی و دوران بربریت دارد، در اصطحکاک عنودانه با آیین یهود قرار نمیگیرد؟ کم بها دادن تاریخ نگاران و قلم بدستان مزدور تشکیلات ضد بشری و جنایتکار صهیونیست - ماسونیک به این مهم و سکوت آگاهانه آنان در برابر این جنایات قرون وسطایی آنوسی ها، همصدایی با محافل صهیونیستی و پاسداری از حریم متعفن خدای زمینی یهود نیست؟

روشن و مبرهن است که رواج بیش از حد فحشاء در جمهوری آنوسی ها، کمرشکن شدن هزینه زندگی، تجاوزات جنسی آقا زاده ها به دختران نابالغ و رها نمودن اجساد بیجان این کبوتران معصوم در گوشه و کنار خیابانها، خودکشی بیسابقه دختران و پسران جوان، برخورداری آنوسی های دیوسیرت از صد ها زن صیغه ای و غیر صیغه ای و هزاران فجایع دیگر، هیچگاه در اصطحکاک عنودانه با آیین یهود قرار نخواهد گرفت و اعتراض رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان نسبت به این تبه کاریها را بر نخواهد انگیخت.

فرو افتادن زن، از پایگاه رفیع و انسانی خود در ایران را می توان در واپسین نوشته های موبدان زرتشتی که در زمان اقتدار ساسانیان به رشته تحریر در آمده است، بروشنی دید و آنرا با تعالیم تورات و تلمود مقایسه نمود.

((در دین به زنان را نیایش کردن نفرموده است. نیایش ایشان آنست که هر روز سه بار، بامداد، نماز پسین، نماز شام در پیش شوهر خود دست به سینه بایستند و بگویند، تو را چه اندیشه است تا من آن اندیشم. ترا چه می باید تا من آن گویم. تو را چه می شاید تا من آن کنم. هر که به فرمان شوی کار کند او را آشو (پاک و مقدس) خوانند و گرنه او را جه (فاحشه، روسپی) نامند.)) (٦٠)

این تفکر و اندیشه ضد انسانی و بیشتر حیوانی، چه تضادی با دستور العمل‌های رساله ای آنوسی های حاکم بر ایران که زنان را کشتار مردان، ناقص العقل، اغواکننده و دستیار شیطان می نامند و او را در ردیف دیوانگان و محکومین ابدی و ازلی قرار میدهند دارد؟ چرا این شیوه برخورد حیوانی نسبت به زنان، مورد اعتراض مدافعین حقوق بشر و جانورانی که پس از گذشت ۱۶۰۰ سال، هنوز هم با سخیف ترین اتهامات به مبارزه با مزدک بامدادان و اندیشه های بشردوستانه اش بر می خیزند و تلاش می ورزند تا چهره انسانی و اندیشه های والايش را با لجن کینه و عداوت حیوانی بپوشانند، قرار نمی گیرند؟ ((... و زنانی که از مخالفت آنان بیمناکید، باید نخست آنان را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند، از خوابگاه آنان دوری گزینید، باز اگر مطیع نشدند، آنها را کتک بزنید...)) (۶۱)

و
((مردان را بر زنان، تسلط و حق نگهبانی است. هم بواسطه برتری که خدا بر آنان روا داشته و هم بواسطه آنکه مردان باید از مال خود به زنان نفقه بدهند.)) (۶۲)

جواب روشن است. برخورد حیوانی شیخ و آنوسی های اهریمن صفت حاکم بر ایران با زنان، از آن روی در تضاد و اصطحکاک عنودانه با آیین یهود و منافع غارتگرانه صهیونیست - ماسونیک های جنایتکار و ضد بشری ای که پاسداران جهل و تباهی و نگاهبان حريم نفرت انگیز اهریمنند، قرار نمی گیرد، که همگان از يك ستاد فرماندهی و از يك خدای ضد بشری تبعیت می نمایند!

تنها در پوشش دین و به اتکاء خدایان بر تخت نشسته در صحاري سوزان و بی آب و علف است که می توان دهان گشود و در سالهای پایانی قرن بیستم، به ادای چنین لاطاناتی مبادرت ورزید.
((دشمنان می خواستند بانوان از بچه هایشان جدا باشند. بانوان را به ادارات بکشاند نه برای این که اداره درست بشود، بلکه برای اینکه ادارات را فاسد کنند و بچه ها را از دامن مادر جدا کنند ... اسلام زن را از توي لجن زارها برداشته، آورده و به او شخصیت داده ...)) (۶۳)

و
((اسلام به زنان اجازه تصدی مقامات قضایی را نمی دهد. چون خیلی احساساتی هستند. یا به لحاظ طبیعی هیچ نوع برابری بین دو جنس از نظر خصوصیات یا قدرت جسمی و اخلاقی، و تحمل و شکنجایی وجود ندارد.)) (۶۴)

هزار و چهار صد سال پیش، مزدک بامدادان بر آن شد تا این سنت و تفکر مذموم و ضد بشری را که به نیمی از افراد جامعه بصورت موجوداتی بی عقل، بی خرد، پست و بی اراده نگاه می کرد، در هم بریزد و به ادامه حیات سرا پا ننگینش که چون داغ لعنتی برپیشانی بشریت حک شده بود، پایان بخشد. چرا که مزدک بر خلاف متفکرین بیابانگرد و خشن، زن را پلید و ناقص العقل نمی دانست، همچنین خواسته را. زنان در تعالیم او با مردان برابرند ولي آرزوی بهره گیری از زنان گوناگون و گردآوری ثروت بی حد و حصر، پلید است و ناشایست و اهریمنی.

کجای این اندیشه های خردمندانه و بشردوستانه، پاکي خون را مورد تهاجم و بی مهري قرار می دهد؟ مزدک بامدادان در کجا همخوابگی با دختران یا خواهران را تبلیغ و ترویج نموده است؟ تفکر قبیح و زننده ای که در ایران و تنها در دوران ساسانیان، پادشاهان، موبدان بدعت گذار و اشراف که غذای روزانه شان را با رهبران جامعه یهود تناول می فرمودند، پذیرای آن شدند و از آن استقبال کردند. همخوابگی با محارم، بویژه با خواهران، مادران و دختران در هیچ دوره ای از تاریخ ایران رواج نداشته و مورد پسند و استقبال عامه قرار نگرفته است! به ویژه در آیین مزدک بامدادان که نجات زن و برابر قرار دادن وی با مردان را کاری اهورایی و یزدانی می داند. مزدک در کجای تعالیم خود به دختران اجازه داده تا به بهانه قرار دادن ادامه ی نسل و جلوگیری از انقراض خانواده، پدر پیر خود را مست کنند و با وی همخوابه شوند؟ آنهم دختران برگزیدگانی که قوم برگزیده را راهبری و هدایت می نمودند؟!

((و دختر بزرگ بکوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان بما در آید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر بزرگ بکوچک گفت اینک دوش با پدرم هم خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی هم خواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگ پسری زائیده او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است. و کوچک نیز پسری بزاد و او را بن عمی نام نهاد وی تا بحال پدر بني عمونست.)) (۶۵)

این شاهکار دختران پیامبريست که خداوندش بخاطر همجنس بازی پیروانش که همانا قوم برگزیده باشند، دو شهر سدوم و گمرا را با خاک یکسان نمود و بقولي آنها را بمباران اتمی نمود.

و اینهم نمونه ای دیگر، در باره پیامبری که کعبه مسلمین را بنا نهاد و پل ارتباطی بین یهودیت و اسلام را بوجود آورد! ابراهیم خلیل! جد اعلاي آنوسی های حاکم بر ایران که پس از گذشت ۱۴۰۰ سال از ورود نامیونشان به ایران، هنوز در صدد گرفتن انتقام از ایرانی و ویران نمودن این سرزمین اهورایی هستند و از هیچ جنایتی رویگردان نیستند! نامبرده علاوه بر اینکه خواهر خود را به زنی گرفته بود، به هر جا که می رسید، همسر و خواهر خود را به خداوندان زر و زور هدیه می نمود تا جانش در امان بماند و به خاطر وجود زنی زیبا در کنارش، آسیبی به وجود مبارکش نرسد.

((ابراهيم گفت زیرا گمان بردم که خدا ترسي در اين مکان نباشد و مرا بجهت زوجه ام خواهندگشت. و في الواقع نیز او خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم و زوجه من شد. و هنگامیکه خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد او را گفتم احسانیکه بمن بایبکرد اینست که هر جا برویم در باره من بگویی که او برادر من است.)) (٦٦)

جالب توجه است که {هاجر} خواهر و همسر ابراهيم، و دختران لوط، مي بایست سنبل و سرمشق زنان سرزمین ما قرار گیرند و فرزندان ما نیز از مکتبهاي انسان ساز این دو بزرگوار، بیاموزند! فاجعه بار اینکه حتي رفتگان و مردگان ما نیز به هنگام خاک سپاري و تشریف فرمائي به جهان آخرت به ياري همین اراجيف که به زبان فصیح عربي به گوشهاي ناشنوايشان خوانده میشود، مجوز ورود به بهشت برین را بدست مي آورند.

پرو واضح است که اندیشه هاي متعالی و انساندوستانه مزدك بامدادان در اصطحكاك عنودانه با دزدان و غارتگران جامعه و منافع نژادپرستان ظلمت پرستي قرار گرفته که از قرنهای پیش در کشور ما همگام با زالو صفتان و غارتگران داخلی، به چپاول محرومان اشتغال داشته و دارند! و چون هیچ غارتگر و دزدی، حاضر به پذیرش واقعیت و قبول اعمال و شیوه ي رذیلانه خود در قبال محرومان نیست، تلاش نموده اند تا با دروغ پراکني و پخش اتهامات کذب، چهره ي مردمی و انسانی این پیامبر راستین و آموزگار بشر دوست را دگرگون جلوه دهند و اندیشه هاي بشر دوستانه اش را با پرده اي از اتهامات زشت و ناپسند که تنها اتهام زندگان را برانزده و سزاوار است، بیوشانند! مسئله ي زن ایرانی و فروافتادگی وي در جامعه، به ياري صهیونیست ها و تعالیم ضد بشري پیامبران بني اسرائيل، از آدم تا محمد و از محمد تا خامنه اي، باعث گردیده تا در روند تاریخ، ضربات جبران ناپذیری برکشور کهن سال ما فرودآید و در سالهاي پایاني هزاره ي دوم، ما را در ردیف وحشی ترین و بي فرهنگ ترین ملل جهان قرار دهد!

تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه که از نزدیک شاهد و ناظر فجایع عصر ناصري و خیانتهاي در بار، رهبران جامعه يهود، اعضا سازمان صهیونیست - ماسونیک و آنوسي هاي جنایت پیشه و وطن فروش بوده و در انقلاب مشروطیت از مجاهدین و مبارزین مشروطه خواه طرفداري مي کرده، در خاطرات خود مي نویسد:

((اگر زن ها در این مملکت مانند سایر ممالک آزاد بودند و حقوق خود را مقابل داشته و مي توانستند در امور مملکتی و سیاسی داخل شوند و ترقی کنند بقینا من راه ترقی خود را در وزیر شدن و پایمال کردن حقوق مردم و خوردن مال مسلمانان و فروختن وطن عزیز خود نمی دانستم و يك راه صحیحی با يك نقشه محکمی برای ترقی خود انتخاب مي کردم ... من مسلک ما را نه ارتجاعي قرار مي دادم نه شخصی بلکه منتهای سعی در توسعه تجارت داخلی ایران مي کردم. کارخانه دایر مي کردم ... معادن خدا دادی که به وفور در ایران است کار کرده، امتیاز گرفته، و آگذار به انگلیس ها نکرده، اسباب تسهیل زراعت را فراهم کرده ... راه مازندران را درست کرده، اسباب حمل و نقل را مرتب کرده، قنات هاي زیاد حفر کرده، جنگل هاي دستی احداث نموده و ... افسوس که زن هاي ایرانی از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحوش هستند و صبح تا شام در يك محبس نا امیدانه زندگانی مي کنند.)) (٦٧)

وضعیت رقت انگیز زن ایرانی و ستمی که تحت لوای ادیان الهی و حاکمیت خدای زمینی یهود که بصورت روح حاکم بر جهان، تمام شئون زندگی انسانها را به زیر تسلط خود در آورده است، آگاهانه و عمدتاً در لابلای سطور نوشته هاي تاریخ نگاران و تحلیل گران وابسته به صهیونیست - ماسونیکهاي جنایتکار گم می شود و رنگ می بازد.

تاریخ نگاران مزدور و غارتگران جامعه ایران با تکرار این نکته که مزدك بامدادان شعار { اشتراك زنان } را در میان گذاشته و پاکی خون ایرانیان را مورد هجوم قرار داده ، می کوشند تا به کمک چنین بهتان رذیلانه و کهنه شده اي نه تنها سیمای بشردوستانه وي را در غباري از تهمت و دروغ بیوشانند بلکه جوانان ایرانی را از مطالعه آموزه هاي رهایی بخش و انساندوستانه وي باز دارند.

مطالعه تاریخ ایران و آشتی نمودن با اندیشه هاي والای پدران و نیاکانمان، درپچه هاي زیادی را بر روی ما می کشاید و ما را با علل عقب افتادگی و توسعه نیافتگی کشورمان کاملاً آشنا می نماید! واقعیت هاي تاکنونی را باید پذیرفت و مسلح با سلاح خرد و یاری جستن از میراث هاي گرانبهایی که به ما سپرده اند، به جنگ همه پلیدیها و لجن پراکنهایی رفت که آنوسي ها و خدمتگزاران به ظاهر ایرانی دولت پنهان یهود و صهیونیسم جهانی، در لابلای سطور تاریخ و تاریخ ادبیات سرزمین کهن سال ما که خاستگاه خرد و زادگاه مصلحان و آموزگاران بشر است، جا سازی نموده اند!

قوام الدین، ابوعلی حسن ابن ابی الحسن علی بن اسحاق بن عباس توسی ملقب به نظام الملك (٤٠٨ - ٤٨٥ ه . ق)، از جمله افرادی است که به علت جایگاه اجتماعی خود، که همانا وابستگی به دربار و الیگارشی غارتگران و زراندوزان است، و پایبندی به دین اسلام، کینه اي حیوانی و دد منشانه نسبت به مزدك بامدادان و اندیشه هاي مترقیانه وي دارد. او که با توطئه گری وارد دستگاه الب ارسلان شد و در اولین قدم، توطئه برکناری و کشتن عمیدالملك کندی(مقتول در ٤٥٦ هجری قمری) وزیر دانشمند سلطان سلجوقی را طرح ریزی و به مرحله اجرا در آورد، به مدت سی سال وزیر قدرتمند سلجوقیان بود. وي در این دوران سی ساله به ثروتی بیکران دست یافت و به بزرگترین فئودال و برده دار دوران خود مبدل شد. چنین شخصیت توطئه گر و غارتگری که زندگی خود را بر غارت و چپاول ایرانیان زحمتکش بنا نموده و به بی خانمانی میلیونها نفر دامن زده بود، در اثر معروف خود، سیاستنامه چنین مینویسد:

((آنگاه مزدك گفت زنان شما چون خواسته شماست. باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید و هر که را به زنی رغبت افتد با او گرد آید. و رشک و حمیت در دین ما نیست تا هیچکس از لذات و شهوات دنیوی بي نصیب نباشد و آرزو بر همه کس گشاده است ...

... پس مردان به جهت اباحت زن، به مذهب مزدک رغبت بیشتر کردند، خاصه مردم عام، وچنان آیین نهاد که اگر مردی، بیست مرد را به خانه خویش مهمان بردی و نان و گوشت و شراب و نقل و مطرب دادی، به عاقبت همه یک یک با زن او گرد آمدندی و به عیب نداشتندی و عادت چنان بود که هر که در خانه ای شدی تا با زنی گرد آید، کلاه بر در خانه بنهادی، پس چون دیگری را رغبت افتادی و کلاه را دیدی بر در خانه نهاده، بازگشتی و توقف کردی تا او بدر آمدی (...)) (۶۸)

در صفحات بعد خواهیم دید که این سیاستمدار ورزیده! زراندوز حریص و اشاعه دهنده اسلام ناب محمدی، در باره جنایات خلفای خون آشام و جنایتکار عباسی، یعنی پاسداران معبد خدای زمینی یهود و یاران سفر و حضر رهبران جامعه یهود، چه سان بر مسند قضاوت مینشیند و خامه فروخته شده خود را بر علیه ایرانیان به حرکت در می آورد!

علت قیام و حرکت مزدک بامدادان در زمان پادشاهی قباد ساسانی، شرایط اسفناک کشور و فشار همه جانبه ای بود که هر روز برشانه نحیف مردم سنگینی می کرد و کمر آنان را می شکست. مزدک نه به خاطر نجات دینی آسمانی یا زمینی قیام کرد و نه رسولی از رسولان پروردگار بود! او انسانی آگاه، خرد ورز و بشر دوست بود که زندگی سخت و نکبت بار همونوعانش را بر نمی تافت. او ذلت و بیچارگی مردم را در اتحاد نا میمون پادشاه و موبدان زرتشتی می دید که چشم بر سیل بنیان کن ویرانی و خرابی مملکت بسته و با چرک و خون مردمان کاخ می ساختند و در دنیای بیخبری و هرزگی خود سیر می کردند. وی دشمن زر اندوزان و غارتگران جامعه بود. از این روی اندیشه و الایش در اصطحکاک عنودانه با دین یهود، مسیحیت و آیین زرتشتی دوران ساسانی قرار گرفت. در نهایت، اتحاد این سه رأس مثلث شوم چپاول و غارت و جنایت و جهل نیز به زندگی او و یارانش پایان داد.

منابع مختلف تاریخی از وضع دشوار اقتصادی ایران و بروز قحطی و خشکسالی شدید در سالهای ۴۶۶-۴۷۱ میلادی خبر می دهند. بر اثر این اوضاع نابسامان، حتی تعداد زیادی از یهودیان ساکن در ایران مرکزی و میان رودان به کرانه های خلیج فارس، شبه جزیره عربستان، یمن و هند مهاجرت کردند. آثار باقی مانده از یهودیان در بنادر لنگه، طاهری و اطراف آنها در حاشیه خلیج فارس موید این نظر است.

این بحران اقتصادی یکی از علل عمده پیدایش جنبش مزدکی بود. مزدک بامدادان، خود از طبقه روحانیون بود و در سلسله مراتب آیین زرتشتی، مقام موبدان موبدی داشت. بنا بر این نسبت به تعالیم آیین زرتشتی و بدعت گذاری های موبدان عهد ساسانی و قوف کامل داشت. خواجه نظام الملک توسی در کتاب سیاست نامه مینویسد:

((اول کسی که در جهان این مذهب معطله آورد، مردی بود که اندر زمین عجم بیرون آمد و او را موبدان موبد گفتندی. نام او مزدک بن بامدادان ... چنانکه دین گبران و دین جهودان و ترسایان و بت پرستان را باطل کند (...)) (۶۹)

پیگولوسکایا در اثر معروف خود در باره وضعیت اسفناک ایرانیان در آن عصر که تاریخ نویسان یهود از آن به بدی یاد می کنند، مینویسد:

((فلاکت های طبیعی متعددی گریبان گیر مردم کشور شد. کمبود محصول، قحطی و گرسنگی، توده مردم را دچار فقر و مسکنت کرد. اخباری در دست است مبنی بر اینکه فیروز کوشید تا تسهیلاتی در زندگی مردم پدید آورد. وی از میزان مالیات سرانه کاست و از خزانه دولت اتباع کشور را یاری کرد ... پس از سال ۴۸۴ که سال تاجگذاری بلاش برادر فیروز بود، هیچگونه بهبودی در وضع کشور حاصل نشد. پول در خزانه سخت کاستی پذیرفت. گردآوری مالیات از اهالی دشوار مینمود. روستاییان ورشکسته از شدت فقر و مسکنت کشتزارهای خود را ترک میگفتند. فریاد عدم رضایت و اعتراض سراسر کشور را فرا گرفته بود.)) (۷۰)

وضعیتی به دنبال اصلاحات ارضی شه فرموده ۱۳۴۱ پیش آمد و سرانجام انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ را در پی داشت و هم اکنون در جمهوری آوسوی های ایران و افغانستان به شدت ادامه دارد! روستاییان دسته دسته از زادگاه خود می برند و در حاشیه شهرهای بزرگ، بر دامنه حلبی آبادها و مناطق فقیرنشین و آمار ارتش بیکاران و معتادان می افزایند. در ایران آوسوی زده، در آمد سرسام آور حاصله از فروش نفت و صادرات غیرنفتی، توسط آوسوی های غارتگر، چپاول و در بانکهای صهیونیستی و امپریالیستی خارج از کشور ذخیره میشود. میزان بدهی ایران به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به نسبت دوران هشت ساله جنگ ایران و عراق افزایش نجومی یافته و بر تعداد پرسنل ارتش بیکاران، معتادان و زنانی که بخاطر امرار معاش و سیر نمودن شکم بیتیمان بازمانده از جنگ هشت ساله به روسپی گری روی آورده اند، افزوده شده است.

جنگهای طولانی و پی در پی قباد، بر این دردها افزود و مردم ایران را به روزگار سیاه بدبختی و ادبار گرفتار کرد. در چنین شرایطی، مزدک بامدادان که غم بینوایانش می آزد، کمر همت بر میان بر بست و به اتکاء نیروی مردم، قباد و طبقه حاکمه و موبدان زرتشتی و یهودیان رباخوار و زراندوز را که از فرط سیری در حال ترکیدن بودند به مبارزه طلبید!

این مبارزه طلبی و اقدام متهورانه باعث گردید تا در اصطحکاک عنودانه و آشتی ناپذیر با تفکر یهود، موبدان و اشراف دربار ساسانی قرارگیرد. آنچه به یهودیان و رهبران جامعه آنان مربوط می شود و خاطر پلید آنان را می آزد، اینست که مزدک و مزدکیان با اقدامات بشردوستانه خود موجودیت و منافع غارتگران دولت پنهان یهود را به خطر انداختند و آنرا تهدید نمودند! قیام آنان، به منزله یورش به معبد زوال ناپذیر خدای زمینی یهود بود. خدایی که اقلیتی ناچیز را خوشبخت و رستگار و توده اکثریت را بد بخت و گرسنه می خواهد. وگرنه دلیلی نداشت تا دولت پنهان یهود بر علیه شان قیام کند و پس از گذشت قرنهای تاریخ نویسان و اندیشه پردازان صهیونیست با کینه ای حیوانی نسبت بدانان برخورد نمایند و از فرط کینه توزی ددمنشانه و حیوانی به همان اتهامات گذشته خود ادامه دهند. به حدی که برای نشان دادن کینه حیوانی و ضدبشری خود به ضد و نقیض گویی بيفتند و در باره آن واقعه آسمان و ریسمان ببافند؟

ابو منصور عبدالملك بن محمد نیشابوري ملقب به ثعالبي، تاريخ نويس مسلمان نيز چون ديگر تاريخ نگاران هم عصر خود، کينه اي حيواني نسبت به مزدك بامدادان دارد و او را با بدترين کلمات و جملات مورد حمله قرار مي دهد. او در باره قياد و آشنائيش با مزدك چنين مي نويسد:

((اين پادشاه تا زمان ظهور مزدك ... با اسلوب پسندیده حکمراني کرد، مزدك ديوي بود به صورت مردی . با صورتي زيبا و سيرتي زشت، گفتارش دلنشين و کردارش ناپسند، قياد فريفته سخنان چرب وي شد و گمراه گرديد ...))
وضعيت فلاکت بار ايران در دوران قياد و پسرش انوشيروان زبان زد خاص و عام است. اين داستان تلخ که در ادبيات پارسي به ثبت رسیده بازگوکننده آن وضعيت اسفباري است که در ايران جريان داشته و قيام مزدك را باعث گرديده است.
چنين روايت کنند که روزي انوشيروان در حال بازگشت از جبهه جنگ، آوای دو جغد را که بر فراز خرابه اي نشسته بودند شنيد. از بزرگمهر حکيم، وزير دانشمند خود پرسيد: که اين پرندگان چه مي گویند؟ بزرگمهر جواب داد که يکي از جغدها، دختر ديگري را براي پسرش خواستگاري ميکند! مادر عروس کابين دخترش را صد ده خراب مطالبه مي کند! انوشيروان با خشم و غضب مي پرسد: بعد چي؟ بزرگمهر با شجاعت و شهامت که تنها خردمندان را سزاست جواب مي دهد که مادر داماد مي پذيرد و در جواب مي گوید:

گرملك اينست و اينست روزگار
من ده ويران دهمت صد هزار

ناگفته پيداست که چنين شرايط اسفباري باعث شادي روح حقير صهيونيستها و خرسندي رهبران ديوسيرت جامعه ي يهود و زراندوزان غارتگري شوي! حال اگر فرديا تفکري درصدد تغيير و دگرگوني اين وضعيت بر آيد، ناگفته پيداست که در اصطکاک عنودانه با تفکر يهود و آيين زراندوزانه اش قرار مي گيرد!

((در آيين دوره ساسانيان تعدد زوجات معمول بود. ولي آنچه براي يهوديان ناگوار بود، و مزدك آنرا با شدت و خشونت در نظر داشت بر جوامع ساکن در ايران و بابل تحميل کند، هر ج و مرج در زندگي خانوادگي و زناشويي بود. ازدواج با محارم در ميان زرتشتيان آزاد بود و چنين وصالتي را به زبان پهلوئي خويزنگدس مي گفتند. به باور آيين آنان ازدواج بين خواهر و برادر به وسيله فره ايزدي روشن ميگردد و ديوها را به دور ميراند.)) (۷۱)

پيش از اين گفتيم که تعدد زوجات، ره آورد جامعه اشرافي ساساني و دست پخت موبدان دربار ساساني بود که هيچ رابطه اي با آيين زرتشتي نداشت تا چه برسد به مزدك بامدادان که با هدف و اندیشه ملغي نمودن اين بدعت گذاري ها قد برافراشت و جان برسر عقیده اش گذاشت. اما از ديدگاه تاريخ نگار ماليخوليائي صهيونيست، مرغ يک پا دارد و او، به هر وسيله ممکن تلاش دارد گناه قوم خود و ديگران را به پاي مزدك و مزدکيان بگذارد!

بايد به اين قلم بدست مزدور گفت: به فرض محال که مزدك بامدادان از آيين زرتشتي دوران ساسانيان بيروي مي کرده و با چنين شيوه ازدواجي نيز موافق بوده است! تو چرا جامعه مي دراني و شيون به پا ميکني؟ در آيين تو که پديده تعدد زوجات ممانعت قانوني ندارد و حتي ازدواج با محارم نيز پاكي خون را مورد تهديد قرار نمي دهد! اگر باورنداري، تورات مقدس را در دست بگير و داستان ابراهيم نبي و لوط پيغمبر را با دقت بخوان! حتي اشترائي نمودن زنان، بر اين اندیشه و تفکر حيواني رجحان و بر تري دارد! زيرا در صورت تحقق چنين شيوه اي نيز زنان را از پايدگي ربيعشان پايين نمي آورد و آنان را به کالا و موجوداتي بي اراده و گوش فرمان شوهران يا همخوابه هاي بي اراده شان تبديل نمي کند. آنچه جامعه بشري را مورد تهديد قرار مي دهد و باعث مي گردد تا بشريت به جاده انحطاط بيفتد و در قعر دره سقوط اخلاقي سرنگون شود، گرفتن آزادي اندیشه و تبديل انسان به يک کالاي بي اراده و قابل خريد و فروش است. آفتي که صهيونيسم بين المللي، بذر بلاخيزش را شبانه روز در ميان جوامع بشري مي پراکند و با تبليغات مسموم کننده خود بدان مشروعيت و قداست مي بخشد.

در ارتباط با شورش يهوديان ماحوزا، امنون نتصر بر اين مدعاست که، انگيزه اين شورش هسته هاي نامشروع، خصوصاً در مورد پاكي خانوادگي و احترام به مالکيت شخصي، در آيين مزدك بود. ما به اتکاء تعدادي از شواهد و براهين تاريخي که قطره ناچيزيست در برابر اقيانوس موج و بيکران اطلاعاتي که پدرانمان بر جاي گذاشته اند، علل جنبش مزدکيان و ديدگاه مزدك را در باره زن و خواسته برشمرديم و پيرامونش توضيح داديم! قيل از تشریح علل قيام ماحوزا، ذکر اين نکته لازم است که بنا بر دلايل گفته شده در بالا، ادعای امنون نتصر، نه تنها دروغ غیبت در ردیف دیگر دروغهای زرپرستان یهود، بلکه بسیار مسخره است و خنده آور. علاوه بر آن پاکی خون، آنهم در مذهب یهود با چنين شدت و حدتیکه حتي با بدعتگزاریهایی موبدان دوران ساساني در اصطکاک عنودانه قرارگيرد وجود ندارد. داستان همخوابگي دختران لوط با پدر پيرشان که بصورت مشروح در کتب مقدس اين قوم به ثبت رسیده يکي از براهيني است، که مدعای سرا پا کذب حضرات را نقش بر آب مي کند.

مسخره است و خنده آور! از آن جهت که جماعتي آواره و از وطن رانده شده، که بمنظور کسب و کار و زراندوزي در سرزميني رحل اقامت افکنده اند، براي خود رسالت پيامبري قائلند و حريم اخلاق و شرع باشندگان آن سرزمين را به زير علامت سؤال مي برند و به نسخه نوشتن هاي آنچناني مي پردازند. آنهم با هزاران آسمان و ريسمان بافتن و سرهم بندي نمودن دروغ و بهتان هاي وقیحانه و تهوع آور.

حماسه سراي بزرگ توس، حکيم ابو القاسم فردوسي که خرد را برتر از گوهر مي داند و سخنان نغز خود را با نام خداوند جان و خرد آغاز مي کند، جريان محاکمه مزدك توسط خسرو انوشيروان (خسرو کواتان) و اتهامات وارده به وي از جانب خسرو، در حضور موبدان موبد و نمايندگان ادیان ديگر را بر اساس نامه ي باستان و تحت تأثير بينش مذهبي شيعه چنين تشریح مي کند:

چنين گفت کسري به پيش گروه

به مزدك كه اي مرد دانش پژوه
يكي دين نو ساختني پر زبان
نهادي زن و خواسته در ميان
جه داند پسرکش که باشد پدر
پدر همچنين چون شناسد پسر
چومردم سراسر بود درجهان
نباشند پيدا کهان و مهان
که باشد که جوید در کهتري
چگونه توان یافتن مهتري
کسي کو مُردجاي و چیزش کر است
که شد کار جو بنده با شاه راست
جهان زين سخن پاک ويران شود
نبايد که اين بد به ايران شود
همه کدخدابند و مزدور کيست
همه گنج دارند و گنجور کيست
زدین آوران این سخن کس نگفت
تو دیوانگي داشتني در نهفت
همه مردمان را بدوزخ بري
همي کار بد را ببند نشمري
چو بشنید گفتار موید قباد
بر آشفت و اندر سخن داد داد
گر انمايه کسري ورا یار گشت
دل مرد بي دين پر آزار گشت
پر آواز گشت انجمن سربسر
که مزدك مبادا بر تاجور
همي دارد او دين بزندان تباه
مباد اندرين نامور بارگاه
از آن دين جهاندار بيزار شد
ز کرده سرش پر ز تيمار شد
بکسري سپردش همانگاه شاه
اباهرک او داشت آيين و راه
بدوگفت هرکو برين دين اوست
مبادا يکي را بتن مغز و پوست
بدان راه بد نامور صد هزار
بفرزند گفت آن زمان شهر يار
که با اين سران هر چ خواهي بکن
ازين پس مزدك مگردان سخن
بدرگاه کسري يکي باغ بود
که ديوار او برتر از راغ بود
همي گرد بر گرد او کنده کرد
مرين مردمان را پر اکنده کرد
بکشندشان هم بسان درخت
زبر پاي و زيرش سر اکنده سخت
بمزدك چنين گفت کسري که رو
بدرگاه باغ گر انمايه شو
درختان ببين آنک هر کس ندید
نه از کار دانان پيشين شنید
بشد مزدك از باغ و بگشاد در
که ببند مگر بر چمن بارور
همانگه که دید از تنش رفت هوش
برآمد بناکام زو يك خروش

يکي دار فرمود کسري بلند
فرو هشت از دار پيچان کمند
نگون بخت را زنده بر دار کرد
سر مرد بي دين نگون سار کرد
از آن پس بگشتش بباران تير
تو گر با هشي راه مزدک مگير
بزرگان شدند ايمن از خواسته
زن و زاده و باغ آراسته (۷۲)

وحشت خسرو انوشيروان و طبقه حاکمه ايران در اينست که قداست اشرافيت و نظام طبقاتي مورد هجوم و بي احترامی قرار گرفته و فاصله اي بين شاه و گدا، کدخدا و مزدور، گنج ور و رنجبر، کهتر و مهتر درميان نباشد. همان وحشتي که سراپاي وجود رهبران جامعه يهود و دولت پنهان آنان را نيز به لرزه در آورده است. ترس و وحشت از خواسته هاي مساوات طلبانه و برابري جويانه مزدک باعث شده تا زر اندوختگان سیه دل هراسان شوند و کينه اش را بدل بگيرند و خونتش را مباح بدانند. اصطحاك عنودانه از اين جا سرچشمه مي گيرد، و الا صهيونيستها، فراماسونها و غارتگران بين المللي را چکار با پاكي يا ناپاكي خون ايرانيان! چرا بايد اندیشه ناپاكي خون قومي غريبيودي را بدل راه دادکه هيچگونه قرابتي با قوم باصطلاح برگزيده يهوه ندارد؟

همانطور که گفتيم ناراحتي و عصبانيت رهبران جامعه يهود و تاريخ نگاران صهيونيست، از جاي ديگري سرچشمه ميگيرد! اصطحاك عنودانه، در صورتي پيش مي آيد که منفعي در خطر بيفتد. آنهم منافع قوم و ملتي که از هزاران سال پيش خود را براي آقايي و سروري جهان آماده کرده است.

ابوسعيد عبدالحی بن ضحاک بن محمود گرديزي غزنوي در کتاب زين الاخبار که به فارسي نگاشته شده است، مي نويسد:
((مزدک مي گفته، خدای عزوجل روزي خلق اندرين زمين نهاده است و بخشش پديد بکرده است، از توانگران ببايد ستد و به درويشان ببايد داد، تا همه راست گردند.))

اصطحاك منافع و درخطر افتادن قداست يك طبقه غارتگر و زر اندوز که بهشت دنيوي خود را بر استثمارتوده هاي محروم و غارت بي رويه زحمتکشان جامعه استوار نموده اند، هميشه باعث هراس و وحشت کاسه ليسان و لاطالات گويي پاسداران و مزدوران قلم بدست اين طبقه مي شود و آنان را و او مي دارد تا از طريق اتهام و افترا و سرهم بندي نمودن انواع و اقسام دروغهاي شاخدار و عنوان مطالب بي پايه و اساس چهره مبارزين و متفکرين ملتي را خدشه دار و آنان را در ميان مردم و مجامع بين المللي بي اعتبار سازند! هرگونه اندیشه و تفکري که منافع غارتگران را به خطر بيندازد و در صدد خدشه دار نمودن وجهه کاذب و دروغين آنان گردد، موضع گيري اين قلم بدستان مزدور را در بي خواهد داشت.

توجه به تاريخ گذشته و مطالعه اسناد و مدارکي که در نهايت، بازيافتن حافظه تاريخي ما و رسوايي غارتگران بي نقاب و نقاب پوش کشور را در پي خواهد داشت، باعث اصطحاك عنودانه و عکس العمل نشان دادن اين قلم بدستان مزدور خواهد شد. هرچند که اين رجعت به گذشته و ورق زدن تاريخ، در مراحل نخست براي سرگرمي و اتلاف وقت و بدون برنامه ريزي قبلي باشد.

ذکر نمونه اي از اين نوع موضعگيري هاي ايراني از سوي قلم بدستان مزدور و حافظان منافع صهيونيسم و امپرياليسم بي فايده نخواهد بود.

در دوران اخير به خاطر عملکرد ضد بشري آنوسي هاي حاکم بر ايران و خفقان و سرکوب بيش از حدشان، توجه به گذشته و تاريخ ايران زمين، در بين ايرانيان بويژه ايرانيان برون مرزي رواج چشمگيري يافته و آنان را به گذشته خود علاقمند نموده است. اين علاقمندي که در حال حاضر دوران جنيني و رشد قبل از بلوغ خود را مي گذرانند، در بيشتر مواردخام، ناپخته و بدون برنامه ريزي است و هدف مشخصي را دنبال نمي کند. بطور مثال عده اي از ايرانيان، بدون مطالعه و بررسي کارشناسانه، صرفا دليل ضديت با جمهوري اسلامي ايران و آخوندهاي حاکم بر ايران، به ادیان ايراني قیل از حمله عرب مانند ميترائيسم و زرتشتي گري ابراز علاقه مي کنند و تلاش مي ورزند اطلاعاتي در اين باره بدست آورند. آنان علت ويرانی کشور و بيچارگي ملت ايران را نتيجه حاکميت اسلام و آنهم اسلام نوع خميني مي دانند و در نتيجه ي چنين برداشتي، به مذاهبي چون مسيحييت، مهرپرستي و زرتشتي گري روي مي آورند. همين حرکت ابتدائي، ناچيز و تا اندازه اي انحرافي و گاه مخرب باعث هراس و وحشت آنوسي ها در داخل و خارج از کشور مي شود و آنانرا به عکس العمل و موضع گيري هاي متفاوت و برنامه ريزي شده وامي دارد.

رهبر جمهوري آنوسي هاي ايران، آنوسي سيد علي حسيني خامنه اي، فرصت طلبانه و عوام فريبانه اجازه برپايي کنگره زرتشتيان در ايران را صادر مي کند و همزمان، همکيشان آنوسي اش در خارج از کشور زوزه مرگ سر مي دهند و مظلوميت اقليت يهود در ايران آنوسي زده را مطرح مي نمايند و در بوق و کرنا مي دمند! اين قلم بدستان مأمور و آنوسي هاي رسوا که هدي جز خيانت به ايران و ايراني را در سر نمي پروراندند، فورا به تکاپو ميفتند تا به بهانه کنگره آنوسي فرموده زرتشتيان در ايران، کلنگ تخريب خود را فرود آورند و در بستر تفکرات پاک مردم، بنر علفهاي هرز و انحرافي بپاشند.

روزنامه { ايران زمين } که توسط يکي از چهره هاي سياسي شناخته شده دوران معاصر درخارج از کشور و ظاهرا در مخالفت با رژيم آنوسي هاي حاکم بر ايران منتشر مي شود، در ضميمه شماره ۱۰۹ خود به تاريخ دوشنبه ۲۶ شهريورماه ۱۳۷۵ که بعنوان ويژه نامه کميسيون مذاهب و آزادي ادیان انتشار يافته، دو مطلب کاملا متضاد را به چاپ رسانيده است، که

بنا به اهمیت آنان و ارتباطشان با خطر بالقوه آنوسی هایی که هستی ما را از همه جوانب مورد تهدید قرار داده و با تخریب فرهنگی و زودن حافظه تاریخی ما، قصد ادامه غارتگری و نابودی ما را دارند، قسمتهایی از دو مطلب مندرج در این نشریه را در اینجا نقل می کنیم:

((نمایش کنگره زرتشتیان، بند و بست آشکار با رژیم خونخوار آخوندی. به تازگی يك تجمع چهار روزه، تحت عنوان { کنگره ششم بین المللی زرتشتیان } با سواستفاده از نام زرتشتیان جهان - چنانکه گفته اند - با شرکت ۸۵۰ نفر ایرانی و غیر ایرانی، از سی ام خرداد تا دوم تیر ۷۵ (۱۹ تا ۲۲ ژوئن ۹۶) در تهران برگزار شد.

در روزیابی کنگره (شنبه دوم تیرماه)، { میهمانان شرکت کننده } پس از آنکه در { کنگره خود } برای سلامت خامنه ای به عنوان { رهبر عادل } دعا کرده و ملت آزادی ستان ایران را با لقب { بد اندیشان } نفرین کردند. (دروغی بزرگتر و غیر قابل تصورتر از دروغهای شاخدار و مستهجن امنون نصترو و دیگر تاریخ نویسان مزدور صهیونیست. ج - پ)، ... منصور روانی، نماینده اقلیت زرتشتیان در مجلس رژیم، گفت:

{ اقلیت زرتشتی ایران، در سایه الطاف نظام جمهوری اسلامی، در کمال آسایش و آزادی به سر می برند. }

امامطلب دوم که بقلم منوچهر نوع پرست، با هدف دفاع از هم نوعان مظلوم و همیشه آواره اش برشته تحریر در آمده است!

((خطر از هم پاشیدگی جامعه یهودیان ایران را تهدید می کند. ... جمعیت یهودیان ایران، که در سالهای قبل از انقلاب، در حدود ۱۲۰ هزار نفر برآورد می شد، ۱۸ سال بعد از انقلاب، نه تنها افزایش نیافته که برعکس، روز به روز، تقلیل می رود) حتما تخمشان را ملخ خورده است. ج - پ)، و هم اکنون، به بیست، تا بیست و پنج هزار نفر، کاهش یافته است. دلایل این امر، توسط مسئولان دولتی در ایران، بیان نمیشود و تنها هر از چندی گاه يك بار، با ایجاد شرایط خاصی از رهبران مذهبی و اجتماعی آنان خواسته میشود که در برابر مطبوعات و گزارشگران خارجی از شرایط خوب زندگی خود در ایران و روبرو نبودن با هرگونه فشار و تبعیض و بی عدالتی، سخنانی بر زبان بیاورند. (همان عملی که اگر از سوی زرتشتیان صورت پذیرد، {بند و بست آشکار با رژیم خونخوار آخوندی} نامیده می شود. ج - پ)، ... تمامی محققان و تاریخ نگاران، یهودیان ایران را از قدیمترین اقوام ایرانی می شناسند که همواره در طول تاریخ، در محدوده جغرافیایی ایران، با حضور مستمر خود، در پیدایش و شکوفایی و استمرار تمدن و فرهنگ ایرانی، نقش مؤثری داشته اند. (ادعاهای امنون نصتروگونه. ج - پ).

... گرچه متأسفانه در کشور خود ما، ایران، تحقیق و تتبع زیاد و گسترده و پر دامنه یی در این موضوعات، صورت نگرفته است، (سهل انگاری از جانب جناب نوع پرست است که صفحه ای از صفحات روزنامه اش را در اختیار هموعان تاریخ سازش قرار نمی دهد، تا نتیجه تحقیقات علمی و باستان شناسی خود را در آن به چاپ برسانند. ج - پ)، در دانشگاههای اروپا و آمریکا، و همچنین در دانشگاههای اسرائیل کنونی، محققان زیادی آثار و کتب و مقالات بسیاری منتشر کرده اند و در آنها به نقش عظیم یهودیان ایرانی در باز سازی و حفظ تمدن و فرهنگ ایرانی، بعد از حملات اعراب و مغول، اشاره کرده اند.)) پس از آشنایی با ادعاهای يك آنوسی ضد ایرانی دیگر که ضمن دسترسی به آرشیو دانشگاههای اروپا و آمریکا و اسرائیل و وسعت معلومات یهود شناسانه اش، علت کاهش تعداد یهودیان ایران در سالهای پس از انقلاب را نمیداند و منتظر است تا هم کیشان آنوسی اش، که در جمهوری اسلامی ایران صاحب مسئولیتند، علت را باز گویند، به سخنان نماینده یهودیان در ایران نظری می اندازیم:

((با توجه به اینکه ما از نظر ملیت ایرانی و از نظر مذهب کلیمی هستیم، طبیعتاً نتایج انتخابات مجلس ششم که می تواند نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران به شمار آید و پیامدهای بسیار مثبتی برای ملت ایران در پی خواهد داشت. می تواند به عنوان هدیه ای برای تمامی ملت ایران و از جمله جامعه کلیمی ایران که همواره پیوندهای ناگسستی با ملت ایران دلشسته اند محسوب شود.)) (۷۳)

مورس معتمد، با وقاحتی غیر مسئولانه، ادعای اربابان صهیونیست خود را تکرار میکند و یهودیان را از نظر ملیت ایرانی و از نظر مذهب کلیمی می خواند. دروغی که متأسفانه از سوی پاره ای از هموطنان نا آگاه ما نیز مورد قبول واقع شده و باعث سر درگمی آنان گردیده است. یهودی بودن، مذهب و آیین نیست! شخص یهودی دارای ملیت یهود است و از سرزمین یهودیه برخاسته است! این ادعای مسخره و خنده آور است که مرتباً از سوی صهیونیستها و رهبران جامعه یهود تکرار می شود! طرح این ادعا مثل این است که بگوییم ایرانیان مقیم هند یا آمریکا و غیره که از نظر ملیت هندی، امریکایی و غیره هستند و از نظر مذهب ایرانی .

ارمنی، یهودی، آسوری، کلدانی، بلوچ، گُرد، لُر و غیره ملیت های موجود در ایرانند و زادگاه و سرزمین اجدادی هر کدام گوشه ای مشخص از خاک این کره خاکی است.

از همه این مسائل گذشته، یهودیان چه نوع ایرانیانی هستند که جریمه سالانه ای بابت عدم مهاجرت به اسرائیل و سرزمینهای اشغالی به دولت غاصبشان می پردازند و در هر گوشه ی جهان که باشند، خود را متعلق به اسرائیل و سرزمین موعود میدانند؟! از یهودیان اروپا و آمریکا گرفته تا یهودیان اقیانوسیه و آفریقا و شرق دور و نزدیک!

باید توجه داشت که موضع گیری و دلسوزی های آقای نوع پرست و دیگران برای اقلیت یهودیان ایران، همصدا و هماهنگ با محافل صهیونیستی، خود انگیخته و بدون برنامه ریزی قبلی نیست. این روند که ریشه در تاریخ این سرزمین باستانی دارد، و از سوی قلم بدستان مزدور، تاریخ نگاران بی هویت و سیاستمداران اجنبی پرست با جدیت تمام دنبال می شود، هدفی جز تحقق حکومت جهانی یهود و سروری بخشیدن به قوم باصطلاح برگزیده یهوه ندارد.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، نیز موضعی مشابه یی نشریه ایران زمین و دیگر آنوسی های نقاب بر چهره، در قبال اقلیت یهودیان مقیم ایران در پیش گرفته و بدنبال افشاء شدن شبکه ی صهیونیستی - فراماسونی فلاحیان - سعید امامی)

اسلامی) در وزارت اطلاعات و امنیت رژیم آنوسی های ایران و در سایه نظم نوین جهانی به همین شیوه ی صهیونیسم شاد کن و یهودپسندانه ادامه می دهد. این نشریه در صفحه سوم شماره ۶۸ نشریه تک برگی، روزنامه سیاسی هیئت اجرایی خود به تاریخ ۲۲ فروردین ماه ۱۳۷۹ شمسی، در مقاله ای تحت عنوان “یهودیان و بهائیان در جمهوری اسلامی ایران” به قلم حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا شالگونی، ضمن ابراز وحشت و نگرانی خود از عدم موفقیت رئیس جمهور خاتمی در برقراری رابطه با امریکاچنین می نویسد:

((او (احمد جنتی) پا را از این فراتر گذاشت و بهائیان را هم به پرورنده یهودیان ضمیمه کرد و گفت: { آنها می گویند مبدا بهایی ها را اذیت کنید. بهایی ها جاسوس هستند. اگر کسی جاسوس نباشد، هیچ کسی با او کاری ندارد } . . . بهائیت دین نسبتاً جوانی است (کدام دین؟ ج - پ) که چگونگی پیدایی اش، هنوز نتوانسته مانند ادیان کهن سال در پشت ابرهای اساطیری استتار شود؛ . . . و اکنون دستگاه ولایت فقیه می خواهد یهودیان را باهمان اتهامی گروگان بگیرد که در بیست و یک سال گذشته، بهائیان را سرکوب کرده است؛ یعنی اتهام جاسوسی. آن ها می خواهند با بستن یهودیان به اسراییل، هم گروگان گیری جدیدی راه بیندازد، و هم تلاش های اصلاح طلبان حکومتی برای تنش زدایی با آمریکا را خنثی کنند. هدف های آن ها روشن تر از آن است که قابل استتار باشد. بنا بر این دفاع فعال از حقوق انسانی و شهروندی یهودیان دستگیر شده، هم برای مقابله با تهاجم جدید دستگاه ولایت و هم برای جا انداختن مفاهیم بنیادی دموکراسی در اذهان توده های وسیع مردم به جان آمده از بی حقی ها و زورگویی های جمهوری اسلامی، اهمیت ویژه ای پیدا کرده است. فراموش نباید کرد که دفاع از حقوق یهودیان به هیچ وجه به معنای تأیید زورگویی های دولت اسراییل نسبت به مردم ستمدیده فلسطین نیست. دفاع از حقوق یهودیان به همان دلیلی اهمیت و ضرورت دارد که دفاع از حقوق فلسطینیان. و زورگویی به یهودیان ایران به همان دلیل شریانه است که زورگویی به فلسطینیان. آزادی خواهان ایران و مخصوصاً طرف داران آزادی و سوسیالیسم، موظف اند از حقوق شهروندی و انسانی همه مردم و مطلقاً همه مردم دفاع کنند. ایرانی که در آن یهودیان و بهائیان کمتر از دیگران ایرانی شمرده شوند، ایران آزادی نخواهد بود. نگذاریم مردم ایران ننگ یهود ستیزی و بهایی ستیزی و اقلیت ستیزی های دیگر را تحمل کنند.))

سؤال اینست که اگر شما یهودیان را کمتر از دیگران ایرانی نمی دانید و به این امر معتقد هستید، چرا تصور می کنید که دفاع از جماعتی ایرانی، ممکن است توهم تأیید و دفاع شما از جنایات اسراییل در سرزمین های اشغالی فلسطین را در پی داشته باشد؟ به نظر شما و طرفداران آزادی و سوسیالیسم، چه رابطه ای بین محاکمه این یهودیان به اصطلاح ایرانی و دولت غاصب اسراییل وجود دارد؟ وقتی شما یهودیان دستگیر شده را شهروندان ایران زمین می شمارید و دفاع از حقوق حقه ی آنان را در سر لوحه ی مبارزات بشردوستانه ی خود قرار داده اید، چرا نسبت به دخالت های دولت اشغالگر اسراییل که چنین به تکاپو افتاده و زوزه های عوام فریبانه به راه انداخته است، عکس العملی نشان نمی دهید؟ زوزه هایی که حتی شما طرفداران آزادی و سوسیالیسم را نیز به وحشت و هراس انداخته و زمینه ای فراهم نموده تا قیل از خوردن چوب، آخ بکشید و اعلام نمایند که حرکت و موضع گیری ما در راستای تأیید دولت اسراییل و همسویی با سیاست های فلسطینی ستیزانه آن دولت نیست؟ از همه مهمتر، محاکمه یهودیان و شکنجه و آزار بهائیان توسط رهبران جمهوری آنوسی ها، چه ربطی به ملت ایران دارد که خود سالیان سال قربانیات و توطئه های این دیوان آدمیخوارند؟! چرا می بایست گناه اهریمنان آدمخوار و آنوسی های عقب مانده ای که پیام آور جهل و نادانی قرون و اعصارند به پای ملت ایران نوشته شود و ننگ یهودی ستیزی و بهایی ستیزی و اقلیت ستیزی را برایش به ارمغان بیاورد و به دامنشان بچسباند؟ مگر از ادیخواهان و بشر دوستان روی زمین، گناه دولتهای آلمان هیتلری و پینوشه و دیگران را به پای شهروندان کشورهای آلمان و شیلی و غیره نوشته اند؟ گناه حاکمان را بپای مردمان کشورها نوشتن و آنان را به صلابه کشیدن، تنها از عهده صهیونیستها و مدافعان و تاریخ نویسان و وقایع نگاران مزدورشان برمیآید! بداندسان که پس از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون، خون بهای قربانیان جنایات خود را از ملت آلمان و دیگر کشورها می ستانند و خویششان را طبلکار همه ی جهانیان، حتی قربانیان آن جنایت اعظمی می دانند! با بمیان کشیدن پای ملت در ماجرای که هیچگونه ارتباطی با هستی باختگان و قربانیان ددمنشی های آنوسی های به اصطلاح شیعه مذهب حاکم بر ایران ندارد، چه هدفی را دنبال می کنید؟ دفاع شما و سردمداران دیگر گروههای مدافع آزادی و سوسیالیسم، از یهودیت و بهائیت بدون در نظر گرفتن عملکرد آنان در تاریخ ایران، اگر ریشه در تفکرات ضد مردمی و ضد بشری نداشته باشد، صد در صد از ناآگاهی و عدم شناخت شما نشأت می گیرد!

برگردیم به اصل موضوع و نظری بیفکنیم به ادامه ی تاریخ نویسی صهیونیست ها.

اما قیام ماحوزا، ماحوزا شهری بود که درکناره جنوبی رودخانه دجله و در نزدیکی تیسفون پایتخت ساسانیان بنا شده بود. تیسفون در زمان فرمانروایی سلوکیان بر ایران ساخته شد. در سال ۱۶۵ میلادی توسط رومیان ویران شد. اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان آنرا از نو بنا کرد و { بی اردشیرش } نامید. در آغاز شکوفایی و رونق تیسفون، ماحوزا به یکی از مراکز مهم تجاری و بازرگانی بدل شد زیرا بر سر راه کاروانهای تجاری قرار داشت. به روایت تلمود، یهودیان ماحوزا که املاک کشاورزی پهناوری نیز در اختیار داشتند، در تجارت ماحوزا و تیسفون نقش فعالی به عهده گرفتند. تجارتی که برای آنان پر منفعت و سودآور بود.

در نیمه دوم سده چهارم میلادی، در دوران پادشاهی طولانی شاپور دوم، ماحوزا به یکی از مراکز اصلی الیگارشوی یهود مبدل شد. اکثریت ساکنین ماحوزا یهودیانی بودند که بدنبال چشمه های شیر و عسل در حرکت بودند و کشورهای جهان را زیر پا می گذاشتند. با آغاز آشوب در ایران، در پی جنبش مزدک و درگیری وسیع بین روحانیون زرتشتی و دربار که به سقوط قباد منجر شد، مرزوظرای دوم از فرصت بهره جست و با کمک نیروهای مسلح خود، دولت مستقل خود را در بخشی از میان رودان بر پا نمود و ماحوزا را که قلعه ای محکم و استوار بود، مرکز آن قرار داد.

این حکومت مستقل که آغازگر به حقیقت پیوستن رؤیای حکومت یهودی از نیل تا فرات بود، هفت سال دوام آورد. سر انجام در سال ۵۰۲ میلادی سپاهیان ایران مقاومت ماحوزا را درهم شکستند و آنرا به تصرف خود درآوردند. مرزوطرا و گروهی دیگر از یهودیان طرفدارش مصلوب شدند و شورش یهودیان سرکوب شد.

جالب توجه است که در هیچکدام از منابع تاریخی موجود، اشاره ای به پیوند این قیام، با قیام مزدک بامدادان و جنبش مزدکیان نشده است! بنا بر شواهد و مدارک تاریخی، علت قیام ماحوزا تنها، ضعف دولت مرکزی و سواستفاده یهودیان از شرایط موجود در ایران برای برپایی دولت یهود بوده است. همان ضعف و از هم پاشیدگی مفرطی که در نهایت منجر به پیروزی تازیان و سقوط حکومت ساسانیان گردید و کشور ما را بیش از پیش در چنگال رهبران جامعه ی یهود و دولت پنهان یهود اسیر نمود. دایرة المعارف یهود، نام رهبران جامعه یهود ایران را که تا پایان سلطنت ساسانیان در رأس الیگارشاهی یهود قرار داشتند و بر مقررات ایران فرمان می رانند، به شرح زیر به ثبت رسانده است:

هونای دوم (۲۴۰ - ۲۶۰)، ناتان اول (۲۶۰ - ۲۷۰)، نحیمیا (۲۷۰ - ۳۱۳)، مروکیای دوم (۳۱۳ - ۳۳۷)، هونای سوم (۳۳۷ - ۳۵۰)، ابا (۳۵۰ - ۳۷۰)، ناتان دوم (۳۷۰ - ۴۰۰)، کاهانای اول (۴۰۰ - ۴۱۵)، هونای چهارم (۴۱۵ - ۴۴۲)، مرزوطرای اول (۴۴۲ - ۴۵۵)، کاهانای دوم (۴۵۵ - ۴۶۵)، هونای پنجم (۴۶۵ - ۴۷۰)، هونای ششم (۴۸۴ - ۵۰۸)، مرزوطرای دوم (۵۰۸ - ۵۲۰)، اهوای (۵۲۰ - ؟)، حفنای (۵۶۰ - ۵۸۰)، حنینای (۵۸۰ - ۵۹۰) و بوستان (۶۱۸ - ۶۷۰).

اینان شخصیتهایی هستند که در تمامی دوران حکومت ساسانی و حتی سالهای پس از آن، در محدوده ی ایران زمین، دولت پنهان خود را داشتند و با اقتدار تمام آنرا هدایت و رهبری می کردند. این دولت پنهان دارای قوانین و اختیارات خاص خود بود. قوانین و اختیاراتی که با قوانین کشور میزبان هیچ گونه هم سوئی و خوانایی نداشت. بنا بر این مجبور بود در اختفا و بدور از چشم شخصیتهای ملی و باشندگان دولت میزبان به حیات توطئه گرانه خود ادامه دهد. حیات طولانی و دراز مدت این حکومت پنهان با ساختار محکم و تجربیات غنی خود، پایه و اساسی بود برای پنهان کاری مخوف و مافیایی یهودیان در طول تاریخ. دایرة المعارف یهود می نویسد:

((یهودیان جدایی مکانی از پیروان سایر ادیان و اعضای گروه های قومی و صنفی را ترجیح می دادند. زیرا انزوای اقلیمی برای ایشان امکان بهره مندی از دستاوردهای حیات تداوم بخش دینی، آموزشی و اجتماعی را فراهم می ساخت. به علاوه گزینه بقا خود انسجام جمعی را بر ایشان تحمیل می کرد. ایجاد جبهه ای واحد در برابر دنیای خارج که عموماً دشمن بودند... به این دلیل، به رغم همه تنوع ساختاری و کارکردی که در شرایط بغرنج کشورها وجود داشت، جوامع خود مختاریهودی توانستند تداوم گذشته خویش و وحدت ضرور با یهودیان دور افتاده را تأمین کنند.))

انزوا طلبی یهودیان و ایجاد جبهه ای واحد و یکدست در برابر دنیای خارج که بدون ارائه دلیل و مدرک دشمن تلقی می شوند، می بایست مورد توجه دقیق ایراندوستان و مبارزان راه آزادی ایران قرار گیرد و در اطراف آن کنکاشی همه جانبه صورت پذیرد.

زندگی داوطلبانه یهودیان در گتوهای خود ساخته و خود تحمیلی، ریشه در تفکرات اهریمنی و توطئه گرانه آنان و رهبران جوامع یهود دارد. دشمن شمردن دنیای خارج و تشکیل جبهه ای واحد در برابر آن، پاسخی است به قلم بدستان مزدور و آزدیخواهان و سوسیالیستهای آنوسی نقاب داری که با سواستفاده از ناآگاهی ایرانیان و توده های محروم و زحمتکش، مذبحخانه تلاش می ورزند این اقلیت قومی توطئه گر و انسان ستیز را ایرانی و دارای حق و حقوق شهروندی معرفی نمایند!

در ادامه تاریخ نگاری تخریبی امنون نتصر می خوانیم:

((دانشمندان یهودی علم کلام را از معتزله، که از متکلمان اولیه اسلام بودند، گرفتند. هر چند با روی کار آمدن فرقه متعصب موحدون، یهودیان قرطبه ناچار به گریز یا تغییر ظاهری مذهب شدند (آنوسی شدند. ج - پ)، اما خانواده ابن مایمون (عبدالله ابن میمون قداد اهوازی، ج - پ) توانست در مصر خلفای فاطمی ساکن شود. از این رو می توان فهمید که یهودیان مصر در این دوران آزادی و رفاه داشتند. ابن مایمون تفسیر مشهور خود به نام دلالت الحائرین را به زبان عربی و خط عبری نوشت. هدف این کتاب همخوان سازی تورات با موازین خردگرایی و فلسفه و به گونه ای، تطبیق فلسفه با شریعت یهود بود. از این رو هارامبام نه تنها از پیشروان خردگرایی زمان خود، بلکه پایه گذار روشنگری است و این مهم را از راه تأثیر گذاری بر اسپینوزا به اوج می رساند.)) (۷۲)

نه بر مرده بر زنده باید گریست!

اما قبل از پرداختن به ابن میمون اهوازی و جایگاه مذهبی وی و موقعیتش در میان دانشمندان هم عصر خود، ببینیم باروخ اسپینوزا Baruch Spinoza (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷) این تأثیر پذیرفته از ابن میمون، خود در باره قوم برگزیده پروردگار چه نظری دارد. دیدگاه این اندیشمند بزرگ بسیار حائز اهمیت است. چرا که اسپینوزا به عنوان یک یهودی در خانواده ای یهودی، در مکتب یهود و در میان قوم باصطلاح برگزیده خداوند رشد و نمو یافته و سنن، آداب و روحیات اخلاقی این قوم انزوا طلب و متحد بر علیه دنیای خارج راکه عموماً نیز دشمن تلقی می شوند، بهتر از هر کس دیگری که خارج از محدوده قومی آنان قرار دارد، می شناسد.

باروخ اسپینوزا فیلسوف یهودی - هلندی، می نویسد:

((یهودیان از سایر مردم نفرت دارند و این تنفر به طبیعت ثانوی آنان بدل شده زیرا هرروزه آن را به وسیله مناسک دینی خود تقویت می کنند. شیوه پرستش آنان نه تنها با سایر مردم تفاوت دارد بلکه در تضاد است.))

به عقیده اسپینوزا:

((حتی مختصات خوبی که در یهودیان می توان یافت ناشی از سرشت شیطانی آنان است. وحدت یهودیان و حمایت آنان از یکدیگر ناشی از نفرت آنان از همه مردم دیگر است و در نتیجه سایر مردم نیز از آنان نفرت دارند. حکومت آنان در فلسطین منقرض شد زیرا خداوند نیز از آنان نفرت داشت.))

آیا این قضاوت اسپینوزا، در باره یهودیان یعنی باصطلاح برگزیدگان خداوند حقیقت دارد؟ همانطور که دیدیم، کینه و نفرت حیوانی آنان نسبت به دیگر باشندگان زمین، بویژه نسبت به ایران و ایرانیان که جای هیچ شک و شبهه ای ندارد. از لابلای متون تاریخی ای که بیانگر عملکرد قوم باصطلاح برگزیده یهود در ایران است، شعله های نفرتی ابدی و ازلی نسبت به ایرانیان زبانه می کشد و ما تاکنون به گوشه هایی از آن اشاره نموده ایم.

کشته شدن درباریان پارس در دوران سلطنت داریوش هخامنشی با تحریک و توطئه دانیال نبی، کشتار هشتاد هزار ایرانی در زمان اردشیر، با تحریکات مرده خای و استرملکه هخامنشی، شرکت در توطئه کشتار شصت تا صد هزار مزدکی در زمان قباد ساسانی، کشتار ایرانیان در دوران ارغون شاه مغول، به تحریک وزیر یهودی وی سعدالدوله، توطئه سرکوب و به خاک و خون کشیدن قیامهای مردمی، از ادیخواهانه، ضد بیگانه و هزاران توطئه ریز و درشت دیگر بیانگر کینه و نفرتی حیوانی و دد منشانه نسبت به ایرانیان در درازای تاریخ از جانب یهودیان و دولت پنهان آنان است.

حال ببینیم که ادعای اسپینوزا در باره تنفر خدا از یهودیان تا چه پایه درست بوده و بر پایه چه استدلال های منطقی ای استوار است. برای روشن شدن این مدعا کتاب مقدس را (کتاب عهد عتیق و عهد جدید را که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه و به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، در سال ۹۹۴ ایچاپ رسیده است.) ورق میزنیم تا ضمن آشنایی بیشتر با قوم به اصطلاح برگزیده، به دلایل تنفر و انزجار خداوند نسبت به آنان پی ببریم. در این مطالعه اندک و مختصر، به علت اصطحکاک عنودانه اندیشه و تفکر یهود، با اندیشه های خردمندانه و بشر دوستانه مصلحان و نیک اندیشانی چون زرتشت و مزدک بامدادان و همچنین به انگیزه دشمنی و نفرت این برگزیدگان، نسبت به اقوام غیر یهود نیز تا اندازه ای پی خواهیم برد! ((یهوه خدای اسرائیل چنین میفرماید، اینک من اسلحه جنگراکه بدست شما است و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده اند جنگ میکنید برمیگردانم و ایشانرا در اندرون این شهر جمع خواهم کرد. و من بدست دراز و بازوی قوی و بغضب و حدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود. و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مُرد. و خداوند میگوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهود و بندگانش و این قوم یعنی آنانی را که از وبا و شمشیر و قحط در این شهر باقی مانده باشند بدست نبوکدنصر پادشاه بابل و بدست دشمنان ایشان و بدست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشانرا بدم شمشیر بکشند و او بر ایشان رأفت و شفقت و ترحم نخواهد نمود. و باین قوم بگو که خداوند چنین میفرماید اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما میگذارم. هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مُرد اما هر که بیرون رود و بدست کلدانیانیکه شما را محاصره نموده اند بیفتد زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد. زیرا خداوند میگوید من روی خود را بر این شهر بیدی و نه بنیکویی بر گردانیدم و بدست پادشاه بابل تسلیم شده آنرا باآتش خواهم سوزانید. و در باره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید. ای خاندان داود خداوند چنین می فرماید بامدادان به انصاف داور می نمائید و مغضوبانرا از دست ظالمان برهانید مبدا حدت خشم من بسبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده خاموش کننده ای نباشد. خداوند میگوید ای سکنه وادی و ای صخره هامون که میگوید کیست که بصد ما فرود آید و کیست که بمسکنهای ما داخل شود اینک من بصد تو هستم. و خداوند میگوید بر حسب ثمره اعمال شما بشما عقوبت خواهم رسانید و آتشی در جنگل این (شهر) خواهم افروخت که تمامی حوالی آنرا خواهد سوزانید.)) (۷۴)

می بینیم که گفته اسپینوزا، نه تنها دور از حقیقت نیست، بلکه چشمان ما را به روی حقایق باور نکردنی و غیر قابل تصور می گشاید. زیرا سرتاسر کتاب مقدس، مملو از دشنام ها و توهین های دور از نزاکتی است که خدای یهود، خطاب به قوم باصطلاح برگزیده اش بر زبان جاری نموده است. وقتی که برخورد خداوندگار با امت برگزیده خود چنین باشد، وای به حال دیگران.

اما نکته قابل توجه این است که به باور مسلمانان، خداوند در آن واحد، دو بلای مختلف را بر سر بندگانش نازل نمی کند. چرا میزان نفرت و انزجار خدای یهود به حدی است که در یک آن سه بلای شمشیر، قحطی و وبا را بر سر این قوم فرود می آورد؟ باید از نخبگان قوم یهود و صهیونیستهای دو آتسه ای که خود را وارثین خدا بر روی زمین میدانند و در رویاهای نفرت انگیز خود خواب حکومت بر جهان را میبینند، پرسید: نیاکان شما مرتکب چه گناهایی شده بودند که یهوه صباپوت با چنین لحنی زنده و شدید با آنان سخن گفته است؟ حقیقتا شانس آوردیم که در ردیف برگزیدگان خدای یهود قرار نگرفته ایم!

((خداوند یهوه صباپوت میگوید از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه میروند و بناز میخامند و به پایهای خویش خلخالها را بصدا میآورند. بنا بر این خداوند فرق سر دختران صهیونرا کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان برهنه خواهد نمود. و در آنروز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد. و گوشوارها و دستبندها و روبندها را. و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و تعویذها را. و انگشترها و حلقه های بینی را. و رخت نپیسه و رداها و شالها و کیسه ها را. و آئینه ها و کتان نازک و عمامه ها و برقعها را. و واقع میشود که بعضی عطریات عفونت خواهد شد و بعضی کمر بند ریسمان و بعضی مویها بافته کلی و بعضی سینه بند زئار پلاس و بعضی زیبایی سوختگی خواهد بود. مردانت بشمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد. و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد و او خراب شده بر زمین خواهد نشست.)) (۷۵)

با مطالعه این سطور و آیه هایی که از سوی یهوه نازل شده اند، به درستی در مییابیم که تعالیم اشو زرتشت و مزدک بامدادان از آغاز، در اصحکاک عنودانه با مذهب یهود قرار داشته و از تضاد غیر قابل حلی برخوردار بوده اند. تضادی حل ناشدنی و آشتی ناپذیر که بین شب و روز، خوبی و بدی، پلیدی و نیکی و فقر و ثروت وجود دارد. گودال ژرف و دره ی عمیقی که تنها

با کشتن و نابود کردن يك طرف مخاصمه، مي توان آنرا پر کرد تا رفع اختلاف شود و آن اصطحكاك عنودانه از میان برخیزد. درست همان کاري که رهبران جامعه يهود و دولت پنهانشان، بياري موبدان منحرف و جاه طلب دوران ساساني و نماینده قدرت آنان، انوشیروان ناعادل به آن دست یازیدند تا اصطحكاك عنودانه خود با مزدك و مزدکیان را از میان بردارند و خدای زمینی خود یعنی طلا را از خطر سقوط و اسارت در دستهای پینه بسته ي محرومان و زحمتکشان جامعه نجات بخشند.

اگر سرتاسر تعالیم و آموزه های این دو ابر مرد و آموزگار بزرگ را مورد بررسی و غور قرار دهیم، با يك کلمه از این نوع کلمات و جملاتی که خدای يهود، همچون گوهر ناب و نقل و نبات بر سر قوم باصطلاح برگزیده ي خویش مي بارد و آنان را مورد لطف و عنایت پروردگاري خود قرار مي دهد، روبرو نخواهیم شد.

((و کلام خدا بر من نازل شده گفت. اي پسر انسان، درخت مو در میان سایر درختان چیست و شاخه ي مو در میان درختان جنگل چه میباشد. آیا چوب از آن براي هیچکاري گرفته میشود يا ميخي از آن براي آویختن هیچ ظرفي مي گیرند. هان آنرا براي هیزم در آتش مي اندازند و آتش هر دو طرفش را مي سوزاند و میانش نیم سوخته میشود، پس آیا براي کاري مفید است. اینک چون تمام بود براي هیچکامصرف نداشت چند مرتبه زیاده وقتیکه آتش آنرا سوزانیده و نیم سوخته باشد دیگر براي هیچکاري مصرف نخواهد داشت. بنا بر این خداوند یهوه چنین مي گوید مثل درخت مو که آنرا از میان درختان جنگل براي هیزم و آتش تسلیم کرده ام همچنان سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود. و نظر خود را بر ایشان خواهم دوخت، از يك آتش بیرون مي آیند و آتشی دیگر ایشانرا خواهد سوزانید، پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانستکه من یهوه هستم. و خداوند یهوه مي گوید بسبب خیانتی که ورزیده اند زمین را ویران خواهم ساخت.)) (۷۶)

و این هم در باره مورد مصرف قوم برگزیده! خدای يهود آنان را در ردیف بي مصرف ترین هیزم های جنگلي مي شمارد و صراحتاً اعلام مي دارد که آنان را چندین و چند بار خواهد سوزانید و حتي به خاطر خیانتهایشان زمین را ویران خواهد نمود. این وعده ي خدای يهود است! بي دلیل نیست که رهبران جامعه يهود، نخبگان صهیونیسم و جنایتکاران فراماسونري خواهان سوزاندن جهان بوسیله بمبهای اتمی و نوتروني و بر پا نمودن کوره های آدم سوزي براي ابناء بشر بوده هستند. آنچه ما امروزه در یوگسلاوي، عراق، حلبچه، فلسطین و کشورهای افریقایی شاهدش بوده و هستیم، نمونه های کوچکی از انتقام گیری قومي انزوا طلب و متحد بر علیه بشریتی است که دشمن تلقی میشود، قومي که خدای آسمانی، در ازاء خیانتکاری هایش به وي وعده چند بار سوختن داده است.

((و کلام خدا بر من نازل شده گفت. اي پسر انسان دو زن، دختر يك مادر بودند. و ایشان در مصر زنا کرده در جواني خود زناکار شدند، در آنجا سینه های ایشانرا مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را فشردند. و نامهای ایشان، بزرگتر اهلوه و خواهر او اهلویه بود و ایشان از آن من بوده پسران و دختران زانیدند ، و اما نامهای ایشان اهلوه سامره مي باشد و اهلویه اورشلیم. و اهلوه از من رو تافته زنا نمود و بر محبان خود یعنی آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید. کسانیکه باآسمانجوني ملبس بودند، حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب سوار بودند. و باایشان یعنی بجمیع برگزیدگان بني آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانیکه بر ایشان عاشق مي بود نجس مي ساخت. و فاحشگی خود را که درمصر مي نمود ترک نکرد زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخواب مي شدند و پستانهای بکارت او را افشردند زناکاری خود را بر وي مي ریختند. لهذا من او را بدست عاشقانش یعنی بدست بني آشور که او بر ایشان عشق مي ورزید تسلیم نمودم. که ایشان عورت او را منکشف ساخته پسران و دخترانش را گرفتند و او را بشمشیر گشتند که در میان زنان عبرت گردید و بر وي داوري نمودند. و چون خواهرش اهلویه اینرا دید در عشقبازي خویش از او زیادتیر فاسد گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود.... و پسران بابل نزد وي در بستر عشق بازي درآمده او را از زناکاری خود نجس ساختند، پس چون خود را از ایشان نجس یافت طبع وي از ایشان متنفرگردید. و چونکه زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت جان من از او متنفرگردیدچنانکه جانم از خواهرش متنفر شده بود. اما او ایام جواني خود را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود بیاد آورده باز زناکاری خود را زیاد نمود.... و من غیرت خود را بصد تو خواهم برانگیخت تا با تو بغضب عمل نمایند و ببني و گوشه های ترا خواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران و دختران ترا خواهند گرفت و بقیه تو باتش سوخته خواهند شد. و لباسهای ترا از تو کنده زبورهای زیبایی ترا خواهند برد. پس قیاحت تو زناکاریت را که از زمین مصر آورده اي از تو نابود خواهم ساخت و چشمان خود را بسوي ایشان بر نخواهي افراشت و دیگر مصر را بیاد نخواهي آورد. زیرا خداوند یهوه چنین مي گوید، اینک ترا بدست آنانیکه از ایشان نفرت داري و بدست آنانیکه جانم از ایشان متنفر است تسلیم خواهم نمود. و با تو از راه بغض رفتار نموده تمامی حاصل ترا خواهند گرفت و ترا عریان و برهنه وا خواهم گذاشت تا آنکه برهنگی زناکاری تو و قیاحت و فاحشه گري تو ظاهر شود.... زیرا که زنا نموده اند و دست ایشان خون آلود است و با بتهای خویش مرتکب زنا شده اند و پسران خود را نیز که براي من زانیده بودند به جهت آنها از آتش گذرانیده اند تا سوخته شوند. و علاوه بر آن این را هم بمن کرده اند که در همان روز مقدس مرا بي عصمت کرده سبتهای مرا بي حرمت نموده اند....)) (۷۷)

و این هم در باره سرزمین موعود، سرزمینی که خداوند وعده اش را به یعقوب و ابراهیم و موسی داده است! صهیونیست ها و رهبران جامعه يهود که به زندگی آرام و پر منفعت در دیگر نقاط جهان عادت نموده و در هیچ برهه اي از زمان با برخوردی غیر قابل تحمل از سوي میزبانان مسخ شده و حافظه از دست داده روبرو نشده اند، چرا مي بایست بفکر بازگشت به چنین سرزمین نفرین شده اي باشند؟ نقاط خوش آب و هوای آسیا، اروپا، افریقا و آمریکاکه چشمه های شیر و عسل در آنها جاریست و در زیر خاکهایشان معادن طلا و نقره و دیگر مواد ارزشمند و گران قیمت نهفته است، بر چنین سرزمینی برتری و رجحان ندارد؟

بِهَوَه خدای یهود بی پروا از نفرت و انزجار یهودیان نسبت به ساکنان بابل سخن می گوید! یهودیان را تهدید می کند که شما را بدست کسانی خوار خواهم کرد که نه تنها خودتان، بلکه جانتان از آنان منتفر است!

نفرت نسبت به بابل و بابلیان به مرور زمان به نفرت و کینه ای همگانی و همه جهانی مبدل گردید! یهودیان در گتوهای محصور و پستوهای تاریک خانه هایشان کینه و نفرت کاشتند و در کنیسه ها پرورش دادند! هر جا که قدرت یافتند و مصدر کاری شدند این کینه حیوانی را بر علیه انسانهای بی دفاع و شرافتمند بکار گرفتند و بکار بستند. گویی که از آغاز خلقت جنایتکاری قسی القلب و توطئه گرانی بالفطره بوده اند. درمقابل، جهانیان نیز کینه قوم باصطلاح برگزیده را بدل گرفتند و بذرش را در سینه آیندگان زمین کاشتند. چون آنان را ناشران عداوت، کینه توزی و تبااهی و سپاهیان اهریمن دیدند!

صهیونیست ها و رهبران جامعه یهود، نفرت و انزجار خود نسبت به جهانیان و زحمتکشان را کینه ای مقدس و ازلی می دانند! این نفرت و انزجار حیوانی و دمنشانه همچون خدای بی ترحم و خون آشام شان ازلی و فنا ناپذیر است. بنا بر این با هر اندیشه و تفکری که قداست سرمایه را به خطر بیندازد و به حریم خدای زمینشان تجاوز نماید، باکینه ای حیوانی و دمنشانه برخورد می نمایند. از دیدگاه آنان مساوات طلبان و برابری جویان حق حیات ندارند و به هر وسیله ممکن باید آنان را نابود کرد. طرفداران و حامیان چنین تفکراتی باید بیدرنگ و بدون ترحم در پیشگاه خداوند زر که برترین و قدرتمند ترین خدای روی زمین است، قربانی شوند و اندیشه های مخربشان که باعث تشویش خاطر و نگرانی خداوند می گردد، منهدم شود.

بنا بر تعالیم یهود و تئوری های ارائه شده از سوی رهبران صهیونیسم جهانی و حامیان دیو سیرت آنان، در راه حفظ و حراست سرمایه هر عملی مجاز است و دست یازیدن به هر وسیله ای مشروع و مقدس! برای پاسداری از حریم کبریایی این خداوند بی رحم و جنایتکار به هر شکل و در هر لباسی می توان ظاهر شد. از هر خدا و ناخدایی می توان پیروی نمود و در راه تحکیم پایه های قدرتش کوشید. قید و بند و مانعی در کار نیست! در راه حفظ و پاسداری سرمایه، خدای زمینی یهود و یهودیت حاکم بر جهان هستی، به همان راحتی که در مصر می توان فرعون بود و در سواحل رود گنگ مبلغ و مروج تعالیم کنفوسیوس، در اروپا نیز می توان شل هیتلر را پوشید و چکمه موسولینی را بپا کرد. می توان پاپ بود. در واتیکان نشست و فاشیسم افسار گسیخته را یاری کرد و بر جنایات امپریالیسم و ناتو در عراق و شبه جزیره ی بالکان با خیره سری و درنده خویی صحه گذاشت! یا در جماران نشست و بر لهیب آتش جنگی ویرانگر و بی ترحم دمید و هزاران نفر از فرزندان جان بر کف خلقی را به جوخه های اعدام سپرد و در گورهای دسته جمعی مدفون نمود!

پاسدار حریم کبریایی سرمایه، از انجام هیچ عمل غیر انسانی و ضد بشری رویگردان نیست، زیرا خدای زمینی اش محدودیت و حصاری برایش تعیین ننموده و او را در محدوده ای معین و علامت گذاری شده محصور ننموده است. می توان بدون احساس ترحم و شرم، جهانی را به آتش کشید و جهانیان بیگناه را در لهیب این آتش افروخته سوزانید، بدانسان که خدای یهود، شهرهای سدوم و گمرا را طعمه حریق و آتش سوزنده خشم خود نمود.

پس از آشنایی با نظریه اسپینوزا، ذکر این نکته لازم است که آنوسی ها ی بی ترحم و ضد بشری هر روز به رنگی در آمده و از انجام هیچ جنایتی رویگردان نیستند. آنان به راحتی رنگ عوض می نمایند و هر روز با چهره ای جدید در میان مردمان ظاهر میشوند. آنگاه که منافع تنگ نظرانه و ضدبشری صهیونیست - ماسونیک ها ایجاب کند و پای دفاع از سرمایه به میان آید، از تقدس و بزرگداشت پیشگامان راهی زحمتکشان و محرومان جامعه نیز ابایی ندارند و از تعریف و تمجید و ستایش آنان وحشتی بدل راه نمی دهند. امروزه در صورت ظهور چنین پیشوایی، صهیونیست - ماسونیک ها قبل از دیگران به پیشوازش میشتابند و قدمش را گرمی میدارند. بر گرد شمع وجودش حلقه میزنند و برایش سرود فتح می خوانند تا در فرصت مناسب نیش زهر آگین خود را در جسم و روحش فرو نمایند و او و اندیشه های انساندوستانه اش را به فحیح ترین وضع ممکن از پای در آورند!

از جمله ی اندیشمندانی که بنا به مقتضیات زمانی و مکانی مورد نفرت و احترام صهیونیستها و رهبران جامعه ی یهود قرار گرفته و میگیرد، فیلسوف و اندیشمند بزرگ آلمانی کارل مارکس Karl Marx (۱۸۱۸ - ۱۸۸۲) است. اندیشمندی که به دلیل پرده برداری از چهره کریه و خون آشام سرمایه و دفاع از حقوق محرومان جامعه بشری، به پیامبر رنجبران و زحمتکشانش ملقب گردیده است!

کارل مارکس از جمله اندیشمندان و فیلسوفانی است که تبار یهودی دارند و در خانواده ای یهودی پرورش یافته اند، اما بنا به دلایلی که بر خودشان روشن است، از آیین نیاکان خود بریده و با بر گزیدن راه ارتداد، بکلیه وابستگیهای قومی و مذهبی شان پشت پا زده اند تا در جنایات قوم شریک و سهمیم نباشند و به ننگ ابدیشان آلوده نگردند. گر چه در بیشتر موارد، پشت پا زدن و حتی ارتداد یهودیان و حاملان اندیشه ی ضد بشری صهیونیسم نیز جای بحث و گفتگویی فراوان دارد و نباید شتابزده مورد قبول یا رد دارندگان اندیشه و محققین قرار گیرد. ارتداد بدانسان که در اسلام و مذهب تشیع کفر مرگ را بدنال دارد، در مذهب یهود نیز در ردیف گناهان کبیره و نابخشودنی قرار دارد و عقوبتی سخت در پی دارد. به همین دلیل، یهودیان نیز همانند شیعیان که به گاه خطر، تقیه می کنند و جان خود را نجات می بخشند، در صورت فشار و تهدید و ارعاب به آنوسی شدن متوسل می شوند و ظاهراً به آیین نیاکان و پدران خود پشت پا می زنند! از این روی در میان جوامع غیریهودی، به ویژه ایرانیان چنین بر سر زبانه است که یهودی از دین برگشته، پس از گذشت هزار سال یهودی است و بر آیین پدران خود پا بر جا. تا بدانجا که در میان ایرانیان، حتی اکثریتی که بدین اسلام گرویده اند و بر اساس رهنمود قرآن کتاب مقدس مسلمانان، موظف به احترام به یهودیان هستند نیز، این شایعه به قوت خود باقی است و از اعتبار برخوردار! به باور این مسلمانان: ((به سردرکعبه نوشته است به زر، که یهودی پس از هزار سال شود یهود))!

کارل مارکس در یک خانواده یهودی تبار به دنیا آمد. پدرش هرشل هالوی Hirschel Ha- Levi از یکی از خاندانهای حاخامی یهود بود. او به همراه همسر و هشت فرزندش به آیین مسیحیت گروید و هنریش مارکس نام گرفت. در زمان پذیرش مسیحیت از سوی پدر و دیگر اعضای خانواده، کارل مارکس، یعنی مردی که در آینده جهان را به تکان می آورد و عقایدش تحولات عظیمی را ایجاد می نمود، کودکی شش ساله بود.

کارل مارکس را بنیان گذار فلسفه علمی و مکتب مارکسیسم می دانند. او با نوشتن کتاب سرمایه که پس از اصل انواع داروین در ردیف کتابهای جنجالی و در شمار ده کتابی قرار گرفت که جهان را تکان داده اند، به ترسیم چهره ی سرمایه داری پرداخت و با کشف قوانین ارزش اضافه، همه گند و کثافت این نظام ضد بشری و مناسبات تولیدی حاکم بر جهان را با مهارتی خارق العاده بیرون ریخت. او که از دریچه ی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی به جهان می نگریست، علت تمام بدبختی و ذلت بشری را مالکیت عده ای قلیل بر وسائل و ابزار تولید و محرومیت اکثریت عظیمی می دانست که جز نیروی کار خود، چیزی برای فروش و عرضه نداشتند! وی اعلام نمود که نظام سرمایه داری که بدنبال نظامهای کمون اولیه، برده داری و فئودالی به نظام مسلط اقتصادی جهان مبدل شده، با استفاده از تجربیات غارتگرانه و استثمارگرانه چندین هزارساله ی نظام های غارتگر پیشین، رذیلانه ترین و کثیف ترین شیوه های استثمار و بهره کشی انسان از انسان را بکار می بندد و با تشدید بهره کشی خود و از بین بردن طبیعت موجود، جهان و بشریت را به کام مرگ و نابودی می کشاند.

مارکس نجات بشریت و راه جلوگیری از انهدام بی رویه ی طبیعت را در همگانی شدن ابزار و وسائل تولید و تقسیم عادلانه ی نعم مادی در بین ابناء می دانست! اندیشه ای که پیش از مارکس توسط بسیاری از بشردوستان و مصلحان جهانی از جمله مزدک بامدادان، به شکلی خام و غیر کلاسه شده مطرح و به پرچم مبارزاتی توده های محروم و بی چیز شهری و روستایی علیه غارتگران و چپاولگران جامعه ی بشری مبدل شده بود. مزدک بامدادان، دو عنصر خواسته و زن و تملک آنها توسط عده ای قلیل و محدود را مورد حمله قرار داد و اعلام نمود که تملک و برخورداری بیش از حد اغنیا و چپاولگران جامعه بشری از این دو عنصر، باعث بروز تبعیضات ناروا و ادامه ی حکومت اهریمن و ظلمت بر جهان و جهانیان می شود!

مارکس معتقد بود که نظام سرمایه داری و سرمایه (دولت پنهان یهود) که او آنرا ((یهودیت)) حاکم بر جهان می خواند، قدرتی است جهانی، بنا بر این وظیفه زحمتکشان و بهره دهان جهانست که متحداً علیه این قدرت نفرت انگیز جهانی مبارزه کنند و شرش را از سر خود و آیندگانی که در پی ما روانند، کوتاه نمایند! با قدرتی بنام سرمایه که بر بنیاد مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است، می بایست در سطح جهانی مبارزه کرد و تا نابودی کامل آن از پای ننشست! به عقیده مارکس، تا زمانی که سرمایه داری (دولت پنهان یهود) بر روی کره زمین به حیات خود ادامه می دهد، بشریت روی آسایش و امنیت را نخواهد دید. زیرا این نظام غارتگر از درون خود شر و تباهی می زاید و سرچشمه تمام بدبختی های بشری از شریانیهای این نظام غارتگر تغذیه می کنند!

کارل مارکس در پاییز ۱۸۴۳، رساله ای در باره ی یهود نوشت. هدف این رساله در حقیقت رد رساله برونو بوئر Bruno Bauer بود. برونو بوئر، که همانند مارکس و سایر ((هگل های جوان)) به شدت ضد مذهب بود، شرط آزادی یهودیان از محدودیت های سیاسی و اجتماعی در جامعه آلمان (پروس) را پایه گذاری دولتی بر شالوده های غیردینی (سکولار) و عقب راندن دین به عرصه های ((جامعه مدنی)) می دانست. همین هیاهویی که امروزه پیرامون جمهوری آوسوی های حکومتگر ایرانی بر پا شده و طرفداران رادیکال این نظریه که طیف گسترده ای از نیروهای مذهبی و مارکسیستی را تشکیل می دهند، شرط لازم برای پیشرفت جامعه و رفع خفقان و سرکوب آوسوی ها را گذار به جامعه مدنی و جدایی دین از سیاست می دانند در آن روزگاران، برونو بوئر متأثر از، نظریات آکسیس دوتوکویل Alexis de Tocqueville (۱۸۰۵ - ۱۸۵۹)، به سردمدار جوان و تازه نفس دنیای سرمایه داری یعنی ایالات متحده آمریکای شمالی (اتارونی) نظر داشت.

مارکس بر خلاف بوئر بر این عقیده پای بند بود که آزادی سیاسی بدون تحقق عدالت اجتماعی، امری محال و غیر ممکن است. تحقق عدالت اجتماعی نیز بدون حذف طبقات اجتماعی که خود مستلزم برچیدن بساط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است، غیرممکن است. عقیده ای که کماکان درستی خود را حفظ نموده و تجربیات مبارزاتی قرنهای نوزده و بیست صحت آنرا به وضوح تائید می کند! در جهانی که ثروت و ابزار و وسائل تولید مادی در دست عده ای قلیل قرار دارد که از فرط سیری در حال ترکیدند و در مقابل، لشکری از بینوایان و مستمندان قرار دارند که با فقر و گرسنگی و مرگ سیاه دست بگریبانند، تحقق عدالت اجتماعی و برقراری نظامی بر پایه ی عدالت و مساوات امری غیرممکن و محال است! شرط لازم برای تحقق عدالت اجتماعی و تولید عادلانه ی غذا، بهداشت، تحصیل و دمکراسی فردی و اجتماعی پایان دادن به مناسبات تولیدی استثمارگرانه و برچیدن نظام سرمایه داری و حاکم شدن زحمتکشان بر وسایل و ابزار تولیدی است که تا کنون در دست این عده محدود و قلیل چپاولگر و زالوصفت قرار داشته است. تا زمانی که ابزار و وسایل تولید در دست اقلیتی ناچیز و بهره کش قرار دارد که بهشت خود را بر جهنم اکثریت باشندگان کره ی زمین بنا نموده اند و با چنگ و دندان از حریم کیریایی آن پاسداری و محافظت می کنند، تحقق عدالت اجتماعی و برقراری برابری در میان انسانهای روی زمین خواب و خیالی بیش نخواهد بود!

مارکس بر بنیاد این چارچوب نظری، اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۱۷۹۱) را که توسط پیشگامان دنیای سرمایه داری، تنها بمنظور سرکوب و از میدان بدر نمودن نظام کهنه و در حال احتضار فئودالی به تصویب رسیده بود و رعایت حقوق بشر در چهارچوب نظام سرمایه داری غارتگر و لجام گسیخته را مد نظر داشت، به نقد کشید و روح حاکم بر جهان معاصر را ((یهودیت)) نامید. یهودیتی بیرحم و نفرت انگیز که اکثریت باشندگان کره زمین، بویژه زحمتکشان و محرومان آسیا، اروپا، آفریقا و امریکای لاتین را در ردیف ابناء بشر نمی شمارد و هیچگونه حق و حقوقی برایشان قائل نیست!

این رساله مارکس جوان، بمنظور شناخت فضای آن روزگاران محافل روشنفکری اروپا و وضعیت فعلی روشنفکران جامعه ما از اهمیتی جدی و قابل توجه برخوردار است. این رساله تنها بدلیل حملات شدیدش نسبت به ((یهودیت)) کمتر مورد استناد محققین و نظریه پردازان سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی قرار گرفته و تاکنون ناشناخته مانده است. در کشور باستانی ما که از صبحدم طلوع خورشید تاریخ و زایش تمدن، در چنبره ی دهشتناک حکومت پنهان یهود و فرمانروایان مطیع و کارگزار این حکومت اسیر و گرفتار بوده و تاریخ نویسان و وقایع نگارانش کمتر از آزادی عمل و شجاعت قلمی برخوردار بوده و کتاب بعنوان دشمنی سرسخت و آشتی ناپذیر، تحت تعقیب گزمگان دولتی و آخرت فروشان تاریک اندیش مذهبی قرار داشته، این ناشناختگی به منتها درجه ی خود می رسد!

جالب توجه است که، حتی آنانی که خود را طرفدار و پیرو اندیشه های مارکس میدانسته و در صدد نجات زحمتکشان ایران از یوغ فئودالیسم، سرمایه داری و استثمار و استعمار بوده اند نیز، این رساله را مورد استناد و تحقیق قرار نداده و در تمام سالهای فعالیت های علنی و مخفی خود، اشاره ای گنرا و زودگذر به آن ننموده اند!

البته اگر چنانچه در صد ناچیزی از ادعاهای تاریخ نگاران یهود و قلم بدستان دانشگاه عبری اورشلیم درباره نفوذ عناصر یهودی در رهبری احزاب و سازمانهای مارکسیستی ایرانی پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ به بعد که به دنبال خواهد آمد، درست و حقیقی باشد، جای هیچگونه گله و شکایتی باقی نخواهد ماند! زیرا تکلیف روشن است و مارکسیست بودن آن احزاب و سازمانها نیز به همان اندازه خالص و بدون غل و غش خواهد بود که وطن پرستی سیاستمداران ایرانی عضو فراماسونری و مسلمان و شیعه بودن آئوسی های حاکم بر ایران!

مارکس جوان در این رساله روشنگر و ارزشمند خود که می بایست مورد توجه ایرانیان بویژه جوانانی قرار گیرد که روی به آینده دارند و برای سعادت و سربلندی میهن و رهایی باشندگان این سرزمین بلاکشیده می رزمند، ((راز مذهب واقعی یهود)) را چنین بیان می کند.

((شالوده سکولار یهودیت چیست؟ نیاز عملی و منافع فردی. مذهب زمینی یهودی چیست؟ دلایلی! خدای زمینی او کیست؟ پول! بسیار خوب! آزادی از دلایلی و پول، و در نتیجه رهایی عملی و واقعی از یهودیت، آزادی عصر ما خواهد بود. آن سازمان اجتماعی که بتواند پیش شرطهای دلایلی و بدینسان امکان دلایلی را از میان بردارد، یهودیگری را غیر ممکن ساخته است... از جانب دیگر، اگر یهودی به بیهودگی سرشت عملی خویش پی ببرد و در راه از میان برداشتن آن بکوشد، خود را از گذشته خویش جدا ساخته است... از اینرو ما در یهودیت یک عنصر ضد اجتماعی عام دوران حاضر را می بینیم... بنا بر این در تحلیل نهایی، آزادی یهودیان عبارت است از آزادی بشریت از یهودیت.))

مارکس در ادامه می افزاید:

((یهودیان هم اکنون خود را به شیوه ای یهودی آزاد ساخته اند، نه تنها به این دلیل که به اقتدار مالی دست یافته اند، بلکه از این رو که از طریق آنان و دیگران پول به قدرتی جهانی بدل شده و روح عملی یهودی به روح عملی ملت های مسیحی بدل شده است. یهودیان از طریق یهودی کردن مسیحیان خود را آزاد کرده اند.))

مارکس گویاترین نمونه سیطره ی یهودیت در جهان امروز را در ایالات متحده آمریکای شمالی (اتازونی) یعنی همان سرزمین قدرتمند و جوانی که مورد توجه Bruno Bauer بود، می بیند:

((در حقیقت، در آمریکای شمالی سیطره ی عملی یهودیت بر دنیای مسیحی تحقق یافته است. چنان بی ابهام و عادی که گویی بشارت انجیل است، سازمان دینی مسیحی خود به کالای تجاری بدل گردیده است... تضاد میان قدرت سیاسی عملی یهودیان و حقوق سیاسی آنها، تضاد میان سیاست و قدرت پول بطور عام است. هر چند در تئوری اولی تابع دوم نیست، ولی در واقعیت عملی، سیاست به برده قدرت مالی بدل شده است. در آنجا دین یهود در کنار مسیحیت جایگاه خود را به دست آورده است... زیرا روح عملی یهودی، دین یهود به مقام خود دست یافته و حتی به بالاترین مرحله کمال خویش در جامعه مسیحی رسیده است. یهودی به عنوان عضوی منفرد از جامعه مدنی، تنها تجلی خاصی است از یهودیت جامعه مدنی. یهودیت به حیات خود نه به رغم تاریخ بلکه به دلیل تاریخ ادامه میدهد. جامعه مدنی بطور مدام از درون اعماق خود یهودی میزاید.

بنیان دین یهود چیست؟ نیاز عملی و خودخواهی! نیاز عملی و خودخواهی اصل بنیادین جامعه مدنی است و چنین است که جامعه مدنی به ناب ترین شکل خود دولت سیاسی را می آفریند. خدای نیاز عملی و منفعت شخصی پول است.))

جامعه مدنی، در کلیت خود تحت کنترل و حفاظت دائم سرمایه داری قرار دارد. در این جامعه سطح آموزش و سواد افراد بالاتر خواهد رفت، ولی چون سیستم آموزش و پرورش و رسانه های گروهی در دست سرمایه داری و غارتگران جامعه قرار دارد، همه چیز بطور کلی در بیراهه و با هدف به انقیاد کشاندن زحمتکشان و محرومان جامعه سیر خواهد نمود! جامعه مدنی تا زمانی که تحت سیطره و سلطه سرمایه داری غارتگر قرار دارد، هیچگونه استقلال و نیروی سازنده ای نخواهد داشت. درست است که توانایی سرمایه برای اداره و کنترل سیستم های غول آسا و فرا ملیتی است، اما موفق نیست و نمی تواند جامعه را در طریق تکامل و بالندگی هدایت کند. بنا بر این در درون جامعه مدنی، شهروندان و باشندگان در سطحی محلی محدود و محصور باقی می مانند و به بردگان سرمایه داری مبدل می شوند.

پس از گذشت سه سال و نیم از ریاست جمهوری محمد خاتمی و طرح جامعه مدنی از سوی وی و همفکرانش که به نیروهای اصلاح طلب و دوم خردادی معروف شده اند، به شهرها و روستاهای ایران نگاه کنید! شهرها و روستاهای میهن ما از مایه خشکیده اند و به نحوی غیر قابل تصور به حقارت و بدبختی دچار شده اند. خدمات، هنر، آموزش و پرورش و هر چیزی که در باره اش فکر کنید، واقعا مسخ شده و به ویرانی دچار گردیده است.

در کشور ستم کشیده ما، همه چیز در اختیار سرمایه داری دلال و غارتگری قرار دارد که هدفی به غیر از زر اندوزی و چپاول بی حد و حصر زحمتکشان ایرانی ندارد. برنامه تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به دولت آنوسی هاشمی رفسنجانی، منفورترین چهره ضد مردمی در ایران و شعار جامعه مدنی مطرح شده از سوی آنوسی - فراماسون، سید محمد خاتمی و باند تبهکارش که بستر مناسبی برای رشد یهودیت و تسلط روز افزون روح حاکم برجها، یعنی یهودیت است، ره آوردی به غیر از ویرانی جامعه و خاکستر نشین نمودن ایرانیان ندارد.

ویرانی جامعه و فقیر شدن زحمتکشان و محرومان ایرانی که هم اکنون در زیر خط فقر به سر می برند، نتیجه سیاست و برنامه های دیکته شده از خارج و چپاول یهودی تبارانی از قماش آیت الله واعظ طبسی، آنوسی فراماسون آیت الله مهدوی کنی، خاندان منفور هاشمی رفسنجانی، حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و علینقی خاموشی فراماسون و اجنبی پرستی است که بنا به گفته آنوسی سلیمی نمین، رفت و آمدهای او به انگلستان و تماس با اربابان فراماسونش، حتی در اوج فتوای جنجالی خمینی بر علیه سلمان رشدی نیز قطع نشد، می باشد که نبض اقتصاد بیمار و سیاست گذاری جامعه ویران شده ی ما را به نمایندگی از سوی رهبران جامعه یهود و سازمان فراماسونری بر عهده دارند.

پا بپای ویرانی و خرابی مملکت و بر باد رفتن ثروتهای مادی و معنوی آن، هنر، تاریخ، اندیشه، خدمات و آموزش و پرورش نیز راه انحطاط و نابودی می پیماید و به سرنوشتی رقت انگیز گرفتار می شود!

مارکس در ادامه می افزاید:

((پول خدای هشیار اسرائیل است که هیچ خدایی در برابر آن حق حیات ندارد. پول تمامی خدایان انسان را تنزل می دهد و به کالا تبدیل میکند. پول ارزش خود ساخته ایست برای همه چیز... پول گوهر بیگانه شده کار و وجود انسان است. این گوهر بیگانه شده بر او مسلط میشود و مورد پرستش او قرار می گیرد. خدای یهودیان زمینی شده و به خدای جهان بدل گردیده است. ((برات)) خدای واقعی یهود است و خدای او شکلی وهم آلود از ((برات)) است. تصویر طبیعتی که زیر سلطه مالکیت خصوصی و پول باشد توهمی است واقعی و تحقیر بیست عملی به طبیعت. آری، در دین یهود طبیعت وجود دارد، ولی تنها در او هام. از اینروست که توماس مونتر Thomas Münzer (۱۴۹۰ - ۱۵۲۵، کشیش آلمانی که رهبری جنبش دهقانی این کشور را به عهده داشت) غیر قابل تحمل می داند که ((همه مخلوقات به مملوک بدل شده اند، ماهی ها در آب، پرندگان در آسمان و درختان بر زمین. آفریدگان خدا باید آزاد شوند.))

توهمین به اندیشه، هنر، تاریخ و انسان بماهو انسان که به شکلی انتزاعی در دین یهود وجود دارد، دیدگاه و سیرت واقعی و آگاهانه انسان بنده پول است. رابطه نوعی، رابطه میان مرد و زن نیز به موضوع تجارت بدل شده! زن خرید و فروش میشود. وطن موهوم یهودی، تاجران، یا انسانهای بنده پول است. قانون بی بنیاد یهودی تنها کاریکاتوری است مذهبی از اخلاقیات و حقوق بی وطن او. تنها مناسکی است صوری که با آن دنیای منافع شخصی خویش را محصور ساخته است. چنین است عالی ترین رابطه میان انسانها که رابطه قانونی است. قانون برای او (یهودی) معتبر است، نه از آنرو که آنرا مبتنی بر اراده و طبیعت خود می داند، بلکه از آنرو که مسلط است و اگر اطاعت نشود مورد مجازات قرار میگیرد... یهودیت نمی تواند دنیایی جدید بیافریند، بلکه تنها می تواند مخلوقات و شرایط جدید جهان را در حوزه فعالیت خود بکشد. با تکمیل جامعه مدنی، یهودیت به نقطه اوج خود رسیده است. ولی این تنها در دنیای مسیحی بود که جامعه مدنی به کمال رسید. تنها در شرایط سیطره مسیحیت که انسان را از تمامی عوامل ملی، طبیعی، اخلاقی و نظری جدا ساخت. جامعه مدنی می تواند خود را بطور کامل از حیات دولت جدا کند، تمامی پیوندهای نوعی میان انسان ها را بگسلد، خودخواهی و نیاز خود پرستانه را به جای پیوندهای نوعی بنشانند و با فرو پاشیدن جهان انسانی، جهان آحاد منفرد را که بطرزی خصمانه در مقابل هم قرار دارند بیافریند. مسیحیت از درون یهودیت بیرون جهید و اکنون دوباره در آن جذب شده است. سرشت واقعی یهودی بطور کلی در جامعه مدنی تحقق یافته و زمینی شده است. بنا بر این نه در اسفار پنجگانه و تلمود، بلکه در جامعه امروزی است که می توانیم سرشت یهودیت نوین را بیابیم...))

جمله پایانی رساله مارکس چنین است:

((آزادی اجتماعی یهودیان، آزادی جامعه است از یهودیت.))

بنا بر این، سرمایه داری و یهودیت حاکم برجها، یعنی مرگ و نابودی. مرگ جامعه بشری، مرگ انسانها و مرگ محیط زیست و طبیعت زیبا و دوست داشتنی! برای نجات از چنین مرگ محتوم و حقیرانه ای لازم است که از شر سرمایه داری و یهودیت حاکم بر جهان نجات یافت! این کار بدون شناخت گذشته و عدم آشنایی با توطئه گران و غارتگران جنایتکار امکان پذیر و دست یافتنی نیست! تاریخ طبقاتی و حکومت غارتگران حدود ۱۵ هزار سال عمر دارد. هزار سال در تاریخ بشری و حیات کره زمین چندان طولانی و دراز نیست. اما در شرایط فعلی و در مقابل انسانهای بی حافظه و نا آشنا با پدران و نیاکان خود، هزار سال یعنی ابدیت، یعنی بی کرانه بودن، یعنی اقیانوسی متلاطم و طوفانی که ساحل نجاتی ندارد و گرفتارانش راه به جایی نخواهند برد!

در حال حاضر، بدنبال شکست اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، سرمایه داری خود را پیروزمند و یکه تاز میدان مبارزه می داند. جهان بطور دربست در اختیار سرمایه و صهیونیست - ماسونیک های ضد بشری قرار گرفته است. احزاب کمونیست و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی در یک حالت سردرگمی و بهت به سر می برند و در بیشتر موارد در همسویی علنی و بدون چون و چرا با امپریالیستها و نیروهای مدافع آنان قرار دارند. در چنین شرایطی، سکوت و عدم مقابله با یهودیت حاکم بر جهان، به منزله پذیرفتن مرگ و نابودی است. مرگ جامعه بشری و مرگ همه چیز! اگر به چشم اندازهای دور دست و افقهای آینده بنگریم، جز این چیزی نخواهیم دید!.

تمام آنچه را که مارکس در رابطه با جامعه مسیحیت و سرنوشت مسیحیانی که در این جوامع یهودی شده زندگی می کنند، به رشته تحریر در آورد است، به دقت مورد بررسی و تحقیق قرار دهید و در باره سرنوشت ایران و جهان بیندیشید!

آیا با توجه به حاکمیت ۲۲ ساله مستقیم آنوسی ها بر ایران و عمکرد جنایتکارانه و خیانت بار ضد میهنی و ضد مردمی آنان، وطن ما دچار چنین معضلی نیست؟ آیا روح یهودیت بر آن حاکم نشده است؟ آیا اسلام که همانند مسیحیت از درون یهودیت بیرون جهیده، مجددا جذب یهودیت نشده و در آن حل نگردیده است؟

آیا آنوسی های حاکم بر ایران که پس از گذشت ۲۲ سال از انقلاب شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ بر اساس دکترین و برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، وعده برپایی جامعه مدنی و مردم سالاری اسلامی بر ویرانه های ایران بخون نشسته و از هستی ساقط شده را سر داده اند، فرستادگان و فرشتگان مقرب درگاه خداوند یهود (سرمایه) نیستند و برنامه نابودی و انهدام ایران را دنبال نمی کنند؟

شرایط فعلی ایران و خطراتی که آنرا از هر طرف تهدید می کند، با توجه به تبلیغات گسترده ای که از سوی نیروهای چپ و راست و صهیونیسم بین المللی، پیرامون آن صورت می گیرد، جای تعمق و تحقیق فراوان دارد! بر جوانان و آینده سازان جامعه است که با هشیاری و آگاهی کامل بر دانش خود بیفزایند و مواظب ترندها و بازیهای سیاسی سیاست مداران کهنه کار و دست آموختگان صهیونیسم، امپریالیسم و فراماسونری باشند! اگر خواهان موجودیت ایرانی آزاد و سربلند و ایرانیان بهروز و سعادتمند هستیم، باید به فکر نجات ایران از سلطه آنوسی های حاکم، دولت پنهان یهود و روح حاکم بر جهان یعنی ((یهودیت)) باشیم و بیش از این اجازه ندهیم که آنوسی های مدافع جامعه ی مدنی به ثروت های ملی سرزمین باستانی مان چوب حراج بزنند و آثار هنری و فرهنگی ما را در بازارهای جهانی در معرض فروش بگذارند!

تاریخ را به روایت تاریخ نگاران صهیونیست پی می گیریم.

((ابن مایمون افزون بردانش خود، انسانی آزاده بود. در دائرة المعارف اسلامی به نقل از او این جمله آمده است که : { به دست آوردن يك درهم از راه نساجی یا نجاری بهتر از دریافت حقوق برای مقام ربی است. } (به همین دلیل کوتاه، اونمی تواند یهودی باشد. ج - پ)، او به همین دلیل به طبابت پرداخت و از پزشکان بزرگ دوران خود شد. او پزشک دربار خلفای فاطمی مصر و سپس صلاح الدین ایوبی، سردار مسلمان جنگهای صلیبی بود.)) (۷۸)

در باره اصل و نسب عبدالله بن میمون و طریقه و مذهب او اختلافات زیادی وجود داشته و دارد. در عموم کتابهای رجال شیعه مانند فهرست نجاشی، مجالس المومنین شوشتری، منهاج المقال میرزای محمد استرآبادی و خلاصه علامه حلی، عبدالله بن میمون اهوازی (قداح) را از جمله اصحاب امام جعفرصادق، امام ششم شیعیان و روایتگر احادیث او شمرده اند. در کتب معتبر احادیث شیعه، مانند اصول کافی، نوشته محمد بن یعقوب کلینی، من لایحضره الفقیه شیخ صدوق (ابن بابویه) و تهذیب شیخ طوسی و غیره چنین آمده است که عبدالله خود آن احادیث را بدون واسطه از حضرت صادق (۱۴۸ ه . ق) روایت کرده است.

اگر ادعای یهودیان مبنی بر یهودی بودن عبدالله بن میمون اهوازی، تنها به اندازه پنج صدم در صد واقعیت داشته باشد، با توجه به نقش عبدالله میمون و اثر گذاری او بر جهان اسلام و بویژه مذاهب شیعه و اسماعیلیه، همانطور که اشاره کردیم، نه برمرده بر زنده باید گریست.

اسماعیلیان نیز عبدالله را از دعوات بزرگ اسماعیلیه می شمارند.

ابو عبدالله محمد ابن رزام طایبی کوفی که در نیمه اول قرن چهارم هجری (نیمه قرن دهم میلادی) مشهور گردید و بر مسند دیوان بغداد تکیه زد، اندکی پس از تأسیس خلافت فاطمیان در مصر رساله ی مفصلی در رد اسماعیلیه نوشت. از این رساله که اصل آن بر جای نمانده، يك متکلم علوی به نام ابوالحسن محمد ابن علی که به اخو محسن شهرت یافت، در نوشتن تألیفی ضد اسماعیلی استفاده کرد. اخومحسن مدعی است که کیش اسماعیلی را عبدالله ابن میمون قداح، بمنظور بر افکندن بنیان اسلام پی افکنده است. بنا بر ادعای اخومحسن، عبدالله ابن میمون که در عین حال نیای اعلائی خلفای فاطمی نیز هست، يك بردیسان (بردیسانس Bardesanes یا به گفته عربها { بردیسان }، به کسانی گفته می شود که مانند مصریان بر این باور بودند که ستارگان، سازنده ی سرنوشت و حاکم بر چگونگی زندگی مردمانند.) است که به ابوالخطاب گروید و فرقه ای بنام میمونیه تأسیس کرد. پسر او عبدالله که می خواست دین اسلام را از درون تباه سازد، نهضت اسماعیلی را با مراتب هفتگانه تشرف بدان، که مرتبه آخرش به بی ایمانی و ناخدا شناسی می رسد بنیان نهاد. اما برای آنکه نیات پلید خود را مخفی بدارد چنین وانمود کرد که بر مذهب تشیع است و بنام محمد ابن اسماعیل، مهدی منتظر دعوت می کند. سر انجام یکی از جانشینان قداحی عبدالله به شمال آفریقا رفت و سلسله خلفای فاطمی را تأسیس کرد و ادعا کرد که از فرزندان محمد ابن اسماعیل است.

به ادعای ناصح ناطق ({ در بحثی در باره زندگی مانی و پیام او } منتشره در سال ۱۳۵۷)، { میمون پدر عبدالله و هم چنین دیسان نیای او زرتشتی بوده اند. } (ص ۱۷۷) و در صفحه ۲۴۲ می نویسد:

((و پور میمون برای آن که دین پیران را زنده گرداند به آغازیایی در قرآن پرداخته و چم های قرآنی را به چم های اوستایی نزدیک کرده است. او با پرچمی سپید به میان مردم می رفته، آیین خود را { دین روشنایی } مینامیده و در سازمان او که در کوتاه زمانی رنگ سیاسی به خود می گیرد، ویژگی های سپاهیگری به چشم می خورد. در این سازمان پیروان در پایه های گوناگون جایگزین می شوند و هر فرد پایه ای فرمانبردار پایه دار برتر است.))

دکتر ذبیح الله صفا، در جلد اول کتاب تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی، می نویسد:

((از میان دعای که در غیبت امام مشغول فعالیت بوده و به پی افکندن مبانی این مذهب مبادرت کرده است بعقیده اسماعیلیه میمون بن دیسان اهوازی معروف به القداح است که او و فرزندان مدت در خوزستان و عراق و شام مشغول فعالیت بودند و

دعائشان در یمن و بلاد مغرب به نشر دعوت اسماعیلی اشتغال داشتند. از بین این دعوات ابو عبدالله حسن ابن احمد بن محمد بن زکریا معروف به ابو عبدالله الشیبی در بلاد مغرب قدرت بسیار یافت و دولت اغالبه را در آن سامان از میان برد و ابو محمد عبدالله المهدي را که در سجمامه محبوس بود آزاد کرد و گفت او همان مهدي منتظر از آل علي است و امامت از آن ویست و بدین طریق دولت فاطمیه در شمال افریقا تشکیل شد. (۲۹۷ هجری)

... دعوت فاطمیین بسرعت در یمن و بحرین و شام و فلسطین و ایران و شمال افریقا انتشار یافت. نشر این مذهب در ایران از ایام عبدالله بن میمون القداح شروع شد. وی یکی از دعوات خود را بنام خلف به ری و قم و کاشان و طبرستان فرستاد و او فرقه ای از اسمعیلیه بنام خلفیه ایجاد کرد و بر اثر دعوت او دعوات وی گروهی از بزرگان بمذهب اسماعیلی در آمدند و از آنجمله ابوحاتم الرازی (متوفی بسال ۳۲۲) بود که دعوت خلفیه را در عراق پراگند. وی از مهمترین دعوات اسمعیلیه در ایرانست که مخصوصا در دیلم و طبرستان و اصفهان و ری مشغول فعالیت بود و اسفار بن شیرویه و سردار او مرد اویج بن زیار دیلمی و بسی دیگر از کبار رجال سیاسی و نظامی این حدود را به مذهب اسماعیلی در آورد و یوسف بن ابی الساج عامل ری را چنان فریفته خلیفه فاطمی کرد که تصمیم داشت خلع طاعت عباسی و قبول طاعت فاطمی کند. ((۷۹)

ما به منظور روشنگری و برداشتن نقاب از چهره تاریخ نویسان و قلم بدستان مزدور صهیونیسم جهانی، که از دشمنی با ایران و ایرانی دمی غافل نمانده اند و از هر فرصتی استفاده کرده اند تا نیش چرکین و زهر آگین خود را در پیکر این ملت فرو نمایند، به همین اندازه اکتفا می کنیم و بقیه قضاوت را به عهده شیعیان و پیروان مکتب اسماعیلی و میگذاریم تا از شخصیت علمی - مذهبی خود در برابر اتهام یهودی بودن وی، به دفاع برخیزند و در صورت امکان خلاف این ادعای صهیونیست ها و یهودیان را ثابت نمایند!

((در سرزمینهای زیر فرمان خلفای مسلمان (به جز هارون الرشید) یهودیان زندگی آسوده ای داشتند. آن گونه که دکتر حبیب لوی در تاریخ یهود ایران ذکر کرده است، ربی دانیال بن حسدای رهبر روحانی یهودیان بغداد بود و خلیفه (کدام خلیفه؟ ج - پ) دستور داده بود که هر عرب یا یهودی و ملیت دیگر که از جلوی پایش بلند نشود، تنبیه گردد. سلاطین در دربار خلیفه می ایستادند ولی ربی دانیال می نشست.)) (۸۰)

از اینکه دولت پنهان یهود در تار و پود دستگاه خلافت بنی عباس رخنه نموده و کاملاً بر آن مسلط بوده، جای هیچ شک و شبهه ای نیست. ما نیز هدفی جز این نداریم که این واقعیت را در برابر هموطنان خود عریان کنیم و با گشودن چشمهایشان بر روی حقایق موجود، چهره مستور دشمنانیشان را به آنان بنمایانیم!

خلفای عباسی که تحت لوای نواندیشی دینی و با جانفشانی ایرانیان و اهتمام و تلاش بینظیر ابومسلم خراسانی به قدرت رسیدند، بمجرد سوار شدن بر خر مراد و تکیه زدن بر مسند خلافت، دکان دسیسه و نیرنگ را گشودند و ماهیت ضد ایرانی خود را به معرض نمایش گذاشتند. آنان بنا به ماهیت آنوسی گری و ضد ایرانی خود، بنا به توصیه رهبران دولت پنهان و پیشوایان مذهبی جامعه یهود، راهی را پیمودند که بارها و بارها در تاریخ ایران پیموده شده بود و ایرانیان پاک نهاد از وقوع و تکرار چنین وقایع ناگواری هزاران خاطره ی تلخ و دردناک در سینه های خود داشته و دارند.

توطئه گری و دسیسه جزء خصایل ذاتی یهودیان و رهبران جامعه یهودست. بویژه در باره ایرانیان که از دیر باز چون کوهی استوار در برابر آنان ایستاده و در هر فرصتی که بدست آورده اند، توطئه های جهانخوارانه آنان را افشاء و بر علیه شان به مقاومت و پایداری دست یازیده اند. اگر ایرانیان نیز چون ملل اروپا و پیروان مسیحیت و رهبران دنیای اسلام در برابر روح حاکم بر جهان، یعنی ((یهودیت)) مقاومت و پایداری نمی نمودند و به سرعت جذب آن می شدند، شاید به بسیاری از بلاهایی که در طول تاریخ بر سرشان آمده، گرفتار نمی شدند!

خلفای عباسی نیز به عنوان نمایندگان گوش به فرمان رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان، از قاعده ی کلی ضدیت و دشمنی با ایرانیان پیروی می نمودند. بر این اساس، آنان در دوران فرمانروایی سراسر نیرنگ و خیانت خود، بزرگترین خیانتها و جنایتهای ضد بشری را در حق ایران و ایرانی اعمال نمودند و از اعمال هیچ نوع جنایتی فرو گذاری نکردند. آنها علاوه بر کشتن ناجوانمردانه ولی نعمت و عزت بخشنده خویش، ابومسلم خراسانی (دوران خلافت منصور دوانقی) و خاندان برمکی (به دستور هارون الرشید) و غیره بیشتر قیامهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ایرانیان را به خاک و خون کشیدند و هزاران نفر از دگر اندیشان آزاد منش ایرانی را با اتهامات واهی و پرونده سازیهای رذیله بردار نمودند و گردن زدند. حکومت خمینی و آنوسی های حکومتگر ایران، ادامه دهنده ی راه پدران و نیاکان آنوسی خود و نمونه ای از حکومت های جابرانه ی بنی امیه، بنی عباس و غیره بوده و خواهد بود!

داستان بر دار نمودن حسنک وزیر (ابوعلی فرزند حسن) در دوران خلافت احمد بن اسحاق (القادر بالله)، بیست و پنجمین خلیفه ی عباسی و زمامداری مسعود غزنوی، حکایتیست جانگداز و پر آب چشم. گر چه حسنک در رقابت بین حکومتگران و اختلافات داخلی و قبیله ای آنوسی ها گرفتار می شود و جان دادنش هیچگونه ارتباطی با درد و رنج محرومان جامعه ندارد، از آن روی حائز اهمیت و قابل توجه است که داستان ها و سرنوشتیهای چون عاقبت حسنک وزیر، با اشاره ی غیر و بخاطر خشنودی بیگانگان و خداوندان زمینی، هزاران بار در تاریخ سراسرنج و خون سرزمین ما اتفاق افتاده و تکرار شده است! در هر برهه ای از زمان، فرزندان غیور ایران زمین، مورد غضب و خشم رهبران جامعه یهود و نمایندگان حکومتگران قرار گرفته و به منظور عبرت دیگران و زهر چشم گرفتن از توده های محروم و زحمتکش، با انواع و اقسام اتهامات واهی و بی اساس راه سرخ شهادت و در خون طپیدن را پیموده اند.

این داستان غم انگیز را از قول ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر (۹۹۵-۱۰۷۷ میلادی)، نویسنده ی تاریخ بیهقی نقل می کنیم تا درس عبرتی باشد برای آیندگان و بدانند که نیاکان پاک سرشت ما، با همه ی توطئه ها، دسیسه ها و تخریب های فرهنگی دشمنان، آثار و نشانه هایی برای ما برجای گذاشته و تا حدودی چهره ی دشمنان ما را بی نقاب نموده اند!

{... و حسنک را به پای دار آوردند. نُعُوْدُ بالله من قضاء السوء - و دو پیک را ستاینده بودند، که از بغداد آمده اند. و قرآن خوانان قرآن میخواندند. حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش. وی دست اندر زیرکرد و ازار بند (بند شلوار) استوار کرد و پایچه های ازار را ببست و جُبه و پیراهن بکشید و دورانداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد و دستها در هم زده، تکی چون سیم سفید و رویی چون صد نگار. و همه خلق به درد گریستند. خودی (کلاه فلزی) روی پوش آهني بیاوردند عمدا تنگ، چنانکه روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که؛ ((سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباہ نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه.)) و حسنک را همچنان می داشتند و او لب می جنبانید و چیزی می خواند، تا خودی فرآختر آوردند. و در این میان احمد جامه دار بیامد سوار، و روی به حسنک کرد و پیغامی گفت که خداوندسلطان گوید؛ ((این آرزوی توست که خواسته بودی و گفته که {چون تو پادشاه شوی، ما را بر دار کن}. ما بر تو رحمت خواستیم کرد، اما امیرالمومنین نبشته است که تو قرمطی شده ای و به فرمان او بر دار می کنند.)) حسنک البته هیچ پاسخ نداد.

پس از آن خود فرآختر که آورده بودند، سر و روی او بدان بپوشانیدند. پس آواز دادند او را که؛ {بدو.} دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند؛ {شرم ندارید، مرد را که می بکشید به دو به دار برید؟} و خواست که شور ی بزرگ بر پای شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و حسنک را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز ننشسته بود، بنشانند و جلادش استوار ببست و رسنها فرود آورد. و آواز دادند که سنگ دهید. هیچکس دست به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند، خاصه نیشابوریان. پس، مشت ی رند را سیم دادند که سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده و خپه کرده... و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند، چنانکه پایهایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنانکه اثری نماند تا به دستور فرو گرفتند و دفن کردند، چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و تنش کجاست...))

قرنها، از بر دار نمودن حسنک وزیر می گذرد. جهانیان دروازه های علوم را گشوده و بر دیگر سیارات منظومه ی شمسی و کهکشان راه شیری، پای گذاشته و افق های جدیدی را گشوده اند! اما هنوز در میهن بلاکشیده ما، در بر روی همان پاشنه میچرخد و آنوسی های جنایتکار و آدمکشی که بر ملتی محروم و زحمتکش حکومت میرانند، به خاطر خشنودی اربابان خود و هموار نمودن شاهراه چپاول و غارت سرمایه و عزت بخشیدن به یهودیت حاکم بر جهان، هزاران نفر را به جرم واهی، یاغی، باغی و محارب با خدا و رسول خدا بر دار می کنند و در گورستانهای بی نام و نشان به خاک می سپارند. چنانکه کس نمی داند که سرشان کجاست و تنش کجاست! تا کی و تا چه زمانی باید شاهد این روند و انتقام کشی جنایتکاران و آدمکشان ضد بشری باشیم؟ معلوم نیست! بی گمان تا آنگاه که حافظه ی تاریخی خود را باز یابیم و بدانیم که رهبران و پیشوایان مذهبی جامعه ی ما آدمکشانی مامور و کارگزار بیش نیستند و هدفی جز پاسداری از حریم خدای سرمایه را دنبال نمی کنند! آدمکشانی انزواطلب که همه بشریت را دشمن می شمارند و در پناه خانه های امن و غارهای تاریک محل زندگیشان، برای نابودی انسان و خاستگاه زمینی اش توطئه چینی و برنامه ریزی میکنند؟

یکی از گسترده ترین قیام هایی که در دوران پر تنش عباسیان با هدف استقلال ایران و کوتاه نمودن دست بیگانگان و نیروهای اهریمنی بوقوع پیوست، قیام بابک خرمدین بود. بابک که نجات ایران و تحقق عدالت اجتماعی را سر لوحه ی مبارزات حق طلبانه خود قرار داده بود، بر خلاف اندیشمندان و دانشمندان آنوسی بدعتگزار که صرف و نحو عربی را تدوین می نمودند و تعالیم مذهب شیعه را راس و ریس می نمودند، با اندیشه ی احیای تعالیم بشر دوستانه ی مزدک بامدادان قیام نمود (خلافت مأمون) و خلفای آنوسی و آزادی کش عباسی را به مصاف طلبید.

ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم عبدالکریم، ملقب به شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸ هجری قمری)، فقیه و متکلم اشعری در کتاب الملل و النحل خود می نویسد که:

((بابکیان از خونریزی جدا پرهیز می کنند مگر آن هنگام که جنگ و کشمکشی در میان باشد.))
ابن الندیم و مقدسی نیز بر این عقیده اند که، ((خرمدینان نیز چون مزدکیان شعار دوستی و یاری دارند.)) و یا ((به پاکیزگی بسیار معتقدند و میل دارند با نرمی و نیکوکاری با مردم دیگر در آمیزند.))
در حالیکه خواجه نظام الملک، یکی از بنیان گذاران تاریخ نگاری امنون نصرگونه و صهیونیسم مآبانه که بیشتر با قضاوت هایش در باره ی مزدک بامدادان آشنا شدیم، با حب و بغض می نویسد:

((اما قاعده مذهب خرم دینان آن است که حرام را حلال دانند، و هر رنجی از تن برداشته اند، و ترک شریعت بگفته چون نماز و روزه و حج و زکات و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان، و هر چه فریضه است از آن دور بودن...)) (۸۱)
چون بابک و پیروانش جامه سرخ می پوشیدند، جنبش او به سرخ جامگان معروف شد. خلیفه عباسی که در چندین درگیری و جنگ با نیروهای بابک شکست خورده بود، در نهایت افشین سردار ایرانی خود را به مصاف بابک فرستاد. قیام بابک توسط خبزر بن کاوس معروف به افشین و با چاشنی توطئه و خیانت در هم کوبیده شد. هزاران نفر به خاک و خون غلطیدند و بابک رهبر قیام به فرمان خلیفه (معتصم)، با وضعی فجیع در برابر دیدگان مردم مُتله شد. گر چه افشین نیز طرفی نبست و پس از مدتی کوتاه به دستور خلیفه عباسی در کنار جسد مُتله شده ی بابک به دار آویخته شد، اما ننگ خیانت به بابک و نهضت سرخ جامگان تا ابد بر دامانش ماند و او را در میان ایرانیان سر افکنده و رسوا نمود.

پس از مُتله کردن بابک، معتصم عباسی که توسط تاریخ نگاران مزدور و آنوسی های بی شرم {خلیفه امیرالمومنین} نامیده می شود، به دختر او که به اسارت در آمده بود، تجاوز می کند و آنگاه نماز شکر به جای می آورد. در این جاست که رضی

امیرالمومنین خواجه نظام الملک توسی، نه خمر را حرام می‌داند و نه تجاوز به ناموس دیگران را شنیع و زشت! او که خیانت و دناوت تاریخ نگاری ضد مردمی را برای خود فروختگان و قلم بدستان مزدور پس از خود به یادگار گذاشته است، در این باره می‌نویسد:

((... روزی معتصم از مجلس شراب برخاست و در حجره ای شد، زمانی بود بیرون آمد و شرابی بخورد، باز برخاست و در حجره ای دیگر شد و باز بیرون آمد و شرابی بخورد، و سه بار در سه حجره شد، آنگاه به گرمابه رفت و غسل کرد و مصلی نماز خواست و دو رکعت نماز کرد و به مجلس باز آمد و به قاضی یحیی گفت: دانی که این چه نماز بود؟ گفت: نه. گفت: این نماز شکر نعمتهایی است که خدای عزوجل امروز مرا ارزانی داشت که این سه ساعت، سه دختر را دختری بیردم. که هر سه، دختر سه دشمن من بودند! یکی دختر ملک روم، یکی دختر بابل و یکی دختر مازیار گیر ...)) (۸۲)

کاری که خمینی و خفاشان آنوسی هوادار وی بارها و بارها بدان دست یازیدند و پس از تجاوز به صدها دختر جوان نماز شکر بر پای داشتند و در برابر خداوندگار خود به نیایش ایستادند!

هنوز فریاد رسا و هشدار دهنده ی بابل، که با خیانت آشکار افشین و دیگران به دام افتاد و به جرم آذینخواهی و آزاد اندیشی به دار آویخته شد، در دره های ژرف سهند و سبلان طنین انداز است که خطاب به خیانتکاران میخروشد:

”عاقبت به جهودانم فروختید!!“

به راستی چرا؟ چه رابطه ایست بین شکست بابل، مازیارها، هاشم بن حکیم ها و ربی دانیال بن حسدای هایی که در پایتخت امپراطوری اسلام و دار الخلافه خلفای اسلام پناه بسر می‌برند و بفرمان خلیفه، پادشاهان و فرمانروایان غیریهودی موظفند بوی سلام گویند و در برابرش بر پای بایستند؟ اگر ((یهودیت)) روح حاکم بر دار الخلافه بغداد نیست و دست پنهان حکومت پنهانی یهود، سر نخ همه توطئه های ضد ایرانی را در دستان خون آلود و جنایتکارش ندارد، چه عاملی باعث انتقام گیری دهشتناک خلفای عباسی از ولینعمتها و یاری دهندگان خود می‌شود؟

((ایران نیز زیستگاه امن یهودیان بود. آنها در همه بلاهایی که بر سر ایرانیان می‌آمد، همراه و همدرد بودند، اگر چه خلفای بغداد اکثرا با یهودیان خوب بودند، اما یهودیان ایرانی به دلیل فرو دست بودن ایرانیان و ستمی که به آنان می‌رفت، هوادار سلسله های استقلال طلب بودند. برخی از این سلسله ها شیعه بودند و یهودیان ایرانی با شیعیان مناسبات صلح آمیز داشتند. زمینه تاریخی آن به قسم وفاداری ۹۰ هزار یهودی در شهر انبار با حضرت علی (ع) باز می‌گردد.)) (۸۳)

در سطور پیشین گفتیم که: نه بر مرده برزنده باید گریست. این ادعای تاریخ نگاران یهود، مدعای کسانی را که مذهب تشیع را نیز ساخته و پرداخته یهودیان می‌دانند و معتقدند که شیعه گری بدعت گذاری یهودیان در یهودیت جدید (اسلام) بوده است، قوت می‌بخشد و به پیروان آن هشدار می‌دهد.

((پایه گذار تشیع عبدالله سبا بوده و وی نیز مانند ابوذر در عهد خلیفه عمر تبلیغ و دعوت می‌کرده. روایت است که ابن سبا یهودی از یمن بوده که اسلام آورده و کتب دینی یهود و مسیحی و مسلمان بسیار خوانده و مباحثات مذهبی را دوست می‌داشته. ابن سبا می‌گفت ...)) (۸۴)

بدون گفتگو نود هزار نفری که با علی بیعت نموده و قسم وفاداری خورده اند، همه از مردان قوم یهود آنهم جوانان بالغ و مردان کارآموده بوده اند. زیرا در دین اسلام و یهودیت نظر و رای زنان فاقد ارزش است. زنان در جلسات مشاوره و رای گیری و بیعت، حضور بهم نمی‌رسانند و نه تنها نقشی در تعیین سرنوشت مملکت و حکومت ندارند، بلکه سرنوشت خودشان نیز در دست شوهرانشان است و شیوه زندگی‌شان به تصمیم و اراده مردانشان بستگی دارد.

از دیدگاه اسلام که از بطن جامعه یهود بیرون جهیده است، زنان کشتزاران مردانند و اگر چنانچه وظایف محوله خود را به نحو احسن انجام دهند و زمینه رضایت مردانشان را فراهم نیآورند، مردان محقند که حتی از دادن غذا و لباس به آنها خودداری کنند. کتابهای آسمانی یهودیان و مسلمانان و رساله های عملی علمای این دو دین توحیدی، سرشار از فرامین و دستورالعملهای زن ستیزانه است. بویژه در مذهب یهود. و همین مذهب یهودیت است که کلیه میراثهای زن ستیزانه خود را به اسلامی که از بطن این مذهب بیرون جهیده است، به عاریت داده است.

با مراجعه به آثار برجای مانده از اسلام و یهودیت و مطالعه دیدگاههای رهبران آنها در باره زن و مقام و منزلت وی، پی خواهیم برد که در میان آن ۹۰ هزار نفری که در شهر انبار با علی بیعت نموده اند حتی یک نفر زن هم حضور نداشته است. ستمی که امروزه در ایران آنوسی زده بر زنان و دختران ایرانی می‌رود، ریشه در همین تفکر ارتجاعی و ضد بشری دارد. زیرا فرهنگ زن ستیز حاکم بر جامعه ایران با روح و فرهنگ ایرانی که در آن زنان به پادشاهی و سرداری سپاه برگزیده میشدند و پایبای مردان اسب سواری، شمشیرزنی و تیراندازی را می‌آموختند، بیگانه و در نقطه مقابلش قرار دارد. هامان وزیر مقتدر و خردگرای هخامنشیان در دربار اردشیر، به نکته جالب و قابل تعمق اشاره می‌کند! او خطاب به اردشیر و آنوسی های در بار وی که از منافع تنگ نظرانه یهودیان دفاع میکنند و با هدف جانشین نمودن استر به جای وشتی، ملکه خردگرای هخامنشی از انجام هیچ گونه جنایت و توطئه و دسیسه ای روی گردان نیستند، می‌گوید:

((با چنین توجیهاتی درباره زنان است که انسانها بر احتی به وطن خویش خیانت می‌کنند و دروازه هایش را بروی دشمنان می‌گشایند. زیر اکسانیکه با چنین عقیده و نظری در باره زنان به قضاوت می‌نشینند و تلاش می‌ورزند آنان را در ردیف بردگان و محرومان جامعه قرار دهند، برای وطن و زادگاه خویش هیچگونه ارزش و بهایی قائل نیستند. به جرأت میتوان گفت که سخنان و ادعاهای آنان در باره عشق به میهن و سرزمین مادری دروغی زشت و وقیحانه بیش نیست. از دیدگاه همه آزاداندیشان جهان فرد یا افرادی که بر احتی و بدون شرم خواهان بردگی و اسارت مادر خویش هستند و او را در ردیف محکومین، مهجورین و

دیوانگان جامعه می‌شمارند، نمی‌توانند در باره میهن و زادگاه خودتفکر و اندیشه‌ای جز این داشته باشند. چنین نخبگانی نمی‌توانند میهن پرست باشند و دم از عشق به میهن بزنند.)) (۸۵)

سخنان داهیانه و گرانقدر همام، زمانی در کاخ ستم اردشیر دوم هخامنشی طنین انداز می‌شود و تاریخ را به شهادت می‌طلبد که صحبت و گفتگویی در باره جهان وطنی و اندیشه ارتجاعی کاسموپولیتیسیم در میان نیست. وی در آن دوران فریاد می‌کشد که طلا جهان وطن است. در برابر خداوند زر، همه چیز صورت کالا بخود می‌گیرد، حتی زن! او به نیکی می‌داند که زن ستیزان وطن ندارند و ادعای وطن پرستی شان دروغی رذیلانه، بیشرمانه و عوام فریبانه بیش نیست. او یهودیان و مدافعان آنان در دربار اردشیر دوم را بدلیل زن ستیزی و دود پایه دانستن زنان، بی‌وطن و بدون احساس وطن پرستانه می‌نامد و صراحتاً اعلام می‌کند که چنین موجوداتی با واژه‌ی عشق به وطن بیگانه و نا آشنا هستند!

علاوه بر این در تاریخ معاصر ایران زمین، ما خود شاهد موضع‌گیری علمای اسلام در برابر رفرم‌های آمریکا فرموده محمد رضا شاه پهلوی در سال ۱۳۴۱ بوده ایم و شنیده ایم که چنان علمای اعلام و حجج اسلام در مقابل اصل شرکت زنان در انتخابات، قشقرق براه انداختند و فریاد و اسلاما و اشریعتای خود را به گوش فلک رسانیدند.

با برشمردن این نکات و توجه به تعالیم و رهنمودهای زن ستیزانه اسلام و رهبران و پیشوایان آن که در لایب‌الایات قرآن، نهج البلاغه، نهج الفصاحه و رساله‌های عملی مراجع تقلید شیعیان به چشم می‌خورد، نتیجه می‌گیریم که اگر ادعای تاریخ نویسان صهیونیست و قلم بدستان مزدورشان که با هدف ضربه زدن و گمراه کردن دیگران، سیاه بر روی سفید می‌آورند در باره پیوستن و بیعت ۹۰ هزار نفر یهودی به علی ابن ابیطالب حقیقت داشته باشد، عمده نیروی سپاه علی ابن ابیطالب امام اول شیعیان در جنگ‌های صفین، نهروان و جمل که بمنظور مقابله با مسلمانان باصطلاح فریب خورده و دگم اندیش صورت گرفته است، یهودیان اسلام پناه آنها از نوع شیعی آن بوده اند! بدانسان که پاسداران حکومت پوشالی محمد رضا پهلوی، آن سایه خدای بر روی زمین کماندوهای جنایتکار اسرائیلی بودند و در جمهوری اسلامی آنوسی‌های حکومت گر ایران نیز، فرماندهی سربازان گم نام امام زمان و گردانندگان سازمان اطلاعات بیست میلیونی، بر عهده یهودیان معتقد و صهیونیست‌های دو آتشه‌ای است که به نام حزب الهی، سرداران اسلام و مجاهدین فی سبیل الله، حکومت عدل علی را در برابر دگراندیشان و مخالفین حکومت الله، پاسداری می‌کنند!

((سیل بنیان کن مغول امنیت یهودیان در ایران را نیز مانند دیگر دستاوردهای فرهنگ ایرانی نابود کرد. یهودیان در کنار هم میهنان مسلمان خود همه جا کشتار همگانی شدند، از جمله در نیشابور، سبزوار و مراغه. نخستین فتنه بر ضد یهودیان، در دوران فرمانروایی مغولان در ایران، پس از کشتن سعدالدوله وزیر یهودی ارغونشاه مغول رخ داد و یهودیان تبریز چپاول و کشتار شدند.)) (۸۶)

تاریخ نگاران صهیونیست، چنان وقیحانه کلمات و حروف را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند که از عهده‌ی هیچ شیباد و توطئه‌گر زبردستی بر نمی‌آید! یهودیان مبارز و وطن پرست در کنار ایرانیان در شهرهای نیشابور، سبزوار و مراغه قتل عام میشوند اما ایرانیان نمک نشناس و یهود ستیز در کمال شقاوت و بیرحمی پس از کشته شدن سعدالدوله وزیر یهودی ارغون شاه به کشتار و چپاول یهودیان تبریز دست می‌زنند و این مدافعان میهن و سربازان جان برکف را چپاول و کشتار می‌کنند!

امروزه بر همه ایرانیان خردگرا و اندیشمند روشن و مبرهن است که حمله مغول به فرماندهی چنگیز خان (تموچین) به ایران به تحریک خلفای اسلام پناه عباسی که فرمان داده بودند تا مسلمانان و سلاطین در برابر ربی دانیال بن حسدای، رهبر روحانی یهودیان بغداد و سلطان بی تاج و تخت حکومت پنهانی یهود بر پای بایستند صورت گرفته است!

خلفای جنایت پیشه عباسی، این یهودیان نقاب برچهره زده‌ی جزیره العرب که میانه درستی با پادشاهان خوارزمشاهی نداشتند، کشته شدن یکی از شاعران و صوفیان خوارزم بنام مجدالدین بغدادی (ابو سعید شرف بن مؤید)، از مریدان بنام نجم الدین کبری را که در سال ۶۰۷ یا ۶۱۷ هجری، به دلیل رابطه نامشروع و پنهان با ملکه مادر یعنی مادر شاه، بدست محمد خوارزمشاه به قتل رسید، بهانه قرار دادند و چنگیز خان را با بهانه‌ی گرفتن انتقام خون آن شهید مظلوم، از پادشاه خوارزم به سوی ایران کشانیدند.

در حقیقت این علمای شریعت پناه بلاد اسلامی و یهودیان زر اندوز بودند که دست در دست هم‌دیگر نهادند و همزمان با آغاز دوران روشنگری و رئسانس، بلای مغول را بسوی سرزمین ما کشانیدند و با اجرای سیاست ترور و خفقانی ۲۱۹ ساله، کشور ما به یکی از عقب مانده ترین کشورهای منطقه و جهان مبدل نمودند. این جرثومه‌های فساد بودند که با پیغامها و وعد و وعیدهای خودچنگیز را بسوی ایران فرا خواندند و او را برای تصرف ایران و سرزمینهای ماوراء قفقاز ترغیب نمودند.

بنا بر این، طرح این ادعا که یهودیان نیز بدست سربازان مغول، در کنار مسلمانان کشتار شدند، دروغی رذیلانه بیش نیست! اگر هم تعداد معدودی از یهودیان قربانی این توطئه شوم شده باشند و در کنار ایرانیان به خاک و خون غلطیده باشند، بدون شک یهودیانی بوده اند که بنا بدلیل مورد غضب و بی‌مهری رهبران یهود و حکومت پنهانشان قرار گرفته و قربانی شده اند یا بعنوان اردو باز ارجی بدنیال سپاهیان مغول در حرکت بوده اند. بدانسان که برنامه کشتار یهودیان اروپا با توطئه‌ی پنهانی و شرم آور پدران روحانی صهیونیسم، استادان اعظم لژهای فراماسونری و بدست سربازان آلمان هیتلری به مرحله اجرا در آمد تا به پرچم مظلومیت یهود و باج خواهی صهیونیستها از جهانیان در بند تبدیل شود.

امروزه بر هیچ کسی پوشیده نیست که کشتار یهودیان اروپا طی یک برنامه از پیش تعیین شده که توسط رهبران صهیونیسم جهانی و حکومت پنهانشان طراحی شده بود، به اجرا در آمد! کشته شدگان که بر خلاف ادعای صهیونیست‌ها نه شش میلیون بلکه ۲۵۰ هزار نفر بوده و بیشتر شامل یهودیان اروپای شرقی می‌شده اند، بیشتر یهودیانی بودند که به علت کهولت سن، یا

عدم داشتن تخصص، از گردونه کار خارج شده و نقشی در تولید نعمات مادی و افزودن بر عزت و احترام خداوند یهود نداشتند. آنان یهودیانی بودند بی مصرف، از رده خارج شده و پاسدار اقتصاد و اخلاق کهن!

بر اساس داده های تاریخی و اسناد موجود، مسئولیت کشتار یهودیان اروپایی مرکزی و شرق اروپا در جریان جنگ جهانی دوم بگردن رهبران صهیونیسم جهانی و حکومت پنهان یهود است، نه فاشیست های هیتلری! آنان بودند که در ازای کمکهای همه جانبه به ماشین جنگی هیتلر، وظیفه کشتار یهودیان را بوی محول نمودند! نازیها که از نظر تفکرات شوونیستی و نژاد پرستی، تشابه زیادی با رهبران جامعه یهود و صهیونیسم جهانی داشتند، فریب خوردند و در ازاء دریافت پول و کمکهای جنسی از کمیته نجات صهیونیستی، نقش اجرایی کشتار را به عهده گرفتند و از این رهگذر بدنامی و نفرین و لعنت ابدی جهانیان را برای خود باز خریدند!

یوری ایوانف، در اثر ارزشمند و افشاگرانه خود، {صهیونیسم} نقاب از چهره جنایتکارانه قاتلان و آدمکشان واقعی ای که فاشیسم هیتلری را در راه نابودی بشریت هدایت نمودند، بر داشته و در رابطه با کشتار یهودیان اروپا، می نویسد:

((... صهیونیستها همیشه به دیده موافقت بر یهودآزاری (آنتی سمیتیسم) مینگریستند و برای آینده چشم امید بدان داشتند و لذا عقد اتحادی مخفی بین صهیونیسم و فاشیسم به هیچوجه امری غیرطبیعی نبود. صهیونیستها که می خواستند با توسل به هر وسیله به هدفهای خویش برسند به شیوه ای غریب علیه اوباشی و یهودآزاری نازیان عکس العمل نشان دادند. ... چیم وایزمن بر وقایعی که در آلمان می گذشت با آرامش و متانت بازهم بیشتری می نگریست. وی در پاسخ به پرسشی که {کمیسیون سلطنتی فلسطین} در باره انتقال شش میلیون یهودی مقیم اروپای غربی به فلسطین کرده بود اظهار داشت {خیر، سالخوردهگان خواهند رفت، اینها غبارهایی بیش نیستند، بقایای پوسیده اقتصاد و اخلاق... فقط شاخه ها خواهند ماند.}) (۸۷)

بله، سالخوردهگان باید بروند! چون غباری بیش نیستند و حاصلی جز نشستن بر پلک ها و مژگان نازنین رهبران صهیونیسم که می باید با چشمانی باز وقایع جهان را زیر نظر داشته باشند، و ایجاد مزاحمت حاصلی ندارند. بقایای پوسیده اقتصاد و اخلاق، آنهم در سیستم و سازمانی که خواب نظم نوین جهانی و جنگ انداختن بر روی کره زمین را می بیند. هدفی که جامعه جهانی یهود و صهیونیسم بین المللی بخاطر تحقق آن راهی بس دور و دراز را پیموده است.

کشته شدن تعداد نامشخصی از یهودیان در شهرهای نیشابور، سبزوار و مراغه بدست سربازان مغول نیز با موافقت رهبران جامعه یهود و برنامه انتقام جویانه آنان صورت گرفته است! این عمل ردیالانه و جنایتکارانه در پیشینه رهبران جامعه یهود بارها و بارها به ثبت رسیده است. از آن زمان که یوسف را به چاه انداختند و اسباط ده گانه را گرفتار خشم پادشان آشور نمودند تاکنون!

هاینتس هونه Heinz Hohne روزنامه نگار آلمانی در باره استقرار فاشیسم در اروپا و موضع گیری صهیونیستها در قبال این پدیده ضد بشری و نژاد پرستانه نوشت:

((صهیونیستها استقرار فاشیسم در آلمان را نه به مثابه یک مصیبت ملی بلکه بعنوان فرصتی تاریخی و بی مانند در وصول به هدفهای صهیونیستی خویش می دیدند.))

او در ادامه گفتاراش می افزاید:

((چون صهیونیستها و ناسیونال سوسیالیستها هر دو نژاد و قوم خویش را برتر از همه جای می دادند لذا ناگزیر پلی می باید در میانشان پدید می آمد و ایشان را به هم میپیوست.)) (۸۸)

یهودیان، با همین بینش و شیوه تفکر، به جنگیز خان مغول نیز نگریستند و او را به عنوان هموار کننده ی راه حکومت جهانی یهود، برای بلعیدن جهان حریص نمودند. علاوه بر این، تموجین نیز چون نژادپرستان آلمانی و صهیونیست ها خود را برتر از همه ی ابناء بشر و فرزند گریگ خاکستری می دانست و با رهبران جامعه ی یهود و پادشاهان دولت پنهان آنان وجوه اشتراک فراوانی داشت!

تا کی باشد که تاریخ نگاران و وقایع نویسان صهیونیست بنا به مقتضیات زمانی، زبان بگشایند و در باره آنچه که در پشت پرده های ضخیم چادرهای مغولی و درهای بسته تأسیسات فاشیسم هیتلری بر سرش به توافق رسیده بودند قلم فرسایی کنند و در لابلای دروغ پردازی شاخدار خود گوشه هایی از حقیقت را باز نمایند! آن زمان دور نخواهد بود!

همانطور که بیست و یک سال پس از شکست آلمان نازی، رهبران صهیونیست علل و موجبات بیطرفی آمیخته به اخلاص خویش را بیان میکنند.

الیزر لین و Eliezer Linveh صهیونیست برجسته اعلام داشت:

((اگر ما (یعنی صهیونیستها) نجات حداکثر یهودیان را وظیفه خویش قرار میدادیم در این صورت باید با پارتیزانها همکاری می کردیم. در آن ایام در لهستان و لیتوانی و مناطق اشغالی روسیه و یوگسلاوی و بعدها در اسلواکی پایگاههای پارتیزانی وجود داشت. اگر وظیفه اساسی و اصلی ما ممانعت از تصفیه (یهودیان) بود و اگر با پایگاههای پارتیزانی تماس می گرفتیم می توانستیم جان عده زیادی را نجات دهیم.)) (۸۹)

هدف تنها نجات شاخه ها بود. گنده ها، شاخه های کهن و پوسیده درخت مو بودند که بنا به گفته یهوه صباوت، بدرد هیچ چیزی نمی خوردند مگر سوزانیدن! آنهم نه یک بار بلکه چندین و چند بار. با همین هدف اتاقهای گاز و کوره های آدمسوزی با سرمایه ی صندوق کمیته صهیونیستی نجات (جد اعلائی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) و تجربیاتی که از نوران های بسیار کهن، توسط پدران و مشایخ قوم در اختیار سرشاخه ها قرار گرفته بود، ساخته شدند تا پیران، یعنی پاسداران اقتصاد و اخلاق کهنه را که حاصلی جز درد سر نداشتند، پاک سازی کنند و در اتاق های گاز و کوره های آدم سوزی ببندازند. نابودی آنان برای صهیونیسم سودی دو چندان داشت.

پس از شکست آلمان هیتلری و تسلیم ارتش فاشیسم در برابر نیروهای متفقین، تبلیغات گسترده و همه جانبه ای توسط صهیونیستها و هواداران آنان در سطح جهانی به راه افتاد. نازیها، شش میلیون یهودی را در اتاقهای گاز و کوره های آدم سوزی کشته بودند. ادعای خسارت، بهره گیری گسترده از این مظلومیت خودخواسته، بر پایهی موزه ها و بر فروختن شمع ها آغاز گردید. مأموریت هیتلر و دیگر افسران نازی که بعلت تفکرات شوونیستی و برتری جویانه در دام توطئه و تزویر رهبران جامعه یهود و صهیونیست - ماسونیکها گرفتار آمده بودند، پایان رسیده بود. افسران و فرماندهان ارتش آلمان نه بخاطر کشتار بشریت، بلکه بدلیل کشتن یهودیان کهن سال، یعنی همان پاسداران اقتصاد و اخلاق کهن، در برابر دادگاه قرار گرفتند و زحمتکشان و محرومان جامعه ی آلمان که خود از جمله قربانیان توطئه های صهیونیستی و غارتگران بین المللی محسوب می شدند، به عنوان وارث فاشیسم هیتلری زیر فشار همه جانبه قرار گرفت تا غرامت کشتار یهودیان را به پردازند! نه در آن دادگاه و نه در تاریخ نگاریهای بعد از جنگ، نامی از جنگ افروزان واقعی و رهبران صهیونیسم جهانی به میان نیامد! هیتلر خودکشی کرد. آدولف آیشمن، سرپرست کوره های آدمسوزی و مامور اجرای قتلها، به صورت معجزه آسای نجات یافتن و از آلمان گریخت و صهیونیستها بعنوان فاتحان و برندگان واقعی جنگ جهانی دوم، بر خاک فلسطین دست یافتند!

پانزده سال پس از پایان جنگ و محاکمه رهبران و افسران نازی در نورنبرگ، مجدداً هیاهویی گسترده برای افتاد. خاطره آن کشتار و تصیفه حساب حسابگرانه و سودآور نباید از یاد و خاطره جهانیان برود! آدولف آیشمن در آرژانتین شناسایی و توسط کماندوهای اسرائیلی ربوده شد. او در اسرائیل و در پشت درهای بسته محاکمه شد و به کشتار شش میلیون یهودی اعتراف کرد! آیشمن به آیین یهود گروید و به عنوان یک یهودی چهره در خاک کشید. پرونده بسته شد! جهانیان بیش از پیش انزجار خود را نسبت به رهبران آلمان هیتلری اعلام نمودند و برای آموزش یهودیان دعا کردند و در کلیساهای سراسر جهان مسیحیت و قبرستانهای یهودیان، در کشورهای مختلف اروپای غربی و شرقی شمع روشن نمودند. پرونده مطالبات و دریافت خسارات کماکان باز بود. صندوق صهیونیستی (Karen Haechod) وابسته به کمیته نجات صهیونیستی به یک الیگارشی مالی غول پیکر و غارتگر مبدل شده بود. جهان و جهانیان به عنوان مسئولین کشتار یهودیان، محکوم به پرداخت غرامتی سنگین بودند! مردگان ارزش آفرین بودند و پرونده همچنان باز است!

سنت مرده پرستی ما ایرانیان و شهید پروری بیشتر احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی نیز که شهیدان را می پرستند و زندگان را بهایی نمی بخشند، به همین شیوه مذموم و زشت یهودیان و اندیشه پردازان صهیونیسم بر می گردد. چرا که یهودیان قرنهای با ما زیسته اند و اثر منحوس مرده پرستی خود را بر فرهنگ جامعه ما برجای گذاشته اند!

((یکی دیگر از رهبران صهیونیست، چیم لاندو، در این زمینه نظریات { یز چاک گروئن بوم Yizchak Gruenbaum } را افشا می کند، که در دوران شرارت فاشیست ها ریاست کمیته صهیونیستی { نجات } را بر عهده داشت. وی از گروئن بوم نقل می کند که گفت: { وقتی از من پرسیدند که آیا حاضری برای نجات یهودیان از { کارن هاچود Karen Haechod } (یعنی صندوق صهیونیستی) پول بدهی؟ گفتم نه. حالاهم می گویم نه. بنظر من باید در برابر این موج مقاومت کرد، و گرنه ما را در بر خواهد گرفت و فعالیت صهیونیستی ما را تضعیف خواهد کرد.)) (۹۰)

همین شیوه تفکر و دستور العمل، در سالهای پایانی قرن بیستم از طرف بعضی از رهبران و سکانداران احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی در قبال هواداران و اعضاء شان که از ستم و جور آنوسی های حاکم بر ایران فرار می کردند، اعمال شده و می شود. آنان نیز در برابر سیل مهاجرت که در پی کشتارهای بیرحمانه و ددمنشانه آنوسی ها، هر روز ابعاد گسترده تری بخود می گرفت، دست به مقاومت زده و به منظور جلوگیری از روند مهاجرت و افزودن بر تعداد شهیدان، شعار { مبارزه در ایران } را سرلوحه مبارزه دروغین و کار تشکیلاتی بی پایه و اساس خود قرار دادند و از زیر بار مسئولیت در مقابل اعضاء و هواداران خود شانه خالی نمودند. هدف از افزایش تعداد قربانیان، کسب آبرو، حیثیت و وجهه سیاسی بیشتر به عنوان پشتوانه مشروعیت و حقانیت تشکیلات بود! چه تکرار مضحک و خنده آوری!

احزاب و سازمانهای سیاسی برون مرزی برخلاف شور و خروش دوران فعالیت علنی خود در ایران، نه تنها از سرمایه گذاری و دفاع معنوی از هواداران، اعضاء و کادرهای خود در مقابل پلیس کشورهای غربی و پاسداران نظام امپریالیستی سر باز زدند و آنان را بدست فراموشی سپردند، بلکه با شیوه هایی کاملاً یهودی مآبانه تا بدانجا پیش رفتند که از دادن یک برگ تأییدیه یی بی ارزش نیز بدانان خود داری نمودند.

در خارج و در بیرون از مرزهای ایران بود که ماهیت دروغ پردازانه، ضد انسانی و ضد بشری اکثر رهبران احزاب و گروههای سیاسی مدافع دروغین حقوق زحمتکشان بر ملا گردید و چهره ی کریه و ظاهر فریب آنان بی نقاب شد. بعضی از احزاب و سازمانهای سیاسی، کار را بدانجا کشانیدند که اعضاء و هواداران خود را در خارج مرزهای ایران دستگیر و با کمک مقامات محلی به پاسداران رژیم جهل و جنایت تحویل دهند!

اما ذکر این مطلب که نخستین فتنه یی ضد یهودیان در دوران فرمانروایی مغول پس از کشته شدن سعد الدوله وزیر یهودی ارغون شاه در گرفت و پس از کشته شدن وزیر، مردم ریختند و یهودیان تبریز را چپاول و غارت کردند، به همین صورت و به همین سادگی، ترحم هر انسانی را نسبت به یهودیان مورد تعدی و ستم قرار گرفته و انزجارش را نسبت به چپاول کنندگان و غارتگران بر می انگیزد!

باید دید که علل حمله مردم تبریز و حتی ساکنین شهرهای دیگر به یهودیان چه بوده و حیات وزیر و هم کیشانش بر زندگی مردم چه اثری گذاشته که به یک باره با مردن وزیر، آتش خشم آنان را شعله ور نموده است! ذکر این مطلب بدون مقدمه و مؤخره به این می ماند که بدون زمینه قبلی و بیان نقش رهبران صهیونیسم در بر فروختن آتش جنگ جهانی دوم و بست و بندهای آنان با آدولف هیتلر، آیشمن و دیگر رهبران آلمان نازی، صحبت از کشتار شش میلیون یهودی در اتاقهای گاز و کوره

هاي آدم سوزي بيميان بياوريم و نا آگاهانه بر مظلوميت كشته شدگان سيل اشك بباريم. كشته شدگاني كه در مرحله نخست فدائي قدرت طلبي رهبران صهيونيسم جهاني و آرمان مقدس و مورد احترام يهوديان سراسر جهان شده اند.

برگرديم به موضوع سعدالدوله و چپاول و كشتار يهوديان تبريز توسط مردم اين شهر. سعدالدوله با نام واقعي مرده خاي فرزند هيبت الله، به صفي شهرت داشت و چون در ابهر زنجان سكونت داشت، ابهري خوانده مي شد. اين يهودي بد طينت و زشت نهاد كه از خلق و خويي اهرمني و ضد ايراني بر خوردار بود، پس از راه يابي به دربار ارغون شاه مغول، از جانب ارغون به سعدالدوله ملقب گرديد.

بنا به نوشته دايرة المعارف يهود، صفي بن هيبت الله در آغاز در موصل اقامت داشت. سپس به بغداد رفت و از سال ۱۲۸۴ ميلادي در آن شهر به طبابت (عطاري) مشغول شد. در سال ۱۲۸۸ به عنوان پزيشك به دربار ارغون راه يافت. او با زبانهاي فارسي، عربي، تركي و مغولي آشنايي داشت. در سال ۶۸۶ قمري از سوي پادشاه خون آشام و غارتگر مغول، مأمور گرد آوري ماليات بغداد شد و پولي هنگفت روانه ي خزانه ي ايلخان كرد. روشن است كه افزايش چشمگير ماليات نتيجه سخت گيريها و فشارهاي شديد سعدالدوله نسبت به مردم بغداد بوده است. سال بعد نيز چنين شد و سعدالدوله با غارت بي رويه مردم محروم و زحمتكش توانست دل پادشاه حريص و زر اندوز مغول را از طريق ثروت هنگفتي كه به خزانه ريخت بدست آورد. از اين روي اين يهودي قسي القلب و غارتگر مورد توجه ارغون قرار گرفت و به وزارت او منصوب شد.

دسيسه هاي شيطاني سعدالدوله يهود و خُبث طينتش از همين تاريخ شروع شد. يعني زماني كه سه قدرت اهرمني زر و زور و تزور در دستان بي كفايت وي قبضه شدند. اولين گام وي با هدف صاف كردن جاده ترقي و قبضه ي بلامنزاعه قدرت به نفع يهوديان و دولت پنهان يهود، تحريك ارغون براي كشتن امير بوقاي مغول، وزير ايلخان بود. بگفته عباس اقبال آشتياني در كتاب تاريخ مغول، امير بوقا در ديحجه ۶۸۷ قمري به قتل رسيد و مدتي بعد فخرالدين محمد مستوفي به همين سرنوشت شوم دچار شد. حمدالله مستوفي كشتن فخرالدين محمد مستوفي را به حساب { خبث نفس و حقد جهودي } سعدالدوله ميگذارد. به نوشته عباس اقبال آشتياني:

((بعد از قتل امير بوقا كوكب سعادت سعدالدوله اوج گرفت و اين مرد جاه طلب و ارغون خان كه هر دو از مسلمين بد گمان بودند، شروع به قطع دست اين قوم از كارها كردند و قرار شد كه در امور جمع و خرج ممالك ايلخاني فقط عيسويان و يهوديان را به كار بگمارند و سعدالدوله عموم اقوام يهود خود را در كارهاي مهم ملكي داخل كرد و عراق عرب و الجزيره و آذربايجان را بين ايشان تقسيم نمود و اگر خراسان و بلاد روم هم تيول غازان پسر ارغون و گيخاتو برادر او نبود آن دو مملكت را نيز به چنگ عمال يهود مي سپرد.)) (۹۱)

دوران صدارت سعدالدوله در دربار ارغون، بي شباهت به دوران صدارت مرده خاي در دوره هخامنشيان نبود. يهوديان بر مقدرات مردم حاكم بودند و به علت در دست داشتن پست هاي كليدي و حساس بيرحمانه آنان را غارت و چپاول مي نمودند! سرنوشت مردم و نحوه برخورد يهوديان با آنان اين فكر را تداعي مي كرد كه قومي ستمگر بر كشوري استيلا يافته و باشندگان آنرا به بردگي گرفته اند! ايرانيان دوران حكومت ارغون و سعدالدوله را دوران سروري و حكومت يهوديان بر ايران مي دانستند. اين تنها مردم ستم كش ايران نبودند كه دوران سپاه خفقان، كشتار و چپاول فرمانروايي ارغون و سعدالدوله را سيادت و آقايي يهوديان بر ايران مي ناميدند، تاريخ ايران كمبريچ نيز از سعدالدوله به عنوان با نفوذترين و قدرتمندترين يهودي در تاريخ ايران پس از استر و مرده خاي ياد مي كند و دوران صدارت وي را يكي از سپاه ترين دوران زندگي ايرانيان مي داند. به نوشته اشپولر:

((در دوران حكومت او در بغداد گروه كثيري از يهوديان از تفليس (مرکز ارمنستان) به بغداد آمدند و چون مي پنداشتند دوره سروري آنان فرا رسیده است، مردم بين النهرين (ميان رودان) را آنچنان غارت كردند كه در مدت كوتاهي شورش بر پا شد و مردم دكان هاي يهوديان را چپاول كردند بطوري كه ارغون خود ناگزير شد كه دست يهوديان را تا حدي كوتاه كند. با اين همه سعدالدوله بيشرمانه منافعي را كه دوران حكومت او براي بستگان و هم كيشانش به دنبال داشت مي ستود.)) (۹۲)

شرف الدين عبدالله بن فضل الله شيرازي در تاريخ و صاف، در باره اقدامات بي خردانه و ضد ايراني سعدالدوله يهود مينويسد:

((از جانب خود حكام به اطراف ممالك فرستاد، چنانكه برادر خود فخرالدوله را كه در جهل مركب بود حكومت بغداد داد و حكومت ديار بكر و ربيعه و اعمال آن را به برادر خود امين الدوله كه هر، از برنمي شناخت و گذاشت و آذربايجان را به لبيد بن ابي ربيع كه مرد ي احمق بود داد و حكومت فارس را به شمس الدوله سپرد.)) (۹۳)

در فرهنگ سياسي ايران از آغاز تا امروز، انتساب خويشان و بستگان و حتي دوستان و آشنايان ناشايست به كارهاي ديواني و پست هاي مهم دولتي، امري ناپسند و وهن انگيز بوده و انزجار توده مردم را بر انگيخته است! اما اينها علت بد نامي سعدالدوله در ميان مردم و نفرت عمومي از وي نيست. صحبت از حكومت خودكامه يهودياني آرمند و غارتگر است بر مردم آزاده و مسلمان و سرکوب خشن و دد منشانه آنان. منابع تاريخي از توطئه وسيع قتل بزرگان ايران زمين به دست اليگارش يهودي دربار ارغون خير مي دهند. وسعت جنايت و تبهكاري اين اليگارشي ضد بشري بحدي بود كه وقتي سعدالدوله در ماه مارس ۱۲۹۱ بقتل رسيد، به گزارش و صاف، مردم آنرا زوال و انقراض دولت يهود ناميدند و به انتقام گيري از يهوديان به ويژه يهوديان بغداد پرداختند.

برتولد اشپولر در تاريخ مغول در ايران، مي نويسد:

((حتي ابو الفرج نيز، كه اصل و نسبش يهودي بود اما ديگر با آنان رابطه اي نداشت، يأس و فلاكتي را كه در آن هنگام بر مردم چيره شده بود ياد آور مي شود. سعدالدوله پا را از اين فراتر نهاد و رسماً دخالت مسلمانان را در مناصب عالي ممنوع كرد.

این رفتار او آنچنان خشم مردم را برانگیخت که آیات ضد یهودیان را از قرآن شاهد آوردند و پیش از آنکه ایلیخان ارغون بمیرد اطرافیان او را و داشتند که سعد الدوله وزیر را بکشند.)) (۹۴)

مورخان و قلم بدستان مزدور صهیونیسم، از جمله حبیب لوی، مورخ یهودی، نه تنها منکر جنایات سعد الدوله است، بلکه به شدت او را میستایند و از تعمیر آرامگاه استر و مرده خای، همسر و وزیر اردشیر دوم هخامنشی، که نمودار حیات الیگارشوی یهود و سرشکستگی ایرانیان در شهر باستانی همدان (اکباتان، هگمتانه) است، بدست سعد الدوله و جمال الدوله یهود خبر می دهد.

توجه الیگارشوی یهودی در بار ارغون به آرامگاه استر و مرده خای عجیب و غیر قابل هضم نیست. زیرا در ماجرای سعد الدوله تاریخ بار دیگر به شکلی حیرت انگیز تکرار می شود و اسطوره های یهودیان جان می گیرد. کتاب استر و داستان پوریم که حکایت از قتل عام فجیع هشتاد هزار نفر از ایرانیان پاک نهاد، در کنار هامان وزیر مدبر و خردمند هخامنشیان و ده پسر برومندش بدست یهودیان دارند، به ما ندا می دهند که روایات مکرر منابع تاریخی در باره اقدامات ضد ایرانی سعد الدوله و یهودیان همدست وی نمیتواند غیر واقعی و بدور از منطق باشد. کسانی که در این باره تردید بخود راه می دهند جز پیشداوریهای یهودگرایانه و سرسپردگی به محافل و تشکیلات الیگارشوی یهود و دولت پنهان آنان ندارند. اسطوره ی استر و مرده خای یهودی این بار، در دوران حکومت ارغون شاه مغول، با دسیسه و توطئه گری سعد الدوله، سرنوشته مشابه ایرانیان و هامان در دوران هخامنشیان را برای ایرانیان، خاندان جوینی و دیگر بزرگان ایران زمین رقم زد.

تعمیر و مرمت آرامگاه استر و مرده خای سمبل اسطوره ای و سروری یهودیان در ایران، آخرین بار در دوران حکومت محمد رضا شاه پهلوی بمناسبت بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال حکومت یهودیان بر ایران صورت گرفت. در این برنامه تعمیر و مرمت بود که پس از گذشت قرنها، ستاره شش گوش داوود بر خاک مقدس ایران نقش بست!

یکی دیگر از چهره های سرشناس و نام آورانوسی های این دوران که با تمام وجود خدمتگر الیگارشوی یهود و دولت پنهان آنان بود، خواجه رشیدالدوله (رشیدالدین) فضل الله همدانی (۱۲۴۷ - ۱۳۱۸ میلادی) است. او یکی از معروف ترین و بحث انگیز ترین وزرای دربار ایلیخانان مغول است.

آنوسی رشیدالدوله فضل الله همدانی، به يك خانواده یهودی تعلق داشت که تبارشان به دو برادر یهودی به نامهای موفق الدوله ابوالفرج عالی اسرائیلی و رئیس الدوله اسرائیلی میرسید. این دو برادر یهود در حوالی نیمه سده سیزدهم میلادی، مقارن حمله هلاکو خان مغول به ایران، در شهر همدان زندگی می کردند. پیشه آنان در این شهر عطاری و طبابت بود. آنان بعدا توانستند با کمک دستهای پنهان و امدادهای غیبی که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی در ایران، بارها و بارها به کمک و یاری آنوسی های حاکم بر ایران شتافت و آنانرا از مخمصه هلاک و نابودی نجات داد، به دربار هلاکو راه یابند و در دستگاه خان مغول صاحب امتیازاتی بشوند. موفق الدوله ابوالفرج عالی اسرائیلی دو پسر داشت که به نامهای امین الدوله ابوشجاع بن عالی اسرائیلی و عمادالدوله ابوالخیرین عالی اسرائیلی نامیده می شدند. ابوالخیر اسرائیلی پدر رشید الدوله فضل الله همدانی است.

رشیدالدوله (رشیدالدین) فضل الله در حوالی سال ۱۲۷۶ میلادی، به عنوان پزشک به دربار ایلیخان راه یافت و به تدریج به قدرتی بزرگ و ثروتی هنگفت دست یافت. او در سال ۱۲۹۸ به وزارت رسید. این یهودی صاحب نام که نقاب آنوسی گری بر چهره کشیده بود و داعیه مسلمانی داشت، به مدت ۱۸ سال وزارت دو ایلیخان مغول، غازان خان و اولجایتو را به عهده داشت. او در مدت طولانی صدارت خود، به ثروتی هنگفت و غیرقابل تصور دست یافت و به بزرگترین فئودال و برده دار دوران حکومت ایلیخانان میدل شد. این یهودی فریبکار و بد طینت که خود توطئه گری چیره دست و دسیسه پردازي کارگشته بود، سر انجام در دام توطئه دیگران گرفتار آمد و به اتهام مسموم کردن اولجایتو به قتل رسید.

دایرة المعارف یهود او را رشیدالدوله نامیده است. بنا به نوشته همین منبع، از وی بعنوان يك شخصیت یهودی که از پدر و مادری یهودی متولد شده است نام برده می شود. در صفحه ۷۰ کتاب تروعا که یکی جدید الانتشارترین منابع یهودیست، نیز از وی بعنوان یکی از وزرای یهودی قدرتمند و مدبر دوران ایلیخانان یاد میشود.

محمد بن علی شبانکاره ای، در مجمع الانساب، باین نکته اشاره میکند که رشید الدوله فضل الله در دوران سلطنت اولجایتو به اسلام گروید و از دین نیاکان خود (یهودیت) برید.

((دل و گوش سلطان بود و پیش از این دین موسوی داشت و به دولت سلطان محمد (اولجایتو) شرف اسلام یافت)) (۹۵)
این در حالی است که عباس اقبال آشتیانی، بنا به همان دلایلی که اکثر تاریخ نگاران و تذکره نویسان ما بدان گرفتارند، بکلی منکر یهودی بودن رشیدالدوله فضل الله بوده و می نویسد:

((آن بیچاره را که پسر ابوالخیر بن علی همدانی بود به علت حشر و نشر او در جوانی با یهودیان همدان و اطلاع کامل بر مقالات و رسوم و عادات ایشان به یهود بودن متهم کردند.)) (۹۶)

بدون چشم پوشی و تعصب های کورکورانه و جاهلی باید نگرینست که عباس اقبال آشتیانی و تاریخ نویسانی چون او، در کجای جهان ایستاده اند و چه پیوندی با الیگارشوی یهود ایران و دولت پنهان یهود و سازمان فراماسونری در ایران دارند. و گر نه چه لزومی دارد که محقق و تاریخ نگاری در نقطه مقابل تمامی تاریخ نویسان خودی و بیگانه و حتی یهودیان آنوسی که راز بقای خود را در راز داری و غیر قابل نفوذ بودن تشکیلات آنوسی ها می دانند، بایستند و بدون ذکر دلیل و مدرک، یهودی بودن خواجه رشیدالدوله فضل الله یا به سخنی درست تر رشیدالدوله همدانی را پرده پوشی نماید و در صدد دفاع غیر اصولی و بدور از حقیقت از وی برآید؟

برتولد اشیولر می نویسد: ((این سؤال کررا پیش آمده است که آیا می توان به شایعات تعلق رشیدالدین به قوم یهود اعتماد کرد یا نه؟ صرفنظر از اینکه تعداد کثیری از منابع او را یهودی میدانند، و برخی اتفاقات در جریان محاکمه او نیز صحت این خبر را تأیید میکنند.))

اشیولر برای یافتن پاسخی درست برای این پرسش به بررسی آثار منسوب به رشیدالدوله می پردازد و می نویسد: ((رشیدالدین در اثر تاریخی خود هنگامی که از یهودیان سخن به میان می آورد اخبار ناگوار را مسکوت می گذارد. رشیدالدین، برخلاف ابوالفرج (این عبری) که رابطه اش را با یهودیان قطع کرده بود، از اینکه حاخام ها در زمان منکو به دستور قان ناگزیر از پرداخت مالیات بوده اند ذکری نمی کند و تعلق سعدالدوله وزیر را نیز به قوم یهود ناگفته می گذارد. این نشانه های درونی که بر افراد نا وارد پنهان می ماند، چه کسی که تاریخ او را بخواند به آسانی توجه به این نکات نخواهد کرد، با توجه به آنچه گذشت، اینطور جلوه می دهد که رشیدالدین واقعا یهودی بوده است. این وزیر حداقل در مجامع عمومی از منافع یهودیان دفاع نمی کرد.)) (۹۷)

البته این دلایل و براهین برای تاریخ نویسان و وقایع نگاران وابسته به جامعه یهود و حکومت پنهان آنان که در سرزمین ما ایران، به غلط به تاریخ نویسان درباری (دربار سلاطین ایران) معروف شده اند، و از جمله اقبال آشتیانی و امثال او کافی نیست و نمیتواند بر لایه ها و چین خوردگیهای تاریک مغزشان روشنائی ببندازد! حکمرانان و سیاست گزاران دولت پنهان از این تاریخ نگاران می خواهند تا ضمن پرده پوشی حقایق و دادن چهره های مسلمان و مردمی به یهودیان نقاب بر چهره کشیده، حافظه تاریخی ما را پاکسازی و ناچیزترین رسوبات حقیقت را نیز از مغزهای ما بزدایند! متأسفانه این سرنوشته محتوم و بلای خانمان سوز، گریبان گیر همه ملت‌هایی است که سرنوشتهی چون ما دارند و سیاستمداران و تاریخ نگاران ایشان، عوامل بی اراده و گوش بفرمان اجانب و بیگانگان غارتگر هستند.

رشید الدوله فضل الله همدانی که در شهر همدان به عطاری اشتغال داشت، در دوران اقتدارش در دربار غازان و اولجایتو به ثروتی هنگفت و غیر قابل تصور دست یافت. ناگفته پیداست که او این ثروت باد آورده را از طریق غارت و چپاول زحمتکشان و محرومان ایران و بزور قائمه شمشیر مغولان بدست آورده است.

((رشیدالدین بر اترحمایت خانهای یادشده (غازان و اولجایتو، ج - پ) یکی از فئودالهای بزرگ و مالک اراضی مستغلات وسیع گشت. وی بیش از ۸۰ هزار هکتار زمین مزروع آبی در نقاط مختلف کشور داشت و صاحب باغ ها و نخلستانها و قنوت فراوان و گله های بزرگ (۲۵۰ هزار گوسفند، ۳۰ هزار اسب، ده هزار شتر و غیره) بود. وی تمول هنگفتی در حدود ۳۵ میلیون دینارگرد آورده که بیشتر آن را در شرکت های بازرگانی به کار انداخته بود.)) (۹۸)

می بایست از تاریخ نگاران و تذکره نویسان با شرف ایرانی! که با هدف ثبت وقایع تاریخ کشور و آگاهی رسانیدن به آیندگان دست به قلم برده و سیاه بر روی سفید آورده اند پرسید، رشیدالدوله، عطار همدانی، این ثروت و مکتب باد آورده را که در بیشتر کتب تاریخی به ثبت رسیده، از کجا و از چه راهی بدست آورده بود؟ علاوه بر این، نام آورترین وزیر ایلخانان مغول که شما را به مدیحه سرایی و مجیز گوئی ردیالنه و اداشته، چه گام مثبت و قابل ذکری در راه اعتلای ایران و ایرانیان برداشته و خدماتش کدامند؟ آیا غارت مردم زحمتکش و ثروت اندوزی ردیالنه در کف حمایت ایلخانان مغول، خدمت به وطن و مردم محسوب میشود؟ بدون شك نه! آنچه می ماند، سر سپردگی شما تاریخ نگاران بی مایه در برابر رهروان و ارثان رشیدالدوله هاست، که با پرداخت بخش ناچیزی از غارتگریهای او، شما را به لاپوشانی حقیقت و نوشتن تاریخی سراپا دروغ و وارونه وا میدارند و به یاری شما، ملتی را در بیخبری و عدم اعتماد به پدران و نیاکان خود نگاه می دارند! کتمان این مسئله که رشیدالدوله همدانی یهودی بوده و در یک خانواده یهودی بدنیا آمده است، خدمت به چه کسی پاکسانی است؟ دادن القاب دروغین به یکی از غارتگران جامعه بشری و لاپوشانی میزان غارتگری وی، به نفع چه کسی است؟ ناگفته پیداست که این دروغ پر آکنی و شیوه تاریخ نگاری در راه حفظ منافع دولت پنهان یهود، صهیونیسم و فراماسونری خواهد بود! عدم افشای حقیقت از جانب شما قلم بدستان مزدور و خودفروخته، مردمی رنج کشیده و دردمند را به بیراهه میکشاند و آنان را از شناختن دشمنان تاریخی خود باز می دارد! بدون تعارف و با صراحت باید گفت که: مسببین اصلی شستشوی حافظه تاریخی ایرانیان و تکرار تاریخ سراسر رنجشان، شما یانید!

((فتوحات مغول موقتا شیوه تولید برده داری را احیاء کرد. مجددا از کار بردگان به میزان وسیعی در دامداری چادر نشینان و پیشه و حرف و کشاورزی استفاده میشد... مثلا در دو باغ رشیدالدین، نزدیک تبریز ۱۲۰۰ برده زن و مرد کار میکردند. میان ایشان عده ای یونانی و گرجی و حبشی دیده می شد.)) (۹۹)

از زمان کشته شدن رشیدالدوله فضل الله همدانی، تا به امروز از طرف قلم بدستان مزدور و آنوسیهای نقاب پوش ایرانی، تلاش فراوانی به عمل آمده تا از این آنوسی واپس گرا، زر اندوز، مرتجع و زنده کننده نظام برده داری در ایران (در قرن ۱۴ میلادی)، که در مدت زمانی اندک با بهره کشی از مردم بی پناه و غارت کشاورزان و زحمتکشان ایرانی، به یکی از بزرگترین فئودالان و برده داران زمان خود مبدل شد، چهره ای انسانی و اندیشمند ترسیم نمایند. به همین منظور نوشته های فراوانی به نام وی ساخته و در میان مردم پراکنده اند. اصالت این نوشته ها که به نوشته های رشیدی معروف شده اند، از سوی برخی محققین، از جمله روبن لوی Reuben Levy (۱۸۹۱ - ۱۹۶۶)، ایرانشناس یهودی و استاد زبان فارسی در دانشگاه کمبریج، مورد تردید قرار گرفته است. مجتبی مینوی نیز بر این عقیده است که این نوشته ها از سوی دیگران به رشته تحریر در آمده و به نام رشیدالدوله در اختیار مردم گذاشته شده است. او در وقفنامه ربع رشیدی، می نویسد:

((بنده اعتقاد دارد که این مکاتیب از قلم رشیدالدین یا حتی به امر او نوشته نشده بوده است و به نام او جعل کرده اند.)) (۱۰۰)

بمنظور روشنی افکندن بیشتر به جوانب زندگی این آنوسی قدرتمند (رشیدالدین فضل الله) که در لباس اسلام و در ردای یکی از علمای بزرگ دین اسلام، مدت زمانی طولانی بر سرزمین ما صدارت نمود و علاوه بر زراندوزی و چپال درمندان، به استحکام پایه های حکومت پنهان یهود یاری رسانیده، به معرفی پسران وی و مشاغلی که بر عهده داشته اند، اشاره می کنیم تا روشن شود که شیوه ی آنوسی فراماسون علی اکبر هاشمی رفسنجانی، (اکبر شاه)، سردار ویرانگری ایران و آنوسی فراماسون سید محمد خاتمی، تئوریسین آشتی تمدنها و جامعه مدنی در ایران، در تقسیم پستهای حساس مملکتی و به کارگماری برادران و خویشان نزدیک، تازگی ندارد و ریشه در تاریخ فرمانروایی دولت پنهان یهود در ایران و جهان دارد!

۱ - غیاث الدین محمد رشیدی، وزیر ایلخان ابوسعید. ۲ - سعد الدین، حاکم انطاکیه و سواحل فرات. ۳ - جلال الدین، حاکم روم. ۴ - مجدالدین، اشراف الممالک در قلمرو ایلخان. ۵ - عبداللطیف، صاحب دیوان شهزاده ابوسعید، پسر و ولیعهد اولجایتو در حکومت خراسان. ۶ - عزالدین ابراهیم، حاکم شیراز و شربتدار اولجایتو. ۷ - احمد، حاکم اردبیل. ۸ - موفق الدین علی، حاکم بغداد و عراق عرب. ۹ - رکن الدین شیخی، وزارت جانشینان ایلخانان. ۱۰ - پیر سلطان، حاکم گرجستان. ۱۱ - محمود، حاکم کرمان. ۱۲ - شهاب الدین، حاکم تستر و اهواز. ۱۳ - هماد، ۱۴ - علی شاه، ۱۵ - عبدالؤمن، حاکم سمنان و دامغان. ۱۶ - اسماعیل، حاکم بغداد. ۱۷ - کمال الدین، ۴.

((... سارتر در Reflexions Sur la Question Juive (تأملی بر مسئله یهود) می نویسد: { نه فقط باید از مسیحیت برسید { یهودی کیست { بلکه باید پرسید که تو از یهودیان چه ساختی؟ } .

... آنچه شاهان صفوی و بعد از نذیه و قاجاریه از یهودی ایرانی ساختند نیز چنین بود.)) (۱۰۱)

در گذشته، با استفاده از داده های تاریخی و اظهارات اندیشمندان و صاحب نظران ایران و دنیای غرب، تا اندازه ای پرده از چهره ی صهیونیسم و رهبران جامعه یهود دولت پنهانشان برداشتم و گفتیم که یهودیت، به عنوان روح حاکم بر جهان، به تدریج و گام به گام تا آنجا که می توانست به کمک آنوسیهایی نقاب دار خود، مسیحیت و اسلام را در خود حل نمود و این ادیان باصلاح آسمانی را که بنا به مقتضیات زمانی و مکانی از بطن یهودیت و بعنوان تکمیل کنندگان سلسله آئین های ابراهیمی بیرون آمده بودند، به صورت زائده و مبلغین و مروجین صهیونیسم در آورد و در راه اهداف غارتگرانه و جنایتکارانه ی خود که همانا حاکمیت بر جهان و تشکیل دولت جهانی یهود باشد به خدمت گرفت! بطوریکه ادیان مذکور، عملاً و بدون پرده پوشی به حافظین منافع دولت پنهان یهود و صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، دو بازوی مالی قدرتمند این دولت در چهار گوشه ی جهان مبدل شدند. مبلغین و مروجین این دولت پنهان، با سؤ استفاده از نفوذ معنوی خود بر روی توده های نا آگاه و گرفتار در چنبره ی اوهامات دینی و مذهبی، با موعظه های عوامفریبانه و آخرت فروشانه ی خود، آنان را به بردگان تسلیم، تحقیر شده و کاملاً مطیع خدای یهود یعنی نظام غارتگر سرمایه داری مبدل ساختند و خود بعنوان کارگزاران این خدای بی ترحم بر سرنوشت خلقهای محروم فرمانروا گردیدند. امروزه نیز این عالمان دین و خبرگان عالم سیاست که در گوشه و کنار جهان پراکنده اند و فرمانروایی کشورهای مختلف یا رهبری احزاب سیاسی را بر عهده دارند، در راه حفظ منافع این دو دستگاه مالی صهیونیستی و دولت پنهان یهود، کوشا هستند و در راه اجرای اهداف صهیونیسم و برپایی حکومت جهانی یهود، از ارتکاب هیچ جنایتی رویگردانی نمی کنند.

اتحاد و اتفاق نامیون یهودیان، مسلمانان و مسیحیان حکومتگر و فریب خوردن کونه فکر و تبهکاری که به رویاهای بهشت خداوندگاری فریفته شده و آلت دست این تبهکاران قرار گرفته اند، در جنگهای خاورمیانه، خلیج، کوزوو، بوسنی، افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز و کشورهای افریقایی نمونه های گویا و مشخصی از این اتحاد نا مقدس و فرمانبرداری حکمرانان این کشورها، از سیاست های سرکوبگرانه و جنایتکارانه ی صهیونیستی است. اگر تا دیروز دولت تبهکار و جنایتکار اسرائیل با کمک های پنهان و آشکار سرمایه داری جهانی به قتل و کشتار خلقهای مظلوم فلسطین می پرداخت و در روز روشن و جلوی چشمان رهبران و فرمانروایان خود فروخته و آنوسی کشورهای مسلمان دست به هر جنایتی میزد تا دروازه های آسیا را بر روی تمدن غرب و چپاول روز افزون سرمایه داری لجام گسیخته بگشاید، در صف بندی های جدید و جنگهای حیدری و نعمتی موجود در جهان و کشتار بیرحمانه ی محرومان و زحمتکشان عراق، افغانستان، چین، ارمنستان، آبخاز، گرجستان، آذربایجان و شبه جزیره ی بالکان، حاکمان مرتجع و صهیونیست عرب را در کنار ناتو، آنوسی های حاکم بر ایران را در کنار مسیحیان روسیه و ارمنستان، دولت اسلام پناه پاکستان را در کنار امریکا و انگلیس و عربستان سعودی و دولت اشغالگر اسرائیل را در کنار مسلمانان بوسنی و کوزوو مشاهده می کنیم! چه دلیلی از این واضح تر و روشن تر می توان ارائه داد، در حالیکه با چشم سر شاهدیم و نظاره گر! هر روزه از طریق رسانه های گروهی امپریالیستی و دستگاههای صوتی و تصویری کارگزاران و مبلغین سیاست صهیونیستی می بینیم و می شنویم که همه ی این مرتجعین نقاب بر چهره و خدمتگزاران معبد خدای سرمایه در کشتار استقلال طلبان، سرکوب خشن آزادیخواهان و خفه نمودن اعتراضات حق طلبانه ی مردم این کشورها و سایر نقاط محروم جهان که از ستم سرمایه و جنایات بی حد و حصر یهودیت حاکم بر جهان به ستوه آمده اند، هم صدا و همگام ره می سپارند و دست به عمل می زنند! همه ی عملیات مخرب و ضد بشری این جرثومه های فساد و تباهی، با هدف پیروزی نهایی صهیونیسم و تشکیل حکومت جهانی یهود دنبال و پیگیری می شود!

بنا بر این پرسش ژان پل سارتر از مسیحیان در باره رفتارشان با یهودیان، به همان اندازه حقیقی و بدور از ملاحظه کاری های صهیونیستی - ماسونیک است، که دفاع عباس اقبال آشتیانی و دیگر قلم بدستان مزدور از رشیدالنوله همدانی یهود و دیگر آنوسی های جنایتکار تاریخ ایران.

تاریخ نگار یهود نیز، با عنوان نمودن هدفمند پرسش سارتر از مسیحیان، فوراً گریزی به صحرائی کربل امی زند و می نویسد که شاهان صفوی و زندیه و قاجاریه نیز، بر سر یهودیان همان آوردننده مسیحیان! این تاریخ نگار بی مایه و صهیونیست جنایتکار

که ساطورکشتار فرهنگی و ابزار شستشوی حافظه تاریخی دیگران را در دست گرفته است، در باره ی جو حاکم بر ایران دوران صفوی، زندیه و قاجاریه، حقیقت را میگوید، اما بصورت تحریف شده و وارونه! در این مرحله نیز تاریخ نگاشته شده ای را که بر کله سر ایستاده است، بر می گردانیم و بر روی پاهای محکم و استوارش قرار می دهیم و بدان نگاهی می اندازیم تا ببینیم که وضعیت یهودیان و دولت پنهانشان در دوران صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه چگونه بوده و چه کسانی بر چه کسانی ستم روا داشته اند و مرتکب شنیع ترین و ددمشانه ترین جنایات تاریخی شده اند! یهودیان مظلوم و بی پناه و سرگردان یا ایرانیان یهودی ستیز و میهمان آزار!

اقتدار دولت صفویه از شاه اسماعیل صفویه آغاز میشود. شاهی که بنا به دلایلی نا مشخص، مذهب شیعه ی اثنی عشری را به مذهب رسمی ایرانیان مبدل کرد و به انکاء و دستمایه قرار دادن این عوام فریبی رذیلانه و صهیونیسم پسندانه با قدرتمندترین و پهناورترین کشور همسایه ی آن زمان، یعنی ترکیه ی عثمانی که سلاطین و مردمش سنی مذهب بودند وارد جنگ شد. سرنوشت جنگ بین ایران و عثمانی یا جهاد شیعیان برگزیده علیه سنی مذهبیان گمراه ترک که در تاریخ ایران و عثمانی از اهمیت فراوانی بر خوردار است، در جلگه ی چالدران رقم خورد و به رسوایی شاه اسماعیل منجر گردید! چرا که سپاهیان ایران بفرماندهی شاه اسماعیل صفوی، بر خلاف همه ی عوام فریبی های شاه و آخرت فروشان مذهبی همدست وی، از کمک و مساعدت های غیبی ائمه ی اطهار و امامان و پیشوایان مذهب شیعه بهره ای نبردند و در این منطقه از سپاهیان سنی مذهب عثمانی شکست سختی خوردند و خسارات غیرقابل جبرانی را متحمل شدند. ناگفته پیداست که سپاهیان عثمانی نیز متحمل خسارات زیادی شدند و تلفات جانی قابل توجهی نصیبشان شد.

جنگ چالدران، علاوه بر نتایج ویرانگری که برای دو ملت ایران و عثمانی به بار آورد، زمینه یك دشمنی و کینه تاریخی را بین دو ملت منطقه ایجاد نمود. دشمنی و عداوتی که تاکنون ضربات زیادی بر پیکر زحمتکشان دو کشور فرود آورده و اثرات مخرب و ویرانگر آن کماکان ادامه دارد و با گذشت سالیان فراوان سایه شومش را بر فراز سر دو ملت نگاه داشته است. سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی، قبل از آغاز جنگ با شاه اسماعیل صفوی، دست به کشتاری وسیع و سُبغانه در سرزمین عثمانی زد و چهل هزار تن از شیعیان عثمانی را از دم تیغ گذرانید تا در صورت درگیری و آغاز جنگ با ایران، با خاطری آسوده و بدون واهمه از خیزشهای احتمالی پشت جبهه ی شیعیان به نفع ایران، جنگ با سلطان صفوی و ایرانیان متعصب و فریفته شده را به پایان برساند. این نوع پیش گیریهای نابخردانه و ددمشانه در تاریخ منطقه و سرزمین ما ریشه ای عمیق و تاریخی دارند! کشتار و تسویه حسابی که آنوسی های حاکم بر ایران، قبل و در خلال جنگ هشت ساله ایران و عراق بدان دست یازیدند و با سواستفاده از شرایط جنگی و احساسات رقیق مردم، هزاران نفر از فرزندان غیور ایران را به جوخه های اعدام سپرده و در گورهای دسته جمعی خاوران و غیره به خاک سپردند از آن جمله اند.

همانطور که گفتیم، کشتار شیعیان عثمانی توسط سلطان سلیم اول و جنگ چالدران، در روابط دو ملت ایران و عثمانی شالوده ای زشت و فراموش نشدنی را پی افکند. در پی آن کشتار و آن جنگ، بخش عمده ی توان دولتهای ایران و عثمانی به هرز رفت و دو قدرت مسلمان منطقه را رو در روی هم دیگر قرار داد. وضعیتی که بستری مناسب برای بهره برداری های بعدی اروپاییان فراهم آورد و در نهایت در آغاز قرن بیستم بر حیات مستقل دو کشور ایران و عثمانی نقطه پایان گذاشت و زمینه ی ترکتازی انگلیسی ها، پرتغالی ها، هلندیها و دیگر کشورهای اروپایی را در منطقه فراهم آورد.

این حوادث و پیامدهای شوم و مخربش که به یك دشمنی کور و پایان ناپذیر بین دو ملت ایران و عثمانی مبدل شد، نتیجه تأثیر سیاست یهودیان مهاجر اسپانیایی و پرتغالی به عثمانی و نفوذ بیش از حدشان در دربار سلاطین عثمانی از سوئی و آنوسی های ایران از سوی دیگر بود. مورخین شوروی می نویسند:

((سلطان سلیم اول... سیاست خارجی ترکیه را تغییر داد. ترکیه در سراسر سده پانزدهم با دولت های شبه جزیره بالکان و همچنین مجارستان و ونیز و دیگر دول اروپایی در جنگ بود و قصد داشت ممالک مزبور را فتح کند. سلطان سلیم اول، نقشه فتح آسیای مقدم را کشید و مقدمات لشکر کشی به سوی ایران را تحت شعار دفاع از مذهب حقه سنی علیه شیعیان بد دین فراهم آورد. نخست پشت جبهه خویش را به وسیله کشتار چهل هزار شیعه فعال آسیای صغیر، که منهبان و جاسوسان خفیه سلطان قبلا صورت اسامی آنان را تهیه کرده بودند، پاک کرد و سپس علیه دولت صفوی وارد جنگ شد. لشکریان ترک در آن زمان مقادیر کثیری توپ داشتند که قزلباشان فاقد آن بودند. ترکان سپاهیان قزلباش را در جلگه چالدران شکست سختی دادند.)) (۲۳ اوت ۱۵۱۴ میلادی) (۱۰۲)

شاید پرسیده شود که این واقعه چه ارتباطی با یهودیان و قوم باصطلاح برگزیده دارد؟ دو کشور مسلمان همسایه به نام سنی و شیعه به جان همدیگر افتاده و از یکدیگر انتقام کشی نموده اند! و تا آنجا که ما در متون نوشته شده توسط تاریخ نگاران خدمتگزار و پاسداران بیضه ی اسلام، که سلاطین عثمانی را پاسداران واقعی دین حنیف اسلام می دانند، خوانده ایم و از وعظ السلاطین (آنوسی ها) شنیده ایم، شاه اسماعیل صفوی که خود مذهب سنی داشت، مذهب شیعه را بعنوان مذهب رسمی ایران اعلام کرد تا بتواند در پناه آن، بر دولت عثمانی بتازد!

ما، پیش از این در باره مهاجرت یهودیان به عثمانی و نفوذ فزاینده الیگارشی یهود در دربار عثمانی سخن گفتیم و نوشتیم که از سالها قبل، دربار عثمانی تیول خاندان یوسف ناسی و هواداران صهیونیست وی بود. از آن سالها به بعد نفوذ یهودیان در دربار عثمانی بیشتر و بیشتر شد. تا جایی که دربار سلاطین عثمانی کلا توسط یهودیان کنترل و اداره می شد! سیل مهاجرت یهودیان از اسپانیا و پرتغال به عثمانی به این روند شتاب بخشید و بندر سالونیک را به شهری یهودی نشین و مرکز توطئه گری های آنان تبدیل نمود. نفوذ و قدرت یهودیان به حدی افزایش یافت که در دوران سلطنت سلطان سلیم اول، تمام قدرت در دست

یهودیان بود. و این یهودیان جا خوش کرده در دربار عثمانی بودند که سیاست خارجی و داخلی کشور را به سلطان دیکته می کردند. کشتار شیعیان در کشور عثمانی و شکست ایران در جنگ چالدران نیز نتیجه سیاست یهودیان و دسیسه بازیهای آنان بود. در آن روزگاران، رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنان به این نتیجه رسیده بودند که مرکز قدرت را از شرق اسلامی به نقطه دیگری از جهان منتقل نمایند. این انتقال قدرت و دست اندازای بر منابع ثروتی که در این گوشه از جهان خوابیده بود، بدون تضعیف و پارچه پارچه نمودن دولتین عثمانی و ایران غیرمقدور بود. بنا بر این کشتار شیعیان عثمانی، شعله ور نمودن جنگ چالدران و برتری سپاه عثمانی بر ایرانیان در چالدران نیز نتیجه کمکهای بی شائبه یهودیان به سلطان سلیم اول بود. الیا کپسالی (Elijah Capsali) (۱۴۸۳ - ۱۵۵۵) حاخام یهودی در رساله ای که در باره تاریخ عثمانی (۱۵۲۳) نوشته، ادعا می کند که:

((خداوند به دلیل وجود یهودیان به ترکان برکت عطا کرد... و به یمن وجود یهودیان ترکان بر سلاطین بزرگ و قدرتمند غلبه کردند... یهودیان به ترکان طریق استفاده از انواع سلاحهای مخرب را آموختند و از طریق آنان ترکان از همه مردم جهان قدرتمند تر شدند.))

اینجاست که در مقابل پرسش سارتر از مسیحیان، باید از یهودیان و نخبگان قوم باصطلاح برگزیده پرسید: ((شما از مسلمانان چه ساختید و با دسیسه های پنهانتان چه بروزگارشان آوردید؟!)).

به قدرت رسیدن نادر قلی افشار در ایران، برای رهبران جامعه یهود و یهودیان ایران، دوران عزت و افتخار گذشته را به ارمان آورد. به همین دلیل تاریخ نگار یهود بدون اشاره به حکومت وی و جانشینانش، با مستمسک قرار دادن جمله ای از سارتر، فوراً به سراغ سلسله های زندیه و قاجاریه می رود و به شیوه ای آتوسی های حاکم بر ایران که قرنهاست خلق محروم و ستم کشیده این مرز و بوم را با گریه وارد جنت می کنند و هفتاد هزار حوری و غلمان لوند و شهر آشوب را در بغلشان می اندازند تا کام دل بگیرند و دلی از عزا در بیاورند، و با گذشت بیش از بیست سال از پیروزی انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، هنوز هم گناه بدبختی و فلاکت و سیاه بختی روز افزون مردمان را به گردن نظام سابق می اندازند، مظلوم نمایی خود را آغاز می کند و دم از وضعیت نا بهنجار یهودیان در این دور آنها می زند.

((نادرشاه افشار که در سال ۱۷۳۴ در ایران به قدرت رسید برای اولین بار خانواده های یهودی را به مشهد آورد. مشهد برای شیعیان متعصب شهری مرکزی بود. نادر همیشه می خواست مشهد را به یک مرکز مهم تجاری تبدیل کند و با آوردن یهودیان به این شهر و بهره گیری از استعدادشان در کسب و کار و تجارت به خواسته خود جامعه عمل بپوشاند. با حمایت نادر شاه میدان فعالیت یهودیان مشهد گسترش می یابد و روابط تجاریشان حتی به کشورهای دیگر هم توسعه پیدا میکند.)) (۱۰۳)

در دوران سلطنت نادر و جانشینان وی، اشاره ای به اسامی رهبران جامعه یهود ایران نمی شود! اما چنانکه از متن ارائه شده در بالا بر می آید، خانواده های یهودی ای که توسط نادرشاه به مشهد برده می شوند از ثروتمندان یهودند که به الیگارشی غارتگر یهود تعلق دارند. آنان در شهر مذهبی مشهد به تجارت مشغول می شوند و در ظل توجهات سلطان دین پناه، روابط تجاریشان را با دیگر کشورهای جهان توسعه می بخشند. حال ببینیم که این یهودیان قابل اعتماد پادشاه که خود را از ایرانیان، ایرانی تر می دانند، به چه نوع تجارتي مشغولند و با کارهای تجاری خود، چه خدماتی به ایران و ایرانیان عرضه می نمایند. {((خنان می گوید: نادر شاه جمعا چهل خانواده با خود آورد. هفده خانواده را به کلات فرستاد. سیزده خانواده در مشهد ماندند و هفت خانواده روانه سبزوار شدند. او می خواست گنجهایی را که از هند آورده بود برای نگهداری و حفاظت به دست یهودیان بسپارد. همه مسلمانان شهر شعیبه بودند و چون نادرشاه سنی بود به آنها اعتماد نمی کرد. در آن هنگام همه ما یهودیها را دوست داشتند و مورد مهرشان قرار می گرفتیم. با ما داد و ستد و خرید و فروش می کردند. ما از آنها پوست و پنبه می خریدیم و به آنها تریاک می فروختیم.))

مصاحبه گر می پرسد: ((تریاک می فروختید؟))

می گوید: ((ما اصلاً تریاک تولید می کردیم.))

مصاحبه می پرسد: ((برای بقا؟))

خنان می گوید: ((نه. برای بقا نبود. تجارت بر منفعتی بود.)) (۱۰۴)

همانطور که ملاحظه می نمائید سه خانواده، از چهل خانواده ای که نادر با خود به مشهد می آورد، در میان راه گم می شوند و به مقصد نمی رسند! با امید که در چاپ های بعدی کتاب تروعا، یا مقاله های جناب ((نوع پرست)) در روزنامه ایران زمین، گم و گور شدن این سه خانوار، به پرچم مظلوم نمایی یهودیان تبدیل نشود و نادرشاه افشار نیز در ردیف پادشاهان یهود سنیز و ضد صهیونیست قرار نگیرد!

قابل توجه و دقت فراوان است که پادشاه ایران زمین به علت داشتن مذهب تسنن، اعتمادی به ساکنین پایتخت خود که شیعه مذهبند ندارد و برای حفظ اموال غارتی خود از یهودیان کمک می گیرد و دست بدامن آنان می شود! همان شیوه ای که در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی ایران زمین، توسط همه ی پادشاهان و فرمانروایان این مرز و بوم با جدیت و حدت فراوان دنبال شده و تا سپردن حکومت بدست یهودیان آتوسی، پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی ادامه می یابد.

اختلاف مذهب و طرح آن به عنوان دلیل عدم اعتماد پادشاه به مردم مشهد نه تنها محکمه پسند و قابل قبول نیست، بلکه پیش پا افتاده و مسخره به نظر می رسد! دلایلی که هدفمند از سوی تاریخ نگاران و وقایع نگاران صهیونیست بر روی کاغذ آورده می شوند تا ما را به فریبند و از شاهراه تحقیق و تفحص منحرف نمایند! با توجه به موضوع های مطرح شده و پیش گفته برای ما روشن شده که دستان دیگری درکارند و اهداف دیگری در پیش روی دارند! همان دستان توطئه گر پنهانی که از آغاز تاریخ تمدن در کار بوده و هستند تا کشور ما را در چنگال غارتگران و جنایتکاران صهیونیست و دولت پنهان یهود نگاه دارند!

در اطراف نادر شاه، کم نبودند سنی مذهبیانی که بر آستی به شاه علاقه مند بودند و شاه نیز به آنان اعتماد کامل داشت. برای نمونه می توان از نادرخان ابدالی، یکی از سرداران افغانی نادر نام برد. تنها کسی که نه تنها در توطئه قتل نادر شرکت نکرد، بلکه پس از کشته شدن نادر، بخونخواهی وی در برابر دیگر سردارانش ایستاد و به آنها اعلان جنگ داد. نادر به راحتی می توانست گنجهای غارتی خود از هند را در شهرهای زرنج و هرات و قندهار و غیره بگذارد و نادرخان ابدالی را به محافظت آنها بگمارد. بنا بر این دلیلی نداشت که تعدادی یهودی سرگردان را به مشهد ببرد و به این مهم بگمارد! در اصل داستان ساخته و پرداخته یهودیان نیز اشاره ای به سپردن گنج و خزانه ی نادری بدست یهودیان نمی شود. یهودیان مورد اعتماد حکومت، سر از بازار و مزارع تریاک در می آوردند و در حقیقت با کشاندن ایرانیان به باتلاق اعتیاد، بر اندوخته ی خود و گنج پادشاه می افزودند!

اما نکته جالب اینجاست که این یهودیان وطن پرست و بیش از حد ایرانی، به اعترافات بی پرده ای دست می زنند و اسرار مگوی خود را باز گو می کنند. به احتمال قوی آنان تحت تأثیر وطن پرستان تریاک ایران که در رابطه تنگاتنگ با رژیم صهیونیستی قرار دارند و هر روز از طریق رادیو صدای اسرائیل، با موعظه های خود به راهنمایی و ارشاد ایرانیان می پردازند، ارشاد شده و به حقیقت گویی روی آورده اند. در حقیقت انتقاد و انتقاد از خود را پذیرفته اند! زیرا آنان بی پرده سخن می گویند و اعتراف می کنند که از اعتماد و مهربانی میزبانان خود به نحوی شایسته و انسانی بهره برداری می کرده و در ازاء خرید پوست و پنبه، به آنان تریاک می فروخته اند! آنهم تریاک ناب و مرغوب صهیونیستی. یعنی تریاک که یهودیان خود با عرق جبین تولید می کرده اند! آنهم نه برای بقا (که خود عملیست ناپسند و جنایتکارانه) بلکه چون تجارت پر منفعتی بود! سیاستی کاملاً ضد بشری و یهود پسندانه!

سیاست تولید تریاک و تریاک فروشی فرزندان غیور بنی اسرائیل و قوم باصطلاح برگزیده، به ایرانیان در آن دوران، مصادف است با اجرای همین سیاست استعماری جنایتکارانه و ضد بشری توسط دولت مردان انگلیسی و کمپانی هند شرقی (شعبه شرقی Karen Haechod) در شبه قاره ی هند و سالهای بعد در کشورهای جنوب شرقی آسیا و ایران. این سیاست ضد بشری و استعماری که کماکان از طرف یهودیان آنوسی، در ایران ادامه دارد و روزانه صدها نفر از جوانان ایرانی را به کام دیو اعتیاد می کشاند، با هدف نابودی ایران و قربانی نمودن ایرانیان خرد گرا و بشر دوست دنبال شده و همچنان ادامه دارد.

در ایران، بویژه در استانهای جنوبی و شرقی کشور، تا آنجا که درحافظه ی تاریخ بر جای مانده است و پدرانمان باز می گویند، انگلیسیها تریاک را به بهای مثقالی ده شاهی در اختیار مصرف کنندگان قرار می دادند و سوخته آنرا به مبلغ یک ریال خریداری می کردند تا آنان را در کشیدن تریاک و غلظیدن بیشتر در باتلاق نابودی و بی خانمانی و سرانجام مرگ تدریجی حریص نمایند. سیاست دفاع و حمایت صهیونیستی از مصرف کنندگان!

این سیاست جنایتکارانه و ضد بشری استعمارگران، یعنی تجارت تریاک در چین فجاجی دهشتناکی به بار آورد. عاقبت آزادبخواهان و بشردوستان چینی، در برابر استعمارگران و غارتگران ماوراء بحار علم طغیان و مقاومت برافراشتند و به جنگی تمام عیار بر علیه استعمارگران دست زدند.

استعمارگران انگلیسی که بزرگترین محل در آمد خود در چین را با خطر مواجه می دیدند، با لشکر کشی به چین، بیرحمانه به کشتار مردم بی گناه چین پرداختند و آنان را به خاک و خون کشیدند. این جنگها و درگیریهای طولانی که در نهایت در سال ۱۸۴۰ به پیروزی ارتش و مردم چین منجر گردید، به جنگ تریاک معروف شده است.

با توجه به اینکه دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی بطور در بست در اختیار الیگارشی یهود و سازمان ماسونیک قرار داشت، سیاست تریاک فروشی یهودیان در ایران و سیاست دولت استعماری انگلیس را در کنار همدیگر بگذارید تا به عمق فاجعه و سیاست یکدست دولت پنهان یهود در مقابل باشندگان بی پناه زمین پی ببرید. باشندگانی که در چنبره عنکبوتی صهیونیستهای ضد بشری گرفتار آمده و ساحل نجات را جستجوگر بوده و هستند!

همین سیاست، که در تقابل کامل و دشمنی عریان با جهان بشری قرار دارد، هم اکنون توسط آنوسی های حاکم بر ایران و افغانستان، توسط فرزندان آنوسی و تازه مسلمان همان چهل خانواده که در رأسشان آیت الله و اعظ طیبی، سلطان خراسان و رهبر مافیای توزیع مواد مخدر و ملا محمد عمر قرار گرفته اند، در جامعه ما و جهان اعمال می شود. این یهودیان عبا برتن و عمامه بر سر، به جای حل معضلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دو کشور ایران و افغانستان، سیاست معتاد نمودن جوانان بیکار مانده و جویای کار را در پیش گرفته و هر روز که می گذرد بر تعداد قربانیان تریاک و هروئین می افزایند تا نه تنها خود از شر جنبشها و انقلابات توده ای در امان نگاهدارند، بلکه بدون درد سر راه بقدرت رسیدن حکومت جهانی یهود و تسلط کامل صهیونیسم جهانی را هموار و بی خطر نمایند. آنوسی های ایران و افغانستان نیز همچون اسلاف یهودی و آنوسی خود در پی تجارت پر منفعتند و پایه زر اندوزی خود را بر ویرانی ملک و پیروی از سیاست حکومت پنهان یهود قرار داده اند! نیازی به گفتن نیست که در جهان امروز، بزرگترین مافیای تولید و توزیع مواد مخدر در سطح جهان، در انحصار امپریالیسم جهانی و سازمان های صهیونیست - ماسونیک قرار دارد. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بزرگترین رقم وامهای خود را در اختیار صاحبان کارخانجات هرویین سازی، دارندگان مزارع تریاک، ماری جوانا و کوکائین می گذارند و با همه ی توان مالی، تسلیحاتی و ترابری از آنان حمایت می کنند! سازمان سیا، اینتلجنت سرویس، موساد و وزارت اطلاعات و امنیت ایران، پاکستان و افغانستان مسئول توزیع محصولات تولیدی این کارخانجات در سراسر جهان هستند و بزرگترین شبکه های تولید و توزیع مواد مخدر را رهبری می نمایند. این جنایتکاران تاریخ بشری با رهبری و هدایت این شبکه های جنایتکار، علاوه بر بدست آوردن سودهای نجومی، هر ساله هزاران نفر از باشندگان زمین را به کام اعتیاد، این هیولای وحشتناک و دهشت

برانگیز می اندازند و از گردونه مبارزات حق طلبانه و ضد صهیونیستی - امپریالیستی خارج می کنند تا با خاطری آسوده به غارت و چپاول جهان بپردازند. قسمت اعظم اندوخته خاندان سلطنتی انگلیس و دیگر رهبران و وابستگان الیگارشی یهود از محل فروش مواد مخدر و غارت منابع نفت خاورمیانه بدست آمده است.

همانطور که در جریان قتل های زنجیره ای و افشای باند فلاحیان - سعید امامی گوشه هایی از فعالیت های تجاری این باند تبهکار روشن شد، در ایران آنوسی زده، شبکه توزیع مواد مخدر و گسترش مراکز فساد و فحشاء در انحصار وزارت اطلاعات و امنیت، سپاه پاسداران و الیگارشی پنهان یهود قرار داشته و دارد! این جنایتکاران که با بی رحمی تمام به کشتار و نابودی ایرانیان وطن پرست و آزادیخواهان جان بر کف این سرزمین ادامه می دهند و از اعمال هیچ جنایتی در داخل و خارج از مرزهای ایران روی گردان نیستند، پیوندی ناگسستنی با رهبران جامعه ی یهود و حامیان مافیاهای تولید و توزیع مواد مخدر در سطح بین المللی دارند و از حمایت های همه جانبه ی آنان بر خوردارند!

در ایران آنوسی زده، در رأس این الیگارشی پنهان و حاکمیت صهیونیستی، آنوسی آیت الله واعظ طبسی، پادشاه جنایت پیشه و غارتگر خراسان قرار دارد! او که با در اختیار داشتن تولید آستان قدس رضوی بر یکی از بزرگترین منابع مالی ایران پس از شرکت ملی نفت کنترل دارد، با در اختیار داشتن تعداد زیادی پاسدار و بسیجی جان بر کف بر مرزهای شرقی ایران و استان پهناور خراسان حکمفرمایی می کند و یکی از مخوف ترین و قدرتمندترین مافیای مواد مخدر در سطح منطقه و جهان را رهبری و هدایت می نماید!

آنوسی، آیت الله واعظ طبسی، که به ظاهر نماینده ولی فقیه در خراسان است و تولید آستان قدس رضوی را بر عهده دارد، شخصیتی است که اعمال ضد بشریش کمتر از سوی ایرانیان آزاده و وطن پرست مورد توجه و پرسش قرار گرفته است. زندگی و اعمال این آنوسی غارتگر و جنایتکار در هاله ای از ابهام فرو رفته و تا کنون در باره ی وی و نقش جنایتکارانه اش در توطئه های ضد بشری و ایران بر باد ده کمترین تحقیق و تفحصی صورت نگرفته است! برآستی این آنوسی قدرتمند و صاحب نفوذ کیست و در دولت پنهان یهود چه نقشی بر عهده اش گذاشته شده است؟

اگر او برآستی نماینده ولی فقیه است و حکومت پنهان یهود را رهبری و نمایندگی نمی کند، چرا برای دیدار با رهبر و دیگر مقامات عالی رتبه کشوری، برای یک بار هم که شده به تهران و قم تشریف فرما نمی شود؟ تا آنجا که در حافظه تاریخ و ایرانیان بر جا مانده است و به خاطر می آورند، در تمام دوران حیات جمهوری آنوسی های ایران، مسئولان درجه یک مملکتی، از ولی فقیه، رؤسای سه قوه، رئیس شورای مصلحت نظام و فرماندهان سپاه پاسداران گرفته تا آیت الله ها و حجت الاسلام های رنگ و وارنگی که بر مقدرات و ناموس ملت فرمان می رانند، همه و همه مجبورند به منظور آستان بوسی و دست بوسی این آنوسی غارتگر رهسپار مشهد شوند و به حضور ایشان شرفیاب گردند و گزارش اعمال ننگین و اهریمنی خود را به وی بدهند! چرا؟

آنوسی واعظ طبسی، که علاوه بر تولید آستان قدس رضوی، رهبری مافیای پخش مواد مخدر در ایران و بخشی از جهان را به عهده دارد، خود را موظف می داند که بنا به وظایف آنوسی گری، مواد مخدر مصرفی بیش از شش میلیون ایرانی گرفتار در چنگال اهریمن اعتیاد را در اختیارشان قرار دهد و آنان را در وضعیتی نگاهدارد که از فرط بیکاری و ندانستن مسکن و بهداشت و غیره نه تنها موی دماغ حکومتگران و مقامات جمهوری جهل و جنایت نشوند بلکه در خلوت تنهایی و بیکسی خود آرام و آهسته بمیرند و جهان فانی را برای جهانخواران قدرتمند و زالوهای جامعه ی بشری که بهشت این جهانی خود را بر جهنم توده های محروم و در گهواره ی جهل نگاهداشته شده باقی بگذارند!

عشق فاجعه و میزان جنایت و تبهکاری این آنوسی های اهریمن خو زمانی روشن می شود که بر پایه اسناد رسمی و آمارهای منتشره از سوی مقامات و نهادهای مسئول می شنویم که تنها در تهران بزرگ، یعنی پایتخت و دارالخلافه ی ام القرای اسلامی آنوسی ها روزانه پنج تن تریاک و دیگر مواد افیونی به مصرف اقشار محروم و فراموش شده ی جامعه می رسد!

آنوسی واعظ طبسی روابط تنگاتنگی با سران باندهای مواد مخدر افغانی و سازمان امنیت پاکستان دارد که به نمایندگی از سوی سازمان سیا پیشگام توزیع و پخش مواد مخدر در سطح منطقه و جهان است! این سازمان جهنمی، علاوه بر حمایت همه جانبه از آنوسی های حاکم بر افغانستان و تروریست های چین و عرب و چینی و پاکستانی مقیم در این سرزمین، با امکانات نظامی و تسلیحاتی چشمگیری از تاسیسات عظیم هروئین سازی شهر رباط افغانستان که درمثلت ایران، پاکستان و افغانستان قرار دارد حفاظت و پاسداری می کند!

به داستان نادرشاه و یهودیان مورد اعتمادش بر گردیم و ببینیم که این پادشاه اسلام پناه، با رعایا و محرومان جامعه که مذهبی به غیر از مذهب پادشاه داشته اند چه نوع برخوردی داشته است! پادشاهی که همصدا و هم آوا با یهودیان، از سوی تاریخ نگاران و وقایع نویسان عصر نادری نیز که در نوشته ها و سیاه بر روی سفید آوردن های خود بارها و بارها از او به عنوان { فرزند شمشیر }، { خدیو داد گستر } و { پادشاه خطا پوش و جرم بخش } یاد نموده اند، مورد تعریف و تمجید قرار گرفته است! به شهادت تاریخ و گواهی نویسندگان و وقایع نگاران آزاده و غیر وابسته به فرمانروایان مرتجع و دولت پنهان یهود، در دوران همین { خدیو دادگستر } چشم و زبان ایرانیان محروم و زحمتکشی را که قادر به پرداخت باج و خراج و بهره مالکانه نبودند از حلقه در می آوردند و می برینند و اموالشان را به نفع اسلام و پادشاه اسلام پناه ضبط می نمودند.

از ستم پادشاه و بیدادگریهای عوامل جنایتکار وی در حق رعایا و کشاورزان تحت ستم، در سال ۱۱۵۵ هجری قمری در شهر خوارزم و روستاهای اطراف آن شورشی بزرگ با شرکت توده های محروم بر پا شد. همزمان بلخ نیز بپا خواست. در همین دوران، یعنی در فاصله ی سالهای ۱۱۵۳ و ۱۱۵۶ قمری در اطراف شهرستان شیروان دو شورش دهقانی به وقوع پیوست!

سپاهیان نادر با بیرحمی و قساوت هرچه تمامتر این قیام ها را سرکوب نمودند و با از حدقه خارج نمودن دیدگان شورشیان، { چهارده من چشم } برای شاه عادل و عدالت گستر ارسال نمودند تا رضایت خاطر وی را فراهم نمایند!

تاریخ نویسان یهود، دوران کوتاه حکومت زندیه را نیز همچون روزگاران صفویه (دوران سلطنت شاه عباس کبیر)، عصر رشد یهود ستیزی در ایران می شمارند و از سیاست پادشاهان این خاندان در قبال یهودیان گله مندند. چرا؟ تا آنجا که در حافظه تاریخ به جا مانده است، کریم خان زند، بنیان گذار سلسله زندیه که بر خلاف عرف و سنت های جاری، خود را وکیل الرعایا نامید، نسبت به سیاست انگلیس و راهزنی های دریایی آن کشور در آنها و سواحل جنوبی ایران دل خوشی نداشت. بنا بر این بر علیه سیاست استعماری پیرکفتار انگلیس که در آن دوران، دولت علنی و ظاهری یهود محسوب می شد، در خلیج فارس و جزایر آن منطقه قیام کرد و به آن دولت اعلان جنگ داد.

خان زند توانست در یک جنگ نا برابر در مقابل ناوگان قدرتمند انگلیس، جزیره خارک در جنوب بندر بوشهر را از چنگال استعمارگران خارج و به سیادت راهزنانه آنان بر خلیج فارس پایان بخشد. وی بعداً طبق فرمانی به انگلیسیها اجازه داد در بندر بوشهر نمایندگی بازرگانی دایر نمایند و در خلیج فارس به تجارت پردازند. در برابر این گردنکشی زندیان که به اعتبار و حیثیت یهودیان و نیروهای سرکوبگرشان که در قالب ارتش استعماری بریتانیایی کبیر ظاهر شده بود، لطمه ای جبران ناپذیر زده بودند، دولت پنهان یهود دست بکار شد و تصمیم گرفت همچون گذشته، با توطئه های پنهان و آشکار خود، انتقامی سخت از زندیان بگیرد! اجرا و به انجام رساندن این وظیفه ی خطیر و حساس تاریخی به عهده آنوسی حاج ابراهیم کلانتر گذاشته شد.

این آنوسی دسیسه گر با آغاز سلطنت لطفعلی خان زند، با کمک دستهای پنهان سازمان صهیونیست - ماسونیک مستقیماً به دنیای سیاست گام گذاشت و مجری سیاست های دولت پنهان یهود و سازمان فراماسونری در ایران گردید! خاندان منحوس و منفور این آنوسی جنایتکار و تبه کار تا پایان سلطنت وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم محمد رضا پهلوی، در رقم زدن سرنوشت محرومان و سیاست های داخلی و خارجی ایران اثر گذار بودند و باتوطئه گریها و خدمات بی شائبه خود به صهیونیسم و امپریالیسم، اثراتی منحوس و مخرب در جامعه ی ایران بر جای گذاشتند!

محمد حسن خان اعتماد السلطنه، در باره این آنوسی خدمتگزار و بی وطن که لحظه ای از پای ننشست و در راه انجام وظیفه به صهیونیسم و سازمان فراماسونری لحظه ای دچار غفلت و کوتاهی نگردید، چنین مینویسد:

((در نسب حاجی ابراهیم خان بن هاشم، معمرین اهل شیراز که مقارن همان زمان بوده اند، سخنانی می گویند و متفقاً در میان آنها چنین معروف است که اینها جدیدان اسلام قزوین بوده، از آنجا مهاجرت کرده به شیراز آمده اند.)) (۱۰۵)

حبیب لوی، مورخ یهودی نیز می نویسد که:

((حاجی ابراهیم فرزند حاجی هاشم یا آشر یهودی، و پدر یا جدش به دین اسلام گرویده بود.)) (۱۰۶)

دکتر یاکوب پولاک یهودی که بنا به تصمیم ژانسه جهانی یهود و سازمان جهانی صهیونیسم به منظور بررسی وضعیت زندگی یهودیان در ایران، در دهه ی ۱۸۵۰ میلادی از شیراز دیدن کرده و از نزدیک با زندگی یهودیان این شهر آشنا شده در کتاب خود، معروف به سفرنامه پولاک می نویسد:

((در شیراز رویهم رفته وضع یهودیان نظم و نسقی دارد زیرا آنان از حمایت خانواده متنفذ حاجی قوام برخوردارند. جد اعلائی حاجی قوام خود یهودی بود.)) (۱۰۷)

آنوسی ابراهیم قوام پسر حاجی هاشم (آشر)، بنیان گذار یکی از با نفوذترین و قدرتمندترین خاندان آنوسی حکومتگر ایرانی در دو سده اخیر تاریخ ایران به شمار می رود. حاجی هاشم (آشر) یا پدرش از یهودیان مهاجری بودند که در نیمه اول قرن هیجدهم از قزوین مهاجرت کرده و در شیراز مستقر شدند. دوران تکاپو و تلاش حاجی و پسرانش در شیراز مصادف است با حضور فعال کارگزاران و مزدوران کمپانی هند شرقی انگلیس در بندر بوشهر، بندرعباس، بصره و شیراز.

آشر یهودی یا حاجی هاشم آنوسی، در شیراز به ثروتی هنگفت و موقعیتی استثنایی دست یافت! او شش پسر داشت که معروفترین و برجسته ترینشان ابراهیم بود.

ابراهیم که مردی زرنگ و توطئه گری بی نظیر بود، سرانجام به دربار لطفعلی خان زند راه یافت و در سایه نیرنگ و دسیسه مدارج ترقی و پیشرفت را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت.

لطفعلیخان زند در سال ۱۲۰۳ هجری قمری در سن ۲۲ سالگی بر تخت سلطنت ایران تکیه زد. وی که هشتمین و آخرین پادشاه زند بود، پسر جعفرخان پسر صادق خان یعنی نواده ی برادری کریم خان زند، بنیان گذار این سلسله بود.

همانطور که گفتیم در دربار لطفعلی خان زند، کار ابراهیم بالاگرفت و در کوتاه مدت به یکی از قدرتمندترین مردان روزگار خود مبدل شد. نفوذ ابراهیم در دربار به جایی رسید که در غیاب شاه جوان زند، در منصب وزارت او می نشست و به رتق و فتق امور مملکت می پرداخت.

در سال ۱۷۹۱ میلادی و در زمان لشکر کشی پادشاه زند به اصفهان، حاجی ابراهیم کلانتر که در پی فرصتی می گشت، دست به کودتا زد و در پی ارتباطی پنهانی با آقا محمد خان قاجار، که پس از صهیونیست ها و دولت استعمارگر انگلیس، دشمن شماره یک و آشتی ناپذیر زندیان محسوب می شد، دروازه های شهر شیراز را بر رویش گشود. پادشاه جوان زند تلاش فراوانی به عمل آورد تا شیراز را از چنگ آقا محمد خان نجات دهد. جنگهای پی در پی او با سپاهیان قاجار به جایی نرسید و روز به روز قدرت وی را تحلیل برد. نهایتاً پادشاه جوان زند که توان مقاومت در برابر آقا محمد خان را نداشت به جانب کرمان گریخت. آقا محمدخان که سر در پی وی داشت، پس از فتح کرمان بیشتر مردم این شهر را کور کرد. سر انجام لطفعلی خان زند که از این شهر به آن شهر می گریخت در ارگ بم به چنگ آقا محمدخان قاجار افتاد و در سال ۱۲۰۹ هجری قمری به وضع فجیعی کشته شد.

خیانت آشکار حاجی ابراهیم قوام بر علیه شاه جوان و دلاور زند و نقش جنایتکارانه وی در صعود خانواده قاجار، او را به یکی از بد نامترین و منفورترین چهره های تاریخ معاصر ایران مبدل کرد. او براساس نمادی از خدعه گری، خیانت پیشگی، جنایتکاری و یهودیگری بود. میرزا عبدالکریم شیرازی، در تاریخ گیتی گشا، از او بعنوان { حاجی یهودی طینت نمرود طبیعت } یاد می کند.

((عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت به اندک غفلتی به دست حرامزاده لولی حسب یهودی نسبی می دهند که با ولی نعمت خود این گونه رفتار نماید... حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدید الاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی ستان، وکیل، در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله ای از محلات حیدری خانه شیراز و در ایام تسلط نواب غفران مآب بیگلربیگی نظر به صدور بعضی خدمات جزوی کدخدایی کل حیدری خانه به او تفویض یافته... آن یهودی زاده نمک به حرام... دست تصرف آن شهریار رستم حریف را از دامان قلعه شیراز کوتاه، و شیرازه ی دولت چهل ساله زند را پریشان و تباہ ساخته، لوائی خود را بی در عرصه آن مملکت افراخته...)) (۱۰۸)

دکتر عبدالحسین نوایی در (ایران و جهان) در باره این جرثومه فساد و عامل گوش به فرمان حکومت پنهانی یهود چنین به داوری می نشیند:

((این اعتمادالدوله همان کسی است که وزیر لطفعلی خان زند بود و خان زند به اعتماد وی از شیراز برای جنگ با آقامحمدخان رفت ولی او به ولی نعمت خود خیانت کرد و دروازه شیراز را بست و لطفعلی خان را راه نداد و مخدوم خویش را آواره کوه و بیابان ساخت. اعتماد الدوله با آقا محمدخان عهد و پیمان بست و شیراز را بدو داد و زن و فرزند و ناموس ولی نعمت پیشین خود را به دشمنان خونخوار او سپرد و در برابر این ردالت منصب وزارت یافت... باری، میرزا ابراهیم اعتمادالدوله به ردالت و خیانت صاحب مسند وزارت و عنوان صدارت شد و همه برادران و خویشان را بر سر کار آورد و دست هر یک را به حکومتی بند کرد... تا اینکه فتحعلی شاه به سلطنت رسید. وی ضعیف تر و کودن تر از آن بود که بتواند با مرد پخته دغلباز و روزگار دیده خیانت ورزیده ای چون میرزا ابراهیم خان بر آید.)) (۱۰۹)

حبیب لوی، مورخ یهودی، که کتابش پر از دروغهای شاخدار و داده های بی پایه و اساس است و مرتباً دم از ظلم و ستم ایرانیان بر یهودیان میزند، بنا به خصلت و ماهیت یهودی گرایانه اش بر خوردی کاملاً رذیلتی و جانبدارانه به نفع حاج ابراهیم کلانتر دارد و در مقابل از لطفعلی خان زند و کریم خان زند، چهره ای زشت و نفرت انگیز ترسیم می کند. برای نمونه او در صفحه ۴۹۶ کتاب خود (تاریخ یهود ایران) ادعا می کند که لطفعلی خان زند در اصفهان پنج دختر یهودی و در شیراز هشت نفرشان را به زور گرفته و به حرمسرای خود برده است.

در حالیکه حکومت آشکار و پنهان یهود، یعنی اربابان و ولینعمت های حبیب لوی، همیشه منتظر فرصتند تا از طریق عروسان بنی اسرائیل پوزه هر گردنفرازی را به خاک سیاه بمانند و او را به اطاعت و فرمانبرداری از خود وا دارند، این ادعای حبیب لوی بیش از حد مسخره و خنده آور به نظر می رسد! اگر چنانچه پادشاه جوان زند نا آگاهانه دست به چنین عملی میزد و همزمان ۱۳ عروس صهیونیستی را به حرمسرای خود می برد، دولت پنهان و رهبران جامعه یهود، دیگر نیازی به وجود آنوسی ابراهیم کلانتر و توطئه گری های وی نداشتند تا وی را در کنار شاه جوان زند قرار دهند! زیرا در بین این ۱۳ عروس بنی اسرائیلی که به حرمسرا و اندرونی پادشاه راه یافته بودند، بدون شک ملکه ای چون استر یافت می شد و هم می توانست پادشاه جوان زند را بدون دردسر و بی آنکه هزینه ای در بر داشته باشد به خدمت دولت پنهان یهود در آورد و با وسوسه های شیطانی خود، او را علیه ایرانیان و منافع آنان بر انگیزد!

خاندان قوام شیرازی در تمامی دوران های سپری شده، تا صبحدم پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، یکی از مقتدر ترین و ثروتمندترین خاندان های حکومتگر ایران بودند که مرکز قدرت و فرمانرواییشان در شهر باستانی و خوش آب و هوای شیراز قرار داشت! آنان املاک بی حد و حصر و پهناوری را در سراسر فارس و نقاط دیگر ایران در تملک خود داشتند و بر ایلات خمسه فارس (عرب، باصری، بهارلو، نفر و اینالو) ریاست داشتند! آنان در جنگ جهانی اول، از تفنگچیان و مزدوران عشایری ایلات خمسه به سود حفظ منافع غارتگرانه استعمارلجام گسیخته بریتانیا سود بردند و آنها را علیه وطن پرستان و مجاهدین جنوب بسیج نمودند!

آخرین فرد با نفوذ این خاندان، ابراهیم قوام، معروف به قوام الملک بود. او پدر زن آنوسی امیر اسدالله علم که مدتی نخست وزیر و سپس وزیر دربار پهلوی شد، بود. اسدالله علم و پدرش شوکت الملک (خان قانئات) که بزرگترین و با نفوذترین خان و فنودال منطقه ی خراسان و سیستان محسوب می شد، درحکومت پنهان یهود و سازمان فراماسونری از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند.

خاندان قوام با آرتور ولزلی Arthur Wellesley یکی از اعضاء برجسته ی الیگارشوی یهود و خاندان وی روابط تنگاتنگ و حسنه ای داشتند.

آرتور ولزلی که از سال ۱۷۹۴ با هلند بر سر تملک جزایر هند غربی در جنگ بود، در فوریه ۱۷۹۷ به همراه دسته تحت فرماندهی خود واردکلکتا شد. او در تمام دوران ماجراجویی های نظامیش در هند از حمایت همه جانبه الیگارشوی یهودی منطقه از جمله خاندان قوام در جنوب و علم در شرق ایران برخوردار بود.

خاندان یهودی تبار قوام شیرازی در دوران تکاپوهای ولزلی در ایران یار غار و از بزرگترین پشتیبانان وی محسوب می شدند. پس از آنکه خاندان قوام مورد غضب قرار گرفتند و ابراهیم خان قوام بدستور فتحعلی شاه به قتل رسید، میرزا ابوالحسن شیرازی (ایچی)، خواهر زاده و داماد قوام که حاکم شوشتر بود، به هندوستان پناه برد و به مدت چهار سال در پناه افسران و جاسوسان انگلیسی مستقر در هند، در رفاه و آسایش زندگی کرد. ریچارد ولزلی که در این زمان تصدی وزارت امور خارجه

انگلستان را به عهده داشت، همه نیرو و تلاش خود را به کار گرفت تا وزن و اعتبار سیاسی میرزا ابوالحسن شیرازی را در دربار ایران بالا ببرد. این تلاش و همبستگی تصادفی نبود، بلکه ریشه در پیوندهای عمیق و ریشه دار الیگارشی مستعمراتی بریتانیا و آوسنی های مستقر در ایران، به ویژه خاندان قوام شیرازی داشت.

طی سفری که ابوالحسن شیرازی در سال ۱۸۱۰ به لندن داشت، سیر گور اوزلی Sir Gore Ouseley (۱۷۷۰ - ۱۸۴۴) که یکی از اعضاء فعال و با سابقه مستعمراتی بریتانیا در هند بود، وظیفه میهمانداری او را به عهده گرفت. اوزلی که خود از گردانندگان لژهای ماسونی انگلیس بود، ابوالحسن خان ایلچی را به عضویت سازمان فراماسونی در آورد.

میرزا ابوالحسن ایلچی، در مدت اقامت خود در لندن، دو بار در خانه گلد اسمیثها که از قدرتمندترین یهودیان و بانکداران اصلی لندن هستند میهمان بود. در پایان این سفر، هیئت مدیره کمپانی هند شرقی به پاس خیانت های خاندان قوام به منافع ایران و ایرانیان مقرر می ماهیانه ای به مبلغ یک هزار پوند استرلینگ برای میرزا ابوالحسن خان تعیین کرد که تا زمان مرگش، یعنی به مدت ۳۵ سال به وی پرداخت می شد. پس از بازگشت میرزا ابوالحسن شیرازی ایلچی، فتحعلی شاه قاجار او را مورد تقدیر و مرحمت ملوکانه قرار داد و به او لقب خانی اعطا کرد.

اوزلی به همراه میرزا ابوالحسن خان شیرازی در جنگ بین ایران و روسیه نقش فعال و مرموزی را بازی کردند. معاهده ننگین و اسارت بار گلستان (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) با میانجیگری اوزلی بین دولتین ایران و روسیه منعقد شد. طرف ایرانی امضاء کننده ی پیمان ابوالحسن خان شیرازی بود.

سر دنیس رایت، می نویسد:

((عهد نامه گلستان... برای ایرانیان ضربه سختی بود و آنان مجبور شدند تمام قلمرو خود را در شمال رود ارس از دست بدهند و از آن پس این رودخانه به صورت خط مرزی شمال باختری ایران باقیماند. ایرانیان اوزلی را به خاطر این تحقیر سرزنش کرده اند و اشتیاق او را برای برقراری صلح ناشی از ترجیح دادن منافع بریتانیا به منافع ایران دانسته اند.)) (۱۱۰)

ابوالحسن خان شیرازی از مخالفین سرسخت میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی، وزیر عباس میرزا نایب السلطنه و اولین صدراعظم محمد شاه قاجار بود. او در دوران صدارت قائم مقام از صحنه ی قدرت برکنار و خانه نشین شد. وی در این دوران یکی از اعضاء فعال و پر جنب و جوش توطئه گری و دسیسه چینی بر علیه قائم مقام بود. پس از قتل قائم مقام در ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵، ابوالحسن خان مجدداً به قدرت رسید و در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی وزیر امور خارجه ایران شد. اوتا زمان مرگ (۱۸۴۵ میلادی) در این سمت باقی ماند و به خیانتهای خود در راه منافع صهیونیسم، سازمان فراماسونری و دولت پنهان یهود ادامه داد.

با وجود چنین مهره های حساس و کارآمدی که دست به شنیع ترین خیانتها و جنایتهای ضد ایرانی زده و می زنند تا از منافع دولت پنهان یهود، نگهبانی و پاسداری کنند، هنوز زبان شکوه و شکایت تاریخ نگاران لجام گسیخته و دریده یهود دراز است و بی شرمانه سیاه بر روی سفید میآورند. به راستی شما طلبکاران همه تاریخ، خیانت های پنهان و آشکاران به ایران و منافع ایرانیان را چه توجیه می نامید و بر آنها چه نامی می گذارید؟ قراردادهای اسارت بار گلستان و ترکمنچای را که با واسطه گری و امضای خرمهره های سر سپرده ی شما به ایران و ایرانی تحمیل شده و قسمتی از خاک ایران را از مام میهن جدا و به بیگانگان سپرده است، با چه زبانی توجیه می کنید؟

تاریخ نگاری به شیوه ی یهودیان و زدودن حافظه ی تاریخی کسانی که در روند و پروسه ی مبارزه قرار نداشته اند و علاقه ای نیز به سرگذشت پدران و نیاکان خویش ندارند، یکی از راه چاره های صهیونیستی و یهودپسندانه است. برای مثال: داستان قتل ناجوانمردانه میرزا تقی خان امیرکبیر، امروزه بر هیچ ایرانی وطن پرست و آزاده ای پوشیده نیست و همگان میدانند که این ایرانی وطن پرست و آزاده چسان و با توطئه ی چه کسانی در حمام فین کاشان به قتل رسید. یکی از تاریخ نگاران مزدور و مهرهای سرسپرده دولت پنهان یهود، بنام آوسنی میرزا محمدتقی بن مل احمد علی کاشانی ملقب به لسان الملك و متخلص به سپهر که ممدوح محمد شاه و منشی و مستوفی دیوان وی بود و واقعه ی قتل او را چنین به رشته ی تحریر در آورده و در باره قتل این فرزند خلف ایران، وقیحانه و غیر مسئولانه چنین ادعا نموده است:

((پس از مدت يك اربعین که میرزا تقی خان در قریه فین روز گذاشت، از اقتحام (خود به مشقت انداختن) حزن و ملال، مزاجش از اعتدال بگشت، سقیم و علیل افتاد و از فرود انگلستان پا تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت.)) (۱۱۱)

نظر شما در این باره چیست؟ با چنین شیوه ی نگارش و تاریخ نویسی ای آشنایی ندارید؟ بخش های عظیمی از تاریخ سرزمین بخون نشسته ی ما را چنین نگاهشته اند و برای ما و آیندگان به یادگار گذاشته اند! شیوه ای رذیله که با هدف زدودن حافظه ی تاریخی و در اسارت نگاهداشتن ما بکار گرفته شده و می شود!

چه باید گفت و چه باید کرد؟

به نظر میرسد که بهترین و جامع ترین جواب را به این آوسنی بیشرم و خدمتگزار دولت پنهان یهود، مجد الاسلام کرمانی با این دو بیتي زیبا داده باشد:

به تاریخ جهان میرزا تقی رید
از آنکه خواست تاریخی نویسد
لسان الملك از آن دادش لقب شاه
که تا خود ریده خود را بلبیسد

تاریخ نگاران یهود، یعنی نوادگان خواجه رشید الدین فضل الله، ثعالبی و میرزاه محمد تقی کاشانی (سپهر) چنین ادعا می کنند که یهودیان و دولت فخریه انگلستان، در به ثمر رسانیدن انقلاب مشروطیت نقش به سزایی داشته اند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند.

از جمله وقایعی که زمینه ساز انقلاب مشروطیت ایران گردید و مردم را بیش از پیش رو در روی حکومت قاجار و سلطان دین پناه ناصر الدین شاه قرار داد، واقعه رژی و جنبش تنباکو بود. جنبشی که حتی زنان خانه دار را نیز به میدان مبارزه کشید و رو در روی رژیم استبدادی قرار داد. بر اساس داده های تاریخی، دولت فخریه ی انگلستان و آنوسی های نقاب داری که در ردای روحانی و سیاستمدار و غیره مخفی شده بودند، در این جنبش مردمی، مرتجعانه ترین و جنایتکارانه ترین موضع گیری ها را پیشه نمودند و درست سر بزنگاه تاریخی با خیانت آشکار به انقلاب و همگامی با مرتجعین و مستبدین و اسپرگرا و بیگانه پرست، گل های سرسبد جامعه ایران و هموطنان پیکارگر و رزمنده ی ما را که در سنگر آزادیخواهی و نجات میهن جای گرفته بودند به خاک و خون کشیدند و نهال نو پای انقلاب را بی ریشه نمودند!

اعتماد السلطنه از زبان امین السلطان صدر اعظم وقت چنین مینویسد:

((اوایل عید نوروز از زارعین تنباکو مطالبه مالیات می کنند و محصلین غلاظ و شداد به دهات می فرستند. زارع بیچاره بی پول، حاصل یک قطعه زمین را که صد تومان قیمت دارد، از ناچاری به تجار متمول شیرازی سلم به بیست تومان می فروشد و از این بیست تومان پانزده تومان به مالیات دولت و فرع حق حکومت و خدمتانه و قلق محصل می دهد و برای خود او نمی ماند مگر پنج تومان. تجار شیرازی که این فایده و نفع کلی را می برند، در تمام مملکت فارس از پنجاه الا شصت نفر می باشند ... و غالباً با عمال و خوانین و علما همدست و شریک می باشند ... با ورود مأمور دخانیات، وقتی تجار دیدند از آن منفعت کزاف محروم می شوند ... بنای افساد و تفنن را در کار کمپانی اداره دخانیات گذاشتند ... از علمای شیراز آنها که عاقل بودند، قبول ریاست عارضین تجار و کسبه را ننمودند. سید علی اکبر نامی که در حقیقت مردی عامی است و امتیازش فقط اینکه داماد میرزا حسن شیرازی سامره ای می باشد، ... ملاذ و کف تجار تنباکو فروش شد. جمعی دور او را گرفتند و آن ... بر آن داشتند که برود بالای منبر، از دولت بد بگویند و دادن امتیاز را تشنیع نمایند. آن پنجاه شصت نفر هم در کوچه های شهر شیراز افتاده، بعضی مردم عوام ساده لوح را با خود همراه کرده، هیاهویی نمودند و مختصر شورشی شد. یک دو روز دکاکین را بستند ... ناچار اصلاح کار را از قوام الملک خواستیم. او جمعی از ایل عرب را که سپرده به او بود، مسلح نموده و به طرف مسجد جامع که شورشیان در آن جا جمع شده بودند شتافت و جمعی را با تیر و تفنگ مقتول ساخت. بعضی پناه به امام زاده معروف به شاه چراغ بردند، در همان بقعه نیز چند تن کشته شدند. (این جنایات ضدبشری خاندان منفور و خبیث قوام، از سوی صهیونیستها و تاریخ نگاران منفور شاه الهی که از آخور دولت اشغالگر اسرائیل و دستگاه خبر پرانی آن تغذیه می کنند، شرکت یهودیان در انقلاب مشروطیت، خدمت به ایران و مبارزات وطن پرستانه نامیده می شود! ج - پ) شورش موقتا خوابید ... سپس برای آن که شهر آرام گیرد، دستور داده شد، سید علی اکبر از آن جا تبعید شود و قوام الملک اطاعت این امر نموده، سید علی اکبر را به خفت تمام از شیراز به بوشهر بردند و از بوشهر، با کشتی به بصره رساندند.)) (۱۱۲)

حال ببینیم که صهیونیست ها و تاریخ نگاران مزدورشان چه نظری دارند و با چه شیوه ی ردیلا نه ای خود را طلبکار مشروطیت و انقلاب رهائی بخش مردم ایران میدانند و با چه وقاحت غیر قابل تصویری سیاه بر روی سفیدی می آورند تا عوام را بفریبند و خواص خود فروخته را بیش از پیش با خود همگام نمایند!

((یهودیان ایرانی راه دشواری را پیموده اند تا سرانجام به شرایطی مشابه روزگار دیرین خود برسند. این روند از انقلاب مشروطیت آغاز شد. از گتوی تهران مجاهدانی به مشروطه خواهان پیوستند.)) (۱۱۳)

در باره نقش یهودیان در انقلاب مشروطیت، به سیاه بر روی سفید آوردنهای امنون نتصر نظری می اندازیم و قضاوت را به عهده خوانندگان عزیز می گذاریم.

((در حینی که در اطراف گیلان داوطلبان مجاهدین متوجه عده سپهسالار تنکابنی می شدند، دو نفر از جوانان یهود تهران هم به فداکاران راه آزادی پیوستند. یکی از آنها موسوم به حاجی داود ابراهام یعقوب پرفروش بود، که دارای شغل خیاطی و از حیث قدرت بیان در بین کلیه مجاهدین بی نظیر بود، در هر سخن رانیها (ی) خود، (به همین صورت نوشته شده و هیچگونه دخل و تصرفی در متن صورت نگرفته است. ج - پ)، کلیه مستمعین را به هیجان و خون آنها رابه قلیان (غلیان) میآورد، و از این رو بسیار مورد توجه سپهسالار واقع گشت ... جوان دیگری که بین ۱۷ - ۱۸ سال داشت و موسوم به عزیز آشر ربی رحیم بود ... عزیز بعداً به شغل عکاسی مشغول و در سر پیری در اثر بیکاری عازم اسرائیل گردید.)) (۱۱۴)

پیشتر گفتیم که تمام دوازده نفر اعضاء کمیته انقلاب مشروط، وابسته به لژهای فراماسونی بودند و در راستای اهداف نامقدس و ضد ایرانی برادران ماسونی خود گام برمیداشتند. با تلاش خانانان و ضد ایرانی آنان بود که انقلاب مشروطیت به شکست کشیده شد و نفیر های گلوله ی ضد انقلاب و دشمنان مردم در پارک اتابک اوج گرفت و بر روی سینه ی ستیر فرزندان این مرز و بوم بذر گلهای سرخ شقایق پاشید! انقلاب به خون نشست! مجلس به توپ بسته شد و دیکتاتوری وابسته مجدداً در شکلی و شمایی جدید بر سر نوشت محرومان جامعه مسلط گردید!

تاریخ نگاران مزدور بنون اشاره به این وقایع و معرفی مسببین این خیانت، تلاش می ورزند که نقشی برای خود و همپالکی هایشان بیابند تا به هر طریق ممکن خود را در انقلاب مردم ایران شریک و سهیم بدانند!

اما می بینیم که باهمه کندکاو و تلاش مذبحخانه ای که این تاریخ نگار زبردست صهیونیست به خرج میدهد تا در میان مجاهدین و مبارزین انقلاب چهره ای یهودی بیابد، ره به جایی نمی برد و نمی تواند به مدارک و اسناد قابل توجه و مثبتی دست یابد. در این انقلاب که بر خلاف انتظار صهیونیست - فراماسونها چهره ایران و منطقه را تغییر داد، یهودیان عادی و شناخته شده بر

اساس رهنمود رهبران خود و دولت پنهان یهود در ایران و تجربه های تاریخی درگیر نشدن. آنان دست بر روی دست گذاشتند و منتظر فرصت ماندند تا ببینند که در نهایت چه گروه یا دسته ای قدرت سیاسی را قبضه میکند و نتیجه ی فعالیت های برادران ماسونی که که انقلابی تر و پر شورتر از انقلابیون به میدان آمده و سکان کشتی انقلاب را در دست گرفته بودند به کجا می انجامد! علاوه بر آن، ماسونها انتظار داشتند که آنوسی های کارکنش و سرد و گرم روزگار چشیده ای که در رهبری انقلاب جا خوش کرده بودند، وظایف خود را بدون درد سر و دغدغه ی خاطر بپایان برسانند و با موانعی جدی برخورد نمایند. بنا به ادعای تاریخ نگاران یهود، دو جوان یهودی به مجاهدین راه آزادی پیوستند و در سنگر مبارزه دوش به دوش آنان رزمیدند! حال به استناد همان تاریخ و همان دروغهای بی سر و ته که یهودیان و دانشگاه عبری اورشلیم تاریخش مینامند ببینیم این دو جوان یهودی که در سنگر مشروطیت ایران، دوش به دوش مبارزین و انقلابیون رزمیده و نامی از خود برجای گذاشته اند، کیانند!

((...)) در باره جوان یهودی انقلابی موسوم به حاجی داود اطلاع دقیقی در دست نیست. به احتمال قوی او از اهالی رشت یا یکی از توابع گیلان بود و بیماری سل او، که بالاخره او را در سن ۲۵ سالگی از پای درآورد، نیز تا اندازه ای مؤید شمالی بودن اوست (در ایران تحت حاکمیت آنوسی های و دست نشانگان صهیونیسم و دولت پنهان یهود، فقط شمالی ها با بیماری سل دست به گریبان بوده و هستند. اینهم نظری است و معیاری! می توان به عنوان یک حکم صهیونیستی، آنرا در تاریخ علوم به ثبت رسانید. «هر مسلولی شمالی است و هر شمالی مسلول» . ج - پ) ... اگر خدمات حاجی داود جوان در تشجیع سربازان راه مشروطیت فراموش نشدنی است، ما لاقلاً باید از برخی از جزئیات این خدمات اطلاع حاصل می کردیم. در هر صورت، جوانی به صف مبارزین مشروطه خواه پیوسته و تا امروز کسی به این موضوع توجهی ندارد، ... اگر او مبارز بوده، و آنهم در راه مشروطیت ایران، چرا هیچ یهودی و هیچ سازمانی در طول نود سال اخیر به فکر تجلیل از او نیفتاده، و چرا چراغی و یا شمعی در یاد بود او در جایی ندرخشیده است. چرا باید چنین جوانی در قرن مطبوعات و رسانه های گروهی در فراموشی و گمنامی بماند، ... در باره دومین مجاهد یهودی نیز اطلاعاتی ناقص در دست داریم. گر چه عزیز آشر ربی رحیم در تهران بود، و در سالهایی که سه جلد کتاب تاریخ یهود ایران نوشته میشد، تماس با او کاری مشکل نبود، متأسفانه به این مبارز راه آزادی بیش از ۱۵ سطر اختصاص داده نشده ... دکتر لوی می نویسد که سر پیری به خاطر بیکاری به کشور اسرائیل مهاجرت می کند.)) (۱۱۵)

اینهم سرنوشت و پایان کار آن دو جوان یهودی که به اردوی مشروطه خواهان پیوستند و انقلاب و ملتی را مدیون قوم خود نمودند!!! کلمات و جملات بالا که بازگو کننده ی بدون شرح و تفسیرماهیت یک قلم بدست دروغ پرداز و مزدور است، بدون ذره ای دخل و تصرف عیناً از کتاب تاریخ یهودیان گرفته شده است. با امید که فرزندان ایران با دقت فراوان این موارد را بخوانند و بخاطر بسپارند!

شرح این واقعه به قلم سحر انگیز و معجزه گر امنون نتصر، یهودی ایرانی اصلی که در سرزمین گیلان و شهر رشت، دیده به جهان گشوده و به همین دلیل اطلاعات دست اول و ارزشمندی در باره ی مناطق شمال ایران دارد، ما را بیاد داستانی شیرین می اندازد که نقل آن در این جا بی مورد نیست. امیدواریم اتبساط خاطر شما را باعث گردد!

”آورده اند که جماعتی، دیگی بر روی اجاق گذاشتند و هرکس به فراخور حال خود، چیزی در آن انداخت تا آشی تهیه شود. ناگاه، عربی بیابانگرد توان دوان از راه رسید و موشی را که در دست داشت بدرون دیگ انداخت و با قیافه ای حق بجانب گفت: منم شریک!“

هموطن یهودی ما! متأسفانه با تمام تلاشی که به خرج داد، موشی هم در دست نداشت تا به دیگ انقلاب مشروطیت بیندازد و از این رهگذر، ما را همچون موارد قبلی (ساختن شهر شوش به دستور شوشندخت یهودی) به صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود بدهکار کند!

((نیروهای اصلی پیش برنده مشروطیت عبارت بودند از تجار، پیشه وران، روشنفکرانی که متأثر از افکار اروپایی بودند و روحانیون معتدل. این ترکیب در عین حال از پشتیبانی قدرت انگلستان دمکرات که در رقابت با روسیه استبدادی قرار داشت نیز برخوردار گردید.)) (۱۱۶)

نقش مثبت مجاهدین یهود در انقلاب مشروطیت در همین حدی بود که امنون نتصر با استناد به تاریخ یهود ایران و سایر منابع تاریخی در باره اش قلم فرسایی کرد و شاهکار آفرید. برآستی چرا؟!

اگرما حافظه تاریخی می داشتیم و برای پدران و مشایخ خود مستمعین خوبی بودیم، دشمنان ما در بقیه زمینه ها نیز به سرنوشتی بهتر از این دچار نمی شدند! دروغ گویی، کلاهبرداری و شیادی در میان جوامعی خریدار دارد که مردمانش در ناآگاهی و جهل دست و پا می زنند و از جهان پیرامون خود کوچکترین اطلاع و شناختی ندارند. بدبختی و ادبار تاریخی ما نیز از همین جهل و نادانی تاریخی و عدم شناخت ما نشأت می گیرد و به هر مزدور کلاهبرداری اجازه می دهد تا بر ایمان تاریخی و تحلیل و تفسیر بنویسند!!!

تداوم دیکتاتوری، غارت و چپاول مداوم، در وطن خویش غریب بودن، هر نا خدایی را خدا خواندن، گردن افراشته را در برابر هر کوتوله و ناقص الخلقه ی عقب مانده ای فرودآوردن، خفقان و سرکوب وحشیانه را تحمل کردن، در برابرکشتار و قتل عام جگرگوشه گان خود بی تفاوت نشستن و هرستمگر و خون آشامی را عادل نامیدن، ریشه درجهل تاریخی ما دارد!!! و سرنوشتی چنین شوم بر ایمان به ارمغان می آورد!

علت عجز و ناتوانی قلم بدستان و تاریخ نگاران صهیونیسم در باره نقش مثبت یهودیان در انقلاب مشروطیت، تنها به دلیل وجود آثار متعددی است که در باره این رویداد بزرگ تاریخی نگاشته شده و چپاول گران و غارتگران بین المللی هنوز فرصت آن را

نیافته اند تا آنها را به آتش بکشند و حافظه تاریخی ما را شستشو دهند. گر چه آنان بیکار ننشسته اند و تلاش خود را در این زمینه مینمایند. آتش زدن کتابخانه ی مجلس شورای ملی و غارت موزه ها و آثار باستانی بر جا مانده در استخر و پاسارگاد و شوش و غیره توسط آنوسی های حاکم، در سالهای پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ شمسی تلاشی است جنایتکارانه و تبهکارانه در این راستا که با هدف از بین بردن فرهنگ و تمدن باستانی ایرانیان صورت می گیرد.

نکته جالب توجه و حائز اهمیت، در تاریخ نگاری یهودیان و مزدوران صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود در آن است که وقتی نمیتوانند جای پای مثبتی در میان صفوف مردمی بیابند و خلقی را مرهون و مدیون خود نمایند، فوراً در صدد انتقام بر می خیزند و نیش زهر آگین خود را در بدن انقلاب و انقلابیون فرو می کنند!

در این جا نیز با همین پدیده و شیوه ی برخورد رذیلاانه و صهیونیست مآبانه روبرو هستیم! این تاریخ نویس تھی مغز و محقق بی مایه بدون ذکر نام و میزان خیانت برادران ماسونی خود به انقلاب مشروطه، چون از اثبات حضور دو جوان یهودی در صفوف انقلابیون در می ماند، فوراً پیروزی انقلاب (نه شکست آنرا) را به حساب دولت فخمیه انگلستان می گذارند. آنهم انگلستانی با القاب و پسوند و پیشوندهایی چون آزادیخواه و دمکرات! تو گویی همین انگلستان دمکرات، هم زمان با انقلاب مشروطیت ایران، مرتکب هیچ جنایتی در ایران، هند، افریقا و کشورهای جنوب شرقی آسیا نشده و به خاطر حفظ منافع صهیونیسم و فراماسونری، میلیونها نفر از ساکنان کره زمین را بروز سیاه نشانده است!

شیوه ی برخورد و نگرش آنان نیز همان شیوه برخورد و قضایوتی است که از جانب سلطنت طلبان شاه الهی نسبت به انقلاب شکوهمند بهمن ماه ۱۳۵۷ برآز می شود. این خام طمع های بیچاره که در یکی از مقاطع حساس و سرنوشت ساز تاریخی و در لحظاتی که امواج خروشان انقلاب در راه بود، از جانب اربابان امپریالیست - صهیونیست خود تنها گذاشته شدند نیز همچون دیگر برادران یهودی - آنوسی خود، با نادیده گرفتن شرکت میلیونی مردم در انقلاب و فراموش کردن خیانت های بی حد و حصر خودشان که برای رسیدن به جاه و مقام، راه پله ها و راهروهای لژ های فراماسونری را با مژگان جارو می کردند، و در وطن فروشی و خدمت به بیگانگان با یکدیگر به رقابت می پرداختند، بدون اشاره به خیانت های پنهان و آشکار خود و همدستی شان با آنوسی های جنایتکار حاکم بر ایران، به میدان آمدن مردم و قیام مقدسشان علیه نظام پوسیده ی سلطنت را به حساب دخالت مستقیم و تمام و کمال انگلیس می گذارند و در بوق و کرنا های باز مانده از جشنهای ۲۵۰۰ مین سال شاهنشاهی ایران می دمند. آنان آگاهانه و از روی دشمنی و کینه توزی حیوانی نسبت به ایران و ایرانی، نجات شاه از دریای توفانی انقلاب و تحمیل خمینی به مردم ایران، از سوی برادران صهیونیست - ماسونیک خود را در پرده استتار نگاه می دارند و هنوز هم با همه ی آزادیخواهی و دمکرات مسلکی حاضر به افشای حقیقت نیستند!

آش تاریخ نگاری حضرات آنقدر شور می شود که ذائقه خودشان را نیز آزاده میکند. بنا بر این نوك قلم را بر می گردانند و نغمه ای دیگر ساز می نمایند. شاید ما بر خطائیم و این موضع گیری جدید، حاصل تلاش و از جان گذشتگی میهن پرستانه ی تاریخ نگاران و اندیشمندان بزرگ ایرانی ای باشد که هر هفته سخنان نغز و گهر بارشان در باره ی تاریخ و تاریخ ادبیات ایران و شکوفایی این تاریخ در پرتو توجهات ولی عصر و پادشاهان اسلام پناه، از صدای اسراییل پخش می شود، تا حافظه تاریخی ما را از زنگار های ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی بزدایند و به ایرانیان بقبولانند که پادشاهان عدالت گستر ایران! یهودیان و آنوسی ها نقشی عظیم در تعالی و پیشرفت ایران، این ابر قدرت بزرگ منطقه و جهان داشته و دارند!

استخراج و فروش شش میلیون بشکه نفت و فروش آن به نصف بهای تعیین شده در بازار های بین المللی، تأمین بخش عظیمی از مواد مخدر مصرفی جهان، خرید های نجومی جنگ افزار های بی مصرف و از رده خارج شده با هدف کمک و به بنیه ی مالی کارخانجات اسلحه سازی و نجات آنان از ورشکستگی احتمالی و از همه مهمتر، حکومت بر بیش از هفتاد میلیون نفر انسان گرسنه که بیشترشان در زیر خط فقر زندگی می کنند و با مرگی سیاه و تدریجی دست بگریباندند، فرمانروایی بر سرزمین انسانهای گرسنه و بیکار و معاند و بیسواد، اگر نشانه ی ابر قدرت بودن نیست! اسمش را چه می گذارید؟

((اما در چنین فرصت درخشان تاریخی، یهودیان ایران نمی توانستند نقش موثری ایفا کنند. یهودیان ایران، دیگر آن ملتی نبودند که با قدرت و جسارت از مرز های ایران هخامنشی و اشکانی دفاع می کردند، دیگر آن جمع قدرتمندی نبودند که در مناطقی چون ارمنستان و بابل، والی و حاکم سلسله های ایرانی می گردیدند، یهودیان توان ریزنی و وزارت را همانند سعدالدوله و رشیدالدین فضل الله و امکان تجارت را همانند دورانهای طلایی بخارا و جاده ابریشم و بر پای شهر ها و آبادی هایی چون اصفهان قدیم و شوشتر، به کلی از دست داده بودند. نه از دانشگاه های سورا و وپومبدینا خبری بود، نه از بزرگان علم و دانش.)) (۱۱۷)

تاریخ نگاران یهود، تا آنجا که می توانند با دروغ نگاری های خود، حافظه تاریخی دیگر ملل جهان و بویژه ما ایرانیان را مخدوش می کنند و در این راه از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نمی کنند! آنجاکه نمی توانند برای خود نقشی دست و پا کنند و در پیروزی دیگران شریک شوند، فوراً بنای لاف و گزاف و ادعاهای آن چنانی را می گذارند و یهودی وار دروغهای شاخدار ی را بر دوش تاریخ بار می کنند تا ناآگاهان و فریب خوردگان وادی حیرت را بیش از پیش بفریبند و رام خود سازند. حال که دلیلی بر وجود شرکتشان در انقلاب مشروطیت یافت نشد، ۲۰۰۰ سال به عقب بر می گردند و دم از پاسداری از مرز های ایران دوران هخامنشی و اشکانی و مبارزات خود با سلوکیه و یونان و روم می زنند. در رابطه با این گزافه گویی های بی پایه و اساس، نقل این داستان بی مورد نیست:

شخصی ادعا می کرد که در بیضا (یکی از شهر های استان فارس) هفت رأس الاغ را کنار همدیگر ردیف می کردند و من از روی آنها می پریدم! ظریفی گفت : اگر بیضا نیست، هفت تا الاغ که موجود است!

روایت قوم باصطلاح برگزیده نیز چنین است. آنان شجاعت و شهامت خود را در سرزمین موعود و در پشت باروهای فرو ریخته ی اورشلیم برجای گذاشتند و پا بیای سپاهیان نبوکد نصر (بخت النصر) روی در راه نهادند و به جانب شرق آمدند. هدف از این راه پیمایی و سرگردانی ابدی نیز کشف و دستیابی به سرزمینهای نا شناخته ای بود که لابلای سنگها، شکاف کوهها و شیارهای خاکش چشمه های شیر و عسل می جوشید و مردمانش با بردباری و میهمان نوازی اجازه رشد و نمو به مهمانان ناخوانده و سمجی را می دادند که خدای و پیامبران خود را نیز به ستوه آورده بودند! آنان از همان زمان، توطئه گری ها، دسیسه بازیها و مظلوم نمایی های شیدانه خود را درکوله بارها نهادند و رو در راهی گذاشتند که باز گشتی در پی نداشت! آنان در سرزمینهای جدیدی که پای می نهادند، حتی سرزمینهایی که بوی طلا و نفت و غیره از خاکش به مشامشان می رسید خود را میهمان و آواره و سرگردان قلم داد می نمودند تا موظف به دفاع و جانفشانی و ایثار و از خود گذشتگی نباشند! موضعی که نه شهامت می طلبد و نه شجاعت! حقیقت نیز جز این نبود که این آزمندان سیری ناپذیر و توطئه گران حرفه ای برای ثروت اندوزی و چپاول روی در راه نهادند و سرگردانی ابدی را پذیرفته بودند، نه جان دادن و سربه نیست شدن را. آنان خود را بندگان برگزیده پروردگار عالم می دانستند و در رؤیای حکومت بر جهان و به اسارت در آوردن اقوام و ملل دیگر به سر می بردند! آنگاه که هدف چنین باشد و چنین رویایی در سر، توطئه گری، دسیسه بازی، خدعه و نیرنگ کارساز تر است و بیشتر به کار می آید تا شجاعت و شهامت که سر سبز را بر باد می دهد.

((با روی کار آمدن محمد علیشاه و دشمنی روز افزون او بامشروطه، روحانیون مرتجع به فعالیت بیشتری پرداختند و از جمله فشار بر یهودیان را افزایش دادند. اوباش و ملایان متعصب تهران یهودیان را با تهدید به خیابان آوردند تا علیه مشروطه به تظاهرات بپردازند، شعار تحمیلی بر یهودیان چنین بود: { ما امت موساییم، مشروطه نمی خواهیم! })) (۱۱۸)

نکته جالب و ظریفی که در این ادعای مسخره نهفته است، انسان را بی اختیار به خنده وا می دارد. زیرا شاه، همان موجودی است که یهودیان در طول تاریخ زندگی دور دراز خود در ایران، از او یهود آزاری و ستمی ندیده اند.

این شاه یهودی دوست، با مشروطیت دشمنی می ورزد و برای درهم کوبیدن سنگر مشروطه، دست به دامن لیاخوف روسی می شود تا مجلس شور را به توپ ببندد و خانه امید ملتی را با خاک یکسان کند. وی که تکیه بر قزاقان روس و آتش توپخانه آنان دارد، آمده تا ملتی را سرکوب و خفقان و دیکتاتوری چندین و چند هزار ساله را مجددا در کشور احیا نماید. قوم باصطلاح برگزیده بر خلاف سنن گذشته خود در کنار آزادیخواهان و در سنگر مشروطه خواهی دست به مقاومت و پایداری می زنند تا از نهال نو پای آزادی دفاع کند. مگر می گذارند؟ فشار و تضيیقات از هر سو شروع می شود تا قوم را به خود زنی و اعتراضات ناخواسته وا دارند. آنهم چه کسانی؟ روحانیون مرتجع! یعنی آنوسی های رنگ عوض کرده ای که چون یهودیان می اندیشند و از خط و مشی رهبران و پیشوایان آنان پیروی می کنند! این مرتجعین با تکیه به ارادل و اوباش، قوم برگزیده را به خیابانهای پایتخت می آورند تا شعار بدهند و بگویند:

ما امت موساییم مشروطه نمی خواهیم

در مقابل کی؟ در برابر محمدعلیشاه مستبد و لیاخف روسی؟ بیچاره قوم یهود! قومی مظلوم و غریب که از سوی این ملت شونیست و نمک نشناس، متحمل چه تحقیرها و فلاکتهایی شده است!!!

به فاصله سه، چهار صفحه ی کتاب، انسان با موضع گیری ها و تحلیل های گوناگونی رو برو می شود. ما در انقلاب مشروطیت شرکت داشتیم و دوش به دوش مجاهدین و مبارزین مشروطه خواه برای تحقق آن جنگیدیم. نه، نبودیم. چون ما دیگر آن یهودیانی نبودیم که از مرزهای امپراطوری هخامنشی و اشکانی پاسداری می کردیم و در کنار اشکانیان، پنجه در پنجه سلوکیان می افکندیم و آنان را به عقب می رانیم! ما حتی آن یهودیانی نبودیم که شهرهای بزرگی چون اصفهان و شوش و شوشتر را بنا می نمودیم تا ایرانیان بیابانگرد و غیر متمدن را با شیوه ی شهرنشینی و تمدن آشنا کنیم!

ما اندیشمندان و اریزنانی چون سعدالدوله و رشید الدین فضل الله نبودیم تا با راهنمایی های خود کشتی مملکت را از امواج توفانی برهانیم و به ساحل نجاتش برسانیم!. در استبداد صغیر، محمدعلی شاه که دشمن خونی مشروطه و مشروطه خواهان بود، مجلس را به توپ بست. روحانیون مرتجع فعال شدند و به کمک اوباش و ملایان متعصب تهران، ما را به خیابانها آوردند تا بر علیه مشروطه شعار بدهیم و بگویم:

ما امت موساییم مشروطه نمی خواهیم

و بالاخره، اصلا هیچکدام از اینها نبود. ما به خاطر اعلامیه لرد بالفور در باره کشوری که قرار بود، سی، چهل سال دیگر بر ویرانه های فلسطین بنا کنیم، چنان ذوق زده و خوشحال بودیم که کاری به آنچه در اطر افمان می گذشت نداشتیم! ما به آینده فکر می کردیم! به اتفاقاتی که در شمال ایران می گذشت! به جنگ جهانی اول و دوم! به بازگشت به فلسطین! به انتقام کشی از بابلیان، مصریان و رویا رویی با اعرابی که در سرزمین فلسطین ساکن بودند! آنهم پس از گذشت قرنها! قرنهایی که نفرت ما را نسبت به بشریت و انزجار آنان را نسبت به ما صد چندان نموده بود! قرنهایی که ما را به قدرتمندترین قدرت مالی و آبدیده ترین تشکیلات توطئه گری و جنایتکاری بدل نموده بود! ما در حالت و وضعیتی بودیم که می توانستیم با همکاری و همیاری ایالات متحده ی امریکا (اتازونی) که مدنیت و یهودیت در آن به نقطه ی اوج رسیده بود، سنگ بنای حکومت جهانی خود را بر زمین بگذاریم و جهانیان را به بردگان بی اراده قوم باصطلاح برگزیده تبدیل کنیم! ما وارثین زمین بودیم و برگزیدگان یهوه برای فرمانروایی بر این زمین! ما خود را برای سروری و آقایی بر جهان آماده می کردیم و از سال ۱۹۱۷ مهیای قدم گذاشتن به سرزمین فلسطین می شدیم تا دروازه های آسیا را بگشاییم و از منافع جهانی قوم خود پاسداری نمائیم!

((گرایش اصلی سیاسی در میان جامعه یهودیان ایران، صیونیزم بود. اگر چه مختصات صیونیزم نوع ایرانی دقیقا منطبق بر نهضت اروپایی آن نبود و فعالیت ملی، اجتماعی و تربیتی جمعیت های وابسته به این گرایش بیشتر از فعالیت مهاجرتی آنان بود،

اما آغاز آن مستقیماً با شادمانی و هیجانان ناشی از اعلامیه ۱۹۱۷ لرد بالفور دایر بر تأیید ایجاد کشور یهودی در فلسطین در ارتباط بود.)) (۱۱۹)

سازمان جهانی صهیونیستها (صیون یا صهیون نام کوهی است در اورشلیم که هیکل یا معبد بنی اسرائیل بر آن ساخته شده، لذا معنی لغوی صهیونیسم {هواخواهی از اصول تمرکز دادن بنی اسرائیل در فلسطین است} پس از نخستین کنفرانس جهانی خود که در سال ۱۸۹۷ میلادی در شهر بازل سوئیس، به رهبری تئودور هرتسل، معروف به پدر روحانی صهیونیستها برگزاشد، ضمن اتخاذ یک سلسله تدابیر و تصمیمات معین، رهنمودهای ویژه ای به صهیونیستهای آمریکایی داد که جوهر اصلی آن، این بود که صهیونیستها با برنامه ریزی و سرمایه گذاری در رشته های فرهنگی، فرزندان یهود را به نحوی تربیت کنند که بتوانند از طریق تحصیلات عالی، ارگانهای بالایی نظام امپریالیستی آمریکا را بدست آورند. با این هدف که از این راه بتوانند رویداد های جهانی را تحت کنترل خود در آورده و مسیر این تحولات و رویدادها را در جهت منافع و اهداف دراز مدت صهیونیسم تغییر دهند. سازمان جهانی صهیونیسم چندی پس از آن «تراست مستعمراتی یهود» را بوجود آورد. تراست مستعمراتی یهود، که یک شرکت سهامی جهانی بود، جد اعلی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول محسوب می شود. اتخاذ چنین تصمیمی از ریشه های پنهانی یک سلسله مسائل تاریخی آب میخورد که در صفحات گذشته بر شمریم. متفکران و سیاستمداران نژاد پرست قوم یهود با تفسیر و تأویل تعالیم تلمود، همواره به القای این اندیشه پرداخته اند که قوم یهود آفریده های برگزیده خداوند هستند و از آغاز خلقت، وعده ی حکومت بر جهان به آنان داده شده است. از سال ۱۷۱۷ میلادی که طرح سیاسی سازمان فراماسونری توسط دو تن از اندیشمندان یهود ریخته شد و سرخ این سازمان مخوف در جهان، بدست یهودیان ماسونیک افتاد، دستیابی فرزندان یهود بر مدارج علمی یا تسلط بر اقتصاد کشورها در سر لوحه آرمانهای نژادپرستان و غارتگران یهودی قرار گرفت. به همین دلیل درصد بالایی از شخصیتهای علمی جهان، از قرن هیجدهم به این سو متعلق به یهودیان بوده است.

یکی از علل رونق و پیشرفت فراماسونری در جهان، گرایش آن نسبت به جذب و پذیرش سرمایه داران، دولتمردان، اندیشمندان و شخصیت های نخبه و نامی جهان بود. تلاش فراماسونها بر آن بوده و هست که زمام امور کشورهای جهان را به طور مستقیم و غیر مستقیم در اختیار خود بگیرند و جهان را آماده تشکیل حکومت آزادگان (دولت جهانی یهود) کنند.

فراماسونری در آغاز با هدف مخالفت با استیلای کلیسا و کشیشان بر امور دنیوی بشر پا گرفت و عناصری از اندیشه های بورژوازی نوپای غرب را که در آن دوران به علت جوانی و بی تجربه گی و رویا رویی مستقیم با اربابان زمیندار، خصلتهای انقلابی و نوگرایانه داشت به انضمام باورهای مسیحیت و بودائیسم و دیگر ادیان شرق و غرب بویژه عرفان را به عاریت گرفت. فراماسونری در حقیقت یک جنبش دینی، اخلاقی و سیاسی بود که با هدف به هم پیوستن انسانها بر اساس محبت، خیر خواهی، معاضدت و کمک متقابل در بین قشر بنیادین پا گرفت. افراد زیادی بمنظور دست یابی به اهداف خاص خود و بر خورداری از امکانات وسیعی که این سازمان به دلیل یاری اعضایش به همدیگر، در اختیار داشت، بدان پیوستند.

فراماسونها، خداوند را معمار بزرگ کاینات می دانند. آنان ضمن مردود شمردن آتئیسم و بی دینی، از یک خردگرایی معتدل و روشنفکری هواداری می کنند. سازمان، اعضای خود را به مراعات اصول مخفی کاری و راز داری مفرط فرا میخواند. مخفیانه بودن مناسبات فراماسون های وابسته به یک لژ و پا فشاری در راز داری بیش از اندازه باعث گردیده تا جوانب مختلف این دستگاه مرموز و پیچیده در هاله ای از افسانه های آمیخته با حقیقت بماند و جهانیان از آن بی خبر بمانند.

پس از تشکیل نخستین لژ اعظم فراماسونری در سال ۱۷۱۷ در لندن و تسلط کامل صهیونیستها بر آن، فراماسونری با هدف تسلط بر کل جهان و بر پایی حکومت جهانی یهود بر اساس رهنمود های تلمود و اندیشه های ضد بشری رهبران صهیونیسم جهانی، در صحنه تاریخ جهان پدیدار گردید. شعب این تشکیلات مخوف و ضد بشری به تدریج در کشورهای اروپایی، آمریکایی و آسیایی و به ویژه در خاورمیانه و نزدیک برپا گردید. بدینسان فراماسونری به یک جنبش و تشکیلات جهانی مبدل شد. به عقیده محمود محمود تشکیلاتی که در سال ۱۷۱۷ سازمان دهی گردید:

((دیگر آن فراماسون اولی نبود. اگر کسانی هم از بقایای آن در انگلستان به این اسم و رسم وجود داشتند، آنها هم به این محفل عالی داخل شدند و مرکز آن به نام لژ عالی (گران لژ) در لندن دایر گردید. عقاید و رسوم و تشریفات فراماسون جدید به کلی چیز دیگر شد که هیچ شباهت به آن فراماسون اول نداشت. در تحت سرپرستی و هدایت این محفل عالی، تشکیلات فراماسونری به سرعت در تمام انگلستان و در مستعمرات آن توسعه یافت.)) (۱۲۰)

تقی شاهین ضمن بر شمردن ویژگیهای فعالیتهای سازمان های فراماسونری در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته، به نفوذ فراماسونری در این کشورها به عنوان جاده صاف کن استعمار انگلیس که بدنبال این سازمان مخوف در حرکت بوده است، اشاره می کند:

((یکی از شیوه های پیشبرد سیاست اشغالگرانه استعمارگران انگلیسی در هندوستان، استفاده آن ها از تشکیلات فراماسونری بود. آن ها به دنبال کمپانی هند شرقی به هندوستان داخل شده، در سال ۱۷۲۷ در شهرهای کلکته و آکرا ۲۷، در سال ۱۷۲۸ در شهر بمبئی ۸، تا سال ۱۷۵۲ در شهر مدرس ۲۰ لژ تشکیل داده بودند. در سال ۱۷۵۲، اشغالگران انگلیسی به دنبال برادران فراماسون وارد هندوستان شده، سراسر آن کشور را تبدیل به مستعمره خود کردند.)) (۱۲۱)

اما در ایران بلا زده که بیش از ۲۵۰۰ سال در چنگال مرگ آفرین رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان گرفتار بود چه گذشت؟ بدنبال توصیه رهبران برجسته صهیونیسم بین الملل که آرمان تسلط یابی بر جهان، هسته اساسی تفکر و اشتغال ذهنی شان را تشکیل می داد، آنوسی های ایرانی، با هدف خدمت و ایثار بیشتر در راه اهداف جنایت پیشه گان صهیونیسم و امپریالیسم جهانخواه به سرعت جذب تشکیلات فراماسونری شده و کماکان به خیانت نسبت به ایران و ایرانیان ادامه دادند. آنان با چشم باز

حلقه برادری فراماسونری را در گوش کردند و آگاهانه راه خیانت به ایران را برگزیدند زیرا بنا به خصلت یهودیگرانه ی خود از ماهیت این سازمان جنایتکار صهیونیستی که در سنین عجزگزی به حلقه فرزند خواندگان امپریالیسم درآمده بود و می رفت تا حکومت جهانی یهود را به قدرت برساند، آگاهی داشتند.

((از اوایل قرن نوزدهم پای هر ایرانی متشخصی که به اروپا رسید، مخصوصا به لندن، او را به این محفل سری دعوت کردند و امضا گرفتند و او را برادر و برابر خواندند و مهر کردند و دهانش دوختند. این آدم دیگر دلباخته آزادگان می شد و خود را مطیع و پیرو دستور آنها می دانست ... نمایندگان دولت انگلیس که در ایران مأموریت پیدا می کردند، در همه جا از این برادران داشتند و به سراغ هم میرفتند و یکدیگر را پیدا می کردند و با آن ها سر و سر داشتند و با هم رایگان بودند. انگلیسی ها این محافل را نه تنها در ایران داشتند، بلکه در تمام ممالک آسیایی و آفریقایی و سایر جاها داشتند. مأمورین رسمی دولت انگلیس دیگر در این ممالک غریبه نبودند، برادران دلباخته آزادی زیاد داشتند و آن ها انگلیسی ها را دوست داشتند و آن ها را غریبه نمی دانستند. همین که رو به رو می شدند یکدیگر را می شناختند و با هم رایگان می شدند.)) (۱۲۲)

در حالیکه قسمت جنوبی و شرقی ایران تحت حاکمیت و فرمانروایی بون چون چرای خاندان های آنوسی قوام شیرازی و شوکت الملک علم قرار داشت، بقیه آنوسی های تربیت شده مکتب فراماسونی نیز پس از بازگشت از فرنگ در دربار و وزارت خانه های مختلف به خدمتگزاران صادقانه در راه اهداف صهیونیسم جهانی و حکومت پنهان یهود مشغول می شدند.

محمود محمود، بنا به علل گوناگونی که بر ما معلوم نیست، بدون اشاره به حکومت پنهان یهود و قدمت ۲۵۰۰ ساله آن در سرزمین ایران، بر این عقیده است که بدبختی و سیه روزی ایرانیان از آن روزی شروع شد که عنوان فراماسون در این مملکت پیدا شد و محفلهای سریشان به اشاره (گراند لژ) لندن در این سرزمین بلا زده تشکیل گردید. وی به عوارض روان شناختی نفوذ فراماسونی در بین دولت مردان به ظاهر ایرانی و دست و دل مردگی رجال خود فروخته و مصلوب الاختیار این سامان که هدفی جز خیانت به میهن و خدمت به اربابان ماوراء بحاری خود ندارند نیز توجه نموده است. وی بدرستی می داند که اتفاقات و کارهایی که در دوران پادشاهان قاجار و پهلوی روی می دهد، کار شاه نیست و دست های دیگری در کار است. او همه ی این اتفاقات را به پای سازمان فراماسونی و تربیت شدگان این مکتب می گذارد، در حالیکه این روند، یعنی مصلوب الاختیار بودن پادشاهان ایران ریشه تاریخی دارد و به زمانهایی بر میگردد که نام و نشانی از فراماسونها و اندیشه پردازان جنایتکار صهیونیسم بین المللی نبوده است. دورانی که مرده خای و استر فرمان قتل عام ایرانیان خردگرا را صادر و به اجرا در می آوردند. زمانی که طی سه روز پیاپی، ایران زمین شاهد قتل عام فرزندان شریف خود بود و در این سه روز پیکر پاک هشتاد هزار نفر از فرزندان را در دل خود جای داد.

((وقتی که انسان با دقت اعمال و شرح حال رجال درباری فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه را مطالعه می کند، می بیند تمام آن ها مانند اشخاص فرسوده، بی حال و بی علاقه، مهمل و بیچاره هستند. مثل این است که مقدرات آن ها دست خودشان نیست. از خود اراده ندارند، این ها نیستند که صاحب مملکت ایران هستند. ایران صاحب دیگری دارد که غیر از شاه و صدر اعظم است ... وقتی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام را نمی گذارند یک سال صدارت کند و حاجی میرزا آقاسی را چهارده سال در صدارت حفظ می کنند، پیداست که کارکار شاه نیست. هم چنین میرزا آقا تقی خان امیرکبیر را با آن قدرت و توانایی از بین می برند و میرزا آقا خان نوری را در مسند صدارت می نشانند، همه می فهمند که کار شاه نیست، این دست دیگری است که میرزا آقا تقی خان را می کشد و میرزا آقا خان را به جایش مینشانند ... آن تشریفاتی که برای دخول به محفل فراماسون داده اند، هر تازه وارد از مشاهده آن تشریفات مات و مبهوت می شود، اختیار از کف او خارج است، خود را در مقابل چیزهایی مشاهده می کند که از خود بی خود می شود، در این وقت است که از او قول و قرار می گیرند و تا آخر عمر به آن محفل خود را بسته می بیند و برگشت برای او نیست و او امر آن بدون چون و چرا باید اجرا شود تا به بهشت موعود که آزادی تام و تمام سکنه جهان در آن است، برسند. آن وقت است که آزادی، برادری و برابری تمام روی کره زمین را خواهد گرفت.)) (۱۲۳)

ناهوم ساکالو Nahum Sokolow متفکر برجسته صهیونیست ادعا می کند که صهیونیسم ((غایت آمل هزاران سال بوده و در راه آن بهترین فرزندان قوم ماکوشیده و مبارزه کرده و رنج برده و جان داده اند...)) (۱۲۴)

فرزندانی چون استر، سعدالدوله و رشید الدوله همدانی که با همه توطئه گری و دسیسه چینی های ماهرانه، سرانجام در دام توطئه های دیگران گرفتار آمدند و جان بر سر اهداف نامقدس خود که همانا استحکام و اقتدار دولت پنهان یهود بود، گذاشتند. قاضی ل. براندیس L - Brandeis یکی از معروفترین رهبران صهیونیست مقیم امریکا گفته ناهوم ساکالورا تائید می کند و مینویسد: ((از هنگام ویران شدن هیکل، یعنی قریب به دو هزار سال پیش، آرزوی بازگشت به فلسطین همیشه با یهودیان بوده است.)) (۱۲۵)

هاوارد مورلی ساکار Howard Morley Sachar یکی دیگر از مورخان صهیونیست، از صهیونیستهای انگلیس، تاکید می کند که:

((صهیون ... تنها وهم و خیال زندگان مرده نبود. وی در قلوب یهودیان سرتاسر جهان جای داشت.)) (۱۲۶)

اما چه شد که به ناگاه در سده ی نوزدهم میلادی، صهیونیستها به یاد کتاب مقدس و وعده های فراموش شده ی یهوه در عهد عتیق افتادند؟ چه تحولی در سطح جامعه بین المللی روی داده بود که رهبران قوم باصطلاح برگزیده به فکر بازگشت به فلسطین افتادند و سالهای رباخواری و چپاولگری خود در اقصاء نقاط جهان را به عنوان پرچم مظلومیت خود بر سر دست بلند کردند و به دور آن به هیاهو پرداختند؟

قبلا نوشتیم که یهودیان به هیچ عنوان خواهان بازگشت به سرزمین فلسطین و تشکیل دولتی یهودی نبودند. آنان پس از تشکیل سازمان صهیونیسم و قبضه نمودن سازمان فراماسونری که نبض اقتصادی جهان سرمایه داری و در مراحل بعدی امپریالیسم

را در دست داشت، بنا به توصیه تئوریسین ها و برنامه ریزان صهیونیسم فکر تشکیل دولت یهود افتادند. در کدام قاره و کدام سرزمین، اصلاً برایشان مهم نبود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم بنا به ادعای منابع صهیونیستی، ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و قهرمان پیروز جنگ جهانی دوم، پیشنهاد تشکیل چنین دولتی را در منطقه کریمه شوروی مطرح نمود. این پیشنهاد با مخالفت شدید رهبران آمریکا، انگلیس و از همه مهمتر رهبران صهیونیسم جهانی روبرو شد.

به هر جهت، فلسطین تنها نقطه ای بود که صهیونیستها خواهان استقرار در آن و تشکیل دولت نبودند. اتفاقات پیرامون کانال سوئز به دنبال بیداری اعراب منطقه و نقش حیاتی این کانال در ارتباط دنیای غرب با کشورهای آسیایی که منابع عمده مواد خام مورد نیاز کشورهای صنعتی در آنها قرار داشت، باعث گردید تا صهیونیستها و یهودیان، تحت فشار رهبران و سر دمداران صهیونیسم بین المللی و امپریالیسم، به استقرار در سرزمین فلسطین و تشکیل دولت یهود رضایت بدهند.

ماکس نوردو طی سخنانی در سال ۱۹۱۹ که در آلبرت هال لندن ایراد نمود تعهدات متقابل صهیونیستها و هیئت حاکمه ی انگلیس را یک به یک بر شمرد. وی خطاب به هیئت حاکمه ی انگلیس، از جمله گفت:

((ما می دانیم که شما از ما چه می خواهید. شما می خواهید که ما پاسداران کانال سوئز باشیم، نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم. ما برای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده ایم، اما باید اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظایف را به انجام برسانیم.)) (۱۲۷)

با اینحال یهودیان قصد آسیایی شدن و آمیزش با ملت های عقب مانده ی آسیا را نداشتند، به عقیده آنان سکونت قوم باصطلاح برگزیده در آسیا، توهینی به یهودیان به عنوان قوم برگزیده ی خداوند محسوب می شد!

ماکس نوردو با بی شرمی و صراحتی {هرتسل} آسا نوشت:

((ما فرهنگ اروپایی را که طی دو هزار سال اخیر اندوخته ایم همچنان حفظ خواهیم کرد... ما به این فکر که باید آسیایی شویم می خندیم... ما از نظر انسان شناسی و فرهنگ همان قدر آسیایی خواهیم شد که {انگلساکسها} در آمریکا سرخپوست شدند. هدف ما باید این باشد که در آسیای صغیر همان کاری را بکنیم که انگلیسیان در هند کردند...)) (۱۲۸)

آنان با این نیت قدم به سرزمین فلسطین گذاشتند که با ساکنین آسیای صغیر همان کنند که انگلیسیان با هند و انگلساکسن ها با سرخپوستان بومی آمریکا کرده بودند. تجربه این کار را نیز داشتند. بنا بر این با اندوخته ای از تجربیات ضد بشری و ضد انسانی چندین هزار ساله ای چون، قتل عام کردن، آتش زدن، لینچ نمودن، مثله کردن و وحشت آفرینی به همراه تیم های ورزیده ای از جنایتکاران و آدمکشان حرفه ای قدم به سرزمین فلسطین گذاشتند و دست بکار شدند!

آیا آنان در راه تحقق این هدف، یعنی صهیونیست کردن آسیایی ها، موفق خواهند شد؟

ژان کلود گیلیو، در هیجدهمین قسمت گزارش خود تحت عنوان «بدنبال مسیر صلیبیون» که در لوموند مورخ ۹ اوت ۱۹۹۳ به چاپ رسیده است، سخنان جابر بر امکه نایب رئیس دانشگاه فلسطینی بیرزیت در ساحل غربی رود اردن را چنین آورده است. سخنانی که بدستی پاسخگویی اندیشه های خیال پردازانه و مالیخولیایی رهبران صهیونیسم جهانی، بویژه ماکس نوردو است:

((ماهیت اشغال اسرائیل فقط استعماری نیست، بلکه استعمار وطن گزین است. از زمان صلیبیون ۹ قرن می گذرد و مردمانی دیگر از راه های دور سر رسیده، میهنمان را اشغال و ملت مان را کشتار کرده و بخشی از آن را از وطن رانده اند تا خود جای او را بگیرند و دولت خاص خود را بر پا دارند. آن ها طی اقامت خود آثاری از خویش را بر سیمای اهالی بومی و نیز بر شکل خانه ها و بناها و کاخ ها برجا گذاشته اند ولی در تحلیل نهایی، آطور که این ۹ قرن نشان می دهد مردمان و فرهنگ ها به این گوشه از جهان آمده اند و رفته اند اما آنکه باقی مانده مردم همین سرزمین است. امروز با ورود صدها هزار مهاجر از روسیه و جاهای دیگر، با همان پدیده روبرو هستیم. آن ها امیدوارند در این جا زندگی بهتری داشته باشند. کسانی که این مهاجرت را تدارک دیده اند به آنان وعده داده اند که شکنجه و پیگرد آنان به پایان خواهد رسید. اما در همین احوال، موجودیت اهالی این سرزمین نادیده گرفته می شود. آن ها را تحقیر و از وطن خود آواره میکنند. از این مقایسه باید نتیجه گرفت آن ها که از شمال آمده اند، این بار باید در این منطقه جذب شوند. جذب آنان در این منطقه غیرممکن نیست. نمونه های جذب وجود دارد، اما مهاجرین کنونی این نمونه ها را به حساب نمی آورند.))

البته در رابطه با ما و سرزمین کهن سالمان، وضع به گونه ای دیگرست. ما با اشغالگرانی بیگانه که سرزمین آباء و اجدادیمان را غصب کرده باشند طرف نیستیم و پس از گذشت هزاران سال انتظار جذب آنان را در فرهنگ و تمدن خود نداریم. ما با دولت پنهان یهود، یهودیان و فراماسونرهایی روبرو هستیم که سالیان سال با ما همخانه اند و با همت پادشاهان و حکمرایان خود فروخته و بی لیاقت، نه تنها برمال و جان ما فرمان می رانند بلکه با نگاشتن تاریخ و تاریخ ادبیات بر گمراهی و ذلالت تاریخی مان می افزایند. ما ایرانیان، بر خلاف اعراب فلسطین و سایر اعراب منطقه برای ادامه حیات و جلوگیری از فرو افتادن به کام مرگ سیاهی که صهیونیستها بر ایمان تدارک دیده اند، نیاز به یک بسیج همگانی و قیام بر علیه تمام مظاهر یهودیت و دولت پنهانشان داریم!.

ولادیمیر ژابوتینسکی Jabotinsky شاعر اوکرایینی صهیونیست که عامل دولتهای غربی بود و پس از تاسیس لژیون صهیونیستها به همراه واحدهای انگلیسی برای اشغال آن سرزمین، پای به آن دیار گذاشت، اعلام داشت: ((فلسطین باید متعلق به یهودیان باشد، استقاده از شیوه های در خور برای تاسیس یک حکومت ملی یهود عنصر همیشگی و جاری سیاست ما خواهد بود. اعراب اینک می دانند که ما با ایشان چه خواهیم کرد و از ایشان چه می خواهیم. لازم است اعراب را در مقابل عمل انجام شده قرار داد و سپس بدیشان فهماند که سرزمین ما را تخلیه کنند و به صحرا بروند.))

بر اساس تصمیم سازمان ملل متحد در ماه نوامبر ۱۹۴۷، حکومت اسرائیل در سرزمینی به وسعت چهارده هزار کیلومتر مربع و جمعیتی برابر با یک میلیون و یکصد هزار نفر که مرکب از ششصد هزار یهودی و پانصد هزار عرب بودند تشکیل و به آمار کشورهای موجود بر روی صفحه جغرافیایی جهان افزوده شد.

صهیونیستها که از همان آغاز با هدف برخوردی چون برخورد امریکاییان با سرخ پوستان بومی و انگلیسی ها با هندیان، قدم به سرزمین فلسطین گذاشته بودند، در جنگ ۱۹۴۸، شش هزار کیلومتر مربع از اراضی فلسطین را با جمعیتی در حدود چهار صد هزار نفر عرب ضمیمه ی خاک خود کردند.

طبق آماري که منابع اسرائیلی در اوایل سال ۱۹۴۹ منتشر نمودند، در بیش از بیست هزار کیلومتر مربع این سرزمین اشغال شده بیش از یکصد و شصت هزار عرب باقی نمانده بودند. هفتصد و چهل هزار عرب دیگر تحت چه شرایط و اوضاع و احوالی ناپدید شدند و به کدام سرزمین رفتند؟ بر سر اموال و دارایی هایشان چه آمد؟ زمینهای مزروعی و غیر مزروعی شان را چه کسانی غصب کردند؟ چند نفر از آنان به علت پایداری در برابر نیروهای اهریمنی صهیونیسم و حاضر نشدن به ترک خانه و کاشانه خود کشته شدند؟ چه تعدادی از این بی پناهان بر اثر ابتلای به بیماری و گرسنگی حاصله از محاصره و تحریم قوم باصطلاح برگزیده یهوه جان سپردند؟

جهان تنها از گوشه ناچیزی از جنایات صهیونیستها در سرزمین های اشغالی آگاهی یافت. بدانسان که کشتار ایرانیان در مراحل مختلف تاریخی برده پوشی شد و شمه ای از فجایع آن به گوش کسی نرسید.

((صیونیزم راه حل مسائل اقلیت یهودی را مبدل شدن به اکثریت در کشوری از آن خود، با بستگی های عمیق تاریخی و مذهبی می دانست. اگر در سال ۱۹۱۹، صیونیزم یک امید و تخیل بیش نبود، این امید در سالهای ۱۹۵۰ و ۶۰ و ۷۰ به واقعیت پیوست این تحولی تاریخی بود که هیچکس را در طی دو هزار سال یارای رقابت با درستی و فایده آن نبود.)) (۱۲۹)

قبلاً نوشتیم که دولت پنهان یهود، سنگ بنای قدرت جهانی خود را در آشور و بابل بر زمین گذاشت و پس از فتح بابل بدست سربازان پارسی در محدوده جغرافیایی ایران بصورت یک تشکیلات مخوف و جهانی مخفی به حیات خود ادامه داد.

رهبران جامعه یهود به اتکاء چنین سابقه ایست که اعلام می دارند، هیچ کس را طی دو هزار سال یارای رقابت با صهیونیسم نبود!

یهودیان با کوله باری از تجربیات توطئه گری، غارت، خیانت و آدمکشی که طی چندین هزار سال در گوشه و کنار جهان به ویژه در دوران جنگهای صلیبی و دو جنگ بین المللی و تجربیات امریکاییان در سرکوب خشن و غیر انسانی سرخپوستان آموخته بودند، قدم به سرزمین فلسطین گذاشتند تا کشور خود را بنیان نهند و با اعراب آن کنند که انگلیسی ها با هند و آنگلوساکسن ها با سرخپوستان امریکایی کرده بودند!

مناهم بیگین Menahem Beigin عضو پارلمان و رهبر صهیونیستها در بیست و هشتم اکتبر ۱۹۵۸ طی نطقی خطاب به نمایندگان ارتش اسرائیل گفت:

((شما اسرائیلی ها نباید تأسفی از کشتن دشمن به خود راه دهید، شما نباید با او همدردی کنید، تا اینکه این فرهنگ به اصطلاح عربی را نابود کنیم و بر خرابه های آن تمدن خود را بنا نهیم.)) (۱۳۰)

مناهم بیگین بعنوان یک یهودی متعهد و متدین، در این مورد بخصوص، فرامین خدای یهود را بکار می بندد و از دیگر یهودیان می خواهد که در راه اجرای فرامین یهوه از هیچ کوششی دریغ نورزند. زیرا یهوه چنین میگوید:

((چون بشهري نزدیک آبی تا با آن جنگ نمایی آنرا برای صلح ندا بکن. و اگر ترا جواب صلح بدهد و دروازه ها را بر روی تو بگشاید آنگاه تمامی قومیکه در آن یافت شوند بتو جزیه دهند و ترا خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکرده و با تو جنگ نمایند پس آنرا محاصره کن. و چون یهوه خدایت آنرا بدست تو بسپارد جمیع ذکوراتش را بدم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت بتو دهد بخور. بهمه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امتهان نباشند چنین رفتار نما. اما از شهرهای این امتهاییکه یهوه خدایت ترا بملکیت میدهد هیچ ذی نفس را زنده مگذار.)) (۱۳۱)

تعجبی ندارد اگر صهیونیست ها بیش از حد تصور جانی و آدمکش باشند و با اقوام و ملل دیگر جز با زبان زور و تهدید سخن نمی گویند! جنایت و کشتار خصیصه ذاتی یهود و از ارکان آیین او و آیین های نشأت گرفته از آیین اوست. این دستورات و فرامین طی هزاران سال با خون قوم باصطلاح برگزیده عجب شده و رهایی از این مالیخولیای وحشتناک و ضد بشری برایشان غیرممکن و غیر قابل تصور است. گرفتن خصوصیات چون جنایت، خیانت، توطئه گری و زراندوزی از یهودی به مثابه آنست که غریزه درندگی و خون آشامی را از گرگ بگیرد. کشتار و جنایت و از میان برداشتن انسانهای روی زمین جزء عبادات یومیه صهیونیستهاست! زیرا یهوه صباوت به آنان فرمان داده است، که چون بر شهری دست یابند، هیچ نفس کشی را زنده نگذارند!

این دستور العمل دینی و مذهبی در آیین یهود، هیچگونه تفاوتی با آیه قتل ائمه الکفر در دین اسلام ندارد. آیه ای که آنوسی های حاکم بر ایران با اتکاء آن، هزاران نفر از بهترین روشنفکران و فداکارترین فرزندان ایران را به شهادت رسانیده و برای خشنودی و رضایت خدای زمینی یهود، روی سینه های ستبرشان که معبد خدای عشق بود لاله های سرخ کاشتند.

مناهم بیگین در جای دیگری، با وقاحت و بیشرمی تمام که تنها از او و همپالکی های جنایتکارش انتظار می رود، نوشت: ((بر شمال که مینگریم دشتهای حاصلخیز سوریه و لبنان را می بینیم... چون نگاهمان را متوجه شرق می کنیم دره های وسیع و حاصلخیز دجله و فرات... و نفت عراق را مشاهده می کنیم و چون بر غرب نظر می افکنیم سر زمین مصریان را... ما تا

مسائل ارضی خویش را از موضع قدرت حل و فصل نکنیم قادر به پیشرفت نیستیم. ما باید اعراب را به تسلیم محض وا داریم.)) (۱۳۲)

این جوابیست به همه کوتاه فکران و فریب خوردگانی که مبارزه و ضدیت با صهیونیسم و امپریالیسم را محکوم می کنند و به این نتیجه غلط و سراپا انحرافی رسیده اند که می شود با این جنایتکاران و آدمکشان بالفطره باب گفتگو و مذاکره را باز کرد. صهیونیست ها در هر حالتی فکر جهانگشایی و غصب سرزمینهای دیگرانند! اگر چند صباحی دست از تجاوز و پایمال نمودن حقوق دیگران کشیده و از این عمل خودداری می کنند، دلیلی بر پذیرش خوی انسانی از جانب آنان نیست. ترس از توفان و تگرگ و بهمن، وادارشان نموده تا چند صباحی صبر پیشه نمایند و به امید فرا رسیدن لحظه ی مناسب، در کنام خویش ساکت و آرام بمانند! مصداق ضرب المثل شیرین « پلنگ از ناتوانی مهربان است »، همین است! دیری نخواهد پائید که با شروع عملیات جهانگشاییانه ی امپریالیسم یانکی و کشورهای عضو ناتو، بیدادگری و درنده خویی خود را آغاز نمایند و دست به قتل عام ساکنین بی دفاع منطقه بزنند!

ل. پینسکر L. Pinsker یکی از صاحب نظران صهیونیست، در اثر خویش به نام ((خودآزادی)) نوشت که:
((هر چند یهودیان به سبب اینکه خصوصیات اساسی و لازمه یك ملت را از دست داده بودند ملت به شمار نمی آمدند با این حال معنا همچنان بصورت یك ملت به حیات خویش ادامه می دادند. مردم جهان در وجود این مردم، {شبح} مشئومی را می دیدند که در میان زندگان آواره بودند... اگر ترس از دیدن اشباح در بسیاری کسان چیزی ذاتی و طبیعی باشد، و اگر این امر را بتوان تا حدی به عالم روان اسناد داد، در این صورت جای تعجب نیست که چنین هراسی با مشاهده این ملت مُرده ای که هنوز جان در پیکرش هست جلوه کند.)) (۱۳۳)

اما آنان مرده و اشباح نبودند، به همین دلیل در میان جهانیان مشئوم و تنفر برانگیز بودند. آنان در همه مراحل زندگی، قدرتی مخفی و متشکل بودند که ضمن زندگی در میان باشندگان سایر کشورها به جمع آوری اطلاعات و ثروت مشغول بودند. آنان در تمام دوران زندگی خود از یك مرکز فرماندهی واحد به نام دولت مخفی یهود دستور می گرفتند و روابطی تنگاتنگ با یکدیگر داشتند. زمانی که هر تسلسل موجودیت صهیونیسم جهانی را اعلام کرد و تصمیم گرفت که این سازمان جهنمی را به مغز متفکر جهان سرمایه داری تبدیل کند، برکوهی از تجربیات قرون و دریایی از اطلاعات در باره سایرکشورها و باشندگانشان ایستاده بود. این شبح یك شبح ترسناک و هول انگیز بود. شبح مخوف و هولناکی که رحم نمی شناخت و با شفقت بیگانه بود!

ترس و وحشت دیگران از آن بود که یهودیان از آغاز خود را نژاد برتر و قوم باصطلاح برگزیده خدای آسمانی می پنداشتند. مردم از این برتری جویی نژادی وحشت داشتند و با شنیدن چنین پیامی، دچار نفرت و انزجار می شدند. یهودیان طی هزاران سال که بدنبال ثروت و زرانوزی از این سرزمین به آن سرزمین روان بودند، همیشه این اندیشه و تفکر نفرت انگیز را با خود داشتند. حتی زمانی که کشوری نداشتند و آوارگی خود را به پرچم مظلوم نمایی تبدیل نموده و با تظاهرات دروغین بدنبال آزادی می گشتند از ابزار این عقیده ضد بشری و نفرت بر انگیز خود داری ننمودند!

ل. پینسکر با بینشی صهیونیستی، نژادپرستانه و حیوانی نظر احماقانه خویش در باره { اصالت } نژاد یهود را چنین بیان میکند:

((یهودیان را نیز مانند سیاهان و زنان باید آزاد کرد. اما این امر برای ایشان، یعنی یهودیان، صورت ناجور تری دارد، زیرا که برخلاف سیاهان به نژادی اصیل تعلق دارند.)) (۱۳۴)

اندیشه و تفکر صهیونیستی ناهوم ساکالو در باره خلوص نژاد برتر یهود حتی از این نیز بی پرده تر و شرم آورتر است. وی نوشت:

((خلوص و نالودگی مطلق وجود ندارد. لیکن در میان ملل متمدن، یهودیان بی گمان خالص ترین نژادند...)) (۱۳۵)
اکنون که تا اندازه ای با اهداف سازمان صهیونیستی و تفرکات شیطانی، ضد بشری و نژاد پرستانه اندیشه پردازان آن آشنا شدیم، دنباله تاریخ نگاری صهیونیست ها را پی می گیریم.

((خشنودی یهودیان از سیستم رضا شاهی، مسئله ای است که برای بسیاری از سیاسیون غیر یهودی آزادی خواه یا چپ درک نشده است. در این رابطه باید دانست که حد انتظار این اقلیت سرکوب شده و در حال تجدید حیات، نه آزادی و دمکراسی سیاسی بلکه مساوات در حقوق اجتماعی و آزادی نسبی فعالیت اقتصادی و اجتماعی و درجه اول قطع ستم های مستقیم و محدودیتهای تحمیلی بود.)) (۱۳۶)

از قرنهای پیش از این، یهودیان دارای پیچیده ترین، متشکل ترین، مخوف ترین و با سابقه ترین سازمان سیاسی جهان بودند. همانطور که بارها و بارها یاد آوری کرده ایم، آن سازمان سیاسی با سابقه، با شبکه های گسترده و درهم پیچیده و مخوف، همانا دولت پنهان یهود است. سازمانی جهنمی و بیرحم که از گذشته های دور و دراز، خود را برای بلعیدن جهان و فرمانروایی بر آن آماده کرده و با جدیت در راه تحقق این ایدآل شیطانی و ضد انسانی مبارزه میکند.

همچنین یادآور شدیم که این دولت مخفی، همچون خدای زمینی یهود، یعنی طلا، وطن ندارد و به هر کجا که قدم بگذارد، آنجا را به مثابه ی وطن، زادگاه و خانه خود می داند. معبد این خدای زمینی که همه خدایان آسمانی و زمینی را به زیر کشیده و در برابر خود به کرنش و سجده واداشته است، در شهرهای لندن، واشنگتن، برلین، توکیو، نیویورک، قاهره، مسکو و غیره قرار دارد. با ارتشی مجهز و خونریز و پاسدرانی جان برکف!

آنچه سیاسیون غیر یهودی آزادی خواه و نیروهای چپ، بخصوص نیروهای رده پایین، یعنی اعضاء و هوادارانی که در بدنه سازمانهای سیاسی قرار داشتند، درک نکردند و پی به وجودش نبردند، همین دولت پنهان و شبکه دهشتناکش بود. شبکه ای که اکثریت قریب باتفاق سیاستمداران و رهبران گروههای سیاسی را در چنبره مخوف خود داشته و دارد! اعلام خشنودی و

رضایت یهودیان از رضا شاه نیز بنا به تصمیم و رهنمود همین دولت پنهان بود. خواه رضا شاه آزادی سیاسی میداد، خواه نمی داد، یهودیان موظف به پشتیبانی و حمایت از وی بودند. به قول خودشان، همین اندازه که رضاخان میر پنج امنیت شغلی و آزادی غارتگری آنان و وابستگان آنان را تأمین می کرد، برایشان کافی بود! اما این خشنودی و اعلام رضایت با ورود نیروهای اشغالگر متفقین به کشور، در شهریور ماه ۱۳۲۰، با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای که تنها از عهده یهودیان و تاریخ نویسان آنان بر می آید، به عدم رضایت و ابراز تنفر و انزجار از جانب یهودیان و تاریخ نویسان صهیونیستی آنان مبدل می گردد. زیرا عنصر مورد اعتماد دولت پنهان یهود و قهرمان انتخابی {آبرون سایه} کارایی خود را از دست داده و بدلیل پاسداری از اخلاق و اقتصاد کهن، نمی تواند چون گذشته به اهداف استراتژیک صهیونیسم خدمت نماید. خود آوردند و خود بردند!

((اشغال نظامی ایران توسط متفقین در اوگوست ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) و ورود ارتشهای شوروی و انگلیس به سلطنت رضاشاه خاتمه داد. این اشغال چرخش تند و دگرگون کننده ای در جامعه ایران بود. سرنگونی دیکتاتوری، آزادی سیاسی بی سابقه ای به ارمغان آورد که تا ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بافت و خیزهایی ادامه یافت. از نظر اقلیت یهودی مهم تر از سقوط دیکتاتوری، این واقعیت بود که اشغال ایران آنان را از نابودی حتمی نجات داده است.)) (۱۳۷)

دروغ گویم حافظه است. اما این دروغ گویی هم باید حدی و مرزی داشته باشد. آنگاه که دروغ گویی مرزهای متداول را بشکند و از حد و حدود خود تجاوز کند، شکلی وقیحانه و رذالت مآبانه ای بخود می گیرد! دیگر دروغ نیست. شارلاتانیسم بی بند و بار است. در ادبیات امروز ایران چنین سخنان وقیحانه ای را وقاحت آخوندی (آنوسی) می نامند!

فردی را که تا آخرین روزهای سلطنتش از وی خشنود بودند و دیگران را بخاطر عدم درکشان در رابطه با خشنودی خود از وی سرزنش می کردند، فوراً دیکتاتور می خوانند و اعلام می دارند که سرنگونی وی، از ادیهای سیاسی بی سابقه ای به ارمغان آورد!

اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۹۴۱ برای ایرانیان که در بیطرفی کامل بسر میبردند، بدبختی و ادبار به ارمغان آورد و باعث سرشکستی آنان در میان جهانیان گردید. جا دارد که از یهودیان ایران که خود را از بیشتر ایرانیان ایرانی تر میدانند پرسید، شماچه ایرانیانی هستید که از اشغال وطن تان احساس شادمانی و سرور میکنید؟

رفتن رضا شاه و آمدن محمد رضا شاه دردی از دردهای جامعه ایران و زخمی از زخمهای بجا مانده از اعصار و قرون بر قلوب ایرانیان رانداوا نکرد. نتیجه این آزادیهای سیاسی و تأثیر آن بر زندگی ایرانیان محروم چه بود؟ مملکت در چنگال شما و فرمانروایان دولت پنهانان کماکان باقی ماند! نفوذ شبکه کثیف و غارتگر فراماسونری بیشتر و بیشتر شد و چون غده ای سرطانی سرا پای جامعه ایران را فراگرفت! در نهایت بدنبال حکومت ننگین خاندان پهلوی، یکی از منفورترین و قرون وسطایی ترین نوع حکومتی تاریخ در ایران به قدرت رسید و ملتی شریف را به بند کشید. در نهایت بر میزان غارتگری و چپاول شما افزوده گردید!

دشمن واقعی ایران و ایرانی دولت پنهان یهود بود که خانواده ی هزار فامیل، اعضای ریز و درشت سازمان صهیونیست - ماسونیک و از همه مهمتر محمد علی فروغی، آنوسی بد طینتی که برکرسی صدارت ایران تکیه زده بود، را در پناه خود داشت. رفتن رضاخان و آمدن محمد رضا هیچ دردی را دوان نمی کرد. چنان که پس از گذشت سالها نیز دیدیم که نه تنها دردی را دوا نکرد بلکه به نحوی غیر قابل تصور نیز بر دردها افزود!

در دوران سلطنت ۵۷ ساله پهلوی ها، دولت پنهان یهود، به کمک وطن فروشان و خائنین عضو سازمان فراماسونری، فئودالها و خوانین خود فروخته ای که در از گرفتن رشوه ای ناچیز حاضر بفرش تمامی مملکت بودند، با اقتدار تمام به غارتگری خود ادامه می داد و با قربانی نمودن فرزندان ایران، راه آینده خود یعنی دست یابی به حکومت جهانی یهود را هموار میکرد! زمانی که متفقین بدون در نظر گرفتن اعلام بیطرفی ایران در جنگ، وطن ما را به اشغال خود در آوردند و کشور ما را به فقر و فلاکت و بد بختی انداختند، آنوسی محمد علی فروغی، به عنوان نماینده دولت پنهان یهود بر کرسی صدارت ایران نشسته بود. در پناه شوکت و اقتدار وی، تنها کسانی که هیچ گونه دغدغه خاطری نداشتند و با خیال راحت به غارتگری و دسیسه چینی های خود مشغول بودند، همانا یهودیان بیش از حد ایرانی بودند. شادمانی آشکار آنان نیز ریشخندی بر ریش ملت بی خبر ایران بود که در آتش بیسوادی و جهل می سوختند و راه به جایی نداشتند!

محمد علی فروغی دلال معروف انتقال سلطنت از پدر به پسر، در سال ۱۳۲۸ هجری قمری بریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد. وی بطور مکرر، از ۲۹ آذر ۱۳۰۴ هجری شمسی تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ و از ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ تا ۱۰ آذر ۱۳۱۴ و از ۵ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۹ شهریور همان سال، و از ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۵ آذر همان سال، و از ۱۶ آذر ۱۳۲۰ تا ۷ اسفند همان سال نخست وزیر ایران گردید. او در سال ۱۳۲۱ در حالیکه وزیر دربار شاهنشاهی بود بر اثر عارضه قلبی درگذشت. به منظور جلوگیری از سوءقاهم و ناراحتی احتمالی شاه الهی های باصلاح وطن پرست و درباریان خدمتگزار ماسونی وطن بر باد ده که وقاحت و دریدگی را در مکتب اربابان صهیونیست - ماسونیک خود فرا گرفته اند، شمه ای در باره محمد علی فروغی را به نقل از اسناد تاریخی یهودیان نقل می کنیم تا ما را متهم به ضدیت بدون تنفر با وطن پرستان و چهره های ملی و مورد تأیید شه پرستان و وطن فروشان فراماسون نکنند!

((نخست وزیر ایران در این دوران بر تلاطم محمد علی فروغی (متولد ۱۲۵۴ شمسی) ملقب به ذکاء الملک بود. معروف است که محمد علی فروغی (متولد ۱۲۵۴ شمسی) ملقب به ذکاء الملک از خانواده ای یهودی الاصل و از یهودیان بغداد می باشد که پدر بزرگ او در اصفهان مسلمان شد. فروغی از رجال سیاسی و فرهنگی دوران پهلوی است. در آغاز سلطنت محمد رضا پهلوی، ملک الشعراي بهار شعر زیر را به صورت هشار خطاب به شاه سروده است:

شاهان کم از خبث فروغی خبث

خون می کند این جهود ناکس جگرت
خطبه شهی و عزل تو را خواهد خواند
زانگونه که خواند از برای پدرت)) (۱۳۸)

((مسئله خشوندي اقلیت کوچک یهودی ایران از اشغال کشور خودی را می توان، در گذری ساده انگارانه، بک انتخاب بین اشغال توسط متفقین در ۱۹۴۱ و اشغال دیگری توسط آلمان در ۱۹۴۲ دانست.)) (۱۳۹)
به عقیده ما و هر انسان آزاده ای، در صورت تجاوز نیروی خارجی به کشوری، وظیفه همه باشندگان آن کشور است که به دفاع برخیزند و متجاوز را بر سر جای خودش بنشانند! نه آنکه اظهار خشوندي و سرور نمایند و از همه بدتر آنکه عده ای که خود را باشند آن سرزمین می دانند، در مقام مقایسه دو نیروی متجاوز بر آیند و با فرصت طلبی و وقاحت آنها را به نیک و بد، زشت و زیبا، خونریز و کمتر خونریز تقسیم بندی نمایند!

آنکه در مقابل نیروهای متفقین پایداری نمودند و جان باختند و در آن پیکار نابرابر از شرف و حیثیت و ناموس خود دفاع کردند، ایرانی بودند، یا آنانیکه تاق نصرت بستند و ورود نیروهای خصم را جشن گرفتند؟ شما دروغ گویانید و غارتگران! شما از آن روی خشون بودید که با ورود نیروهای متفقین و ظهور نیروهای نظامی ایالات متحده ی امریکا (اتازونی) در عرصه بین المللی، حلقه ای بر حلقه های زنجیر اسارتی که طی قرون و اعصار بر پای ایرانیان انداخته بودید، اضافه می شد و بر استحکام دولت پنهان تان می افزود!

یهودیان صهیونیست، که بنا به خصلت زراندوزانه و غارتگرانه خود با هر اندیشه و مذهب و آیینی که دم از برابری و مساوات بزند، دشمنی ورزیده و می ورزند، آنگاه که شبح کمونیسم را بر فراز اروپا در پرواز دیدند، به فکر چاره جویی افتادند و تصمیم گرفتند با تمام توان و نیرو آنرا در هم بکوبند و به مثابه وزنه و مانعی عظیم از سر راه تشکیل حکومت جهانی یهود بردارند. زیرا اندیشه جدید در میان کارگران و زحمتکشانی که حاصل کارشان به یغما می رفت و راه به جایی نداشتند، جذبه و کشش خاصی پیدا کرده بود و هر چه زمان می گذشت، بر تعداد هوا خواهان و حامیان در سراسر گیتی افزوده می شد.
اندیشه و تفکر جدید، ضمن تشریح و معرفی دشمن حریص و آزمند کارگران و دریدن پرده ساتری که بر اندام این دشمن تبهکار دوخته بودند، آنان را به مبارزه ی متحد در برابر دشمن مشترک فرا می خواند. از همه بدتر، اندیشه جدید در میان یهودیان تهیدست نیز نفوذ کرده بود و آنان را می فریفت. این اندیشه و مبارزه جویی اغواگرانه اش به مذاق رهبران جوامع یهود و دولت پنهان آنان خوش نمی آمد!

((... هر تسلی حتی از تذکار نام سوسیالیسم برآشفته می شد، و شاگردش « ماکس نوردو » سوسیالیسم را نشانه ی تباهی ای از گونه ی (نیهیلیسم) { و آنتی سمیتیسم (یهودآزاری) می دانست.)) (۱۴۰)
بر این پایه و اساس، صهیونیستها و فراماسونرها به تبلیغات گسترده و همه جانبه ای دست زدند تا این حریف تازه نفس را هر چه بیشتر در میان جهانیان و قوم باصطلاح برگزیده منزوی کنند و در فرصت مناسب ضربه ای کاری بر پیکرش فرود آورند.

{ ((یهودیت در طی تاریخ طولانی خود هرگز دشمنی چنین نداشته است... سوسیالیسم برای یهودیت و برای مسأله ملی یهود دشمنی است مهلك...)

سوسیالیسم بیشتر از این لحاظ خطرناک است که قرص تلخ آن پوشش ضخیمی از شکر دارد، زیرا برای مردم تیره بخت یهود... در هیئت و به قیافه دوست و « رهایی بخش » ظاهری می شود. بدیشان می گوید: « بیائید ای مردم محروم، من شما را رستگار خواهم کرد. » اما سوسیالیسم یک { خیرخواه بی غرض نیست. در ازاء کوششهای خود عوض می خواهد.))
نویسنده این سند سپس می پرسد:

((باری سوسیالیسم از یهودیان چه می خواهد؟ خیلی چیزها. نخست قربانی گوشت و خون. سوسیالیسم در صدد است نظام موجود [رژیم تزاری] را با توسل به زور براندازد، انجام چنین تحولات عظیمی بی خون ریزی متصور نیست... سوسیالیسم این سخنان را بر پرچم خویش نقش کرده است: { تاریخ نوع بشر تاریخ مبارزات طبقاتی است. } یعنی که وی فقط ماتریالیسم خام، و به دیگر سخن ندای شکم را تنها عامل تاریخ و شاید قانون منحصر به فرد زندگی می داند... سوسیالیسم در هر شکل و قالبی، ملی یا بین المللی که تجسد یابد به یک سان مهلك و مرگبار است...
با این همه، اگر یهودیت بخواهد به موجودیت تاریخی خویش ادامه دهد باید { پادزهر } سوسیالیسم را در وجود خویش پدید آورد.

و این درست همان چیزی است که پیش آمده است. آری، این پادزهر جنبشی است که از میان یهودیان جهان برخاسته... و صهیونیسم نام گرفته است.

صهیونیسم آفرینش و تجدید حیات است. سوسیالیسم نابودی و تباهی است.
صهیونیسم وحدت و یگانگی عالم یهود است، سوسیالیسم مبارزه طبقه ای است علیه طبقه دیگر.

صهیونیسم خواستار نظام نوینی است (که همان سرمایه داری باشد، ی . ا)، سوسیالیسم بر روی این نظام شمشیر می کشد.
سوسیالیسم سد راه صهیونیسم است. از این رو این دو نه فقط دو قطب مقابل بلکه دو عنصر وا زننده هم اند، که یکی دیگری را نمی کند. هر جا که یهودی هست به صهیونیسم هم نیاز است، و هر جا که جوش و خروش در افکار یهودیان باشد وجود صهیونیسم ضرور است.)) (۱۴۱)

مقایسه کنید با سخنان خمینی که اقتصاد را مال خر و عدالت جویان را مفسد فی الارض و محارب با خدا و دشمن بشریت می نامید.

پیروزی کمون پاریس و برقراری اولین دولت کارگری در فرانسه، ناقوس خطر را برای دولت پنهان یهود بصادا در آورد. صهیونیست - فراماسون های غارتگر به چاره جویی افتادند تا به هر تقدیر خدای زمینی خود را از تعرض بشریت خاکی در امان دارند و اجازه ندهند که حریم کبریایی خداوند، توسط فرو پایگان و تهیدستان جامعه بشری به خطر بیفتد. چه باید کرد؟ آنوسی گری، سلاحی برنده است که طی قرون و اعصار بر پیکر تمامی ادیان و مذاهب جهان ضربه های مهلک زده و از تمام مبارزاتش سر بلند و پیروز بدرآمده است. مبارزه با هر ایدئولوژی و آیینی، در لباس یکی از طرفداران پر و پا قرص و متعصب همان آیین و ایدئولوژی!

واقعی است غیر قابل کتمان که یهودیان آنوسی، در دوران حیات منحوس خود توانستند کار نامه ارزشمند و گرانبه در راه خدمت به صهیونیسم بر جای بگذارند، این حیلۀ گران مکار، نشان داده بودند که از هر مسلمانی، مسلمان تر و از هر پاپی کاتولیک تر بوده هستند. بنا بر این در آینده نیز می توانستند از هر مارکسی، مارکسیست تر و از هر کمونیستی، کمونیست تر باشند. بدون آنکه کسی بتواند پی به ماهیت توطئه گرانه آنان ببرد. راز دوام و بقای دولت پنهان یهود در طول سده ها و هزاره ها، نیز در همین اعتقاد و سرسپردگی آنوسی ها نهفته بود.

با هدف آشنائی با شیوه ی مزورانه ی آنوسی ها، به شمه ای از اظهارات یک آنوسی به ظاهر ایرانی که با زندگی مزورانه و توطئه گرانه خود، حتی هموطنان و هم کیشان یهودی خود را نیز دچار شک و تردید نموده است، توجه نمائید! ((مصاحبه گر از آقای حکیمی (یکی از آنوسی های مشهد. ج. پ) می پرسد: " افراد خانواده شما خیلی بیش از دیگران تظاهر به اسلام می کردند تا آنجایی که حتی بقیه یهودیان مشهد نسبت به شما مشکوک شده بودند که آیا یهودی جدید اسلام هستید یا مسلمان دو آتشه؟ "

آقای حکیمی می گوید: " خانواده حکیمی و بقیه خانواده های مشابه که رهبران جامعه یهودی بودند، با مسلمانان روابط نزدیک و صمیمانه ای داشتند. برخی از آنها حتی به سفر مکه هم رفتند و حاجی شدند و حجرالاسود را طواف کردند. هر کس به مکه می رفت لقب حاجی می گرفت. باید اضافه کنم که خیلی از جدید اسلام ها در پایان قرن گذشته از مکه به بهانه زیارت مسجد عمر به اورشلیم می رفتند و از آنجا سری به کوئل معراوی می زدند تا زیارتی هم کرده باشند و به راستی حاجی شوند.)) (۱۴۲) از میان همین خانواده های متعصب جدید اسلام که ضمن طواف حجرالاسود (سنگ سیاه ای که در پایه کعبه کار گذاشته شده و مسلمانان آن را آسمانی و مقدس می دانند) و به جا آوردن مناسک حج، رنج سفر به کوئل (کوه) معراوی را نیز بر خود هموار می کردند تا حقیقتاً حاجی شوند، آیت الله ها و حجج اسلام ها با بر صره وجودی گذارند و در کسوت روحانیت مبارز شیعه سرنوشت ملتی را بدست می گیرند.

از رشیدالدوله همدانی، معروف به خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و هزاران آیت الله و حجت الاسلام حاکم بر سرنوشت ایران که در حال حاضر، با چنگ و دندان از منافع صندوق بین المللی و بانک جهانی دفاع می کنند، گرفته تا تقة الاسلام های پنج ریالی ای که در دوران باصطلاح مبارزات ملی شدن نفت، در شهرهای جنوبی ایران و در میان لُرهای بختیاری راه می افتادند و به نام دین به آنها می گفتند:

تو که مهر علی تو دلته

نفت ملی سی چنه ته

(تو که مهر علی را در دل داری، چه نیازی به نفت ملی داری!)

اگر در گذشته های دور، یهودیان با اسم و رسم یهودی، بر سرنوشت ما فرمان میراندند (مرده خای، استر، دانیال، سعد الدوله ...) و محرومان جامعه ی ما را به نفع دولت پنهان یهود، چپاول و غارت می کردند، در حال حاضر دولت پنهان صهیونیست - ماسونیک یهود، به انکاء آنوسی های عبا بر دوش و عمامه بر سر، که از مسلمانان حقیقی و صادق، مسلمان تر و متعصب تر هستند، سرنوشت کشور ما را در دست دارد.

((افرایم کهن آهارانوف، می گوید: { زمانی رسید که مسلمانان متعصب نسبت به یهودیان سوظن پیدا کردند و به این نتیجه رسیدند که اینها دارند تظاهر می کنند. برای رفع این سوظن بزرگان قوم یهود تصمیم گرفتند به حج بروند. آنها به زیارت مکه رفتند و با لقب حاجی به مشهد بازگشتند. مرحوم پدر من متباهو کهن، وقتی به سفر حج رفت یک تقویم کوچک را با خود همراه برد و آن را در زیر لباس پنهان کرد. او از این تقویم برای نماز گزاردن استفاده می کرد و در حضور صدها هزار مسلمان معتقد نماز یهودی خود را بجا می آورد. این شجاعت و قهرمانی او باور نکردنی بود چون اگر رازش آشکار می شد جزایش جز مرگ چیز دیگری نبود.)) (۱۴۳)

جزای مرگ توسط چه کسانی؟ مگر وضعیت دولتمردان ماسونیک ایران که در وطن فروشی و خیانت پیشگی، حتی از صهیونیستهای دو آتشه نیز گوی سبقت را ربوده اند، بهتر از این قهرمان احمق و متعصب بوده و هست؟ یا کاروان سالار حکومتی حج، که خود نیز از آنوسی های دو آتشه بوده و خواهد بود؟ شاید هم مردمی که به علت گرفتاری در تارهای مری و نامریی جهل تاریخی، فریب هر بیگانه و جنایتکاری را به خاطر اعتقاد و اعتماد به اندیشه ای ضد ایرانی و اجنبی ساخته می خوردند و خاک پایش را توتیای چشمان خود می کنند؟ اگر پای بندی به اسلام یهودی شده و اسارت در چنبره ی او هام و خرافات تبلیغ شده از سوی خدمتگزاران حکومت پنهان یهود و دولتهای دست نشانده شان نبود، ملت ایران که روزگاری بر فرق سرهفت اختر پای می گذشت و در همه زمینه های علمی نمونه و سرمشق جهانیان بود، تحت چه شرایطی فریب یک آنوسی هندی عبا برتن و عمامه بر سر بنام خمینی را می خورد که خاندان منحوس و انیرانی اش نسل اندر نسل جیره خوار دولت فحیمه انگلیس و صهیونیسم جهانی بوده اند؟!

باید به تفکر پرداخت و از پدران خود پرسید و از آموزه های آینده ساز آنان در راه نجات ایران و ایرانیان پای در بند بهره جست! باید پذیرفت که پدیده ای به نام آنوسی ها و بویژه آنوسی های مشهد ریشه در تاریخ سرزمین ما دارند. تحقیق، بررسی، شناسایی و ریشه کن نمودن این پدیده منحوس و شیطانی که هزاران سال بر سرنوشت میهن در بندهان حکومت رانده است، باید در سر لوحه مبارزاتی فرزندان غیور ایران زمین قرار گیرد!

وجود افراد ذینفوذی چون آیت الله واعظ طبسی در مشهد و در مقام تولیت امام هشتم شیعیان نه کاریست خرد و قابل چشم پوشی! برآستی او کیست؟ قدرتی ما فوق تمام قدرتها! بالاتر از رهبری حکومت، مجلس قانندگان، قوه قضائیه و سپاه و ارتش! آیا تا کنون شنیده و یا خوانده اید که او به دیدار رهبر، رییس شورای مصلحت نظام، رئیس مجلس و غیره رفته باشد؟ یقیناً نه! دیگران باید به دست بوس ایشان بروند و از حضرتشان کسب تکلیف نمایند! او در رأس الیگارشلی مالی عظیمی بنام تولیت امام هشتم قرار گرفته و بر ایران آنوسی زده حکومت می کند. این آنوسی بی وطن و تبهکار به نام دین و به نام امام هشتم شیعیان، بهترین زمینهای مزروعی، زمینهای شهری و باغهای استان خراسان را خریداری و محرومان آن سازمان را با فقر مضاعف رو برو ساخته است! باید اندیشید و برای این پرسش جوابی منطقی یافت! آیت الله واعظ طبسی نماینده ظاهری رهبری، سلطان واقعی خراسان، رییس مافیای توزیع مواد مخدر و همپالکی هایش کیانند؟

موسی هس Moses Hess یکی از صاحب نظران اولیه قوم به اصطلاح برگزیده یهوه صباوت می نویسد: ((نکته بسیار مؤثر در باره نیایشهای عبری اینست که درحقیقت بیان روح جمعی و گروهی یهودند، یهودی متعددی که وجود ملیت یهودی را انکار می کند نه فقط یک ملحد به مفهوم مذهبی است بلکه خائن به ملت و نژاد و حتی خانواده اش نیز هست.)) (۱۴۴)

تعصبی چنین، قهرمانانی آنچنانی پرورش می دهد که در خانه خدای مسلمانان و در برابر چشمان صدها هزار مسلمان، آنهم مسلمانانی که درحال انجام مراسم و مناسک یکی از واجبات دینی خود هستند، خطر مرگ را به جان می خرد و نماز یهودی خود را به جای می آورد.

صیون لوی می گوید: ((کسانی بودند که هر روز به مسجد می رفتند تا نماز بگذارند. اینها در ظاهر مسلمان بودند. مثلاً اگر قرار بود پنج رکعت نماز بخوانند هر روز این کار را انجام می دادند. اگر در مسجد نماز نمی خواندند این فریضه مذهبی را در خانه انجام می دادند. پدر من سوره فاتحه را یاد من داده بود تا بخوانم. ولی خودش هرگاه به بازار می رفت گوشت غیرکاشر می خرید و به خانه می آورد. بعد آن گوشت را طوری سر به نیست می کردند که آثاری از آن باقی نماند. برای مصرف گوشت خوراکی خانواده ها در خفا طبق سنت یهودی گوسفند و مرغ را در خانه ذبح می کردند و به اتفاق به مصرف می رسانیدند.)) (۱۴۵)

انجام فرایض دینی، نتیجه ترس و وحشت از مسلمانان نبود، بلکه بیشتر با این هدف و منظور اجرا می شد که به مرور زمان به طبیعت ثانوی آنها مبدل شود. گر نه چه دلیلی داشت که نماز پنجگانه اسلامی در خانه ی امن یهودیان خوانده شود؟ آنهم در زمانی که نه از سازمان اطلاعات بیست میلیون نفری صهیونیستی خبری بود و نه از سربازان گم نام امام زمان امپریالیستی! ((اولین برنامه مسلمان شدن مراسم تغییر نام در داخل مساجد بود. برای یهودیان جدید الاسلام تمام مراحل زندگی به دو صورت مختلف انجام می گردید: در خارج از خانه، مسلمان و در پستو یا زیر زمین خانه، یهودی. آقای حکیم یک یهودی مشهدی است و می گوید: { به هر نوزاد از همان سالهای اول تولد چنین تفهیم می شد که در یک وضع بحرانی استثنایی قرار دارد و باید یک زندگی دو گانه داشته باشد. به ما گفته می شد در مقابل غیر یهودیها نباید اصلاً از روبه زندگی داخلی خود صحبت کنیم. این راز داری مطلق از روزی که بچه ها عقل رس می شدند طبیعت دومشان گردید. به این ترتیب همه یهودیان جدید الاسلام دو نام داشتند: مثلاً اسم مسلمان پدر بزرگ من شیخ ابوالقاسم بود و اسم عبری اش بنیامین، اسم مسلمان پدر من ابراهیم و اسم عبری اش ابراهام بود، مرا در خارج از خانه موسی صدا می کردند. و اسم داخل خانه من موشه بود. در دوران زندگی پدرم بسیاری از یهودیان اسامی غلیظ مسلمانانه داشتند.)) (۱۴۶)

کدام یک از سازمانهای سیاسی یا سیاسی - مذهبی ایرانی یا غیر ایرانی از چنین استحکام و انسجامی بر خور دار بوده و هستند؟ احزاب و سازمانهای سیاسی، در چه برهه ای از زمان توانسته اند از چنین تشکیلات منسجم و غیر قابل نفوذی بهره مند گردند و راه نفوذ دشمن را سد نمایند؟ به اعتراف دوست و دشمن، حزب توده ی ایران یکی از قدیمی ترین و متشکل ترین احزاب سیاسی ایران است! این حزب در اولین دوره ی فعالیت علنی و غیر علنی خود در فاصله ی سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ اقدام به تشکیل سازمان نظامی ای نمود که بصورت مخفیانه فعالیت می نمود! پس از کودتای امریکا - انگلیسی سال ۱۳۳۲ علیه دولت دکتر محمد مصدق و غیرقانونی شدن فعالیت های حزب، سازمان نظامی حزب، زیر پیگرد رژیم و ماموران فرمانداری نظامی قرار گرفت و با همه انسجام تشکیلاتی و فداکاری و از جان گذشتگی اعضا و هواداران خود توانست تا سال ۱۳۳۵ دوام بیاورد و از لو رفتن تشکیلات و متلاشی خود جلوگیری نماید! در دوره دوم فعالیت حزب در ایران که از سال ۱۳۵۷ آغاز و در اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ پایان پذیرفت، سازمان مخفی و تشکیلات نظامی همین حزب، قبل از دستگیری اعضا حزب در تشکل های علنی متلاشی و فعالین آن در پشت میله های زندان های قرون وسطایی رژیم آنوسی ها قرار گرفتند!

در حالیکه تشکلهای یهودی، برای یکبار هم لو نرفتند و کسی نتوانست از طریق کودکان خرد سالشان نیز به وجود چنین تشکلاتی پی ببرد و بداند که آنان دارای یک زندگی دوگانه در بین مسلمانان هستند! این است راز موفقیت و پیشرفت یهودیان در طول تاریخ، موفقیتی که در نهایت منجر به سازمان دهی تشکیلات صهیونیست - ماسونیک برای فرماندهی و آقایی بر جهان گردیده است!

چنین تشکیلات و سازمان منسجمی که اعضای چنین فدا کار و از جان گذشته در اختیار دارد، بر راحتی می تواند در میان مارکسیستها و احزاب سیاسی آنان نیز نفوذ کند و مارکسیست - صهیونیست های وفادار به دولت پنهان یهود و صهیونیسم جهانی تربیت کند! بدون آنکه دغدغه تأثیر پذیری اعضا و نفوذیهای مخفی و چهره عوض کرده ی خود را داشته باشد.

((اما سالیانی چند پس از تأسیس سازمان جهانی صهیونیستها و آنگاه که مسأله تطبیق کتاب مقدس با وضع زمان به شکل حادی مطرح بود سازمان صهیونیستها کوشید در برابر مردم زحمتکش یهود، خاصه یهودیان ممالک اروپای شرقی، در هیئت و لباس { انقلابی } و { سوسیالیستی } ظاهر شود.)) (۱۴۷)

سازمان صهیونیست - ماسونیک با چنان پشتوانه و انسجام آهنینی که بر شمردیم وارد عمل شد و بر علیه شبحی که بر فراز اروپا به پرواز در آمده، و می رفت تا در اندک مدتی کل جهان را به زیر پر خویش بگیرد، به مبارزه برخاست. مبارزه ای بی امان و خستگی ناپذیر!

پروزی کمونیسم و تحقق جامعه ای بدون طبقات اجتماعی غیر همگون، به معنی مرگ سرمایه داری و پایان دادن به سیطره ی چندین هزاره ی دولت پنهان یهود بود که سنگ بنای آن در "میان رودان" و در سرزمین آشور بر زمین گذاشته شده بود. دولتی که در اسپانیا، پرتغال، عثمانی و در بار خلفای عباسی تجربیات عظیمی بدست آورده و طی جنگهای صلیبی، جنگهای جهانی اول و دوم و هزاران جنگ و درگیری منطقه ای و قومی، به یکی از قسی القلب ترین، جنایتکارترین و سفاکترین قدرت روی زمین میدل شده بود.

مبارزه مرگ و زندگی بین این سازمان مخوف و بشریت در بند بصورت علنی و پیگیر آغاز شده بود. رهبران جامعه یهود و سازمان صهیونیست - ماسونیک، حاضر نبودند در برابر این اندیشه ی نو پا که حتی برای یهودیان فقیر و بی چیز نیز دارای جذب بود، عقب نشینی کنند و بر خاکستر تجربیات چندین و چند هزار ساله خود به ماتم و نوحه سرایی بنشینند.

آنان از دریاهای طوفانی و پر تلاطم گذشته و هزاران موج سهمگین و کوبنده از ادیخواهی و برابری طلبانه را پشت سر گذاشته بودند. از قیام اسپارتاکوس و زنگیان گرفته تا جنبش مزدکیان و خرمینان و مبارزات حق طلبانه سرخ پوستان و سیاه پوستان در ایالات متحده آمریکا و افریقای سیاه، مبارزات کمونارهای کمون پاریس و بلشویکهای انقلاب کبیر اکتبر، انقلاب چین توده ای و کوبای انقلابی و مبارزات رهائی بخش سده های اخیر در چهار گوشه ی جهان.

اما اندیشه و تفکر جدید محدود به یک منطقه جغرافیایی و یک ملیت مشخص نبود، که بر احتی بتوان آنرا به خاک و خون کشید و نظریه پردازانش را در برابر خداوند زمینی قربانی نمود. مبارزه ای بود عالم گیر و در جبهه ای به وسعت جهان. در گیر شدن با چنین مبارزه ای، آنهم در جبهه ای به وسعت جهان، تاکتیک و استراتژی خاص خود را می طلبید و به تخریب گرانی ویژه و کار آزموده نیاز داشت. در این پیکار هستی سوز همچون گذشته، سرکوب و خشونت نشان دادن دولتهای دست نشانده و گوش به فرمان نیز کافی نبود.

تربیت آنوسی های مارکسیست! آخرین حربه و دست آورد ماشین توطئه و دسیسه صهیونیسم علیه این جنبش نو پا و بالنده بود. جنبشی که در میان محرومان و زحمتکشان جامعه بشری ایجاد کشش و جاذبه می نمود و به نحوی غیر قابل تصور قلوب آنان را تسخیر می کرد! سوسیالیسم و کمونیسم را می بایست به کمک آنوسی های مسلط و کار آزموده ای که اصول مارکسیسم و فلسفه ی ارائه شده از سوی بنیان گذاران این مکتب نو پا را می شناختند، از درون متلاشی کرد و خصلت آرمانگر ایانه اش را هر چه بیشتر کمرنگتر و عامیانه تر نمود. چرا که تئوری ارائه شده از سوی مارکس و انگلس، خود را به عنوان یک ایدئولوژی جهانی و نجات دهنده ی کارگران و زحمتکشان جهان معرفی نموده بود و صراحتاً اعلام می داشت که مارکسیسم، ایدئولوژی و سلاح زحمتکشان در مقابل استعمارگران و چپاولگران بین المللی است!

((اکثر بنیان گذاران سوسیالیزم اروپا، از جمله کارل مارکس، لاسال، ویکتور آدلر، ادوارد برنشتین، کارل هیریش و بسیاری دیگر یهودی بودند. به گزارش پلیس تزاری، هفتاد در صد انقلابیون روسیه یهودی بودند. در سال ۱۹۰۳، همین رقم به تئودور هرتسل پنجاه در صد گزارش شد...

در میان رهبران بلشویک، لنین به قول آمریکاییها { یک چهارم یهودی بود }. تروتسکی مؤسس ارتش سرخ و مرد شماره دوم حزب بلشویک، زینویف، کامنوف، رادک و اکثر رهبران اولیه حزب (بجز استالین و اورژنیکیدزه) یهودی بودند. سوردلوف "Sverdlov" نخستین رئیس جمهوری شوروی یهودی و وزیر خارجه استالین تا قبل از صلح موقت با آلمان نازی مردی یهودی به نام "Litvinov" بود. حتی وزیر دادگستری پس از انقلاب بلشویکی نیز یک نفر یهودی مذهب بود که ... هرگاه شرکت صدها هزار یهودی را در احزاب سوسیالیست صیونیست و اتحادیه کارگران یهودی BUND، که از ارکان تشکیل بعدی کشور اسرائیل شدند، به مجموعه فعالیت های یهودیان روسیه اضافه کنیم، متئوی هفتاد من کاغذ شود.)) (۱۴۸)

صهیونیست ها، سریع دست بکار شدند و سریعتر از آنکه فکرمی کردند، موفق شدند مهره های حساس و باسواد خود را در محل های کلیدی و رهبری احزاب کمونیست وارد نمایند! خطری جدی از بیخ گوش رهبران جامعه یهود گذشته بود! گر چه مبارزه هنوز پایان نیافته بود و اندیشه جدید رو به آینده داشت!

با نگاهی سطحی و گذرا به تاریخچه اتحادیه کارگران یهودی BUND از نظر واقعیت های تاریخی و مقایسه آن با ادعاهای تاریخ نگاران یهود، که معتقدند اگر فعالیت این سازمان ضد کارگری و ضد کمونیستی را به مجموعه مبارزاتی یهودیان روسیه اضافه کنیم، متئوی هفتاد من کاغذ شود، در خواهیم یافت که صهیونیست ها پیش از موعد مقرر به خواسته های خود و آنچه در سر می پرورانیدند دست یافته بودند. روح حاکم بر جهان "یهودیت" به یاری آنوسی های نقاب دار، مهر و نشان خودش را بر انقلاب اکتبر و اندیشه ی مارکسیسم - لنینیسم یا مارکسیسم روسی زده بود!

بوند BUND عبارت بود از سازمان و تشکلی کارگری که کارگران یهودی مستقر در لیتوانی، لهستان و فدراتیو روسیه را در خود متشکل نموده و از منافع آنان جانبداری و دفاع می نمود. این سازمان، پس از آنکه رهبران صهیونیسم جهانی و جامعه یهود، واقعیت وجودی سوسیالیسم را پذیرفتند و بفکر چاره جویی و مبارزه با آن افتادند، در سال ۱۸۹۷ در کنگره ی مؤسسان گروههای سوسیال دموکرات یهودی در ویلنو تشکیل شد. این سازمان بطور عمده عناصر نیمه کارگر و پیشه وران یهودی ساکن در غرب روسیه را متحد و به دور محور خود گرد آورد. در کنگره ی اول حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که در سال ۱۸۹۸ تشکیل شد، بوند BUND که عنوان سازمان خودمختاری را داشت که تنها مسائل کارگران یهودی را رهبری می کرد، به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پیوست.

در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه پس از آنکه کنگره درخواست این سازمان در باره برسمیت شناختنش بعنوان یگانه نماینده کارگران یهودی را رد کرد، از حزب خارج گردید و در سال ۱۹۰۶ هم زمان با اوج گرفتن امواج انقلاب در روسیه، بر اساس تقاضای این سازمان و تصمیم کنگره چهارم مجدداً به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پیوست.

بوندیست ها در داخل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه همواره از جناح به اصطلاح اپورتونیست حزب، یعنی اکونومیست ها و منشویک های انحلال طلب پشتیبانی می کردند و برضد بلشویکها و بلشویسم یعنی جناح انقلابی و مصمم حزب برای رهبری طبقه ی کارگر روسیه در انقلاب و برچیدن بساط مستبد تزاریسیم، مبارزه می نمودند.

در سال ۱۹۱۷ در جریان انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه، بوند BUND از دولت موقت ضد انقلابی پشتیبانی نمود. با پیروزی انقلاب اکتبر و پیروزی بلشویکها، این سازمان به صفوف ضد انقلاب پیوست و بطرفداری از دشمنان انقلاب سوسیالیستی اکتبر دست به مبارزه زد. رهبری بوند BUND در سالهای مداخله مسلحانه ی بیگانگان و جنگ داخلی به نیروهای ضد انقلابی گارد سفید پیوست و در کنار دشمنان مردم شوروی و انقلاب اکتبر، اقدام به مبارزه ی مسلحانه نمود.

به دنبال شکست دشمنان خارجی و داخلی و نا امید شدن صهیونیستها از به شکست کشاندن انقلاب اکتبر و بازگرداندن روسیه به دوران پیش از انقلاب، رهبران بوند BUND که از مبارزات ضد انقلابی خودطرفی نبسته بودند، در ماه مارس ۱۹۲۱ انحلال سازمان خود را اعلام نمودند و با شتاب به خارج از مرزهای شوروی گریختند تا در آینده ساکن رهبری و هدایت دولت نو پای اسرائیل را در دست بگیرند. اکثریت اعضای این سازمان ضد کارگری و ضد انقلابی به علت قرار داشتن در رده های پائین سازمانی و نداشتن امکانات فرار، به صفوف حزب کمونیست اتحاد شوروی پیوستند و بر اساس مقررات همگانی در حزب کمونیست (بلشویک) عضویت پیدا کردند.

از سوی دیگر صهیونیست هایی که در چهار چوب حزب کمونیست فعالیت می نمودند و ظاهراً هیچگونه وابستگی سازمانی با بوند BUND نداشتند نیز به توطئه گری و نفاق افکنی مشغول بودند. صهیونیست ها در درون حزب کمونیست شروع به سازمان دهی یهودیان نمودند و دست به تلاشی وسیع و همه جانبه زدند تا انقلاب نو پای روسیه را از درون به شکست بکشاند و بورژوازی شکست خورده و نیمه جان را از نو بر کرسی فرمانروایی بنشانند.

سازمان صهیونیست - ماسونیک در مدت زمانی کمتر از دو سال که از پیروزی انقلاب اکتبر می گذشت، حاصل بذری را که کاشته بود، درو کرد و خود را برای بذری پاشی های بعدی آماده نمود!

((از آنجا که صیونیزم نهضت ملی یهودیان است و منافع بلا واسطه آنها را مطرح میکند، برخلاف کمونیسم پیش گفته، همواره درصد بیشتری از جمعیت یهودیان را در بر می گرفت. در همان دوران برهیجان پیروزی انقلاب بلشویک با آن وزنه سنگین یهودی اش، یعنی در سال ۱۹۱۹، یهودیان روسیه در انتخابات شرکت کردند. از ۴۹۸ هزار رأی دهنده یهودی، ۴۱۷ هزار تن به صیونیست ها (عمداً سوسیالیستهای صیونیست) رأی دادند و روشنفکران کمونیست و رهبران یهودی کشور خود را متعجب کردند.)) (۱۴۹)

تعجب جهانیان، آنگاه به اوج خود رسید که حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هفتاد سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر، پیروزی در جنگ جهانی دوم و نجات بشریت از چنگال خوناشام فاشیسم، چون توده ای برف در مقابل آفتاب گرم تابستان آب شد و در میان شنهای روان توطئه و خیانت مدفون گردید. پیروزی نهایی نصیب یهودیان و دولت پنهان صهیونیست - ماسونیک آنان شد که در حال حاضر نبض اقتصاد و سرنوشت کشوری پارچه پارچه شده و بروز سیاه نشسته را که روزگاری نه چندان دور و دراز، یکی از ابرقدرتهای جهان و یاری دهنده دهها کشور در حال توسعه بود، در ید قدرت خود دارند و بر ناجیان و زندگی بخشندگان خود فرمانروایی می کنند!

((پنجاه تا هشتاد درصد از کمونیستهای رومانی، از جمله "آناپاوکر" وزیر خارجه آن کشور پس از جنگ دوم جهانی، اکثر رهبران حزب کمونیست مجارستان و دولت بعد از جنگ آن، تمامی رهبران حزب کمونیست لهستان به جز دبیرکل، یهودی بودند که بعدها اکثرشان در تصفیه های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۸ کنار گذاشته شدند.

در اوایل قرن بیستم، اکثریت و به قولی کلیه مؤسسين و رهبران حزب کمونیست مصر و سازمانهای وابسته آن نهضت، از جمله اتحادیه های عظیم کارگری مصر، یهودی بودند. حتی "موزس هس" پدر صیونیزم، ابتدا از متفکرین طراز اول سوسیالیزم در اروپا بود. بدین ترتیب جای هیچ تعجب نیست اگر یهودیان ایرانی، با دانستن بخشی از حقایق بالا، علاوه بر علل پیش گفته، در چهار چوب جمعیت نسبتاً قلیل خود که به هیچ وجه قابل مقایسه با در صد های مشابه در جوامع اروپایی و روسیه نبود، جلب حزب توده ایران گردیدند)) (۱۵۰)

سرنوشت احزاب و سازمانهای کمونیستی طرفدار اتحاد جماهیر شوروی، همان سرنوشتی بود که حزب کمونیست شوروی به عنوان برادر بزرگتر و ستاد فرماندهی جهانی کمونیستها، از فردای پیروزی انقلاب کبیر اکثر در انتظارش نشسته بود.

نفوذ عوامل صهیونیسم و امپریالیسم در ارگانهای بالای حزب کمونیست اتحاد شوروی، بی تأثیر بر سر نوشت و سیاست گذاری دیگر احزاب کمونیست در سایر کشور های جهان نبود! هر گونه ادعایی خلاف این واقعیت، از پایه و اساس نادرست و بدور از حقیقت خواهد بود!

دروازه اردوگاه باصطلاح سوسیالیسم واقعا موجود به یک نسبت و به یک اندازه بر روی یهودیان باز بود. آنان به راحتی می توانستند در محدوده ی اردوگاه به فعالیت بپردازند و عضویت احزاب کمونیست و تشکلات مارکسیست - لنینیستی در آیند. بنا بر این هر گونه ادعایی مبنی بر عدم وجود نفوذی های صهیونیسم و امپریالیسم در رهبری این احزاب و گروهها از پایه و اساس نادرست و بدور از واقعیت است.

نگاهی به صفحات اول روزنامه های ارگان احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیستی ایرانی که تا آخرین روز حیات اتحاد جماهیر شوروی که رفقای دفتر سیاسی و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، رفقا بوریس یلتسین رئیس جمهور جمهوری فدراتیو روسیه، لئونید کراوچوک رئیس جمهور جمهوری اوکراین و استانیسلاو شوشکیوویچ رئیس جمهور جمهوری روسیه سفید (بلاروس) در شهر مرزی پرست در بلاروس انحلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را اعلام نمودند، سخنان میخائیل گارباچف را با آب و تاب به چاپ میرسانیدند و پا بپای وی و رهبران صهیونیست کشور های سرمایه داری به خواب کردن و اغفال اعضا و هواداران خود ادامه می دادند، بزرگترین گواه آن واقعیتی است که بر شمر دیم!

این احزاب و سازمان های مدافع حقوق زحمتکشان، هفتاد سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر، یک شبه چهره سوسیالیسم را (نه سوسیالیسم واقعا موجود را) غیر انسانی و آزادی ستیز دیدند! آنان در چرخشی یکصد و هشتاد درجه ای در کنار گارباچف، بوش، هلموت کهل و دیگران، خواهان سوسیالیسمی انسانی و مدافع منافع تمام بشری شدند. موضع گیری و سیاستی کاملا اپورتونیستی و ارتجاعی. احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی طرفدار شوروی بدین دلیل به اتخاذ چنین سیاستی روی آوردند و نظریات ارتجاعی میخائیل گارباچف صهیونیست - ماسونیک را پذیرفتند و به اشاعه آن همت گماشتند، که از استقلال عمل بر خور دار نبودند و تحت تأثیر آنوسی های جا خوش کرده در رهبری گوش به فرمان مسکو داشتند. مسکو نیز موظف به اتخاذ سیاستی بود که صهیونیسم بین المللی و نظم نوین جهانی می طلبید!

شکست جمال عبدالناصر در جنگهای شش روزه و رمضان و بقدرت رسیدن انور السادات در مصر، کشتار دسته جمعی آزادیخواهان و میهن پرستان ایرانی در زندان های رژیم آنوسی های عمامه بر سر، از هم پاشیدگی اردوگاه سوسیالیسم و بدنبال آن، بقدرت رسیدن لخ والسا نماینده سازمان ماسونی در لهستان و اعدام چائوشسکو و همسرش در رومانی بدست اعضا سازمان صهیونیست - ماسونیک و نمایندگان صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، حمله ی عراق به کویت و انتقام کشی ناتو از مردم بی دفاع عراق، جنگ در گرجستان و آبخاز و تاجیکستان، جنگ بین آذربایجان و ارمنستان، کشتار مردم چین توسط ارتش روسیه و پارچه پارچه نمودن شوروی و یوگسلاوی از جمله مسائلی هستند که باید در اطراف آنها، در چهار چوب توطئه گری صهیونیستها و نقش بلامنازعه دولت پنهان یهود و سازمان فراماسونری بررسی و تحقیق نمود.

در رابطه با جذب یهودیان به حزب توده ایران که علاوه بر قدیمی ترین و منسجم ترین حزب سیاسی جامعه ایران پس از انقلاب مشروطیت به این طرف، حزبی مارکسیست - لنینیستی و از اعضا خانواده احزاب برادر محسوب می شد نیز با توجه به اینکه تاریخ نگاران و محققین صهیونیسم، گاه و بیگاه به صهیونیست بودن اکثریت یهودیان ایران اشاره می کنند، در همان راستای دستورات و فرامین سازمان جهانی صهیونیسم و پدران روحانیان انجام گرفته است. بر پایی اولین نشست اعضا مؤسس حزب توده ایران در خانه سلیمان میرزای اسکندری، که افتخار عضویت در جمع برادران ماسونی را داشته و انتخاب وی بعنوان رهبر افتخاری حزب را نباید از نظر دور داشت و بی تأمل از کنارش گذشت. زیرا شرکت و انتخاب وی که مسلمانی معتقد بوده و افتخار همراهی و همسفری با خمینی در سفر حج را داشته، بعنوان رهبر یک حزب مارکسیستی، نمی توانسته بدون اطلاع و اجازه ی برادران ماسونی و گراند لژ لندن تحقق یافته باشد.

چون فرصت طلبان و مارکسیست - صهیونیستهای وطنی، که بدنبال مستمسکی میگردند، ادعا خواهند نمود که حزب توده ی ایران، در آغاز به عنوان یک حزب مارکسیستی، قدم به دنیای سیاست نگذاشته و از این روی شخصیتی چون اسکندری دبیری آنرا پذیرفته است، ذکر این نکته لازم است که بنا به ادعای رهبران حزب و اسناد و مدارک موجود، بنیانگذاران این حزب، بازماندگان حزب کمونیست ایران بودند که به تازگی از زندان رضا خانی رهائی یافته بودند. و این موضوع نمی توانست از دید سازمان ماسونی و شخص سلیمان میرزا اسکندری پوشیده بماند.

تاکنون خاطرات عده زیادی از رهبران سابق و اعضا برجسته ی این حزب که دورانی طولانی در تاریخ سیاسی ایران بعنوان یکی از با سابقه ترین احزاب سیاسی حضور داشته است، منتشر شده و در دسترس همگان قرار گرفته است. همه ی این خاطرات و نوشته ها در مجموع بیانگر جدال هائی هستند، که در بین رهبران و جناحهای مختلف موجود در این حزب وجود داشته است. بصورتی که میتوان همه ی آنها را دفاعیه دروغین افراد از خود و گردگیری با دیگر حریفان نامید. هیچ یک از این خاطره نویسان قصد بر ملا کردن اسرار، بالا زدن پرده و بازگویی حقایق موجود در باره این حزب و عملکردان در تاریخ ایران را نداشته اند!

در حالیکه ناگفته های بسیاری در باره این حزب که چند دهه در تاریخ سیاسی و مبارزاتی مردم ایران حضور فعال داشته، و هر بار تعداد زیادی از روشنفکران و نخبگان کشور ما را دست بسته به جلادان خون آشامی که منافع امپریالیسم و صهیونیسم را پاسداری می کنند، تسلیم نموده است، وجود دارد.

عده ای از رهبران و سکاتداران حزب، افشاگری و گفتن حقایق را مخرب و گامی در جهت منافع امپریالیسم و دشمنان مردم ایران می دانند. در حالیکه جواب به این سئوالات و گشودن نا گفته ها، نه تنها چهره ی سوسیالیسم را کدر نخواهد کرد و از

ارزش خون آن عزیزان نخواهد کاست، بلکه باعث شفافیت اندیشه و روشن نمودن راه آینده خواهد شد. رهبران و دست اندر کاران این حزب نه تنها گامی در راه افشای اسرار پشت پرده این حزب و ضرباتی که از ناحیه صهیونیست ها و فراماسونها بر پیکرش فرود آمده برداشته اند بلکه خود بر بی اعتباری در میان مردم و جوانان ایرانی افزوده اند. سکوت آگاهانه این رهبران و سکانداران و ضربات جبران ناپذیر ادواری به این حزب، باعث تقویت این شایعه می شود که بنا به ادعای تاریخ نگاران صهیونیست، مقدرات این حزب نیز چون بیشتر احزاب کمونیست جهان، از جمله حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در دست یهودیان و صهیونیسم بین المللی بوده است!

جواب به سئوالاتی از قبیل، نفوذ صهیونیسم، نفوذ فراماسونری، نفوذ ساواک، سیاست حاکم بر حزب، میزان نفوذ حزب کمونیست اتحاد شوروی بر سیاست و موضع گیریهای حزب، میزان دنباله روی از سیاست اتحاد جماهیر شوروی، شکست حزب در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۶۲، قربانی شدن بهترین فرزندان ایران در برهه های گوناگون تاریخی به جرم هواداری از این حزب، تکرار اشتباهات مشابه در طول تاریخ فعالیت، خالی کردن میدان مبارزه در بزنگاههای تاریخی و عدم حمایت احزاب برادر، بویژه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در وقت گرفتاری و سرکوب خشن و صدها سئوال مشابه، جایی در این گونه خاطرات و ضد خاطرات ندارند.

با نگاهی گذرا و سطحی به نك نك این خاطرات و ضدخاطرات که اکثرا پس از شکست سوسیالیسم واقعا موجود و سقوط اردوگاه سوسیالیسم و اطمینان از محو اتحاد جماهیر شوروی از نقشه جغرافیایی جهان و خشکیدن آبی که ریشه در آن بود به رشته تحریر در آمده اند، درمی یابیم که همه اعضاء رهبری حزب و مسئولین رده بالایی آن، جاسوس، وابسته، چاپلوس، حقوق بگیر (کا _ گ _ ب) و غیره بوده اند، بغیر از خاطره نویس بیچاره که به علت وطن پرستی و پاک دامن و انتقادهای اصولی و سازنده، همیشه از طرف رفقای رهبری و رفقای شوروی مورد بی مهری و غضب قرار گرفته و صدای اعتراضش به گوش هیچکسی نرسیده است. برای نمونه نگاه کنید به خاطرات آقایان پرویز اکتشافی و ایرج اسکندری و دکتر نورالدین کیانوری.

شاهزاده سرخ، که عضو گروه ۵۳ نفر و یکی از بنیان گذاران حزب توده ایران و عضو برجسته رهبری این حزب بود، از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ بر کرسی دبیر اولی این حزب جا خوش کرد و سکان آنرا در دست گرفت. وی از نزدیک شاهد وقایع آذربایجان، دخالت باقر اوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی در امور داخلی ایران و آذربایجان، کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ و اتفاقات بعدی بود، بطوریکه می توانست اطلاعات ذیقیمتی را در اختیار ایرانیان و نسل جوان ایرانی بگذارد تا چراغ راه آینده آنان گردد.

شاهزاده، زمانی که احساس کرد آفتاب عمرش بر لبه ی بام است و باید به پیک مرگ لبیک گوید، قلم در دست گرفت و زبان گشود تا خاطراتی از خود به یادگار بگذارد. او به کمک دو نفر از همزمان سابقش، آقایان بابک امیرخسروی و فریدون آنرور که از صفوف حزب توده ایران جدا شده و حزب جدیدی بنیان گذاشته بودند، خاطراتی در چهار جلد برجای گذارد. خاطراتی که یک قهرمان دارد و یک ضد قهرمان. ضد قهرمان فریدوست خشن، تکرو، بی پرنسیپ و دیکتاتور نام نورالدین کیانوری که در آستانه انقلاب بهمین به اشاره رفقای شوروی به دبیر اولی حزب برگزیده شده و تا بهمن ماه ۱۳۶۱ که به زندان افتاده در این سمت باقی مانده و چون دیکتاتور خشن و چوپانی پر قدرت بره های بی زبان حزبی را پائین و بالا نموده و سپس آنها تسلیم جلا نموده است! البته ناگفته پیداست که قهرمان هم طبق معمول، شخص خاطره نویس است!

بقیه نیز چنینند و دست کمی از مستوره ارائه شده ندارند. کشتار افسران خراسان، کشتار مردم بی پناه و بی دفاع آذربایجان پس از شکست فرقه دمکرات در این خطه و سکوت شوروی، کشته شدن میر جعفر پیشه وری رهبر فرقه دمکرات آذربایجان توسط باقراف و به قدرت رسیدن غلام یحیی دانشیان، تبعید ده ها و صدها ایرانی وطن پرست به سبیری با اشاره ی غلام یحیی دانشیان و تصمیم باقراف، کشتار و اعدام ایرانیان پس از به قدرت رسیدن حکومت کودتا، نفوذ افسران سازمان مخفی حزب زحمتکشان مظفر بقایی کرمانی در بین افسران توده ای، بازی با سرنوشت حزب و ملتی در ازاء قرار داد فروش پنیر از سوی بلغارستان و بستن رادیو پیک ایران، (زنده یاد ابوتراب باقر زاده تا آخرین روزهای حیات پر بارش، نسبت به کلمه پنیر حساسیت داشت.) نقش صهیونیسم و امپریالیسم در این کشتارها و سکوت یا همراهی دولتمردان و رهبران حزب کمونیست برادر، حزب کمونیست اتحاد شوروی با امپریالیسم و صهیونیسم. رد مرز نمودن صدها نفر از ایرانیان فراری و تحویل دادن آنان به پاسداران رژیم جهل و جنایت خمینی (زنده یاد محمد علی جعفری و...)، به بند کشیدن ده ها توده ای مبارز در زندان (پل چرخي) کابل، اسرار قتل یوسف تیموری از اعضاء مشاور کمیته مرکزی حزب در شهر زرنج افغانستان، سرنوشت اسناد و مدارک و دارایی های حزب در مسکو، آذربایجان، عشق آباد، دوشنبه، مینسک، برلین شرقی، کابل و پراگ پس از سقوط اردوگاه سوسیالیسم و همکاری مسئولین حزبی این جمهوری ها با جمهوری آتوسی ایران و بنیاد مستضعفان و جانبازان، از جمله مسایلی هستند که خاطرات و ضد خاطرات های موجود به آنها نمی پردازند. سکان داران فعلی حزب هم که عادت به جوابگویی و پاسخ ندارند!

دفاع جانانه وبدون قید و شرط از میخائیل گارباچف و برنامه پرسترویکا و گلاسنوست وی، تا آخرین لحظات حیات اتحاد شوروی و دبیر اولی نامبرده. دفاع از نظم نوین جهانی عالیجناب بوش، پشتیبانی از محمد خاتمی و جریان اصلاح طلبی در کنار ایالات متحده امریکا و اسرائیل، مسکوت گذاشتن کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم آخوندی و عدم مبارزه در راه افشاء محاکمه توده ایها در پشت درهای بسته و اعلام دلایل اعدام صدها نفر از اعضا حزب در سال ۱۳۶۷، معیار سنجش و تشخیص صداقت و وفاداری اعضاء حزب و توضیح این مسئله که چرا کشته شدگان بلا استثناء اعضاء وفادار به حزب و آرمان طبقه کارگر بوده و در مقابل دلیل خیانت زنده ماندگان فاجعه ملی، به آرمان طبقه کارگر و هزاران چرای دیگر، همه و همه بدون کوچکترین اشاره

و توضیحی مسکوت گذاشته می شوند تا روزی دیگر و اجازه فعالیت مجدد دیگری در ایران و به قربانگاه فرستادن خیلی دیگر از مشتاقان رهایی زحمتکشان!

اگر تا دیروز موضع گیری حزب توده ایران به حساب سیاست اتحاد شوروی در قبال حکومت ایران و دنباله روی این حزب گذاشته می شد، امروز با توجه به عدم حضور اتحاد شوروی در صحنه ی بین المللی، سکوت رهبران این حزب در مقابل خیانت های آشکار حکومتگران آنوسی ایران به ملت ایران و خون به ناحق ریخته شده فرزندان ایران را به چه حسابی باید گذاشت؟

برای مثال، موضوع نفت شمال و پشتیبانی حزب توده ایران از و آگذاری امتیاز آن به اتحاد شوروی، یکی از دلایل خیانت این حزب و مواد اتهامی تمام اعضا و هواداران آن در بیدادگاههای رژیم پهلوی و حکومت آنوسی های حاکم بر ایران بوده و هست. به چه دلیل رهبران این حزب در مقابل و آگذاری امتیاز نفت ایران به شرکت توتال و دیگر شرکت های نفتی امریکایی و اروپایی و دوره گردی رهبران حکومت آنوسی به دور جهان برای فروش سرمایه های مادی و معنوی ایران و زدن چوب حراج به زندگی ملتی دردمند و گرفتار سکوت اختیار نموده اند و صفحات نشریات خود را به میدان مبارزه و روشنگری بر علیه این اقدامات ضد ملی تبدیل نمی کنند تا حداقل از حیثیت خود در برابر اتهامات وطن فروشان واقعی دفاع نموده باشند؟ چرا آنان از متحدین اصلاح طلب خود در مجلس و قوه مجریه نمی خواهند تا نسبت به افشای این قرار دادها و آگاه نمودن زحمتکشان و مردم ایران اقدام نمایند؟

پس از افشای نقش مستقیم خمینی، چهره ی مردمی، ضد امپریالیست و دمکرات انقلابی روحانیت مبارز شیعه و رهبر انقلاب در کشتار زندانیان سیاسی، پافشاری و لجاجت در ادامه جنگ ایران و عراق، روابط پنهان با اسرائیل و امریکا و فجایع گوناگونی که به نابودی مملکت و سیه روزی ایرانیان منجر شده است، کلی گویی و حواله گناهان به حساب جناحی از حکومت راه به جایی نخواهد برد و دریچه ای در پیش چشمان آیندگان نخواهد گشود.

از سوی دیگر، واقعیت تلخ و غیرقابل گریز اینست که همیشه میزان اطلاعات بازجویان، بازپرسان و رؤسای بیدادگاههای حکومتی، در باره عملیات و نحوه فعالیت اعضا و هواداران این حزب و سایر سازمانهای سیاسی موجود در ایران، از اعضا و هواداران این جریانها بیشتر و گسترده تر بوده است. چرا؟

می توان به آسانی گناه را به گردن افراد بریده، نفوذی های دشمن و رفقای نیمه راهی انداخت که به آرمان حزب و سازمان و منافع خلق خیانت ورزیده و به دشمن پیوسته اند! اما این همه ی ماجرا نیست! نفوذی ها، بریده ها و رفقای نیمه راه کیانند؟ چرا این اطلاعات و جریان بند و بست های پنهان در اختیار اعضا و هواداران حزب و سازمان گذاشته نمی شود تا در برابر دشمنان خود و افراد بریده ای که به دشمن پیوسته اند، غافل گیر نشوند و پس از گرفتاری در چنگ دشمن، خود را بازی خوردگانی کوچک و حقیر احساس نکنند؟ چرا بریدن افراد و ترک سنگر مبارزه از سوی آنانی که به آرمان حزب و سازمان و منافع زحمتکشان معتقد نیستند، به اطلاع اعضا و هواداران نمی رسد؟ چرا و به چه دلیل، همین افراد خود فروخته و همکاری نموده با دشمن، در شرایط خاص بعدی به صفوف حزب یا سازمان می پیوندند و در نقاط حساس و کلیدی به کار گمارده می شوند؟ آیا دستانی پنهان و معجزه گر در کار نیستند و خط و مشی حزب و سازمان مدافع حقوق زحمتکشان را سامان نمی بخشند؟

این مقال را بیش از این مجال نیست. تا فرصتی دیگر! بنابر این میبپردازیم به بقیه ماجرا، یعنی پیوستن یهودیان به حزب توده ایران! شاید در لابلای این سطور و داده های تاریخی به پاره ای از این چراها، جواب داده شود و بر اذهان علاقه مند و جوینده روشنی بیفکند!

گفتیم که از آغاز مهاجرت یهودیان به ایران، آنان شوش را بهتر از بابل و شوشتر را بهتر از سرزمین موعود دیدند. در کوتاه مدت دریافتند که پادشاهان، بزرگان و سیاستمداران ایران نیز بی حمیت تر و وطن فروش تر از آشوریان و بابلیان هستند و براحتی می توان آنانرا به خدمت گرفت!

دولت پنهان یهود که سنگ بنای موجودیتش را در سرزمین آشور بر زمین گذاشته بود، پس از گشوده شدن دروازه های بابل به شوش نقل مکان کرد و بر آن شد تا به هر قیمتی که شده این کشور زرخیز را به تصرف خود درآورد. همانطور که در گذشته توضیح دادیم، در این کارم وفق هم شد و پس از پیروزی تازیان و تشکیل امپراطوری اسلامی، از ایران بعنوان تخته پرشی برای دست اندازی و تصاحب جهان استفاده کرد. دولت پنهان یهود دوران بلوغ و پختگی سیاسی اش را در اسپانیا و پرتغال گذراند و به همراه کریستف کلمب و واسکو دوگاما، سفرای خود را راهی سرزمین های جدید در غرب و شرق عالم نمود.

پس از تشکیل سازمان صهیونیسم و اتحاد نامیمونش با سازمان جهانی دیگری به نام فراماسونری که بعدا به تصرف کامل دولت پنهان درآمد، چنگ اندازی بر منابع مالی جهان و به خدمت گرفتن رهبران کشورهای جهان و دولتهای آنان که پاسداران حریم کبریایی خدای زمینی یهود یعنی طل ابوند، آغاز گردید. اوج گیری مبارزات ضد سرمایه داری و پیدایش اندیشه کمونیسم، صهیونیست - ماسونیک ها را به فکر مقابله، مبارزه و سرکوب این اندیشه و هواداران روزافزون آن انداخت. اندیشه ای که موجودیت آنها را از برون و درون تهدید می کرد و معبد نفوذ ناپذیر خدایی را هدف قرار داده بود که همه خدایان زمینی و آسمانی را از پرده های اوهام و پندار بیرون کشیده و به نحوی از انحا زمینی شان کرده بود. و دیگر هیچ يك از این خدایان معجزه گر و توانا در برابرش جرأت مقابله و زور آزمایی نداشتند.

حزب توده ایران نیز، عضو خانواده احزابی بود که چنین ادعایی داشتند و خود را مروج و مبلغ این اندیشه ی ضد صهیونیستی - ضد امپریالیستی می دانستند. آنهم در سرزمینی که از آغاز تمدن بشری و طلوع خورشید شهر نشینی، تصاحب و بلعیدنش هدف یهودیان و دولت پنهان آنان بوده است.

مصادف شدن آغاز فعالیت حزب توده ایران، با پیشرفت ماشین جنگی آلمان هیتلری در اروپا و سراسر جهان، زمینه نفوذ و جنگ انداختن بر ارگان های رهبری این حزب توسط رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنها را آسان می کرد! آنهم در کشوری مانند ایران که نه تنها پایگاه اولیه دولت پنهان یهود بود، بلکه فراماسونی نیز در آن صاحب تاریخچه ای کهن و پایگاهی معین و مشخص بود. لژ بیداری از جمله لژهای فراماسونی بود که در ایران، بویژه در بین سیاستمداران کهنه کار قدیمی دارای وزنه و اعتباری قابل توجه بود و قدرت و توانایی های چشم گیر و خاص خودش را داشت. در صفحات پیشین در باره قدرت و میزان نفوذ این لژ در بین ایرانیان، مختصری سخن رانیدیم و اشاره نمودیم که حتی افسران و کارگزاران انگلیسی کمپانی هند شرقی از کمک و مساعدتهای برادران ماسونی خود در ایران برخوردار بودند و در صورت نیاز، از آنان یاری می جستند.

((از سوی دیگر حزب توده به مثابه تنها حزب فراگیر آزدیخواه و ضد فاشیست، که هنوز به تبلیغات و ارائه ایدئولوژی کمونیستی نپرداخته بود، در برابر گروهها، روزنامه ها و عناصر ایرانی هوادار آلمان قد علم نمود. به همراه ده ها هزار جوان روشنفکر، کارگر و کاسب ایرانی، جوانان یهودی نیز در وسعتی بی سابقه به دور حزب توده و سازمانهای صنفی غیر حزبی وابسته بدان گرد آمدند.)) (۱۵۱)

جذب بی سابقه روشنفکران، کارگران، کشاورزان و پیشه وران ایرانی به حزب توده، بیشتر نه تنها بخاطر ضد فاشیست بودن حزب، بلکه با هدف نجات از دیکتاتوری بی بند و بار وابسته و برقراری عدالت اجتماعی بود.

پاسداری از دستاوردهای انقلاب مشروطیت و ادای احترام به خون مجاهدین مشروطه خواه که دستخوش دیکتاتوری و خودکامگی رضاخانی شده بود، رهایی از چنبره اسارت چپاولگرانه استعمار، استقلال کشور و حاکم شدن ایرانیان بر سر نوشت خویش، اصلاحات ارضی بنیادین به نفع روستاییان و کشاورزان، توسعه و گسترش صنایع مادر، حمایت از تولیدات داخلی، کاهش ساعات کار روزانه، برابری حقوق مردان و زنان کارگر، بیمه محصولات کشاورزی در مقابل بلایای آسمانی و آفات نباتی، بیمه های اجتماعی، ایجاد خانه های سالمندان، جلوگیری از کار کودکان کمتر از ۱۶ سال که هنوز هم در ایران رواج دارد و هر ساله هزاران کودک معصوم را در کارگاههای نمود و تارک آجر پزی ها و قالی بافی ها، قبل از رسیدن به سن بلوغ پیر و فرسوده می کند، تحصیل و بهداشت رایگان و غیره از جمله خواسته هایی بود که در برنامه حزب توده ایران گنجانیده شده و بر روی آنها تبلیغ می شد. این تبلیغات در میان روشنفکران، مهین پرستان و زحمتکشان ایرانی که درد وطن داشتند ایجاد جذب و کشش می نمود. دردهایی که هیچکدامشان درد میهمانان خوش نشین یهودی ماکه با هدف غارتگری و زندگی در کنار چشمه های شیر و عسل و نهرهای لبالب از شهد و انگبین به این سرزمین کوچیده بودند، نبود!

یکی از مسایل و معضلات جهانی، که حزب توده نیز در آن دوران، درگیر با آن بود و بر علیه اش مبارزه می کرد، نظام و ایدئولوژی فاشیستی بود. این ایدئولوژی شوونیستی و ضد بشری که همانند جانوری درنده و خون آشام حیات انسانها و جامعه بشری را تهدید به نابودی و انهدام می کرد و کشور جوان شوراها را مورد حمله وحشیانه و دمنشانه خود قرار داده بود، قبل از هر چیز دست پخت و ساخته و پرداخته رهبران جامعه یهود، دولت پنهان یهود و سازمان جنایت پیشه صهیونیست - ماسونیک یعنی مغز متفکر دولت پنهان یهود بود که "چمبرلن"، خانواده ی روچیلد Rothschild و صهیونیست های جنایت پیشه اروپایی آنرا رهبری و هدایت می کردند. موضوعی که رهبران جامعه یهود ایران نیز بخوبی از آن اطلاع داشتند و بدون دغدغه خاطر و بدون هراس از آن، در چراگاه سرسبز خداوندی میچریدند و به اجرای توطئه های خود ادامه می دادند. بنا بر این کشش و جذب یهودیان به این حزب مارکسیستی - لنینیستی که علم طغیان بر علیه سرمایه داری و یهودیت حاکم بر جهان را بر افراشته بود، هدفهای دیگری را در پی داشت.

برواند آبراهامیان Abrahamian Ervand می نویسد:

((گرچه حزب توده برای همه اقلیتهای مذهبی برابری، حقوق کامل شهروندی و اصلاحات غیردینی را وعده می داد، تنها در میان مسیحیان نفوذ چشمگیری به دست آورد و در کل علی رغم عضوگیریهای فردی، در بین سنی ها، بهاییان، یهودی ها و زرتشتی ها موفق نبود بهاییان به حزب توده و دیگر احزاب نزدیک نمی شدند، زیرا تعقیب و آزار خشونت آمیزی که پیشینیان آنها، متحمل شده بودند آنان را به دوری از سیاست به ویژه سیاست رادیکال ترغیب میکرد. یهودی ها نیز پس از یک دوره علاقه مندی کوتاه مدت به حزب توده در سالهای جنگ، بیشتر به صهیونیسم گرایش پیدا کردند و مهاجرت حدود ۵۰۰۰۰ یهودی ... } (۱۵۲)

البته آبراهامیان، در مورد بهاییان و عدم جذبشان به سیاست، آنهم سیاست رادیکال به استدلالی نتصر گونه روی می آورد و به ساده کردن قضایا می پردازد. شیوه ای که در میان سیاستمداران و تاریخ نگاران ایرانی سابقه ای طولانی و با سابقه دارد. سیاست تا آن جا که می توانی دروغ بگو، و آنگاه که نتوانستی دروغی به هم ببافی، قضیه را ماست مالی کن!

بهاییت از آن زمان که درگیر و دار جنگ و جدال بین یحیی نوری، ملقب به صبح ازل و برادرش حسینعلی نوری بهاء الله، مستقیماً زیر چتر حمایت سازمان فراماسونری قرار گرفت، دست از مبارزه و شرکت در احزاب سیاسی و جنبش های رادیکال کشید و چون همزاد صهیونیست خود به پستوهای تاریک توطئه گری و دسیسه چینی پناه برد.

((قوه ایکه در آغاز با فراماسون ها کاملاً پار شد و فراماسون ها هم از آن ها کاملاً یاری کردند، در میان هوا خواهان نهضت باب بود. بابیان برای رهایی از زجر و عقاب دربار قاجارها به هر بیگانه ای پناه بردند و البته فراماسون ها زودتر از همه به یاری ایشان برخاستند و پس از آن که بهاء اللهی (میرزای حسینعلی . ج - پ)، پیدا شد و گروهی به او گرویدند و بهایی شدند و گروه دیگر در عقاید سابق ماندند و از صبح ازل (میرزای یحیی . ج - پ) پیروی کردند و ازلی نام گرفتند، بیشتر بابیان سابق و ازلیان لاحق به فراماسون ها وفادار ماندند؛ ولی در روز اول اساس چنان نهاده شده است که طرز عمل و اصول فراماسون

ها را بهایبان نیز تقلید کرده و همچنان به وسیله دستگیری و بیش تر منافع مادی یکدیگر کار خود را استوار و مستحکم می کنند.)) (۱۵۳)

علاوه بر این، آنان که با تاریخ سر و کار دارند و متون برجای مانده از گذشتگان را مورد مطالعه قرار می دهند، بخوبی می دانند که سرکوب، شکنجه، اعدام و خفقان در طول تاریخ بشریت رواج داشته و چون امری مقدس و پذیرفته شده، از طرف همه حکومت‌های ارتجاعی و ضد مردمی اعمال شده و می شود! اگر این شیوه های ضد بشری و غیر انسانی نتیجه بخش و کارگر می بود و می توانست جلوی پیشرفت و تکامل جامعه بشری را سد نماید، جهان ما شاهد هیچ گونه تحول و پیشرفتی نمی بود و انسان در پایانه ی قرن بیستم، همچنان در پناه غارهای تاریک و درختان سر بلند زندگی می کرد! شکنجه، اعدام، زندان و غیره نتوانسته بشریت را از تلاش و جامعه را از حرکت و پویایی باز دارد! انگیزاسیون و شکنجه های قرون وسطایی رهبران جامعه یهود و ارباب کلیسا چه نتیجه ای ببار آورد؟

مگر طرفداران اندیشه ها و تفکرات دیگر، در ایران زمین، تحت تعقیب و آزار خشونت آمیز قرار نمی گرفتند یا نمی گیرند؟ مگر در حال حاضر و همین لحظاتی که این سطور بر روی کاغذ آورده می شوند، هزاران نفر از فرزندان مبارز و جان برکف ایران زمین در زندانهای قرون وسطایی رژیم آنوسی های حاکم با مرگ دست به گریبان نیستند و تحت شکنجه های وحشیانه و دردناکانه ی جلادان و آدمکشان تربیت یافته اسرائیل، امریکا، انگلیس و آلمان قرار ندارند؟

مزدکیان در یک تصفیه حساب خشونت آمیز، ۶۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر قربانی دادند. اما این سرکوب و وحشیانه باعث نگردد تا دست از مبارزه بکشند و مرگ را انتظار بکشند! به گواهی تاریخ مزدکیان نام و نشان خود را بر تمام نهضت ها و جنبش های ایرانی و در مواردی جهانی زدند و از مرگ نهراسیدند. تمام نهضت ها و جنبش های ایرانی، پس از حمله عرب رنگ و بوی مزدکی داشته اند. برای نمونه قیام سرخ جامگان به رهبری بابک خرم‌دین، بر علیه خلفای عباسی و استیلای عرب، یک جنبش مزدکی تمام عیار بود! توجیه و لاپوشانی خیانت و اشتباه این گروه و آن گروه در لابلای کلمات و سطور، علاوه بر اینکه تاریخ مصرفش گذشته و درد از دردهای جامعه را درمان نمی کند، باعث رسوایی و بد نامی نویسنده آن نیز می شود.

علاوه بر این، آبراهامیان به عنوان یک تاریخ نگار، چشم بر روی بسیاری از واقعیت های موجود می بندد و نه تنها تلاش می کند تا از افشای اسرار پشت پرده جلوگیری کند، بلکه پاره ای از حقایق گفته شده را نیز پرده پوشی می نماید. او بدون در نظر گرفتن خاطرات رهبران و کادرهای حزب توده ایران و دیگر فعالین سیاسی تاریخ معاصر ایران که با همه نواقص و اغراض شخصی و گروهی به افشای گوشه هایی از حقایق موجود اشاره نموده اند، حتی منکر نفوذ عوامل انگلیس و امریکا در صفوف سازمانهای سیاسی ایرانی بویژه حزب توده ایران می شود. وی، تابستان ۱۹۹۰، در یکی از سخنرانیهای خود در حضور جمعی از ایرانیان مقیم امریکا تحت عنوان “فکر توطئه چینی در فرهنگ سیاسی ایران” چنین می گوید:

((من حدود بیست سال روی بایگانی های دفتر امور خارجه انگلستان تحقیق کرده و در این جستجوها همیشه کنجکاو بوده ام که بدانم نوع همکاری یا حتی نفوذ داخلی انگلیسیها در سازمانهای سیاسی ایران دقیقا چه بوده است. در این تحقیقات هیچ نوع همکاری با حزب توده دیده نمی شود که این برای من تعجبی نداشت. اما تعجب اینکه حتی مدرکی در مورد نفوذ مخفیانه در تشکیلات حزب توده هم وجود ندارد. کارمندان انگلیسی، در اسناد خصوصی و محرمانه، غالبا از این شکایت می کنند که هنوز نتوانسته اند به داخل کادرهای اصلی حزب توده نفوذ کنند با آنکه همه سعی شان را هم کرده بودند.)) (۱۵۴)

این در حالیست که دکتر نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده ایران در یکی از حساس ترین دوران فعالیت این حزب در ایران بعد از انقلاب، نظری خلاف این دارد و صراحتا می گوید که:

((تأثیرشکست فرقه بر حزب فوق العاده سنگین بود. حزب به تمام معنا و تا دقیقه آخر از فرقه حمایت کرد و باز بدون اطلاع حزب این عقب نشینی انجام گرفت، بدون اینکه حزب اطلاع داشته باشد و خود را آماده کند. معمولا برای چنین آمادگی یکی دو ماه وقت لازم است و چنین نشد. چرا؟ یک دلیل این است که مقامات شوروی به رهبری حزب توده ایران آن اعتماد را نداشتند و می ترسیدند که موضوع از آنجا درز کند. ... شورویها معتقد بودند که احتمال اینکه بالاخره امریکا، انگلیس، اینتلیجنس سرویس و سیا، در رهبری حزب نفوذ کرده باشد هست. این احتمال را همیشه باید داد. من می گویم که آنها این احتمال را مد نظر داشتند و لذا ...)) (۱۵۵)

امنون نتصر، تاریخ نگار صهیونیست، برخلاف ادعای آبراهامیان بر این عقیده است که:

((در درون کمیته مرکزی حزب توده یک نفر یهودی و در اداره نشریات آن، بیش از ده نفر نویسنده طراز اول یهودی (؟) عضویت داشتند. همچنین در حوزه های دانش آموزی، دانشجویی و حتی کارگری حزب توده، وجود ده ها مسئول یهودی گزارش شده است. بسیاری از رهبران کنونی جامعه یهودی و رهبران یهودیان ایرانی در ۴۰ سال گذشته، زمانی در حزب توده یا سازمانهای وابسته بدان فعال بوده اند.)) (۱۵۶)

شما حق دارید که از برملاکردن و افشای نام بسیاری از رهبران جامعه ی یهودی و رهبران یهودیان ایران، که در چهل سال گذشته در حزب توده ایران و سازمانهای وابسته بدان فعال بوده اند، خود داری کنید. همانطور که آبراهامیان، موظف است وجود نفوذی های انگلیس و امریکا را در میان صفوف حزب توده ایران لاپوشانی نماید و رد پاهای آنان را پاک سازی کند. در مقابل، ما نیز محق هستیم که ببرسیم! البته نه از شما! بلکه از رهبران و ساکنان حزب توده ایران! که آن ده نفر نویسنده طراز اول یهودی چه کسانی بودند؟ چند نفرشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کنار دیگر توده ای ها اعدام شدند یا به زندان افتادند؟ نقش آنان در لرو رفتن سازمان نظامی حزب توده ایران یا برعکس، حفظ این سازمان چه بود؟ این مسئولین یهودی که تابع و مبلغ سیاست حزب توده ایران بودند، چرا شعار معروف حزب { کودتا را به ضدکودتا تبدیل میکنیم } را به مرحله اجرا در نیاوردند و اعضاء و هواداران حزب را که بیصبرانه منتظر تصمیم و فرمان رهبران بودند، به میدان مبارزه نگشانیدند؟

بدون شك يهوديان پنهان در رهبري و هيئت تحريريه نشریات حزب توده ايران همه از آنوسي هاي چهره عوض کرده واز عناصر جديد الاسلام و معتقد به صهيونيسم بوده اند. افراد و اشخاص با نفوذي كه حتي با داشتن مسئوليت هاي سنگين در رهبري حزب توده ايران، افتخار شهادت در کنار افسران سازمان نظامي و اعضاء ساده حزب را به دست نياوردند. آنانكه وظيفه داشتند با كشاندن گلهاي سر سبد جامعه و ارتش به صفوف حزب و سپس تسليم آنان به حكومت جنائيت و جلاخان فرماداري نظامي، به آرمان پدران و نيكانان جنائيت پيشه خود خدمت نمايند! زيرا نامي و نشاني از اين يهوديان در ميان اسناد و مدارك حزبي مربوط به سالهاي قبل و بعد از وقوع کودتاي امريكايي - انگليسي مرداد ۱۳۳۲ انيست!

حتي آبراهاميان نيز با همه توان و موقعيتي كه داشته و دارد، از وجود افراد يهودي در رهبري حزب توده ايران تا مقطع کودتاي ۲۸ مرداد اظهار بي اطلاعي مي كند و همه ۳۳ نفر اعضاء رهبري منتخب كنگره دوم حزب در فروردين ۱۳۲۷ را مسلمان مي خواند. او در اين رابطه مي نويسد:

((همه اين سي وسه نفر از خانواده هاي مسلمانان بودند. بيست و چهار نفر در خانواده هاي متوسط يا پايين به دنيا آمده بودند، نه نفر ديگر نيز از خانواده هاي برجسته روحاني، تاجر و اشراف بودند. اما در سال ۱۳۲۷، تنها يك نفر از آن نه نفر ثروتمند به شمار مي آمد.)) (۱۵۷)

تاريخ نگاران يهود و مزدوران فراماسون آنان كه شيوه ي تاريخ نگاري را در معبد خدائي زميني يهود و زير نظر اساتيد اعظم لژهاي فراماسوني، در انگليس و امريكا و فرانسه و پيشكسوتاني چون رشيدالدوله همداني آموخته اند، بنا به خصيصه ضد بشري و ضد ايراني خود حاضر به افشاي حقيقي در اين باره نيسند و نخواهند بود. چرا كه آنان با هدف و نيت زدودن حافظه ي تاريخي ايرانيان و مخدوش كردن تاريخ اين سرزمين، پاي به ميدان گذاشته اند. پرسش اساسي اين است كه رهبران حزب توده ايران، مدعيان نجات زحمتكشان و نخبگان عالم سياست كه خود را پيشآهنگ طبقه كارگر ايران و ميهن پرستان انقلابي مي دانند، چرا پس از مطالعه نوشته هاي آبراهاميان و ادعاهاي امون نصر، حاضر به شكستن ديوار سكوت نيسند و جوابي هر چند کوتاه به اين تاريخ نويسان بي طرف و امانت دار نمي دهند؟ اصلا نظر اين رهبران كه خود را پيروان اراني و روزبه و غيره مي دانند و بر اسب عاريتي رهبري كارگران و زحمتكشان ايران سوارند، درباره شيوه تاريخ نگاري يهوديان و ادعاهاي اين چنانيشان چيست؟ آنان كه خود را ماركسيست - لينينيست و طرفداران فلسفه علمي مي دانند، مي توانند با شهامتي روزبه وار عقیده شان را در باره ي رساله ي ماركس در مورد يهوديت بيان كنند؟

جواب روشن است! ما بر اين باوريم كه اين رهبران، به هيچ عنوان و تحت هيچ شرايطي، حاضر به پاسخ گويي و موضع گيري سريع در برابر ادعاهاي تاريخ نگاران صهيونيسم نيسند! زيرا، حزب توده ايران، به عنوان عضوي از اعضاء احزاب برادر، تافته جدا بافته نبوده و از وضعيتي بهتر از حزب كمونيست اتحاد شوروي كه به مدت هفتاد سال همه ي احزاب كمونيست جهان را رهبري کرده و حداقل از اواخر دوران استالين و آغاز دوران به قدرت رسيدن نيكي تا خروچف به بعد، در كنترل مستقيم صهيونيسم و فراماسونهاي معروف و مشهور روسيه قرار داشته، برخوردار نبوده است.

وضعيت حاكم بر حزب كمونيست اتحاد شوروي و ماهيت دبير اول و اعضاء دفتر سياسي و كميته مركزي حزب در سالهاي پاياني حيات اتحاد شوروي و اردوگاه سوسياليسم، بر همگان روشن و مبرهن است. اكثريت اعضاء دفتر سياسي حزب موجوداتي ضد كمونيست و ضد حاكميت اتحاد شوروي سوسيالستي بودند و در ميان ۳۶۰ نفر اعضاء شوراي عالي اتحاد جماهير شوروي سوسيالستي به تعداد انگشتان يك دست افراد معتقد و مردمی وجود نداشت! در حال حاضر نيز، مردم محروم و زحمتكش جمهوري فدراتيو روسيه و ساير جمهوريهاي باقي مانده از شوروي سابق، در چنبره غارت و چپاول پيشآهنگان ديروز پرولتاريا، اعضاء بوروي سياسي و نمايندگان شوراي عالي شوروي كه بيشترشان رهبران فعلي لژهاي فراماسوني و نوكران حلقه بگوش صهيونيسم جهاني هستند، گرفتارند و با مرگي سياه و رقت انگيز دست و پنجه نرم مي كنند!

آن عده از رهبران حزب توده ايران در سالهاي ۲۰ تا ۱۳۳۲ كه پس از وقوع کودتا، در برابر رژيم امريكايي - انگليسي محمد رضا شاه پهلوي زانو زدند و بر سر نجات جان كثيف خود به چانه زني پرداختند و در نهايت تن به همكاري با سازمان اطلاعات و امنيت رژيم دادند به انضمام آن دسته از اعضاء رهبري و مسئولين حزبي، حزب توده ايران كه در زندانهاي جمهوري اسلامي در کنار آدمكشاني چون لاجوردی ها، سعيد امامي ها و حسين شريعتمداري ها قرار گرفتند و همزمان و همسران ديروز خود و اعضاء و هواداران ديگر گروهها و سازمانها را به باد كتك و شكنجه مي گرفتند و سحرگاه هان بر روي سينه هاي پاكشان بذر سرب مي پاشيدند، افراي سست عنصر و بريده نبودند! تفاوت بين فردي كه در زير شكنجه هاي توانفرسا و حيواني مي شكند و تسليم مي شود با فردي كه دست به شكنجه و آزار و اذيت همفكران خود مي زند و يك شبه در رديف جنايتكاران قرار مي گيرد! اين افراد همه و همه دست پروردگان صهيونيسم و امپرياليسم و عضو ثابت قدم سازمان فراماسونري بوده كه در ميان رزمندگان و مبارزان جا سازي شده اند!

آن گروه از مسئولين و صاحب منصبان كمونيستي كه در شهرهاي كابل، باكو، مسكو، مينسك، دوشنبه و عشق آباد، از انجام هيچ گونه جنائيت و خيانتی در حق رفقا و همزمان خود كوتاهي نمي نوزيدند و تعداد زيادي از آنان به مجرد سقوط اردوگاه سوسياليسم واقعا موجود و پارچه پارچه شدن اتحاد شوروي، آخور عوض نمودند و به دامان آنوسي هاي حاكم بر ايران رجعت نمودند، يا به خدمت امپرياليسم و سازمانهاي تبليغاتي و جاسوسي غرب در آمدند تا در سنگر واقعي خود به مبارزه بر عليه خلق هاي محروم ايران ادامه دهند از اين جمله اند.

براستي آن عضو رهبري و مسئول سازمان كشوري كه قبل از خشك شدن خون رفاقي به خاك و خون خفته خود در خاوران، با دسته گل رز به استقبال آنوسي هادي غفاري و سفير جمهوري آنوسي ها مي رود و مقدم او را به خاك تاجيكستان به ظاهر استقلال یافته خوش آمد مي گويد، سر در كدام آخور صهيونيسي - فراماسوني دارد؟

آن عضو رهبري و مسئول سازمان كشوري كه به عنوان مسئول حقوقي سفارت خانه جمهوري آوسي ها در جمهوري تركمنستان به كار مشغول مي شود و به شناسايي و معرفي مخالفين رژيم آوسي، در اين جمهوري مي پردازد، چطور؟ دن ژوان كابل، صهيونست هاي جنايتكار باكو و پرونده سازان و خود فروشان مينسك چطور؟

سقوط اردوگاه سوسياليسم واقعا موجود و پارچه پارچه شدن اتحاد جماهير شوروي به تعدادي از سئوالات بدون پاسخ گذشته جواب داد. امروزه بر همگان روشن است كه اكثريت قريب به اتفاق اعضاء رهبري حزب كمونيست اتحاد شوروي، بويژه اعضاء كميته مركزي و دفترسياسي اين حزب (رؤساي جمهوري اكثر جمهوري هاي جدا شده از شوروي سابق به غير از جمهوري بلاروس، جمهوري فدراتيو روسيه كه از اعضاء برجسته { كا - گ - ب } بوده و اوكرين، اعضاء دفتر سياسي و كميته مركزي حزب كمونيست اتحاد شوروي سابق هستند!) و از جمله ميخايل گارباچف، در لژهاي فراماسوني افتخار عضويت داشته و از آخور صهيونيسم بين الملل ارتزاق مي کرده اند.

ميخايل گارباچف، ادوارد شوارندادزه، سابچاك شهردارلنين گراد، شوشكيويچ اولين رييس جمهور بلاروس، نظربايف، يلنسين، كراوچوك اولين رييس جمهور اوكرين، حيدرعلي اف و غيره از اعضاء برجسته حزبي بوده اند كه حزب توده ايران، احترام بيشتري از حد و حدود برادري براي قايل بوده و دستورالعمل هائش را به عنوان حزب برادر و در چهارچوب انترناسيوناليسم پرولتري مو به مو به مرحله ي اجرا مي گذاشته و از حيث تئوريك از منابع و اسناد آن تغذيه مي کرده است. در حال حاضر همه جهانيان كه بر سكوي حال، گذشته را به نقد مي كشند، بخوبي مي دانند كه اين شجره ي خبيثه، صهيونست - فراماسونند و در حال حاضرسياست هاي صندوق بين المللي پول، بانك جهاني و سازمان ناتو را در منطقه پيش مي برند و راه اسارت خلقهاي ساكن در محدوده ي اتحاد جماهير شوروي را هموار مي نمايند.

اينان خائنين به جامعه بشري و خلقهاي ساكن در محدوده اتحاد جماهير شوروي سابق هستند. ماركسيست - لنينيستهاي كه در كليسا شمع مي افروزند و در برابر تابوت حاوي استخوان هاي پوسيده ي تزار به نمازي ايستند تا ضمن بي احترامي و لگد مال نمودن خون شهداي انقلاب اكتر، جنگهاي داخلي و ميليونها قرباني دوران جنگ كبير ميهني، از صهيونيسم جهاني و خدائي زميني زراندوزان و غارتگران طلب بخشايش نمايند!

كمونيستهاي كه به اورشليم سفر مي كنند و در كنار ديوار ندبه زبان به اعتراف مي گشايند و به خاطر همدستي و همگامي با آدمكشان آلمان هينلري، به ديوار چنگ مي زنند و از يهوه صبايوت، خدائي يهود طلب آمرزش و بخشش مي كنند! انسانهاي طراز نوبني! كه لنينگراد قهرمان را به مناسبت تشریف فرمايي يكي از بازماندگان رومانف ها كه پس از سالها دوري از روسيه و زندگي در امريكا بر مي گردد تا به شيوه ي رايج صهيونيستها، انتقام خانواده اش را از محرومان جامعه روسيه بستاند، آئين مي بندند!

جنايتكاراني كه فاحشه خانه هاي معروف جهان را با گلهاي زيباي روسي، اوكرائيني، كازاخ و غيره تزئين نموده اند و كودكان خرد سال آن مردم شريف و قهرمان را در بازارهاي برده فروشي صهيونيسم بفروش مي رسانند تا جانوران درنده ي دنياي سرمايه داري با تجاوز به آنان كينه حيواني خود را فرو بنشانند!

پيروان و مريدان ديروزي اين ماركسيست - لنينيستهاي دو آتسه و وفاداران به وصاياي لنين چطور؟ رهبران و سكان داران فعلي حزب توده ايران نظرشان چيست؟ نه در مورد اين افراد! بلکه در مورد خودشان و درجه وابستگي و سرسپردگيشان به صهيونيسم و نهضت آوسي گري؟!

توجه به اين مسايل و شناختن چهره هاي منفور و وطن بر باد دهی كه با دست هاي پنهان و امدادهاي غيبي از مابهران به رهبري و صدارت احزاب و سازمانهاي سياسي برگزيده مي شوند، راه گشاي ماست و سبب خواهد شد تا در آوردگاه خير و شر، سرمايه و كار، ستمگر و ستمكش، داد و بیداد بازيجه سياست بازان خائن و عوامل صهيونيسم و آوسي هاي كه نقاب بر چهره كشيده اند نشويم و دست بسته و بيدفاع روانه مسلخ بیداد نگرديم!

اميرعلي لاهرودي، صدر فرقه دمكرات آذربايجان، عضو هيئت سياسي حزب توده ايران و عضو هيئت دبيران حزب در سالهاي پس از يورش سال ۱۳۶۲، يكي از جمله ماركسيست - لنينيست هاي تربيت شده در مكتب غلام يحيي دانشيان صدر فرقه دمكرات آذربايجان، باقراف رييس جمهور اسبق و حيدرعلي اف، عضو بوروي سياسي حزب كمونيست اتحاد شوروي و رئيس جمهور فعلي آذربايجان است. ايشان عمرشريف خود را در اتحاد جماهير شوروي و جمهوري آذربايجان سپري نموده و در همان سرزمين و در پناه الطاف بيكران دوست، به صدارت فرقه و دبيري حزب توده ايران رسیده است.

عشق و علاقه وي به سرزمين لنين و گهواره انقلاب كبير اكتر به حدي است كه نام برده پس از سالها دوري از وطن و گذران عمر پر بار در غربت، حتي پس از پيروزي انقلاب بهمن نيز حاضر به بازگشت به ميهن نشد و ترجيح داد در سرزمين لنين ومهد انقلاب اكتر بماند و به مبارزات ضد امپريالستي، اما صهيونستي خود ادامه دهد. به همين دليل در پلنوم هفدهم (وسيع) حزب كه در تهران برگزار شد، از صفوف رهبري حزب كنار گذاشته شد. اين ماركسيست - صهيونيست آخور شناس كه صد ها نفر از بهترين فرزندان ايران زمين را با شعار مبارزه با امپرياليسم و صهيونيسم به قربانگاه بیداد فرستاده و در حاليكه به گفته ي محسن رضايي فرمانده ي وقت سپاه پاسداران منافع آوسي ها، بيشت از ده هزار نفر از كادرها و اعضاء حزبش در بند آوسي هاي حاكم بر ايران بودند، شعار سرنگوني جمهوري را سر داد، امروز كه آنها از آسياب افتاده است و كاه و يونجه ي سوسيالستي موجوديتش را از دست داده، در رابطه با رژيم اشغالگر قدس و نزديكي جمهوري آذربايجان به رژيم اشغالگر صهيونستي، با قيافه اي حق به جانب و طلبكارانه ميگويد:

((وقتي كه روسيه و ايران به هم نزديك مي شوند، بنا بر اين ارمنستان به عنوان پايگاه عمده روسيه با ايران روابط حسنه بر قرار مي كند و در نتيجه جمهوري آذربايجان را زير فشار نظامي قرار مي دهد، تا تسليم شود. نزديكي آذربايجان به اسراييل هم

وجود دارد. اما مسئله آذربایجان و اسرائیل البته سیاست خاص خودش را دارد، مادام که «دیاسفوری» ارمنی و «لویی» یهودی کنگره آمریکا را در دست گرفته و رسانه های گروهی آمریکا اکثراً در دست یهودهاست، چرا آذربایجان کوشش نکند از یهودی های بین المللی برای خودش استفاده کند؟ این الفبای سیاست است! در آذربایجان و در باکو خیلی یهودی زندگی می کند، این ها در اسرائیل و آمریکا قوم و خویش دارند و آن ها افرادی ذی نفوذ هستند. از این طریق پشتیبانی یهودیها را در این وضعیت به خصوص کسب کند و علاوه بر آن اگر مصر زمان انور سادات را اعراب ۲۰ سال تحریم و منفور کردند، الان باز هم با مصر یکی شده اند. اگر واقعا صهیونیسم این قدر موهن است (ایشان صهیونیسم را موهن نمی دانند. ج- پ)، اعراب چرا بالاخره آنرا کنار گذاشتند؟ آذربایجان يك دولت مستقل است و با يك دولت مستقل یهودی (نه اشغالگر و جنایتکار. ج- پ) ارتباط برقرار کرده، چرا باید ایران برنجد؟)) (۱۵۸)

ای فرزندان ایران، از خواب گران برخیزید! با تحلیلی یهودی مآبانه و صهیونیستی روبرو نیستید؟ آیا در لابلای کلمات و جملات این مارکسیست - صهیونیست با سابقه و مبارز، معاملات و فرصت طلبی های یهودی مآبانه نهفته نیست؟ بوی خون بی گناهان و آزادیخواهان ایران و جهان را از دهان گنبدیده این خود فروخته جهان وطن استشمام نمی کنید؟ نظرتان چیست؟ به این موجود خبیث که سیاست هر جایی گری را سر لوحه زندگی ننگینش قرار داده چه لقبی می دهید؟ خود فروخته ای که بدون توجه به سیاست خائنانه ی حیدر علی اف در حق مردم آذربایجان به دفاع از وی بر می خیزد و در هیئت سخنگوی دولت ایشان ظاهر می شود، مارکسیستی که به موهن بودن رژیم اشغالگر اسرائیل شک می کند، انور السادات صهیونیست - فراماسون را ملاک و معیار سنجش افکار مایخولیایی خود قرار می دهد و بیشرمانه به توجیه جنایت و خیانت حیدر علی اف، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی و رییس جمهوری آذربایجان نسبت به خلفای آذربایجان و منطقه می پردازد، بدون آنکه به سوابق درخشان مارکسیستی ایشان کوچکترین اشاره ای بنماید! لایق و سزاوار چه نامی است؟ آیا نباید انتظار داشت که با همین استدلالهای سوپر انقلابی، قرار داد دفاعی ترکیه و اسرائیل، حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس و کشورهای حاشیه ی خلیج و غارت و چپاول ملت ایران توسط امپریالیسم، سرکوب مبارزان و آزادیخواهان و کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم آنوسی و جلادان تربیت شده در مکتب های آدمکشی صهیونیستی نیز توجیه شود!؟

((سخنان امام خمینی درباره اسرائیل را نیز باید در ظرف زمانی خاص خود، مثل افریقای جنوبی، مورد بررسی و امعان نظر قرار داد. سخنان مذکور به دورانی که ملت فلسطین و رهبران آن و اغلب کشورهای عربی و اسلامی در حالت دشمنی و جنگ مسلحانه با اسرائیل بسر می بردند، تعلق داشت .

امروز کسی مثل شیخ احمد یاسین که هم يك عالم اسلامی و هم مبارزی است که بیش از يك دهه در زندانهای رژیم صهیونیستی به سر برده، از صلح صحبت می کند. وقتی که یاسر عرفات که بیش از چهار دهه جنگ چریکی و مسلحانه با اسرائیل داشت به گفت و گو روی آورده، آیا به راحتی می توان او را خائن به ملت فلسطین معرفی کرد؟ وقتی که هیچ يك از کشورهای عربی از جمله دولت خودگردان فلسطین و سوریه دیگرخواهان جنگ با اسرائیل نیستند، ما چگونه می خواهیم با اسرائیل وارد جنگ شویم؟)) (۱۵۹)

در سخنان این آنوسی شناخته شده و عضو وفا دار الیگارشی غارتگر یهود، کلمات و جملاتی مترقیانه تر و قابل قبول تر از یاهو گویی ها و لجن پراکنی های امیر علی لاهرودی، مارکسیست - صهیونیست بنام، صدر فرقه ی دمکرات آذربایجان و عضو رهبری حزب توده ایران مشاهده نمی کنید!؟

عبدالله نوری عضوی از جامعه ی روحانیت و مهره ای از دستگاه خلیفه گری شیعه است و بنا به خصلت آنوسی گری خود از اسرائیل و به رسمیت شناختن آن دفاع می کند! تازه با این استدلال که خمینی حرفی زده! شما هم می دانید که منظورش چه بوده!!! مثل همان موضع گیری ای که امام در قبال افریقای جنوبی گرفته بود! و عده هایی که قبل از پیروزی انقلاب به مردم داد! صحبت هایی که در رابطه با جنگ و شخص صدام حسین می کرد! موضع گیریهایش در برابر عربستان سعودی و خاندان آل سعود! انقلابی که به کشورهای منطقه صادر نمود! انتقادهایی که از رژیم پهلوی و جنایات ساواک بر زبان می آورد! حرفهایی که در باره سانسور و سرکوب دگر اندیشان بر زبان می آورد و امت را به گریه و امی داشت! همه و همه حرفهایی بوده مصلحت آمیز و بدون پشتوانه! شما که امام را می شناسید!!! علاوه بر آن، شیخ احمد یاسین و یاسر عرفات هم در حال حاضر مشغول گفتگو با اسرائیل هستند! سوریه و بقیه ی کشورهای عربی نیز به دشمنی و عنادشان با اسرائیل پایان داده اند! ما این وسط چکاره ایم؟ این را مقایسه کنید با سخنان تهوع آور و مضمنز کننده ی امیر علی لاهرودی که سالهای نوجوانی، جوانی و پیری را در سر زمین شوراها و در مکتب مارکسیست - لنینیست و ضدیت و دشمنی با امپریالیسم و صهیونیست طی نموده است !!!

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پارچه پارچه شدن آن بر اساس دکترین نظم نوین جهانی و برنامه های جهانی نمودن سرمایه و گسترش بازار صهیونیسم بین المللی، روزنامه های ایژیویستی و مسکو نیوز دست به يك سری افشاگرها در باره کمکهای حزب کمونیست اتحاد شوروی به احزاب برادر و از جمله حزب توده ایران زدند!. یکی از اسناد منتشره در مسکو نیوز، نامه ایست، به امضای جناب امیر علی لاهرودی صدر فرقه دمکرات آذربایجان و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران، خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی. در این نامه که به تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۸۶ به رشته تحریر در آمده و نمونه گویایی از کلاهبرداری و کلاشی این آنوسی جهان وطن است، چنین می خوانیم:

((تا کنون برای تأمین مخارج یکی از گروه های حزب توده ایران (نام گروه و مسئولین تشکیلاتی آن) حدود ۵۰۰ هزار تومان دریافت شده است. از این مبلغ، ۱۸۰ هزار تومان برای خرید ماشین چاپ ژاپنی با مارک توشیبا صرف شده است که شماره های ۱۰۷ و ۱۰۸ نام مردم، با آن به چاپ رسید. (نامه مردم، ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران در این دوران در چاپخانه

دولتی حزب دمکراتیک خلق افغانستان در کابل به چاپ می رسید و ظاهراً به ایران فرستاده می شد. ج - ب)، صد هزار تومان به گروه های داخلی برای تأمین هزینه های آنان در داخل کشور داده شد و حدود دویست هزار تومان باقی مانده برای تأمین مخارج عمومی در نظر گرفته شده است. ... در رابطه با وضع بغرنجی که ادامه فعالیت های ما با آن مواجه است، نیاز مبرم به افزایش کمک مالی به مبلغ ۱۰۰ هزار دلار آمریکا داریم. مستدعی است اقدامات لازم برای پرداخت این کمک به حزب انجام گیرد. رفقای عزیز! پیشاپیش از شما سپاسگزارم. با درودهای کمونیستی، امیر علی لاهرودی.))

و باز نمونه دیگری از فرصت طلبی ها و ریاکاری های آنوسی هایی که وظیفه ای به غیر از خدمت گذاری به صهیونیسم و امپریالیسم جهانی در هر لباس و هر موقعیتی ندارند و با نفوذ در احزاب و سازمانهای مترقی، زمینه به قربانگاه فرستادن فرزندان غیر خلق و ریختن خون آنان بر سنگ قربانگاه را فراهم می سازند!

جناب لاهرودی این آنوسی باصطلاح مارکسیست - لنینیست، تا دوران اقتدار شوروی سوسیالیستی و پا بر جایی اردوگاه سوسیالیسم به حکومتی کمتر از جمهوری دمکراتیک مردمی در ایران آنهم با سمت و سوی سوسیالیستی و در رابطه تنگاتنگ با شوروی سوسیالیستی و سایر کشورهای سوسیالیستی رضایت نمی داد. وی با این هدف نا میمون و ضد مردمی، صدها مارکسیست - صهیونیست تربیت نمود و در درون حزب توده ایران و صفوف زحمتکشان جا سازی نمود تا روزی وی و اربابان صهیونیستش را به کار آیند!

صدر فرقه دمکرات آذربایجان و رییس مکتب خانه باکو، آنگاه که هزاران توده ای در زندانهای جمهوری اسلامی و زیر شکنجه های قرون وسطایی قرار داشتند، همصدا با دیگر همپالکی های خود، صرفاً بمنظور کزک دادن بدست همکیشان آنوسی خود در ایران که ریاکارانه ادعا می نمودند، در جمهوری اسلامی، تنهاکسانی اعدام می شوند که بر علیه نظام اسلحه بدست گرفته باشند! شعار سرنگونی رژیم را سرداد و از زحمتکشان ایران خواست تا علیه رژیم آنوسی های حاکم سلاح بدست بگیرند و با حرکتی مسلحانه و قهر آمیز به سلطه ی جابرانه شان پایان بخشند! چراغ سبزی با برداران آنوسی خود و بهانه ای، که ما شعار سرنگونی داده ایم! خود دانید و توده ای هایی که در بندند!

و آنگاه که هنوز سرنوشت کشور شوراها و جمهوری آذربایجان بطور دقیق مشخص نبود و امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بطور علنی و همه جانبه بر مقدرات مردم ماوراء قفقاز و آسیای میانه مسلط نشده بودند، در باره زندگی زحمتکشان در اتحاد جماهیر شوروی، علل فروپاشی دژ سوسیالیسم و پیشرفت های صنعتی آلمان و ژاپن چنین گفت:

((زندگی مردم تا سال ۱۹۸۵ از لحاظ مایحتاج روزانه از غرب پایین تر نبود. مردم اینجا یک حقوق تضمین شده داشتند و یک زندگی متوسط. وقتی یک پیرمردی ۷۰ روبل حقوق داشت می توانست با یک تا دو روبل در روز زندگی را بگذراند. او میتوانست ۱۰۰ گرم گوشت بخورد که میشد ۲۰ کوپک، نیم کیلو نان بخورد ۱۵ کوپک، دو تا تخم مرغ بخورد ۱۷ - ۱۸ کوپک، مجموعاً زیر یک روبل، یعنی یک هفتادم درآمدش را. آیا این کمتر از استاندارد غرب بوده است؟ همین شخص با همین در آمد مختصر قادر بود یکدست کت و شلوار متوسط بخرد ۷۰ روبل. در نظر داشته باشید این وضعیت از یک جامعه عقب مانده بر خاسته بود و در مدت ۷۰ سال به این وضع رسیده است. این وضع نه تنها قابل تحمل بود، از بسیاری از کشورهای جهان از جمله همسایگان ما نیز بهتر بود. اینطور نیست؟ همین امروز نیز اگر با مردم صحبت کنید خواهند گفت که دوران برزنف برای ما بهتر بود. این شخص حسابش ۲ ضربدر ۲ است! او نه کاپیتال مارکس خوانده است، نه تئوری میداند و نه انباشت سرمایه می داند چیست. ولی می بیند که مایحتاج زندگی اش فراهم است. اما الان وضع متفاوتی است. اگر آن موقع حقوق ماهیانه ۷۰ روبل بود و او می توانست با این پول ۵۰ کیلو گوشت بخرد، امروز حقوق متوسط ۳۵۰ روبل است، باید فقط ۱۰۰ روبل بدهد یک کیلو گوشت بخرد. بنا بر این آن زمان، حد متوسط زندگی برای مردم تأمین بود. ممکن است در زمینه های دیگر نسبت به غرب عقب مانده تر بود، ولی در زمینه صنایع نظامی، غرب را پشت سر گذاشته بود. برای نمونه میتوان موتورهای انرژی زا در صنایع فضایی را نام برد که از آن برای انرژی مورد نیاز موشک ها استفاده میکنند. می دانید که آمریکا امروز این موتورها را از روسیه می خرد. اما اینها نتوانستند همین صنایع نظامی را که میلیاردها دلار بابت آن خرج کرده بودند در بخش غیر نظامی نیز بکار گیرند. یعنی عمدتاً با آمریکا در یک مسابقه نظامی شرکت کرده بودند. مسئله سوم اینکه اینها نتوانستند همان کامپیوترهای نظامی را در بخش غیر نظامی نیز بکار گیرند. بطور خلاصه فشار تاریخی محاصره اقتصادی و مسابقه تسلیحاتی به عقیده من عمده ترین عوامل باز دارنده اقتصاد سوسیالیستی بوده است. حتی اگر اینجا سرمایه داری هم برقرار بود باز همین وضع را می داشتند. اگر شوروی یک کشور سرمایه دار می شد و با آمریکا رو در رو قرار می گرفت، باز هم آمریکا این فشار را وارد می کرد. چنانکه حتماً قبل از اینکه سوسیالیسم هم وجود داشته باشد اینها در مقابل هم قرار می گرفتند تا یکدیگر را نابود کنند. ایران، هندوستان یا عراق را در نظر بگیرید. مگر امپریالیسم جهانی و انحصارات آنها را زیر فشار قرار نمی دهند؟ آیا اگر مردم ایران تحت فشار انحصارات امپریالیستی قرار نمی گرفتند نمی توانستند با آن در آمد نفتی شان خوب زندگی کنند؟ بنا بر این فشار خارجی و عقب ماندگی تاریخی مانع پیشرفت اقتصاد در این کشورها شد. کشورهای مثل آلمان و ژاپن با توجه به وضعیت تاریخ شان نیازی نداشتند که پول زیادی صرف صنایع نظامی شان بکنند. بنا بر این تلاش آنها بر مبنای غیر نظامی بوده است و از این جهت با روسیه قابل قیاس نیستند.)) (۱۶۰)

اکنون آنها از آسیاب افتاده. رهبران حزب توده ایران به همراه هزاران نفر دیگر از فرزندان ایران اعدام و در گورهای دسته جمعی خاوران به خواب ابدی فرو رفته اند. اردوگاه سوسیالیسم از هم پاشیده شده. روبل ارزش و اعتبار خود را از دست داده است، جنگ سرد پایان رسیده و ایالات متحده آمریکا، در پناه ارتش سرا پا مسلح خود، در کار ساخت جهانی نو و گسترش نظم نوین جهانی است. بنا بر این، این آنوسی ضد امپریالیست دبروز، به نرخ دلار امریکایی نان میخورد و همچون انرژی که لوپیش را عوض کرده باشد، شیپور را از سر گشادش می زند و چنان رو در روی سوسیالیسم و ۷۰ سال حکومت کمونیستها

در شوروي مي ايستاد که نگو و نپرس! اين سرباز کهنه کار ارتش کاسموپوليتيستي پرولتاريایي بوند BUND، حتي حاضر به پذيرش حکومت فدرالي از نوع شوروي سابق نیز نيست. او مي گوید:

((ما مي خواهيم اين ديکتاتوري از بين برود و در ايران آزادي هاي دمکراتيک به شکلي که در بعضي از کشورهاي دنيا وجود دارد، بوجود بيايد. مثل هندوستان. در هندوستان مگر چند حزب و چند ايالت خود مختار وجود ندارد؟ در هندوستان ۱۵ ايالت خود مختار وجود دارد، چرا در ايران اين طور نباشد؟ ما يك سيستم فدرال شبیه همین هندوستان مي خواهيم. نه فدرال از نوع امريکايي، نه از نوع شوروي سابق.)) (۱۶۱)

مطمئن باشيد که هنوز وقت آن نرسیده و جناب مارکسيست - صهيونيست ما اجازه ندارد خواهان جمهوري سوسياليستي اي از نوع اسراييل بشود! چه عيبي دارد؟ مگر نقش اساسي در بر پايي اسراييل را مارکسيستهاي عضو حزب کمونيست اتحاد شوروي و سازمان بوند BUND به عهده نداشتند؟ گرسبرگني زغوره حلوا سازم! بايد منتظر گذشت زمان ماند! صد در صد ايشان به جمهوري سوسياليستي - صهيونيستي از نوع اسراييل نیز رضایت خواهند داد! و اگر زمان به کامشان بگردد، در آینده اي نه چندان دور و دراز، تعداد بيشتري از فرزندان ايران را در دفاع از همین عقیده اهریمني و شيطاني بقربانگاه خواهند فرستاد!

اين در حاليست که جناب اميرعلي لاهرودي، تا قبل از پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروي و فروپاشي اردوگاه سوسياليسم، در مقام صدر فرقه دمکرات آذربايجان، سازمان ايلتي حزب توده ايران و دبيري اين حزب کوچکترين انتقاد و برخوردی نسبت به اتحاد جماهیر شوروي، از سوي اعضا و هواداران حزب توده ايران را به منزله ارتداد، تجاوز به ناموس طبيعت و خيانت به انترناسيوناليسم پرولتري ارزيايي مي کرد و انتقادکننده را روانه ي زندانهاي کازاخستان يا جمهوري آنوسي - اسلامي ايران مي نمود!

در مکتب باکو و اندیشه هاي صادراتي آن، اتحاد جماهیر شوروي سوسياليستي، سرزميني که در اذهان مردمش کلمه کمونيست مترادف با دزد و توطئه گر و مافيايي بود، انتقاد پذير نبود! از دیدگاه حضرات، انسانهاي مقیم در محدوده آنکشور، موجودات طراز نوین و فرشته گونه اي بودند که نه دزدي مي کردند، نه رشوه مي گرفتند، نه کارت عضویت حزب را خريد و فروش مي کردند! مواد اوليه را از کارخانه ها و واحدهاي صنعتي نمي دزدیدند! اجناس دولتي را زیر ميزي نمي فروختند! کم کاري نمي کردند! با پرداخت رشوه وارد دانشگاه و مؤسسات عالي نمي شدند! مدارک تحصيلي را خريد و فروش نمي کردند! و ... در نهايت با سرمايه داري جهاني سرسازش و تسليم نداشتند! درست، مانند جناب لاهرودي که کلاشي و کلاهداراي را مذموم و ناپسند مي دانند و براي حزبي ورشکسته و بياتلاق نشسته، تقاضاي کمک صد هزار دلاري نمي کنند! اين کشور همه چیزش نمونه بود! حتي سگهاي اتحاد شوروي از سگهاي ساير ممالک سوسياليستي و سرمايه داري، سگ تر بودند! گل و لاي و لجن خيابانها و کوچه پس کوچه هاي باکو، بعنوان يك دستاورد سوسياليستي قابل انتقاد و سرزنش نبود و بر سراسر خاک ايران ارجحيت و سروري داشت! زيراجناب امير همه کاره بودند و تمام سفارشات قانوني و غير قانوني، انساني يا غير انساني شان با يك تلفن بر آورده مي شدند و خود مانند فرعون بر سرنوشت و هستي و ناموس اعضا و هواداران فرقه و حزب حکومت مي کردند!

بايد از آقاي اميرعلي لاهرودي و ديگر همپالکي هایش پرسيد:

چه شد روزگاري که رفيقي آيراني را به صرف پنهانده شدن به کميساريایي سازمان ملل متحد در کابل غم گرفته که تحملش براي فرزندان افغانستان نیز کسل کننده و ملال آور شده بود و در هواي خفه کننده اش راکت هاي امريکايي و اسراييلي در پرواز بودند، به دو بار خيانت محکوم مي کرديد؟ خيانت به حزب و خيانت به کشور سوسياليستي ميزبان؟! چه شد آن تعصبات خشک و خرمقدسانه اي که رفيق و همزمتان را به خاطر انتقاد از رنگ مرده جوراب شلواريهاي بچه گانه، به ضدیت با شوروي و کمونيسم محکوم مي کرديد و به دادگاه حزبيش روانه مي کرديد؟ مگر شما نبوديد که رفيقي پير و کهنسال را با علم و آگاهي به اين حقيقت که نامبرده ۱۶ سال از عمر عزيزش را در زندانهاي رژيم پهلوي سپري نموده است، صرفا به دليل دفاع از رفقای زندانيش تنبيه نموده و روانه ي کارخانه ها کرديد؟ با اين بهانه که در اين کشور همه موظفند کار کنند و بيکاري جرم است؟ خيانت است؟ خيانت به اتحاد شوروي و انترناسيوناليسم پرولتري؟!

حال چه شده که حتي خواهان جمهوري فدرالي از نوع شوروي سابق هم نبيستيد؟ مگر همین شوروي سابق، با همه نواقص و کمبودهايش که نتیجه خيانت هاي مستقيم شما و برادران بزرگترتان بود، برخيلي از کشورهاي صنعتي جهان، از جمله ايالات متحده امريکا، بهشت جنايتکاران و تبه کاران و اسراييل اشغالگر، رجحان و برتري نداشت؟ مگر بقول خودتان، مردمانش از يك زندگي نرمال و متوسط برخوردار نبودند؟ مگر هر کسي سر پناهي نداشت؟ مگر همگان کاري و ناني نداشتند؟ مگر همه حق تحصيل را يگان نداشتند و در دوران تحصيل کمک هزينه دريافت نمي کردند؟ مگر همه ي شهروندان شوروي از بهداشت و خدمات پزشکی را يگان استفاده نمي کردند؟ مگر بدون در نظر گرفتن موجوداتي چون شما، اجناس مورد نیاز شهروندان در فروشگاههاي سراسر شوروي از ولاديوستوک و جزاير کوريل در شرق گرفته تا برست در غرب و عشق آباد و باکو و غيره به يك قيمت فروخته نمي شد؟ مگر شخص شما و ديگر رفقای رهبري از امکانات خدا دادي اين کشور استفاده نمي کرديد و زندگي شاهانه اي نداشتيد؟

دکتر نورالدين کيانوري دبیر اول حزب توده ايران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ که اين حزب مورد تهاجم سربازان گم نام امام زمان قرار گرفت و سپس صدها نفر از آنان توسط آنوسي اسدالله لاجوردي، آنوسي علي فلاحيان و آنوسي سعید امامي (اسلامي) که مقام سپهسالاري ارتش امام زمان را داشتند به جوخه هاي اعدام سپرده شدند، در کتاب خاطرات خود، گرچه دير! در باره

فرقه دمکرات آذربایجان و آینده آن در جمهوری آذربایجان که در حال حاضر به ملک خانوادگی حیدر علی اف و خانواده اش مبدل شده است، چنین می نگارد:

((... در دوران موجودیت شوروی، فرقه ایها در آذربایجان شوروی دستگاهی داشتند. آنها مهندس بودند، دکتر بودند، کارگرم تخصص درجه یک داشتند، دکاندار داشتند، بعضی شان حقه بازی می کردند (همه جور آدم در میان آنها بود). یک گروه ۴۰ - ۵۰ و حداکثر ۶۰ نفری نیز بودند که به عنوان رهبری فرقه دمکرات آذربایجان از طریق بودجه معینی از دولت آذربایجان شوروی حقوق می گرفتند. خلاصه، همه چیز داشتند. اکنون، وضع آنها به چه صورت است، اطلاع ندارم ولی بعید نمی دانم که دولت ایلچی بیگ آنها را به عنوان اهرمی برای آینده حفظ کرده باشد. اگر چنین باشد، باید دید که هدف دولت کنونی آذربایجان از حفظ اینها چیست؟ دولت کنونی آذربایجان دولتی نیست که از کمونیست ها بنا به مقاصد ایدئولوژیک دفاع کند و حفظ این افراد قطعاً بر اساس اهداف خاص ملی گرایان افراطی است.)) (۱۶۲)

اکنون وظیفه رهبران حزب توده ایران، گرداندن نام مردم، راه توده و دیدگاه است که در رابطه با موضع گیریهای همسنگر مارکسیست - صهیونیست خود و وضعیت فعلی فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان پاسخگو باشند و توضیحات لازم را به پیشگاه مردم ایران، خانواده های شهدای توده ای و اکثریتی و جوانان این مرز و بوم تقدیم دارند. ((سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، خاتمه دوران آزادیهای سیاسی و تعطیل اکثریت نشریات و مطبوعات، حزب توده به فاصله ی یک سال متلاشی شد و فعالیتهای آن متوقف گردید. این وقایع با آغاز تصفیه یهودیان در حزب کمونیست شوروی همزمان شد.)) (۱۶۳)

این ادعای بسیار جالب و قابل تعمقی است. رهبران و سکان داران حزب توده ایران، بویژه متحدین و همسنگران آنوسی امیرعلی لاهرودی، باید در مقابل اعضا و هواداران حزب و خانواده های شهدای حزب جوابگو باشند و توضیح بدهند که: چه رابطه ای بین کودتای ۲۸ مرداد، تعطیلی نشریات و مطبوعات حزب، تلاشی حزب توده ایران و تصفیه یهودیان در حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود داشته است؟

ژوزف استالین، رهبر شوروی و دبیر اول حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تصفیه یهودیان حزب کمونیست اتحاد شوروی را به خاطر شبیخون ارتجاع و امپریالیسم به حزب توده ایران و تلاشی آن آغاز کرد، با بر عکس زمانی که استالین تصفیه یهودیان را آغاز کرد، دولت پنهان یهود، تصمیم گرفت زهرچشمی بگیرد و در مقابل اقدامات یهود ستیزانه استالین، حزب برادر، حزب توده ایران را آماج حملات خود قرار داد و به کمک یهودیان موجود در رهبری و هیئت تحریریه نشریات حزبی، فعالین حزبی را شناسائی و به قربانگاه فرستاد؟

شق اول، بعید و غیر قابل قبول به نظر می رسد. زیرا چنین سابقه ای در رابطه با هیچکدام از احزاب کمونیست جهان وجود ندارد و حزب کمونیست اتحاد شوروی در هیچ برهه ای از زمان به چنین شیوه ای دست نزده است. بنا بر این می ماند شق دوم، یعنی قربانی شدن حزب توده ایران به خاطر اقدامات ضد یهودی استالین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی!

نظرتان چیست؟ آیا هنوز هم بر آن نشده اید که جواب این معماها را بدهید و سکوت را بشکنید؟ طرح و عنوان این ادعا از سوی تاریخ نگاران صهیونیست که با هدف مظلوم نمایی قوم و برخورد یهود ستیزانه دیگران بر روی سفید آورده شده است، ادعای کوچک و قابل اغماضی نیست! مگر در قبال خون شهدای خود احساس مسئولیت نمی کنید؟ زبانم لال، نکند شما هم پست و مقام و جیره روزانه تان را از صدقه سر صهیونیسم و دولت پنهان یهود دارید؟ شما که پرورش یافته گان مکتب باکو هستید، حداقل به اندازه استاد اعظمتان، جناب لاهرودی، شهامت و شجاعت داشته باشید!

اری بن مناشه Ari Ben Menashe مشاور اطلاعاتی اسحق شامیر، نخست وزیر اسرائیل غاصب، می گوید: ((گذشته از دیدارهایی که من با کارگزاران اطلاعاتی ایران داشتم و در آن دیدارها با آنها اطلاعات داد و گرفت می کردم، انجام وظیفه دیگری نیز در تهران به من واگذار شده بود. بدین شرح که من می بایستی از جریان کار ونیدی های حزب زیرزمینی توده ایران که یک گروه طرفدار شوروی بود، گزارشی تهیه می کردم. در نتیجه دیدارهای پژوهشی که من از دانشگاه تهران بعمل آوردم، با دو دوست ویژه آشنا شدم که بعدها در زندگی من و در صحنه پیچیده سیاسی خاورمیانه، نقش های مهمی را بازی کردند.

یکی از این دونفر خود را محمود امیریان می نامید که البته نام ساختگی او بود و سرگرم نوشتن پایان نامه دکتری اش درباره { مارکسیسم } بود. دلیل اینکه او از نام ساختگی استفاده می کرد، این بود که در سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ بسبب اقدامات براندازی امنیتی بوسیله { ساواک } به زندان افتاده بود. پس از اینکه او از زندان آزاد شده بود، ایران را ترک کرد، و به باکو در شوروی که نزدیکی مرزهای ایران قرار دارد رفته و تا سال ۱۹۷۶، که با نام ساختگی و پاسپورت فرانسوی به ایران بازگشت، در باکو بسر می برد. او به عنوان یک ایرانی که در فرانسه زایش یافته و در آنجا زندگی می کرد، به ایران وارد شد. او به بهترین صورت ممکن، هویت راستین خود را پوشانیده بود. پس از اینکه ما با یکدیگر دوست شدیم و من به هویت راستین او پی بردم، برابم آشکار کرد که او یکی از اعضای مهم حزب توده و سرپرست ارتباطات خارجی حزب مذکور بود، این شخص دارای تحصیلات بسیار عالی بود و به { هدف } عقیده داشت. اگر چه، او می دانست که من عضو سازمان اطلاعاتی اسرائیل بودم، با این وجود به من اعتماد می کرد و این موضوع را حتی با من در میان گذاشت.)) (۱۶۴)

سؤال اساسی و قابل تعمق اینست که جناب امیریان، سرپرست ارتباطات خارجی حزب توده ی ایران و تربیت شده ی مکتب باکو، به کدام { هدف } معتقد بوده است؟ دولت جهانی یهود یا هدفی دیگر؟!

در بعد، چرخش امیرعلی لاهرودی به سوی جانبداری از حیدرعلی اف و اسرائیل چه رابطه ای با فعالیتهای آقای محمود امیریان، یکی از تربیت شدگان مکتب ایشان و ادعاهای اری بن مناشه صهیونیسم دارد؟ محمود امیریان و امیرپانها، دست

پرورده و آموزش دیده مکتب آقای لاهرودي هستند. صدر و مدیرمکتبی که امروزه عده زیادی از ایرانیان با ایشان و شیوه ی کارشان آشنایی کامل دارند! بدون شك امیرعلی لاهرودي و همپالکی های آنوسی اش، این را اتهامی از جانب دشمنان قسم خورده خود میدانند و چون سنوات گذشته، آنرا فاقد ارزش جواب گویی ارزیابی می کنند. امید وارم آنرا ساخته و پرداخته عوامل صهیونیسم و امپریالیسم ندانند. زیرا این نوع برخوردهای آبکی و جواب دادن های آبکی تر، سالهاست که در موزه ی تاریخ بایگانی شده و از درجه ی اعتبار افتاده است. این شیوه ی برخورد متعلق به دورانی بود که دیوار آهنین ما را از وقایع آنسوی خود بی خبر می گذاشت و کسی با لاهرودي ها و شیوه تفکر ایشان آشنایی نداشت و آنان را انسانهایی طراز نوین و پاک و بی آلابشی می پنداشت!

آقای لاهرودي و سایر همسنگرانیش بخوبی می دانند که در دوران اخیر ایرانیان زیادی از بد حادثه گذرشان به باکو و دیگر کشورهای جهان افتاده و از نزدیک با شیوه برخورد و تفکرات آنها آشنا شده اند! ایرانیان مهاجر سالهاست که با امیریانها و دیگر تربیت شدگان مکتب باکو آشنایی دارند و با قرار دادن گفته های پیشین جناب امیر علی در کنار ادعای اری بن مناشه به نتایجی دیگر می رسند.

آقای یوسف تیموری (محمد درکابل و خسرو در باکو) عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران و مسئول تشکیلات حزب در شهر زرنج مرکز ولایت نیمروز افغانستان، یکی از تربیت شدگان مکتب باکو بود! تیموری شاگردی وفادار و معتقد بود و نسبت به مرشد و مراد خود (امیر علی) عشق می ورزید! این شاگرد دست آموز و فداکار، سرانجام در ماههای آغازین سال ۱۳۶۸ در شهر محل مأموریت خود بدست یکی دیگر از تربیت شدگان مکتب لاهرودي (با اسم مستعار عباس، کادر اعزامی از باکو به افغانستان و نامزدخواهر یوسف تیموری) به ضرب دو گلوله که بر سینه اش نشسته بود، به قتل رسید و پرونده زندگیش بسته شد! برآستی چرا؟ پرونده این قتل به سرعت بسته شد و هیچکس خود را موظف ندانست تا در پیرامونش توضیحی بدهد! قاتل به طور معجزه آسایی از مجازات رست و پس از آزادی از زندان پل چرخي کابل، مستقیماً به ایران اعزام و در اختیار پاسداران رژیم جهل و جنایت قرار گرفت!

((... رؤسای من در اسرائیل از من خواستند بررسی کنم که آیا دوستان ایرانی من میتوانند ترتیب دیداری را بین یکی از کارگزاران اطلاعاتی اسرائیل و فرماندهان {ساندی نیستا} بدهند... من از چگونگی جریان بین حزب توده و {ساندی نیستا} اطمینان نداشتم، اما فکر می کردم که حزب توده ایران از راه پیوندایش با مسکو و هاوانا موفق شده است با {ساندی نیستا} نیز تماس برقرار کند. بهر حال از امیریان پرسش کردم... پس از مدت کوتاهی، امیریان با من تماس گرفت و اظهار داشت که ترتیب کار برای دیداری یکی از کارگزاران اطلاعاتی اسرائیل با {ساندی نیستا} داده شده است...)) (۱۶۵)

یکی دیگر از جریانات سیاسی با سابقه ی ایران جبهه ی ملی به رهبری دکتر محمد مصدق است که همزمان با حزب توده ایران، در فضای سیاسی ایران پس از شهریور ماه ۱۳۳۲ ظاهر گردید!

دکتر محمد مصدق، رهبر جبهه ی ملی، بعنوان قهرمان ملی، مبارز خستگی ناپذیر مبارزات ملی کردن نفت ایران، چهره ایست آشنا برای ایرانیان، بویژه سیاستمدارانی که از قبل نام وی نان می خوردند و به ملت گرفتار ایران فخر می فروشند. خوشبختانه قرار گرفتن ایران در مسیر انقلاب و جو حاکم برفضای سیاسی ایران در سال ۵۷، نقاب از چهره بسیاری از همسنگران خود فروخته وی برداشت و آنان را در میان ملت ایران رسوا نمود. امروز کمتر کسی پیدا می شود که تعدادی از همراهان صهیونیست - ماسونیک دکتر مصدق را نشناسد و از پیشینه خیانتکارانه و جنایتکارانه آنان بی خبر باشد! خود فروختگانی که منافع ایران و ایرانی را در پیشگاه صهیونیسم و لژ فراماسونری همایون که جانشین لژ بیداری دوران مشروطیت شده بود، قربانی کردند و پس از محاکمه و تبعید دکتر مصدق به دهکده ی احمدآباد، پاداش خیانت های خود را از حکومت کودتا و دولت پنهان یهود دریافت نمودند!

((با این همه ده ها تن از بازاریان، روشنفکران و نویسندگان یهودی با مصدق همراه شدند. درخشان ترین چهره یهودی در این رابطه آقای مشفق همدانی بود که، علاوه بر انتشار مقالات و نشریات، در مقام سردبیر کیهان و مؤسس نشریه کویان، به همراه مصدق در سفر آمریکا ناظر و مدافع نهضت ملی بود.)) (۱۶۶)

همراهی ده ها تن از بازاریان، روشنفکران و نویسندگان یهودی با مصدق و شرکت آنان در مبارزات ملی شدن نفت و احقاق حقوق حقه ی ملت، کودتای صهیونیستی - فراماسونری ۲۸ مرداد، استحکام پایه های حاکمیت امریکا در ایران، تسلط کنسرسیوم نفت بر شاه رگ حیاتی ایران، به قربانگاه فرستادن گل های سرسبد جامعه ایران و ارتش و استقرار مجدد دیکتاتوری محمدرضا پهلوی را به دنبال داشت!

دستآورد آن هیاهوی بزرگ که به تحریک مستقیم انگلستان به منظور شانه خالی کردن از پرداخت بدهی های معوقه خود به ایران و فروش آهن پاره های شرکت نفت ایران - انگلیس صورت گرفت، حاصلی جز آنچه بر شمرديم و سیه روزی ملت ایران چیزی در پی نداشت! کدام ملی شدن نفت؟

علاوه بر همراهی و همگامی ده ها تن از بازاریان، روشنفکران و نویسندگان یهودی با دکتر مصدق، تشکیل جبهه ی ملی به اشاره ی امریکا و گذاشتن سنگ بنای آن در مهمانی سفیر امریکا در تهران، حضور آنوسی آیت الله سید محمود کاشانی در کنار مصدق، جناب دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)، خود یکی از برادران ماسونی و عضو جامع آدمیت بود که در دوران حیات خود خدمات ارزنده ای به صهیونیست - ماسونیک های جنایتکار و ضد بشری در ایران نموده بود. تهیه ماده و احده خلع خاندان قاجار و روی کار آمدن خاندان منفور پهلوی، پذیرش و اجرای اصل چهار ترومن از جمله کارهای این راد مرد بزرگ تاریخ ایران بوده و هستند! آخرین مأموریت ایشان در ایران مسئله نفت و حل اختلاف بین دولت ایران و دولت فخمیه ی انگلستان بود که به کودتای ۲۸ مرداد، حاکمیت شرکتهای نفتی عضو کنسرسیوم، ورود مستشاران امریکایی و تصویب قوانین کاپیتولاسیون

انجامید و به بیگانگان اجازه داد که بطور ظاهر، تا پایان حکومت خاندان منفور پهلوی به غارت و چپاول ثروت‌های ملی سرزمین ما ادامه دهند! به گواهی تاریخ و اسناد تا کنون منتشر شده، غوغائی که بنام جنبش ملی نمودن نفت در ایران براه افتاد و در نهایت به استحکام پایه های دیکتاتوری و تسلط امپریالیسم امریکا و کنسرسیوم نفت بر همه ی شئون جامع انجامید، بازی مسخره ای بیش نبود که به اشاره ی انگلیس و برادران ماسونی به منظور نجات دولت فحیمه انگلستان از زیر بار بدهی های سنگینش به ایران، براه افتاد. لغو یکطرفه ی قرارداد نفت از سوی ایران و نجات انگلستان از بار گران بدهی، هدفی بود که گراند لژ لندن، برادران ماسونی، مصدق و یارانش دنبال نمودند و به حساب کیسه ی خالی ملت ایران آنرا به پیروزی رسانیدند. ((بتاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵ این بنده درگاه محمدابن هدایت الله ساکن تهران، از صمیم قلب مضمون شرح زیر عرض می کنم ای پروردگار عالم، اقرار دارم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرمودی و در اداء این حقوق و موهبت عظمی هر قصوری که کرده باشم الان در حضور تو و بحق تو و قدرت تو قسم میخورم که شأن و حقوق این دسته شریفه را در هر مقام مادام الحیات باتمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه دارم و هرگاه از تعهد خود نکول نمایم از فیض رحمت و پناه آخرت حضرتت بی نصیب بمانم...)) (۱۶۷)

بله، دکتر محمد مصدق سوگند یاد کرده بود که مادام الحیات حقوق و شأن دسته ی شریفه، یعنی برادران ماسونی را با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه دارد! و متعهد شده بود که هر گاه از وظایف خود نسبت به سازمان فراماسونری قصور نماید از فیض و رحمت خداوند و شفاعت آخرتش محروم شود! با مختصر شناختی که در باره ی سازمان ماسونی و وظایف و تعهد اعضایش در قبال سازمان و همدیگر بدست دادیم، کمال ساده لوحی و خام خیالیست هر گاه تصور نمایم که جناب دکتر محمد مصدق به خاطر ملتی گرسنه و بیسواد که چون کرم بر روی سطح زمین میولند و قوم برگزیده را در راه رسیدن به حکومت جهانی با دردرس مواجه می ساختند، به سوگند خود پشت پا بزند و صمن محروم نمودن خود از فیض و رحمت خداوند، نسبت به برادران ماسونی خود نیز راه خیانت بپیماید!

مصدق السلطنه در کهنوت سن با وساطت و فشار همه جانبه همزمرمان و همسنگران که بعدها بنیان جبهه ملی را پی افکندند، تن به این ماموریت ایران بریاد ده داد و آنگاه که به موفقیت دست یافت، با همه ی توان و قدرت اجازه داد تا سرهنگ تیمور بختیار، بدون برخورد با موانع و مقاومت نیروهای وفادار به ایشان که در شهرهای همدان، قزوین، کرج و تهران مستقر بودند، از کرمانشاه بیاید و با تیپ تحت فرماندهی اش و چند نفر چاقو کش (تعدادی از آنان ۱۰ سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۲ تغییر جبهه دادند و در کنار خمینی دست به مبارزات اسلامی زدند) و فاحشه، کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد را به ثمر برساند و حاکمیت خاندان پهلوی را برای مدت ۲۵ سال دیگر تمدید نماید!

نگاهی به تاریخ جنبش نفت و خاطرات جسته و گریخته رهبران جبهه ملی، مذاکرات مجلس شورای ملی و اسناد احزاب و سازمانهای سیاسی آن روزگاران، بدور از تعصب و پیش داوریهایی معمول و متداول روشنگر پاره ای از حقایق خواهند بود که ما و جوانان برومند ایران زمین را در پیکار سرنوشت سازمان به کار خواهند آمد. دریکی از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس به شماره ۵۷۲، که تلگرافییست از نورمن سفیر انگلستان در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان چنین آمده است.

((آقای مصدق السلطنه اکنون از اروپا مراجعت کرده و به شیراز رسیده است. قرار بود تهران بیاید تا در کابینه سابق مقام وزارت عدلیه را عهده دار شود ولی باو دستور داده شد در شیراز بماند و حکومت ایالتی را بعهده بگیرد، بمن اطمینان داده اند که اگر او برای این کار مناسب تشخیص داده نشود از کار برکنارش سازند، با این اطمینان با انتصاب او موافقت کردم. انتصاب این شغل، گویا مورد تأیید رهبران محلی است و ظاهراً با کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان در شیراز همکاری می کند.)) (۱۶۸)

دکتر مصدق خود در این باره می نویسد:

((... وقتی بنده در شیراز بودم، روزی که کنسول انگلیس برای امور اداری نزد من نشسته بود از آقای سید ضیاء الدین طباطبایی بیانیه ای رسید، پرسید چه نوشته، گفتم قرارداد را لغو کرده است (قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله) خندید و گفت در انگلیس یک ضرب المثل است، می گویند گربه مرده را کسی چوب نمی زند، قرارداد مرده بود حاجت به لغو کردن نداشت که ایشان زحمت کشید.)) (۱۶۹)

همانطور که همگان می دانند، اولین محصول نفت خام ایران در سال ۱۹۱۲ و به میزان ۶۴۰۰۰ تن صادر شد. این میزان در سال بعد به میزان ۸۱۰۰۰ تن افزایش یافت. با تاسیس پالایشگاه نفت آبادان در سال ۱۹۱۴ میلادی میزان صادرات نفت خام و پالایش شده ی ایران بالغ بر ۲۷۴۰۰۰ تن شد.

استخراج و صدور نفت خام و پالایش شده ی در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ افزایش یافت. به طوریکه در سال ۱۹۲۰ یعنی یکسال پس از قرار داد وثوق الدوله، همزمان با افزایش میزان ظرفیت پالایشگاه نفت آبادان به یک میلیون تن، میزان استخراج و تولید نفت بالغ بر ۱۳۸۷۰۰۰ تن شد. پس از پایان جنگ جهانی اول، بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس اختلافاتی بروز کرد. شرکت به بهانه ی قطع لوله ی نفت به دست جاسوسان و خرابکاران آلمانی که در ایران فعالیت می نمودند، مبلغ ۶۱۴۰۰۰ لیره بعنوان خسارت مطالبه نمود و دولت مرکزی ایران را زیر فشار گذاشت. این در حالی بود که کل در آمد ایران از ابتدای عقد قرار داد تا سال ۱۹۱۵ میلادی تنها مبلغ ۱۳۲۵۰۰۰ لیره بود. کمتر از دو برابر مبلغی که شرکت بعنوان خسارت مطالبه می نمود! شرکت نفت انگلیس که دولتی در کنار دولت ایران محسوب می شد، از دادن هر گونه گزارشی در باره ی سود و زیان شرکت و وضعیت بازار نفت در بازار جهانی به دولت ایران خود داری می کرد. علاوه بر آن، بدون در نظر گرفتن دولت

مرکزی، با خوانین بختیاری و شیخ خزعل حاکم خوزستان وارد معامله شده و قرار دادهای جداگانه ای با آنان منعقد کرده بود. این امر باعث نارضایتی رضا شاه گردیده و اختلافاتی را به وجود آورده بود. در سال ۱۹۱۹ میلادی "آرمیتاژ اسمیت" که در دوران صدارت وثوق الدوله به ایران سفر کرده و در کابینه ی مشیر الدوله به عنوان مستشار مالی ایران خدمت کرده بود به ایران آمد تا به اختلافات دولت ایران و شرکت نفت انگلیس رسیدگی نماید و حق را به حق دار بدهد! با وساطت آرمیتاژ و دوندگیهای برادران ماسونی، شرکت از مطالبات خود صرف نظر نمود و قرار داد را برای مدتی نامحدود تمدید کرد. قرار داد ننگینی که به تاریخ وثوق الدوله معروف و نامی گردید. نقش برادران ماسونی و تسلط جهانی شان بر وزارت خانه ها، سازمانها و نهادهای دولتی و غیر دولتی به حدی بود که دولتی بالاتر از دولت قانونی و ظاهری کشور محسوب می شدند. هر کاری دلشان میخواست انجام می دادند و بدون اطلاع مردم و مجلس شورای ملی که ظاهراً نهاد بر خاسته از مشروطیت و مجمع نمایندگان ملت بود، قرار داد های اسارتباری با بیگانگان و اربابان ماسونیک - صهیونیست خود منعقد می کردند! نهضت باصطلاح ملی کردن شرکت نفت نیز به دنبال چنین اختلافاتی متولد شد و بنا به مقتضیات زمانی و شرایط موجود جهانی و منطقه ای اوج گرفت! این بار نیز شرکت نفت جنوب و صهیونیست های جا خوش کرده در هیئت حاکمه ی انگلیس حاضر به پرداخت بدهی های خود به ایران نبودند و دنبال محلی می گشتند تا ضمن لغو یک جانبه ی قرار داد، آنان را از باز پرداخت بدهی ها نجات بخشند! این وظیفه به برادران ماسونی جبهه ی ملی و قهرمان مبارزات ضد استعماری ایران و خاورمیانه یعنی دکتر محمد مصدق و آئوسی بزرگ آیت الله العظمی کاشانی واگذار گردید!

((در جریان پیدایش (نهضت ملی شدن صنعت نفت) گروهی از فراماسونها ی سرشناس، خود را به میان متحصنین کاخ مرمر انداختند و از میان همین عده بود که هیئت مؤسس جبهه ملی بوجود آمد. فراماسونها بظاهر اعضاء فعال آن بودند و گروهی دیگر از فراماسونها در جناح مخالف به مخالفت و مبارزه با اجرای قوانین ملی شدن نفت برآمدند، و لژ فراماسونی همایون در این میان نقش عمده را در مبارزه با دولت دکتر مصدق بعهده داشت.)) (۱۷۰)

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

یکی از چهره های مذهبی و ملی - مذهبی نام آوری که در دوران مبارزات ملی شدن نفت، و خلع ید از شرکت نفت جنوب درکنار دکتر مصدق قرار داشت، آئوسی آیت الله حاج سید ابوالقاسم بن مصطفی کاشانی استاد و مراد حاج روح الله موسوی الهندی بود. کاشانی در سن ۱۶ سالگی به اتفاق پدر عازم کعبه شد و در نجف اقامت گزید. او در دوره های هفتم و هفدهم قانونگذاری به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و در دوره ی هفدهم ریاست مجلس را به عهده داشت. آیت الله به اشاره رهبران جامعه یهود و پدران روحانی صهیونیست خود، در نیمه راه، ظاهراً به مصدق خیانت کرد و بمنظور داغ تر نمودن مبارزات نفت و به بیراهه کشاندن ملت محروم ایران، به صف مخالفین و دشمنان قسم خورده ی ملت ایران پیوست. در جریان کودتای ۲۸ مرداد، درکنار کودتاچیان قرار گرفت و از دولت کودتایی سپید فضل الله زاهدی حمایت کرد. او که دولت کودتا را، دولت موقت و خود را نخست وزیر ایران بعد از زاهدی می دانست، پس از یک دوران کوتاه نق زدن، مورد حمایت و توجه رژیم قرار گرفت و تا پایان عمر به ادامه اجرای سیاست های صهیونیسم بین المللی و رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان یاری رسانید! پس از مرگ وی، فرزندانش پای به میدان مبارزه با ملت ایران گذاشتند و به خدمتگزاری خدای زمینی یهود، همت گماشتند!

((در اینجا از داود ادهمی که از نویسندگان برجسته بسیاری از نشریات سیاسی آن زمان و از فعالین سیاسی و اجتماعی محسوب می شوند یاد می کنم. ایشان به همراه دکتر رحیم کهن در اقتناع آیت الله کاشانی به قطع تبلیغات ضد یهودیان ایرانی در سالهای تأسیس دولت اسرائیل سهیم بودند.)) (۱۷۱)

در سالهای تأسیس دولت اسرائیل، این روحانی مبارز، که سابقه مبارزاتی آن چنانی را به یدک می کشید، موعظه گر سیاستهای بن گوریون، یکی از چهره های منفور صهیونیسم شد و در لباس روحانیت شیعه و در مقام آیت الهی، مدافع منافع غارتگرانه، سرکوبگرانه و جنایتگرانه سازمان صهیونیست - ماسونیک و دولت پنهان یهود شد. اما در این راه مرتکب تند روی و افراط شد. تا جایی که در پایان جنگ جهانی دوم و در آستانه ی تأسیس رژیم اشغالگر اسرائیل در سر زمین فلسطین از وی خواستند تا به تبلیغات ضد یهودی خود پایان دهد و زمینه ساز مهاجرت پاسداران اخلاق و اقتصاد کهن به کشور نو پای اسرائیل نگردد.

بن گوریون پیش از تشکیل دولت اسرائیل و استقرار این غده ی چرکین سرطانی در منطقه ی خاورمیانه چنین نوشته بود: ((من از اعتراف بدین نکته شرم ندارم که اگر قدرت می داشتم، چنانکه آرزویش را دارم، گروهی از جوانان کاری را جدا می کردم، جوانان هوشمند، شایسته و فداکار نسبت به آرمان ما، و مشتاق و آرزومندکمک به رهایی یهودیان. آن وقت این جوانان را به ممالکی می فرستادم که یهودیان شان غرق در خودخواهی گناه آلوده اند. وظیفه این جوانان این می بود که خود را غیر یهودی جلوه دهند... و یهودیان را با شعارهای ضدیهود به ستوه آورند، شعارهایی مانند { یهودی قاتل، یهودی برگرد به فلسطین... } من قول می دهم که نتیجه کار، از لحاظ مهاجرت، هزاران بار بیش از نتایجی می بود که موعظه ی هزاران فرستاده ای بیار آورده است که در گوشه های ناشنوا خوانده اند.)) (۱۷۲)

مأموریت آئوسی کاشانی، با داشتن منصب آیت الهی مذهب شیعه، در همینجا به پایان نمی رسد. او وهم پالکیهایش، درحالیکه از باده پیروزی اربابان صهیونیست - ماسونیک خود در کودتای ۲۸ مرداد سرمست بودند، بدون توجه به خونهای ریخته شده در معبد خدای زمینی یهود، کماکان به سیاست بن گوریون و دیگر اندیشه پردازان دولت پنهان یهود ادامه می دادند تا وظیفه خدمتگزاری خود را به نحو احسن به انجام رسانیده باشند. آنهم در نقش جوانان پر شور، هوشمند و فداکار یهود! در زمانی که رهبران جامعه یهود و پادشاهان دولت پنهان یهود نیاز به نارضایتی یهودیان و تحریک آنان به بازگشت داشتند، شعارها و

فریادهای “یهودی قاتل و یهودی برگرد به فلسطین” را در فضای غم گرفته ی ایران مصیبت زده، نه جوانان رؤیایی و تخیلی بن گوریون، بلکه آیت الله کاشانی و اطرافیان سر می دادند. همان وظیفه ای که قبل و بعد از پیروزی انقلاب بهمین به رهروان کاشانی و شاگردان آنوسی اش محول گردید و آنان نیز به نحو احسن از عهده اش بر آمدند! هشت سال در تنور منفور جنگ دمیدند و ضمن واریز نمودن دلارهای نفتی به حسابهای اسرائیل و دولت غاصب یهود در مقابل سلاحهای کهنه و از رده خارج شده، هزاران جوان مشتاق و ضد امپریالیسم و صهیونیسم را نیز با گوشت دم توپ کردن از پای در آوردند. در صفحات بعدی، بیشتر به نقش خائنه خانواده آنوسی کاشانی که پس از سوار شدن آنوسی ها بر امواج انقلاب بهمین، در نقاط حساس و کلیدی مملکت انجام وظیفه می کردند خواهیم پرداخت.

((در همین دوران، با ممنوعیت فعالیتهای سیاسی و با درهم کوفتن آلترناتیوهای چپ و ملی، تنها کسانی که اجازه و امکان فعالیت وسیع در میان مردم را یافتند، روحانیون قشری بودند. این بهایی بود که شاه در ازای خدمت عظیم آیت الله کاشانی و یاران او در ساقط نمودن حکومت مصدق بایست پرداخت میکرد. در عین حال تنها حربه سیاسی روحانیون قشری و جناح های مذهبی نهضت ملی به رهبری مهندس بازرگان، همان حربه ضد یهودی و ضد بهایی بود.)) (۱۷۳)

مبارزه آنوسی ها در جامعه ایران، یعنی همسویی باحکومت دست نشانده شاه و جامعه عمل پوشاندن به آرزوی های بن گوریون و دیگر رهبران صهیونیسم جهانی! مبارزات ضد یهودی و ضد بهایی روحانیون مبارزی که در انجمن حجیه، مؤتلفه اسلامی و غیره گرد آمده بودند، و همگی در راستای سیاست اسرائیل و دولت صهیونیستی حرکت می کردند، به حساب پویایی جامعه ایران، وجود آزادی و مبارزه سیاسی در جامعه ی پهلوی زده گذاشته می شد. در حالیکه جوانان مبارز و مشتاق مبارزه با اسرائیل، پس از شکار و دستگیری توسط مامورین اداره ی سوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) مورد آزار و شکنجه ی ددمنشانه و حیوانی فرار می گرفتند و سپس اعدام می شدند! بیچاره ملتی که در دام تبلیغات زهر آکین دشمنان بشریت گرفتار آمده و گرگهای فرو رفته در جلد میش را نمیشناسد!

((شاه در برخورد با طبقه متوسط سنتی هم محتاط بود. او و همسرش ثریا همواره برای زیارت به مکه، کربلا، قم و مشهد می رفتند. رهبران برجسته دینی، به ویژه آیت الله بروجردی، آیت الله بهبهانی و امام جمعه ی تهران دسترسی آسانی به دربار داشتند. آیت الله کاشانی و همکارش قنات آبادی مدت کمی در سال ۱۳۳۵ در زندان به سربردند و هنگامی که رسماً جدایی خود را از فداییان اسلام اعلام کردند و پذیرفتند که نسبت به اعدام قاتلان رزم آرا اعتراض نکنند، آزاد شدند. دولت نسبت به تقویت و حمایت مذهب متعهد می شد و همواره حزب توده را “دشمن مالکیت خصوصی و اسلام می خواند.”)) (۱۷۴)

بی سبب نبود که با آغاز جنبش انقلابی و طوفانی شدن فضای ایران که محمد رضا پهلوی و پشتیبانانش جزیره آرامش می دانستند، آقایان به سرعت بر موج انقلاب سوار شدند و در مقام تئوریسین های انقلاب و اعضا شورای انقلاب، تلاش ورزیدند تا جلوی تند رویهای انقلابیون و خواسته های برحق کارگران و زحمتکشان را سد نمایند و انقلاب را درجایی متوقف کنند که به منافع امپریالیسم و مغز گنده اش صهیونیسم لطمه ای وارد نشود! بی جهت نبود که در فردای پیروزی انقلاب اعلام نمودند که سه سه بار، نه بار غلط کردیم که انقلاب کردیم!

((دوران دوم سلطنت محمد رضا شاه پهلوی (مرحله ی پس از کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ج. پ) از نظر یهودیان ایرانی، دوران آزادی های اجتماعی، رفاه نسبی و ترقی بی سابقه بود. اما در همین دوران با تثبیت کشور نوب نیاد اسرائیل و غرور و افتخار ناشی از آن در بین یهودیان عالم، تعداد وسیعی از یهودیان ایران متوجه صیونیزم و اسرائیل شدند. در این زمان که هرگونه فعالیت سیاسی ممنوع گردیده بود، گرایش اصلی یهودیان ایران در جهت صیونیزم فعال و جذب مهاجرین جدید بود. اسرائیل برای جامعه یهودی جاذبه ای سحرآمیز داشت.)) (۱۷۵)

مرحله ی دوم سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، که از آن بعنوان دوران آزادی اجتماعی یهودیان، رفاه نسبی و ترقی بیسابقه یاد می شود، عصر ترکنازی و قدر قدرتی دولت پنهان یهود در ایران و منطقه خاورمیانه است. دولت پنهان یهود، پس از انتقال قدرت سیاسی - اقتصادی خود به غرب و به ویژه به ایالات متحده ی امریکا (اتازونی)، اینک با توجه به منابع نفتی غنی و پر درآمد خاورمیانه، مجدداً متوجه ی شرق شده و مایل است که قسمتی از قدرت خود را به منطقه مخصوصاً ایران در بند منتقل نماید. کشوری که از آغاز تمدن بشر، پذیرای یهودیان بوده و هم اکنون آرامگاه ابدی دانیال نبی، استر و مرده خای کبیر است. سرنوشت مملکت در دست نوادگانه خلف استر و مرده خای یعنی خانواده های آنوسی قوام، علم، هویدا و غیره قرار و شاه بعنوان دلال و رشوه ستانی بی اراده و بی مغز در دست آنان گرفتار است و به ساز آنان می رقصد. در همین دوران رفاه نسبی و ترقی بی سابقه یهودیان، هزاران نفر از فرزندان ایران زمین به علت مبارزات استقلال طلبانه و مخالفت با غارتگری های امپریالیسم و صهیونیسم و حضور بیش از ۵۰ هزار نفر از مستشاران امریکایی که در پناه کاپتولاسیون بر مقدرات ملتی حکومت می نمایند، و دفاع از مردم مظلوم فلسطین در پشت دیوارهای زندانهای برازجان (دژ)، اوین، قزل حصار و عادل آباد و غیره زیر شکنجه های قرون وسطایی قرار داشتند و بدون ذره ای ترحم به جوخه های اعدام سپرده می شدند. در یک کلام دوران رفاه نسبی و ترقی بی سابقه یهودیان، دوران بد بختی و فقر و فلاکت ملت در بند و استبداد زده ی ایران بود!

((این خانواده های ثروتمند نه تنها مالکیت بیشتر زمینهای وسیع تجاری بلکه حدود ۸۵ درصد شرکتهای خصوصی مربوط به بانکداری، کارخانه های تولیدی، تجارت خارجی، بیمه و ساختمان سازی شهری را نیز در اختیار داشتند. گرچه اکثریت غالب این طبقه بالامسلمان بودند، برخی از این مقامهای عالی رتبه با لژ فراماسونری مرتبط با دربار در تهران پیوند داشتند و شمار اندکی نیز - از جمله یزدانی، ایلقانیان و آریا - از خانواده های بهایی و یهودی بودند. با توسل به این گونه موارد اندک، در بازار شایعه شده بود که کل طبقه ی بالا دست نشانده توطئه گران صهیونیست بین المللی، بهاییان حيفا و امپریالیستهای انگلیسی مرتبط با لژ فراماسونری لندن است.)) (۱۷۶)

مجددا تاریخ نگاری به شیوه صهیونیستی آغاز می شود و آبراهامیان نعل و ارونه میندد تا به عنوان تاریخ نگاری بی طرف و چیره دست به تبرئه گروه و عده ای مشخص بپردازد و چون دیگر تاریخ نگاران صهیونیست، خاک به چشم حقیقت و مردم ایران بپاشد! بر ما روشن است که ایشان به اسناد و مدارک زیادی دسترسی دارند و دستهایی او را در نگاهستن تاریخ ایران یاری می رسانند! ذکر این موضوع که بیشتر سرمایه داران ایرانی مسلمان بودند و تنها برخی از آنان با لژ فراماسونری مرتبط با دربار پهلوی پیوند داشتند، انسان را به تفکر و امیدوار می دارد تا از خود بپرسد: آبراهامیان در کجای زمین ایستاده است و به نفع چه کسانی تاریخ نگاری می کند!

کدام لژ فراماسونری مرتبط با دربار؟ حکومت ایران در کلیت خود، دست نشانده سازمان صهیونیست - ماسونیک و لژ فراماسونری همایون بود و به نمایندگی از سوی تشکیلات صهیونیست - ماسونیک جهانی بر ایران و ایرانی حکومت و فرمانروایی می کرد! در بالایی هرم قدرت، هر چند ظاهری و سمبلیک، شاهی مستبد و خود کامه نشسته بود که به گفته ی آبراهامیان دارای لژ فراماسونری نیز بود! از سوی دیگر، بر همگان روشن و مبرهن است که لازمه ترقی و پیشرفت در جامعه بلا زده ی ایران، در همه ی احوار تاریخی و ابستکی و سرسپردگی به هیئت حاکمه و در دوران حکومت قاجار و پهلوی، وابستگی و سرسپردگی به یکی از لژهای فراماسونری بوده است! آبراهامیان به خوبی می داند که دیگران به این کاست سخت پوسته و تو در تو راهی نداشتند و با همه ی نبوغشان راه به جایی نمی بردند در راه پاسداری از منافع غارتگرانه این کاست و خدای زمینشان بود که محمد رضا پهلوی، ایران را به زندانی بزرگ برای ایرانیان و چراگاهی امن برای چریدن این گروه غارتگر و زالو صفت و اربابان بین المللی شان تبدیل کرده بود! بی جهت نبود که ایرانیان آزاده و وطن پرست، شاه، یعنی سایه خدای جهان را سگ زنجیری امپریالیسم می نامیدند و با همین چشم به او و درباریان وطن فروشش می نگریستند!

اگر در اسناد وزارت امور خارجه ی انگلستان نشانه ای از نفوذ جاسوسان و خیرچینیان انگلیس در تشکیلات حزب توده ایران وجود ندارد و آبراهامیان نتوانسته سندی در این رابطه به دست بیاورد، حتما اسناد و مدارکی در باره خانواده های هزار فامیل حکومتگر بر ایران دوران پهلوی وجود دارد! و بدون شک و با یقین در آن همه اسناد و مدارک آمده است که بزرگان و سرپرستان این خانواده ها، همه از اعضای سابقه و قدیمی لژهای فراماسونری بوده اند و به پاس خدمات ارزنده و دیرینه شان به این سازمان ضد بشری، افتخار حکومت بر ایران و سرنوشت ایرانیان را بدست آورده بودند!

کدام مسلمان؟

خانواده های شوکت الملك علم؟ ذوالفقاری؟ امیرعباس هویدا؟ عبدالله ریاضی؟ شریف امامی؟ نمازی، لاجوردی، ثابتی، وهاب زاده، هراتی، رشیدیان، خسروشاهی، اخوان، لك، رضایی؟ یا ایلقانیان و آریا و طوفانیان و خیامی و یزدانی؟ کدام يك از این خانواده های غارتگر که اندیشه بی جز چپاول ایران و خدمت به سازمان ضد بشری صهیونیست - ماسونیک و امپریالیسم جهانی و حمایت همه جانبه از دولت غاصب اسرائیل نداشتند، مسلمان (منظور ایرانیان وطن پرستی است که بنا به عقیده و باور خود، مسلمانند و از ماهیت این آئین بیرون جهیده از بطن یهودیت اطلاع و شناختی ندارند!) بودند و از مسلمانی نشانی داشتند؟

آبراهامیان که به اسناد و مدارک فراوانی دسترسی دارد و بنا به گفته خودش، به مدت بیست سال اسناد و مدارک دفتر امور خارجه انگلیس را مورد کنکاش، بازبینی و مطالعه قرار داده، دقیقا از نامسلمانی و از همه مهمتر، نا انسان بودن این جرثومه های فساد و تبااهی خبر دارد و آنان را کاملا می شناسد! حال چرا خاک به چهره زیبای عروس حقیقت می پاشد و در لابلای سطور نوشته هایش فضا را کدر می کند، تا رهروان حقیقت و جویندگان واقعیت را گمراه نماید، موضوعی است که قضاوت درباره شان را به عهده ی تاریخ و خوانندگان نوشته های ایشان می گذاریم!

حکومت پادشاهی ایران، در نقش ژاندارم بی مزد و موجب امپریالیسم در منطقه ی خاورمیانه و خلیج فارس نه تنها وظیفه سرکوب و قلع و قمع از ادیخواهان، مبارزان و نیروهای ضد صهیونیست و ضد امپریالیسم در داخل را بر عهده داشت، بلکه در دیگر مناطق خاورمیانه نیز به این جنایتکاری خائنانه ادامه می داد و سرمایه های مادی و معنوی مملکت را فدای منویات و منافع دولت پنهان یهودی نمود. سرکوب خلق ظفار و بمباران مناطق نظامی و غیرنظامی کشورهای عربی، در جنگهای اعراب و اسرائیل توسط جنگنده بمب افکنهای نیروی هوایی ایران و سرکوب خلقهای سودان، از افتخارات آنوسی ها و حکومت علنی یهود در این دوران است که با هماهنگی و توافق مسلمانان دو آتشه ی هزار فامیل به مرحله ی اجرا گذاشته می شد.

اگر اینها نشانه مسلمانی افرادی است که ۸۵ درصد کارخانه های تولیدی، تجارت خارجی، شرکتهای خصوصی مربوط به بانکداری، ساختمان سازی شهری و بیمه ی ایران زمین را در دست داشتند؟ پس، وای اگر از پس امروز بود فردایی! آبراهامیان با دفاع آنچنانی از عدم نفوذ عوامل انگلیس و آمریکا در صفوف حزب توده ایران و مسلمان خواندن صهیونیست - فراماسونهای غارتگر در بار پهلوی، پرچم رسالتی بزرگ را بر دوش گرفته است و در شرایطی که ملت ایران و جوانان برومند ایرانی در جستجوی باز یافتن حافظه تاریخی خود و شناسایی دشمنان واقعی خود هستند، با جسارتی قابل تقدیر و تقدیر در نقش فردی کاتولیک تر از پاپ ظاهر شده، و به دفاع از صهیونیسم، فراماسونری، اینتلجنس سرویس و سازمان سیا و هزار فامیل حکومتگر ایران، برخاسته و به یاری قلم مستقل و غیر وابسته خود! در صدد تبرئه این جرثومه های فساد بر آمده است.

پس از گذشت بیش از يك دهه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایران با رشد و اوج گیری مبارزات چریکی روبرو شد. فعالین این گروههای چریکی بیشتر جوانان پر شور و وطن پرستی بودند که تحت تأثیر مبارزات مردم کوبا، چین و شخصیت برجسته ای چون ارنستو چه گورا به مبارزات مسلحانه روی آورده و نجات ایران را در گرو مبارزات مسلحانه و جنگهای چریکی می دیدند. صهیونیستها که بنا به ادعای خودشان، از سال ۳۲ به این طرف يك دوران آرامش و غارتگری بدون درد سر را پشت سر گذاشته بودند، مجددا به تکاپو افتادند و به تلاشی گسترده و همه جانبه دست زدند تا این جریانها نو پا را که با نغمه برابری

جویانه و مساوات طلبانه، فضای جزیره‌ای ثابت منطقه را بیازی گرفته بودند، بر سر جای خود بنشانند و سرود فتح آنان را در گلویشان خفه نمایند.

از یک سو شکار چپان و شکنجه گران ساواک را زیر پر و بال خود گرفتند و ضمن آموزش و تربیتشان، پشرفته ترین و مخوف ترین وسایل و ابزار شکنجه را در اختیارشان گذاشتند و از جانب دیگر فدائیان پنهان و آشکار صهیونیسم و آنوسی خود را به درون این گروه ها راندند تا ضمن شناسایی فعالین گروه ها و معرفی آنان به ساواک، فتنه‌ی نو خاسته را در نطفه خفه نمایند و راه رشد و حرکت قانونمند جامعه را سد کنند.

((گرایش اصلی تمامی اقلیت یهودی به صیونیزم به مقیاسهای کمتر و بیشتر، مشخصه این دوران به شمار میرود یک بررسی غیر علمی نشان می‌دهد که تعداد معدودی در حدود ۱۰ تا ۲۰ تن در سازمان های چریک های فدایی خلق عضویت داشتند که لااقل یک کادر بالا در میانشان گزارش شده است در گروه کوچک اما پر اهمیت " جزئی " که از جمله بنیان گذاران چریک های فدایی بودند، حداقل دو یهودی حضور داشت.)) (۱۷۷)

با اینکه گرایش اصلی و مسلط تمامی یهودیان در این عصر به صهیونیسم، یعنی نژاد پرستانه ترین و ضد انسانی ترین اندیشه موجود است، ده تا بیست نفر از صهیونیستها به درون سازمان چریکهای فدایی خلق می‌خزند و به مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی روی می‌آورند!

نتیجه این می‌شود که همه اعضا و هواداران این گروه ها و سازمان ها در نیمه راه بهشت، در دام مأمورین سفاک و جنایت پیشه ساواک اسیر می‌شوند و زیر شکنجه های حیوانی و ضد بشری قرار می‌گیرند. درحالیکه سازمانی به نام " بی سیم " و سازمانهای مشابه آن، حتی پس از پیروزی انقلابی به عظمت انقلاب بهمن و سرنگونی یک رژیم ۲۵۰۰ ساله، کماکان مخفی باقی می‌مانند و به فعالیت های ضد مردمی و ضد بشری خود ادامه می‌دهند. رهبران و سکانداران این احزاب و سازمانها نیز بنا به خصلت فراماسونی و سرسپردگی خود، در برابر این حوادث و زندگی مخفیانه و توطئه گرانه سازمانهای صهیونیست - ماسونیک ساخته ای چون " بی سیم " سکوت اختیار می‌کنند و دم بر نمی‌آورند.

اعدام گروه " جزئی " در تپه های اوین و تند روانی چون پرویز حکمت جو در زیر شکنجه، در شکنجه گاه های قرون وسطایی ساواک، بنا به شایعات آن دوران پس از توافق رهبران زندانی گروههای سیاسی با رژیم شاه و ساواک صورت گرفت. عده ای بر این اعتقاد بودند که پس از انقلاب، راز این جنایت هولناک و سازش دد منشانه رهبران با رژیم خونخوار پهلوی، از پرده برون خواهد افتاد. متأسفانه می‌بینیم که پس از گذشت ۲۲ سال از پیروزی انقلاب بهمن و سرکوب خشن و بیرحمانه همه ی گروههای سیاسی مسلمان و غیرمسلمان از سوی حکومت ضد بشری آنوسی های حاکم بر ایران نیز سکوت در این باره کماکان ادامه دارد. کسانی که بطور مستقیم و غیر مستقیم در جریان این توطئه و سازش خائنانه قرار داشته اند، کماکان در رأس احزاب و سازمانهای سیاسی قرار دارند و بر اساس رهنمودهای سازمان صهیونیسم جهانی و لژهای فراماسونی به مبارزات ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی زحمتکشان و محرومان جامعه بلاکشیده ما سمت و سو می‌دهند!

نمونه دیگر: در زندان های رژیم شاهنشاهی چنین بر سر زبانها بود که حمید اشرف و مرضیه اسکویی توسط یکی از اعضا خود فروخته ی گروه لو رفته و بدام مأمورین ساواک افتاده اند! شخص مورد اتهام نیز، در دفاع از خود، اتهامات سخیفی را متوجه حمید اشرف می‌نمود. حمید اشرف، جان بر سر پیمان گذاشت و در مصاف نابرابر با جنایت پیشگان ساواک به شهادت رسید. در حالی که لو دهنده، صحیح و سالم از زندان آزاد و تا پایان عمر اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در صفوف چند حزب و سازمان مارکسیست - لنینیستی به مبارزات مارکسیستی - صهیونیستی خود ادامه داد و اکنون نیز در رفاه و آسایش کامل به مصرف اکسیژن هوا و توطئه گریهای خود ادامه می‌دهد!

وظیفه جوانان برومند ایرانی است که به این روند توطئه گرانه پایان دهند و بدون در نظر گرفتن ملاحظات پوچ و توطئه گرانه رهبران خود فروخته و سیاستمداران فراماسونی، به افشای چهره های مشکوک و خائن بپردازند! باید به دور تسلسل شهادت های ادواری پایان داد و با کمترین تلفات و ناچیز ترین خسارات بر دشمن دون چیره شد. مکتب شهادت و شهید پروری را یک بار و برای همیشه باید بست! باید آموخت که پیروزی بر دشمنان خلق، افتخار آفرین و با شکوه است، هم برای میهن و هم برای هم میهنان محروم و از هستی ساقط شده. تنها شهادت، افتخار آفرین نیست و حاصلی بیار نمی‌آورد! هزاران سال است که شهید می‌دهیم و کوهها و دشتهای وطن را با خون خود لاله زاران می‌کنیم، در صورتی که وضع همان است و هنوز که هنوز است، در بر روی همان پاشنه ی سابق می‌چرخد و ما نتوانسته ایم حتی اذهان خود را برای پذیرش اصول پایه ای دمکراسی آماده نماییم و نسبت به دوستانی که در ایده و انتخاب راه مبارزه با ما اختلافاتی جزئی و قابل چشم پوشی دارند، به کمتر از نابودی و از میان برداشتن ببندیشیم!.

بر ماست که حافظه تاریخی خود را باز یابیم و پدران و نیاکان خود را به پاسخگویی وا داریم. سکوت کنندگان و طفره روندگان از پاسخ گویی خائنین به ما و خادمان معبد خدای زمینی یهود یعنی طلا هستند! شک و تردیدی وجود ندارد و توجیح های اغواگرانه آنان پشیزی ارزش ندارد و نباید داشته باشد! آنگاه که به شیوه مذموم و وطن بر باد ده مصلحت اندیشی و محافظه کاریهای فرصت طلبانه دشمن پایان دهیم، عروس زیبا و دلفریب پیروزی و بهروزی را در آغوش گرفته ایم. علاوه بر عرصه داخلی مبارزه بر علیه رژیم ستم شاهی که با تمام مراقبتها و بگیر و ببندهای ساواک، شهربانی و کمیته مشترک باصطلاح ضد خرابکاری، هر روز ابعاد گسترده تری می‌گرفت و عده ی بیشتری از مردم آزادیخواه و مبارز را به میدان مبارزه می‌کشاند، دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور نیز که در کنفدراسیون دانشجویان متشکل شده بودند، میدان دار مبارزات خارج از کشور بر علیه نظام شاهنشاهی و رژیم منفور پهلوی بودند.

این دانشجویان بدون و اهمه از تضییقات رژیم و مراقبتهای شبانه روزی مأمورین شناخته شده و نقاب دار ساواک با بر پایی تظاهرات و میتینگهای اعتراضی به مناسبتهای گوناگون، نقش بزرگی در رسوا نمودن شاه و دولت های سرکوبگرش در میان جهانیان و مردمان کشور های محل سکونت خود ایفا می نمودند. این تشکل، با همه ناهمگونی عناصر تشکیل دهنده اش، نمی توانست موجبات تشویب و نگرانی صهیونیست ها و امپریالیسم مدافع نظام را فراهم نسازد. بنحوی که رسوخ در آن، شناسایی فعالین و در نهایت متلاشی نمودن آن را در سر لوحه دستور کارشان قرار ندهند! در نظامهای ضد مردمی و غارتگرانه ای که اقلیتی ناچیز بهشت زمینی شان را بر جهنم اکثریت محروم بنا نموده اند، هر گونه حرکت و جنبش اعتراضی می تواند خطر آفرین باشد و منافع حیاتی آن اقلیت را به خطر بیندازد! هر گونه حرکت و جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ای که در گوشه و کنار جهان شعله ور می شود، منافع قوم باصطلاح برگزیده یهود را باخطر مواجه می سازد. منافعی که قرنها بدون و اهمه از تعرض و دست اندازی های بی وقفه دشمنانش پا برجا مانده بود و به حیات خود ادامه می دهد. حفظ این منافع و در امان نگاه داشتش تا تشکیل حکومت جهانی یهود که رهبران جامعه یهود و صهیونیسم در رؤیاهای خود پرورش می دهند، می بایست به هر قیمتی ادامه و تداوم یابد و همه موانع را از سر راه خود بر دارد.

((تعداد فعالین یهودی کنفدراسیون در حدود یکصد تن بر آورد شده است که ده ها تن از آنان در مسئولیتهای رهبری شهری، منطقه ای، کشوری و حتی سراسری قرار داشتند.)) (۱۷۸)

با توجه به دادهای پیشین و در نظر گرفتن این اصل اعلام شده از سوی رهبران صهیونیست که: هر یهودی، عضو وفادار و معتقد به این سازمان جهانی و جنایتکار است! وجود ده ها تن یهودی در مسئولیتهای شهری، منطقه ای، کشوری و حتی سراسری کنفدراسیون نمی توانست در متلاشی کردن این تشکیلات در روزهای سرنوشت ساز کشورمان بی تأثیر باشد.

((آغاز تحولات انقلابی در سال ۱۹۵۶ (۱۳۵۶) در مجموع نگرانی شدیدی در میان یهودیان ایران پدید آورد. جامعه یهودیان که تا آن زمان سرنوشت خویش را تنها در دست یک تن یعنی محمد رضا شاه قرار داده بود، سقوط او را به مثابه نابودی خود می دانست جوانان سیاسی یهود ... در جناح های چپ و به طور فزاینده ای در جناح های لیبرال درگیری می شدند، در تماس با بسیاری از جناح های انقلابی و با امید به تغییرات مثبت، عملاً در جریان انقلاب شرکت جستند. این عده سرانجام باکشاندن ۷۰۰۰ تن از افراد جامعه یهودی در تظاهرات میلیون عاشرها، ...)) (۱۷۹)

این ادعا به همه ی دروغ بودنش، جوابیست به رهبران بی شرم و جنایتکار رژیم اشغالگر اسرائیل که هر روزه بطور مستمر در برنامه های رادیویی خود، احزاب، سازمانها و گروههای سیاسی ایران زمین را به خاطر شرکت در انقلاب و حمایت و پاسداری از دستاوردهای آن به باد تمسخر و ریشخند می گیرند و با کمک قلم بدستان و داستان سربان مزدوری که وظیفه و رسالتی به غیر از دفاع از منافع امپریالیسم و صهیونیسم ندارند، زمینه سردرگمی مبارزان و خارج نمودن آنان از جبهه پیکار و پاشیدن تخم نفاق و چند دستگی در بین نیروهای رزمنده و پیکارگر بر علیه حکومتگران آنوسی ایران را فراهم می آورند.

شرکت ۷۰۰۰ نفر یهودی در تظاهرات عاشرها به هربهانه و تحت هر شرایطی نشانه رذالت و دنائت رهبران این عده معتقد به آرمان صهیونیسم، یا فریب خورده است! نکته جالب و قابل توجه که به نوبه خود هشدار می است به همه جوانان آزادیخواه و عدالت جوی ایرانی، علاقه و گرایش فزاینده جوانان یهودی، در روند انقلاب بهمن ماه به جریانهای لیبرالی است! همان جریانها و گرایشاتی که در زمان حکومت پهلوی عمده فعالیت سیاسی خود را متوجه مبارزه با یهودیان و بهائیان کرده بودند تا به رؤیاهای ضد بشری بن گوریون و دیگر رهبران جامعه یهودتحقق بخشند! و از همه مهمتر این که تاریخ نویسان صهیونیست، پس از آن همه آسمان و ریسمان بافتن و آیه و دلیل آوردن بی پایه و اساس به منظور ایرانی جا زدن یهودیان و جا انداختن این مسئله که یهودیان از بیشتر ایرانیان ایرانی تر بوده و هستند، به ناگهان اعتراف می کنند که جامعه ی یهودیان سرنوشت خود بطور در بست در دست شاه گذاشته و سقوط او را به منزله ی نابودی خود می دانستند! جامعه ی یهودیان ایران، در همه ی ادوار تاریخ سرنوشتش را در دست پادشاهان اسلام پناه می گذاشته و از رفاه و آسایش اهدائی پادشاهان استفاده می نموده است! رفاه و آسایشی که همیشه محرومان و زحمتکشان جامعه از آن بی بهره و نصیب بوده اند! در حال حاضر نیز اوضاع چنان و در بر روی پاشنه ی سابقش می چرخد!

((هزاران تن از برجسته ترین معلمین ایران که معمولاً از توده ای های سابق بودند، جو ضد یهودی مدارس را به میزان قابل توجه تخفیف دادند. به همین منوال، ثمرات محبت ها و ارتباطات مثبت و سازنده بسیاری از یهودیان نیک نفس در امور اقتصادی و امور خیریه انجمنهای یهودی را نیز نسل بعدی بر داشت کرده و هنوز می کند. صدها از این نمونه دیده یا گزارش شده است که مسلمانان پس از انقلاب اسلامی، یعنی بهترین زمان برای انتقام کشی، اجحاف و تحقیر، به یهودیان محبت کرده و به آنان امید می دادند.)) (۱۸۰)

یکی از ویژه گیهای انسانی و متعالی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در روزها و ماههای اولیه پیروزی، که آنوسی های عمامه بر سر و وابسته به لژهای فراماسونی، هنوز آنرا در چنگال خونآلود خود گرفتار ننموده بودند، همین عدم انتقام کشی، اجحاف و تحقیر نسبت بدیگران بود! آرزو و رویایی که دشمنان انقلاب بویژه صهیونیست - ماسونیک های جنایتکار خویش را می دیدند و با تبلیغات سهمگین و جهت دار خود، تلاش می کردند سمت و سوی انقلاب را به آن جهت بکشانند تا با این بهانه هم که شده حرکت آزادیخواهانه ی مردم را در نطفه خفه نمایند و وضعیت موجود را تثبیت نمایند!

ملت ایران برای هزارمین بار در طول تاریخ بر افتخار خود ثابت نمودند که جنایتکار، آدمکش و بیخرد نیستند. در آن روزهای آتش و خون، ایرانیان خردگرا و اندیشمند می دانستند که هرگونه تعدی و اجحاف نسبت به یهودیان، باهمه ی سوابق ننگین و خیانت بار تاریخی شان، خدمتی است به صهیونیسم جهانی و گام نهادن در راهی که پیش از این هر تسلسل، بن گوریون، بگین و

گلدامایر خواهان و خواستارش بوده و بر رویش سرمایه گذاری کرده بودند تا صدای مظلومیت کاذب قوم باصطلاح برگزیده را رسا تر نمایند.

دست یازیدن به اعمال اهریمنی، ضد بشری و غیرانسانی دشمنان سوگند خورده ایران را سزاست. همان هایی که به ننگ و لعنت ابدی گرفتارند و از ارتکاب هیچ جنایتی رویگردان نیستند. جنایتکارانی که از طلوع خورشید تمدن و آغاز شهرنشینی در ایران تاکنون، بیش از هزاران بار دستانشان را بخون فرزندان ایران آلوده اند و از انجام هیچ جنایتی در حق آنان خود داری ننموده اند! همان سان که پس از پیروزی انقلاب بهمین نیز این ننگ جاودانی بر پیشانی خودشان نقش بست و چهره کریه آنان را برای چندمین هزار بار به انسانهای شریف و آزاده جهان نشان داد.

نقش انسانی و خردمندانه هزاران معلم و آموزگار فرهیخته که بنا به ادعای تاریخ نگار صهیونیست، از اعضاء قدیمی حزب توده ایران بودند، در جلوگیری از انحراف جهت حرکت انقلاب و آلوده نشدن آن به مسایل و تفکرات انیرانی، نشانه دهنده فرهنگ پر بار ایران زمین و اندیشه های والا و انسانی آموزگاران و آینده سازان این کشور کهن سال و باستانی است!

پس از تسلط آنوسی ها و تکیه زدندان بر آریکه ی قدرت بود که انتقام کشی ها، تحقیرها و اجحاف ها شروع شد. آنان بودند که بنا به خصیصه ذاتی و طینت ناپاک و آلوده خود، پس از سر به نیست نمودن کودک نوپای انقلاب، شمشیر خونآشام از میان کشیدند و فرزندان ایران زمین را دسته دسته و گروه گروه در پیشگاه خدای زمینی خویش گردن زدند و در ایران انقلابی جشن خون بر پا نمودند! جشن خونی دیگر، پوریمی دیگر!!! قابل توجه است که نخستین قربانیان تهاجم اهریمنی آنوسی های واپسگرا و ضد فرهنگ، همین آموزگاران و معلمان شریف و فرهنگ دوست بودند!

نکته دیگری که قابل توجه است، و نباید از کنار آن به راحتی گذشت، عدم وجود جو ضد یهودی در انقلاب بهمین ماه است. انقلاب اهداف و الاثری داشت که درگیری و حمله به یهودیان نه تنها آنرا از مسیر خود منحرف می نمود، بلکه از اعتبار و حیثیت آن نزد جهانیان و عدالت خواهان گیتی که از چهار گوشه جهان به انقلاب چشم دوخته بودند، می کاست.

نوک پیکان حمله ی انقلاب بهمین ماه، قلب امپریالیسم و مغز متفکرش صهیونیسم بین المللی را هدف قرار داده بود و نجات ایران از چنبره جهانخواران بین المللی را مد نظر داشت. رهایی از چنگال دولت چندین و چند هزار ساله ی پنهان یهودکه امپریالیسم جهانی به سرکردگی ایالات متحده امریکا نمایندگیش را به عهده داشت و منافع ننگینش را در سراسر جهان پاسداری می کرد!

تکاپوی جنون آسای صهیونیست - ماسونیک ها، برای به انحراف کشاندن انقلاب بهمین و سوار نمودن آنوسی های ایران بر امواج آن نیز از همین جا نشأت میگرفت. گرد آمدن رهبران صهیونیست - ماسونیک کشورهای صنعتی در جزیره گوادلوپ، رفت و آمدهای مکرر و پی در پی فراماسونرها از ایران به پاریس و بالعکس، سفر ژنرالها و دیپلماتهای امریکایی به پاریس و تهران و تلاش گسترده بین المللی آنان در آن روزهای سرنوشت ساز در همین راستا و با همین هدف نامقدس صورت می گرفت.

با توجه به سوابق تاریخی یاده شده، صهیونیسم دارای شبکه اطلاعاتی گسترده و پیچیده ای در ایران بود که همانند سالهای قبل از انقلاب، اتفاقات و جریانات مربوط به روند انقلاب را لحظه به لحظه به رهبران جامعه یهود و فرمانروایان دولت پنهانشان گزارش می کرد و رهنمودهای لازم را از ستاد مرکزی دولت پنهان دریافت می نمود. سازمان فراماسونری نه تنها مورد پیگرد قرار نگرفت، بلکه توسط جعفر شریف امامی، استاد لژ فراماسونی بطور در بست در اختیار آنوسی آیت الله مهدوی کنی قرار گرفت و خمینی و مفتاح آزادی فعالیت آنانرا تضمین نمودند.

((شخص دیگری (نفر اول، شخصی با نام مستعار محمود امیریان که به گفته راوی از اعضاء مهم حزب توده ایران و سرپرست ارتباطات خارجی حزب در آن زمان بوده است. ج - پ) که در سال ۱۹۷۷، در دانشگاه تهران ملاقات کردم، سید مهدی کاشانی بود که سرگرم نوشتن پایان نامه تحصیلی، فوق لیسانسش در باره { همبودگاه شیعه در جنوب عراق } بود. او فرزند آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی بود که در آن زمان یکی از رهبران شیعه مخالف رژیم بود و در شهر قم بسر می برد (کاشانی در سال ۱۹۶۲ به علت ابتلا به ذات الریه در گذشت. ج - پ)، مهدی کاشانی چند سال از من بزرگتر بود و مانند امیریان به سبب اقدامات ضد امنیتی بر ضد شاه، به زندان افتاده بود.

دیدار و آشنایی من با این دو نفر زیاد هم تصادفی نبود. در واقع، قسمت تحقیق و جستجوی سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل آنها را به من شناختگری کرده بود. (بر اساس شناخت و اطلاعات قبلی در باره خانواده آنوسی کاشانی و جایگاه رفیع آنان در پیشگاه رهبران جامعه یهود و خدمات گذشته شان به دولت پنهان یهود. ج - پ)، اسرائیل یک شبکه اطلاعاتی در داخل تهران داشت که از کلیمی های ساکن آن شهرتشکیل شده و دارای اطلاعات با ارزشی در باره نیروهای مخالف رژیم در پایتخت بود. کاشانی و امیریان هر دو مرا به دوستان خود در گروه های مخالف رژیم معرفی کردند.)) (۱۸۱)

وجود این شبکه های اطلاعاتی و سازمانهای مشابهی چون سازمان بی سیم، باید مورد توجه مبارزان راه آزادی و عدالت جویان ایرانی قرار گیرد! شناسایی و افشای آنان در پیشگاه ملت ایران، وظیفه ای است میهنی و انقلابی که ما را در راه رسیدن به هدف با کمترین تلفات یاری می رساند! صهیونیست - ماسونیک ها تلاش دارند با به راه انداختن هیاهوهای منحرف کننده و اغواگرانه، ما را به مسیر دیگری رهنمون گردند و در پناه تبلیغات گمراه کننده ی خود، اهداف و برنامه های ضد ایرانی خود را به پیش ببرند و به غارتگری خود ادامه دهند!

شش ماه پس از پیروزی انقلاب بهمین ۱۳۵۷ آنوسی های سوار شده بر امواج انقلاب، فرمان حمله به کردستان را صادر نمودند. فرمان حمله ای که درست در روز ۲۸ مرداد، یعنی سالگرد کودتای امریکایی - انگلیسی سال ۳۲ صادر شد، بدنبال زمینه سازی های قبلی استانداران، فرمانداران و فرماندهان سپاه پاسداران حکومت آنوسی ها و نفوذی های دولت پنهان یهود در حزب دمکرات کردستان جامعه عمل پوشید.

سپاه پاسداران رژیم، تحت فرماندهی آنوسی محسن رفیق دوست (نماینده رهبر و سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان) که نیاز به آمادگی رزمی و عملیاتی برای اجرای مأموریت‌های بعدی خود در منطقه خاورمیانه، داشت، وظیفه سرکوب و کشتار مردم بیگناه و بی پناه کردستان را به عهده گرفت. شهرهای کردستان به شدت بمباران شدند و هزاران نفر از فرزندان کرد، پس از دست گیری و محاکمه ی چند دقیقه ای توسط آنوسی شیخ صادق خلخالی جلاد رژیم خمینی (اصلاح طلب فعلی و وابسته به جبهه ی دوم خرداد سید محمد خاتمی) به وضعی فجیع و با شیوه هایی دد منشانه و حیوانی به جوخه های اعدام سپرده شدند. قتل عام مردم بی گناه { فارنا } که از سوی خبرنگارهایی بین المللی و سازمانهای حقوق بشر در ردیف کشتار فلسطینیان در { تل زعتر } قرار گرفت، نشان دهنده کینه عمیق سردمداران رژیم نسبت به مردم کردستان و ایران و درجه سبعیت و وحشیگری آنان بود. در پی عملیات کردستان و کشتار مردم کرد، سپاه پاسداران رژیم آنوسی ها، به یک ارتش سرکوبگر و ضد بشری که به انواع و اقسام سلاحهای مدرن و پیشرفته مجهز بود، مبدل شد.

تکرار همین عملیات در ترکمن صحرا و سپس در خوزستان، به بهانه رویا رویی با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و فریب خوردگان تشکیلات صهیونیست ساخته خلق عرب، که آتش بیاران معرکه اش دریا دار احمد مدنی استاندار وقت خوزستان و آنوسی شبیرال خاقان بودند، زمینه را برای خلق فاجعه ای بزرگ با هدف انتقام گیری و نابودی ثروتهای مادی و معنوی دو کشور باستانی ایران و عراق که هر یک به نوعی موردکینه و نفرت حیوانی صهیونیستها و دولت پنهان یهود قرار داشتند آماده نمود.

جنگ ایران و عراق در آخرین روز شهریورماه ۱۳۵۹ با حمله عراق به خوزستان آغاز و به مدت ۸ سال ادامه یافت. جنگی که علاوه بر ویرانی شهرها، نابودی مراکز صنعتی، میلیاردها دلار هزینه خرید جنگ افزار و تسلیحات نظامی از آمریکا و اسرائیل، هزاران کشته، معلول و مفقود الاثر برجای گذاشت.

برندگان این جنگ چه کسانی بودند؟ آنوسی های حاکم بر ایران، صدام حسین نکریتی و امپریالیسم و صهیونیسم بین المللی! در حقیقت طیف گسترده ای از یهودیان، فراماسونها و آنوسی ها که همه از یک جا و یک ستاد مشترک، یعنی دولت پنهان یهودفرمان می گرفتند، بر علیه دو ملت مظلوم ایران و عراق دست به توطئه زده و بر آن شدند تا بدست خودشان ریشه شان را بخشکانند. ((هنگامی که صدای طبل جنگ بین عراق و ایران، در اروپا شنیده شد، گروههای مخالف حکومت جمهوری اسلامی در خارج از ایران، آمریکا رازیر فشار گذاشتند، از اسرائیل بخواهد تا برای انجام کودتایی در ایران به آنها یاری دهد. اما حکومت اسرائیل که در این زمان به این عقیده رسیده بود که منافع ملی اسرائیل ایجاب میکند که این کشور رژیم خمینی را در قدرت نگهدارد، به درخواست آمریکا پاسخی نداد.)) (۱۸۲)

امریکا خود به تنهایی دست بکار شد و عملیات طیس را به مرحله اجرا در آورد. طرح طیس با شرکت نیروهای شوروی مستقر در افغانستان به شکست انجامید. گرچه خمینی آنرا به حساب امام زمان و توجه خداوند به جمهوری اسلامی گذاشت. مرحله آخر طرح توسط ابوالحسن بنی صدر و تیمسار باقری فرمانده نیروی هوایی جمهوری اسلامی به اجرا درآمد. باقری و بنی صدر با هدف نابودی اسناد و مدارک موجود در هواپیماها و هلی کوپترهای امریکایی، بنون در نظر گرفتن حضور سپاه پاسداران در منطقه، نیروهای خودی و آثار باقی مانده از امریکاییان را بمباران نمودند و همه ی آثار باقی مانده را به آتش کشیدند!

نکته ی قابل توجه، کند ذهنی نخبگان حافظ نظام سلطنتی است. فراماسونهای شاه الهی ایران، از درک این مهم عاجز بوده و هستند که رژیم حاکم بر ایران، یک رژیم صد درصد یهودی و صهیونیستی است و تنها نامی از اسلام را بعنوان پوششی عوامفریبانه یدک می کشد! اسلامی که از بطن یهودیت بیرون آمده و سرانجام جذب خودش شده است. اسلامی که پیروان حکومت گرش، خود را مسلمانان ذوب در ولایت می دانند و ولایت چیزی نیست به غیر از دولت پنهان و حکومت جهانی یهود! بنا بر این از روی حماقت و نادانی ذاتی و تاریخیشان دست به دامان دولت آمریکا، دولت دست نشانده یهود شده بودند تا اسرائیل را بر علیه یک دولت کاملاً یهودی بشوراند! اگر چنین قرار و مداري کار ساز بود و می توانست شما را به اریکه قدرت برگرداند، چه دلیلی داشت که شماییان را پس از هزاران سال حلقه به گوشي و جان نثاری در راه تحقق اهداف حکومت جهانی یهود، به دست مردمی بپا خواسته بسپارند تا از قدرت برکنار و به زباله دانی تاریخ پرتاب کنند؟ قبول بفرمائید که از آغاز فروردین ماه ۱۳۵۷ رسالت تاریخی شما پایان یافته بود و دیگر در معادلات صهیونیسم بین المللی جایی نداشتید!

((سبب کمک اسرائیل به خمینی روشن بود. اگر ایرانیها در برابر عراق جنگ میکردند، سربازان آنها بجای سربازان ماکشته می شدند. گذشته از آن، جنگ بین ایران و عراق، نه تنها توجه اعراب را از اسرائیل بر می گردانید بلکه سبب تمام شدن پولهای کشورهای عرب می شد. از نقطه نظر لیکود، پس از کنفرانس { کمپ دیوید } اسرائیل اهمیت خود را به عنوان یک سرمایه استراتژیکی برای آمریکا (بخوان دولت پنهان یهود. ج - پ) از دست داده بود.

... بنا بر این ظهور خمینی در ایران، برای اسرائیل موهبتی بود که کمتر در درازای سالهای زیاد، در این منطقه روی داده بود. خمینی، یک فرد رادیکال، ضدآمریکایی و ضد عرب بود. (نه ضد اسرائیل. ج - پ) او گویی برای انجام هدفهای ما روی کار آمده بود و ما باور داشتیم که منافع امنیتی ملی ما ایجاب می کند که به او کمک و یاری دهیم.)) (۱۸۳)

واقعی است انکار ناپذیر که ظهور خمینی در ایران آنها در سالهای پایانی قرن بیستم موهبتی بود! موهبتی بزرگ که یهوه صباوت بدنبال وعده های مکرر خود به قوم باصطلاح برگزیده، نوید رستاخیزش را بارها و بارها داده بود. نحوست این موهبت یهوه نباید باعث گمراهی و سر در گمی ایرانیان خردگرا و آزاده گردد و زمینه ای فراهم آورد تا آنها را مجددا در دام فراماسونهای شاه الهی، که شکل دیگری از سیاستهای حکومت پنهان یهود را مجربند بیندازد. آنان ۲۵۰۰ سال به منافع دولت پنهان یهود، در ازای ویرانی و نابودی ایران و به روز سپاه نشاندهن ایرانیان خدمت کرده اند!

مبارزه راستین و سازنده ایرانیان باید در جهت بر افکندن نظام صهیونیستی و پایان دادن به حکومت چندین هزار ساله یهود در ایران باشد. چون هر مبارزه و پیکاری ساز و برگ خود را می‌طلبد که پیکارگر بدون دست یابی به آن ره به جایی نخواهد برد. در این پیکار هستی سوز نیز لازم است حافظه تاریخی خود را بازیابیم و به نقش دولت پنهان یهود در ۲۵۰۰ سال گذشته بپردازیم. واقعیت این است که تا حافظه تاریخی خود را بازیابیم و به آموزه های انسانی و گرانقدر نیاکان و پیشوایان خود روی نیاوریم، راه به جایی نخواهیم برد و چون گذشته هر ستمگری را عادل و هر کوتوله ای را کبیر، امام و گیتی ستان خواهیم خواند!

سانتایانا فیلسوف اسپانیایی الاصل آمریکایی می گوید:

((آنهایی که از تاریخ گذشته خود بی خبر می مانند، محکوم به تکرار آن هستند!))

از سپیده دم تاریخ تاکنون، بیش از هزاران بارست که ما ایرانیان تاریخ خود را تکرار کرده و می کنیم. آنهم به این دلیل ساده و پیش پا افتاده که تاریخ گذشته خود را نمی دانیم و هیچگاه به پدران و نیاکان خود نمی اندیشیم و تجربیاتشان را مورد مطالعه و کنکاش قرار نمی دهیم! از تاریخ کشورمان به همان اندازه می دانیم که در پشت نیمکت های مدرسه آموخته ایم. همراه با نفرت و انزجار از معلم یا دبیر تاریخ و کلیه تاریخ نویسان مردمی و ضد مردمی!

در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق، علاوه بر دولتهای صهیونیست - ماسونیک آمریکا و اسرائیل که به ثروتهای نجومی دست یافتند و خزانه های خود را با حاصل چرک و خون ملت های محروم ایران و عراق انباشتند، آنوسی های ایران نیز به ثروتهای کلان و باد آورده ای رسیدند. گوشه هایی از جریان این چپاول و غارت بی سابقه که در تاریخ ایران کم نظیر است کمابیش از طریق رسانه های گروهی و محافل داخلی و خارجی فاش و به اطلاع جهانیان و مردم مظلوم ایران رسیده است. اما واقعیت چیز دیگریست و میزان ثروتهای به یغما رفته خیلی بیش از اینهاست.

بر اساس شواهد موجود رژیم جمهوری اسلامی ایران، در طول هشت سال جنگ خانمانسوز، بمنظور دفع حمله عراق بیش از میلیارد ها دلار از اسرائیل و دیگر کشورهای تولید کننده جنگ افزار که با سرمایه دولت جهانی یهود به حیات خود ادامه می دهند، جنگ افزاری خریداری کرده است. بخش مهمی از این پول به عنوان دلالی و حق یا اندازی سردمداران رژیم آنوسی های بد سیرت ایران و ژنرال های محمد رضا شاهی به حسابهای شخصی آنان در بانکهای خارجی واریز شده است.

((از ماه مارس ۱۹۸۱ تا پایان سال ۱۹۸۷، حکومت ایران بیش از مبلغ ۸۲ بیلیون دلار که يك مبلغ باور نکردنی به نظر می رسد، برای وسایل و تجهیزات جنگی به آمریکا، اسرائیل، کشورهای اروپایی، امریکای جنوبی (بویژه برزیل و آرژانتین) و آفریقای جنوبی پول پرداخت.)) (۱۸۴)

رقم اعلام شده يك رقم صهیونیستی است که به قلم يك صهیونیست بر روی کاغذ آورده شده و ممکن است برای عده ای باورکردنی و قابل تصور نباشد و قدری اغراق آمیز به نظر برسد. اما نباید از نظر دور داشت که در نتیجه این جنگ هشت ساله، که با تحریک امپریالیسم و صهیونیسم و حمایت های بی دریغ آنوسی های مرتجع حاکم بر کشورهای عرب، به ویژه شیخ نشینی های حاشیه خلیج فارس بر افروخته و ادامه یافت، علاوه بر این که کشور ما به ویرانه ای مبدل گردید، هزاران شهید و معلول نیز بر جای گذاشت. در حالیکه صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود که سر نخ تمام توطئه ها و جنگ افروزی ها را در دست داشته و دارد، علاوه بر گرفتن انتقام از ملت های دو کشور ایران و عراق، به سودی های کلان و غیر قابل تصویری دست یافت!

تلویزیون های ایرانی منطقه و اشنگتن دی - سی در يك برنامه تلویزیونی میزان پول های دزدیده شده توسط آنوسی علی اکبر هاشمی رفسنجانی، آنوسی سید علی حسینی خامنه ای و آنوسی سید احمد موسوی خمینی هندی را به شرح زیر اعلام نمودند:

آنوسی علی اکبر هاشمی رفسنجانی (سردار ویرانگری ایران):

{ لونیون دو بانک سویس شعبه ژنو مبلغ ۳۸۳،۳ میلیون فرانک فرانسه. شماره ی رمز ۳۹ - ۷۰ - ۳۸ - ۲۲. در بانک روسیته ژنرال شعبه زوریخ مبلغ ۳۴۶،۷ میلیون دلار آمریکایی. شماره ی رمز ۱۸۳، ۶۴، ۰۰۳۰۰، در بانک اسپارکاسه شعبه سیبورگ آلمان مبلغ ۹،۲۸۹ میلیون مارک آلمان. شماره ی رمز ۱۴۲،۰۰۳۹۵۷، در کردیت بانک سویس شعبه لوزان مبلغ ۴۳۸ میلیون فرانک. شماره ی رمز ۰۳۲۳،۱۲۷۳۰۰،۲۷. }

آنوسی سید علی حسینی خامنه ای، رهبر:

{ کردیت بانک سویس شعبه ژنو مبلغ ۲۶۶ میلیون دلار آمریکایی. شماره ی رمز B . C . P - ۷۸۲۳، بانک سوسیته ژنرال زوریخ مبلغ ۵۳۴ میلیون دلار آمریکایی. شماره رمز ۸۳۳، ۲۳، ۰۰۵۰۰، }

آنوسی سید احمد موسوی خمینی، فرزند حاج سید روح الله موسوی خمینی هندی:

{ بانک سوسیته ژنرال، شعبه زوریخ مبلغ ۴۳۵ میلیون دلار آمریکایی. شماره ی رمز، ۳۲، ۷۳۲، ۰۰، ۵۰۰، - درسدنر بانک شعبه دوسلدورف آلمان مبلغ ۴، ۱۶۷ میلیون مارک آلمان. شماره رمز ۰۰، ۷۹۷، ۴۵۳، ۸ - بانک اسپارکاسه شعبه فرانکفورت آلمان ۱۴۸ میلیون مارک آلمان. شماره رمز ۷۵۹۲، ۷۰۰، ۲۲. }

این مبلغ ناچیز، گوشه ناچیزی از چپاولیست که سه تن از آنوسی های حاکم بر ایران، در جریان جنگ ایران و عراق به جیب زده اند. جنگی که با کمک و یاری صهیونیستها و با اندیشه مالیخولیایی فتح کربلا و رهایی قدس شریف از چنگال رژیم خون آشام و اشغالگر قدس، به مدت هشت سال کشور ما را به نابودی و جوانان ما را به قربانگاه کشانید تا در برابر خدای خدایان یهود یعنی طلا قربانی شوند.

نمونه کوچک دیگری از غارتگری آنوسی ها که هر روزه، چون نیشتری بر قلب باشندگان تهران و بی خانمان های این سرزمین بلاخیز که به امید یافتن کار، روستاهای محل زندگی خود را ترک و در حلیه آبادهای اطراف مرکز ام القری اسلامی گذران

عمر می کنند، فرو می رود، وجود سه قصر افسانه ای در منطقه نیلوران و در کنار کاخ نیلوران، این یادگار دودمان پهلوی است. این قصر های افسانه ای که در یک نظر، خون بیگناهان و فرزندان غیور ایران زمین را بر روی آجرها و سنگ نماهای آن می توان دید، متعلق به آنوسی ها، علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس شورای آنوسی و سلطان لبنیات ایران، علی اکبر ولایتی، مشاور فعلی رهبر و وزیر سابق امور خارجه جمهوری آنوسی و محسن رفیق دوست سرپرست سابق بنیاد مستضعفان هستند. در قصر افسانه ای آنوسی علی اکبر ناطق نوری که بیش از پانصد میلیون تومان صرف هزینه گنج بریهای سفارشی آن از کشور ایتالیا شده است، یک واحد مجهز سپاه به پاسداری و نگهداری مشغول هستند تا از وجود مبارک ایشان حفاظت و مراقبت نمایند.

این آنوسی بیشرم و بی وطن که در شمار منفورترین چهره ی آنوسی های حاکم بر ایران است، یار غار آیت الله موسوی خمینی هندی و هدایت کننده فداییان اسلام و عامل اجرایی بسیاری از جنایات سالهای اخیر ایران است! وی ضمن تصاحب املاک خاندان منحوس پهلوی در مازندران، انحصار تولید و واردات مواد لبنیاتی در ایران آنوسی زده را در اختیار دارد.

رهایی قدس شریف و برگزار کننده نماز جماعت در آن، که در سخت ترین شرایط تاریخی نیز در مالکیت صهیونیست ها بود، دام فریبی بود که بر سر راه جوانان ما گسترده شد. در تمام دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق، درحالیکه جوانان ایرانی در شلمچه، جزایر مجنون، هورالهویزه، فاو و دیگر نقاط مرزی ایران و عراق با آرزوی نجات قدس طعمه سلاحهای مرگبار و بمب های شیمیایی صهیونیستی می شدند، آنوسیهای به قدرت رسیده در ایران به طور مرتب به زیارت اورشلیم و مسجد الاقصا می شتافتند و ضمن اعلام مراتب بندگی و سرسپردگی نسبت به متولیان، از قبیل شیمون پرز، بگین، شامیر و غیره، در آن مکان باصطلاح مقدس نماز به جای می آوردند. نمازی حقیقی و بدون ترس و لرز و واهمه از هزاران مسلمان حقیقی و معتقد! نا گفته پیداست که به گفته ی آقای حکیمی (آنوسی مشهده) بدون بهانه قرار دادن مسجد عمر، سری نیز به کوتل معروای می زدند تا زیارتی کرده و واقعا حاجی شده باشند.

در این میان ملت نا آگاه، مسخ شده و مظلوم ایران سر مست از افیون تخدیرکننده ازلی و بی خبر از همه جا، جاده پر فراز و نشیب و پر محافظت قدس شریف را با خون خود و فرزندان رنگین می کرد تا یهودیان و آنوسی ها، یعنی دشمنان قسم خورده تاریخی اش بر یکی از گرانتترین و با ارزش ترین فرش های مخمل سرخ جهان قدم بگذارند و به آستان بوسی خدای زمینی شان در اورشلیم بشتابند!

((در این گیر و دار، در ماه مارس ۱۹۸۰ نخستین دیدار بین مهدی کروی، عضو شورای عالی انقلاب ایران (آنوسی مهدی کروی به همراه همسرش سالها فرمانروای مطلق العنان بنیاد شهیدان و جانبازان بود و بدون دغدغه ی خاطر و بی تفاوت در برابر جنایاتی که در جبهه های جنگ جریان داشت به چپاولگری مشغول بود و بر میزان اندوخته هایش می افزود. ج- پ) و ویلیام کیسی { دستیار ریگان در هتل ریتز Ritz مادرید انجام گرفت. در این دیدار گذشته از مهدی کروی، از طرف ایران دوست من کاشانی { سید مهدی } و یکی از کارکنان وزارت دفاع ایران به نام دکتر امشی Omshei و از طرف آمریکایی ها بغیر از ویلیام کیسی دو نفر دیگر نیز در دیدار مذکور شرکت کرده بودند. یکی از آنها { مک فارلین } و دیگری یک شخصیت شگفت انگیز، یعنی دونالد گرگ Donald Gregg بود که در شورای ملی، زیر نظر برژینسکی کار می کرد.

... کاشانی اظهار داشت که شیمون پرز بطور جداگانه با مهدی کروی نیز دیدار داشته است.)) (۱۸۵)

دیدارها و تماسهای مادرید در روزهایی صورت می گرفت که امام خمینی بخاطر خدمات خالصانه استعماری آنوسی سید ابوالقاسم کاشانی در سالهای مبارزات ملی شدن صنایع نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق، خیانت آشکارش به ملت و همگام شدنش با سپهد زاهدی و کریمت روزولت، نوحه سرایی می کرد و ملت ایران را با قلب تاریخ و دگرگون جلوه دادن سوابق مبارزاتیش به بیراهه می کشانید تا دوستان و دشمنان خود را باز نشاناسند و کماکان در جهل مرکب بمانند! در آن روزها امام خون آشام و ددمنش، عوامفریبانه و ریا کارانه، ملی گرایی را شرک، اقتصاد را مال خر، خلقهای عرب را بی عرضه، امریکا را شیطان بزرگ و اسرائیل را جرثومه فساد می نامید و با پائین و بالا بردن ثن صدای اهریمنیش مردم فریبخورده و فریفته شده به رؤیای چراگاه بهشت را به گریه کردن و اشک ریختن وا می داشت!

((در دیدار دوم که در پایان ماه مه در مادرید انجام گرفت، رابرت گیتز بازیگر تازه ای بود (دستیار نزدیک جرج بوش در سازمان سیا) این دیدار نیز مانند ملاقات پیشین در هتل ریتز انجام پذیرفت.

... نمایندگان ایرانی شرکت کننده در دیدار مذکور عبارت بودند از مهدی کروی، سید مهدی کاشانی، احمد امشی و خسرو فخریه.)) (۱۸۶)

دید و بازدیدها، به دور از چشم ملت ایران بمنظور خیانت آشکار به مملکت و به شکست کشاندن باصطلاح انقلاب دوم بود. هیاهویی پوچ برای هدفی پوچ تر و بی معنی تر! مسائلی که به سادگی از خاطر رهبران گروههای سیاسی و باصطلاح مارکسیست - لنینیست می رود و جای آنها را موضوعهای بی خطر و پیش و پا افتاده می گیرد. فتح لانه جاسوسی امریکا در قلب ام القرای اسلامی که امام آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب دوم خوانده بود. خیمه شب بازی رذیلانه ای بود که سر نخ بازیگرانش در دست صهیونیسم و امپریالیسم بود و تماشاگران نوق زده اش، ملت ایران! ملتی که بدون در نظر گرفتن منافع غارتگران بین المللی، با دست زدن به انقلاب و شرکت در مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه، سه سه بار، نه بار غلط کرده بود!

((یکی از همراهان کاشانی در دیدار آمستردام، نامش سیروس حسین زاده بود، او به زبان عبری (بخوان زبان مادری! ج- پ) سخن می گفت و برای ساواما... کار می کرد. سیروس حسین زاده توضیح داد که او نخست عضو ساواک بوده و بوسیله { شاباک } سازمان پلیس سری و امنیت اسرائیل آموزش دیده ...)) (۱۸۷)

نمونه مشخصی از پاسداران و حقوق بگیران تمام وقت صهیونیسم و دولت پنهان یهود که از سالها پیش بر رویشان سرمایه گذاری شده تا در روز مبادا، بکار آیند. سیروس حسین زاده که تا دیروز عضو ساواک و علی الظاهر پاسدار و نگهبان نظام زول ناپذیر و خدایی شاهنشاهی بوده، و حسین زاده های دیگر، مأموران و حقوق بگیران صهیونیسم و دولت پنهان یهودند که به صورت تمام وقت به خدمتگزاری سرمایه اشتغال دارند! بنا بر این تعجب بر انگیز نیست اگر امروز آنها را در خدمت جمهوری آنوسی های مسلمان نما می بینیم و فردا در خدمت جمهوری فدالی نه از نوع شوروی سابق که افرادی چون امیر علی لاهرودی در رأس قرار دارند. هدف خدمت است! تنها ظاهر قضیه گمراه کننده و فریبنده است. آقایان مهدی کاشانی ها، سیروس حسین زاده ها و غیره از آغاز در خدمت یک دولت، یک رژیم و یک ستاد فرماندهی بوده و در حال حاضر نیز به همان رژیم و ساختار دولتی خدمت می کنند. سید مهدی کاشانی در خدمت دولتیست که پدر بزرگوارش در منصب آیت اللهی در خدمت بود و با جان و دل در راه تحکیم و ادامه حیاتش مبارزه کرد!

آنگاه که ظواهر ما را فریبند و ما در دام تبلیغات دشمن نیفتیم، پیروز ماندنیم و شکست ناپذیران. این مهم نیز بدست آمدنی نیست، مگر آنکه تاریخ سرزمین خود را بدانیم و آنچه را که نمی دانیم از پدرانمان ببرسیم. اگر به این مهم دل ببندیم و از گذشته پدران و نیاکان خود بیاموزیم، آنجا به درستی و با دقت کامل از خود می پرسیم که، به راستی چه حکمتیست که بزرگان و کهنسالان ما هر توطئه و دسیسه ای را زیر سر انگلیسی ها می دانند و هر جنایتی را به بیرکفتار استعمار نسبت می دهند؟ آیا هدف از به میان کشیدن پای انگلیس، مطرح نمودن دولت پنهان یهود نیست؟

((نخست بگین، دوست قدیمی خمینی روت بن دیوید را به عنوان نماینده شخصی خود، در میانه های سپتامبر برای دیداری با خمینی به تهران فرستاد. مأموریت روت بن دیوید این بود که با خمینی دیدار کند و موافقت او را برای آزادی فوری گروهگانه در برابر ارسال جنگ افزار به ایران بدست بیاورد. خمینی با کلیات این برنامه موافقت کرد و قرار شد جزئیات برنامه مذکور در دیدار دیگری مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد.)) (۱۸۸)

ظاهراً جناح باصلاح دمکرات و صلح طلب در انتخابات ایالات متحده امریکا در پی به گروهگان گرفتن دیپلماتهای امریکایی در تهران به فرمان آنوسی ها، با شکست فاحشی روبرو شده است و جناحی پیروز شده که خواهان بر پایایی نظم نوین جهانی و گسترش جنگ در همه ی نقاط جهان و فضای کیهانیست! ستاره شش پر داود، برای تسخیر کائنات و درخشیدن در سراسر گیتی صیقل داده شده است. موانع موجود بر سر راه تحقق این آرزوی جاودانی قوم باصلاح برگزیده یکی پس از دیگری باید از میان برداشته شوند! خیمه شب بازی باید پایان یابد و برای سرگرمی جهانیان و بویژه ایرانیان همیشه در صحنه ی سیرک آنوسی ها، چاره ای دیگر باید اندیشید. فرمان صادر می شود! فوری و بدون درنگ گروهگانها را آزاد کنید! انقلاب دوم چاره ای جز تسلیم و هم سرنوشت شدن با انقلاب اول ندارد!

پیام آور فرمان رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنان، صهیونیست جنایتکاری بنام روت بن دیوید است. او با رهبر انقلاب و پیشوای آنوسی های ایران، دوستی و آشنایی دیرینه ای دارد. بر پایه همین دوستی و آشنایی دیرینه بر احتی و بدون مقاومت، انقلاب دوم را به تسلیم وا می دارد و به خیمه شب بازی گروهگانگیزی دیپلمات های امریکایی پایان می دهد!

((این دیدار در نیمه دوم سپتامبر در آمستردام برگزار شد. اسراییلی های شرکت کننده در این دیدار عبارت بودند از دیوید کیچمچ رئیس {تول} اوری سیمچونی Uri Simchoni و شخص دیگری از سازمان اطلاعات ارتش، شموئل موریه Shamuel Morieh از شاباک و خود من، شرکت کنندگان ایرانی عبارت بودند از کاشانی، احمد خمینی پسر روح الله خمینی با خسرو فخریه و احمد امشی. چون احمد خمینی در این دیدار شرکت کرده بود، از اینرو گروه ایرانی بلند پایه بشمار می رفت. ... اسراییل مبلغ ۵۲ میلیون دلار به کاشانی خواهد پرداخت و او، پولهای مذکور را به رهبران تند روی حکومت جمهوری اسلامی ایران تحویل خواهد داد.)) (۱۸۹)

حضور احمد خمینی در ترکیب هیئت ایرانی، به جای آنوسی مهدی کروی، به منظور عرض ادب به رهبران جامعه یهود و گرفتن دستمزدی ناچیز برای آن دسته از کسانیست که با پیش شرط دریافت حقوق و دستمزد در این خیمه شب بازی شرکت کرده و ردای خیانت به ملت و مملکت را بر تن نموده اند. مبلغ ۵۲ میلیون دلار، هدایی صهیونیسم جهانی و حکومت جهانی یهود به آن گروه و دسته ایست که در طیف خائنین به مملکت و وطن فروشان قرار دارند و تا کنون توفیق گرویدن به دین مقدس یهود یا یکی از لژهای فراماسونی را بدست نیاورده اند!

زیرا دلیلی ندارد که دولت اسراییل پرداخت ۵۲ میلیون دلار به آنوسی سید مهدی کاشانی را تقبل کند، آنهم تحت این عنوان که این مبلغ می بایست به رهبران تند روی ایران پرداخت شود. زمانه عجیبیست! نه؟ همین چند مدت پیش بود که رونالد ریگان و جرج بوش برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ امریکا و از میدان بدر نمودن جیمی کارتر، با دادن اسلحه و مهمات به آنوسی های ایران آنها را وادار نمودند تا با هر ترفندی که شده آزادی گروهگانهای امریکایی را اندکی به تاخیر بیندازند.

از دیگر مسایل مربوط به خاورمیانه، در دوران هشت ساله جنگ ایران و عراق بمباران راکتورهای اتمی عراق توسط جنگنده بمب افکنهای اسراییلی است. رژیم اشغالگر و غاصبی که بنای حکومت خود را بر ویرانه های فلسطین و خون بناحق ریخته شده ی هزاران عرب فلسطینی و آوارگی دراز مدت آنان در چهار گوشه جهان پی ریزی نموده است، از خشم و غضب اعراب و انتقامی که از یهودیان خواهند گرفت، در هراسی دائم بسر می برد. هرگونه پیشرفتی که در زمینه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نصیب اعراب می شود، همچون تیری زهر آکین به قلب و چشم یهودیان فرو می رود و آنان را یک گام به مرگ نزدیک تر می کند. یهودیان به دروغ بر این باورند که دست یابی اعراب به سلاحهای هسته ای، بمنزله پایان

حیات آنهاست. بر این پایه و اساس تلاش می‌ورزند تا به هر وسیله ممکن از دست یابی اعراب به انرژی و سلاح هسته‌ای جلوگیری نمایند.

کشور عراق، بر روی ویرانه‌های آشور و بابل بنا شده است. جایی که بنا به احادیث تحریف شده تاریخی، اسارت گاه یهودیان محسوب می‌شود و کینه حیوانی آنان را بر می‌انگیزد. علاوه بر این شهرسامره در عراق در گذشته‌های دور پایتخت دولت بني اسرائیل بوده و جایبست که یهودیان با خدعه و نیرنگ و کمک گرفتن از پادشاهان آشور اسباط ده گانه خود را در آنجا به دیار عدم فرستاده اند. از سوی دیگر صهیونیست‌ها و یهودیان، این سرزمین را ارثیه پدری و سرزمین ابا و اجدادی خود می‌دانند. در سخنان و نوشته‌های بجا مانده از رهبران صهیونیسم و جامعه جهانی یهود نیز به طور مستمر به حدود و ثغور کشور اسرائیل اشاره شده است. این کشور می‌بایست در محدوده‌ای به وسعت نیل تا میان رودان گسترش پیدا کند.

پیشرفت عراق و دستیابی این کشور به انرژی و سلاح‌های هسته‌ای که تا این زمان در انحصار دولت اشغالگر اسرائیل است، در صورت روی کار آمدن یک دولت مردمی و خلقی، نه تنها باعث برهم خوردن توازن قوا در منطقه خاورمیانه خواهد شد، بلکه تمام رویاها و اندیشه‌های مالیحولیایی و بلند پروازانه‌ی صهیونیست‌ها و رهبران جامعه یهود را بر باد خواهد داد!

به قدرت رسیدن آنوسی‌ها در ایران، بدنبال پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ نه تنها جرعه امید، بلکه شعله‌ای فروزان در قلب رهبران صهیونیسم و حکومتگران اشغالگر اسرائیلی بر افروخت. جنگ ایران و عراق صهیونیست‌ها را بیش از پیش خوشحال و مسرور نمود، زیرا آنان با یک تیر دو هدف را نشانه می‌رفتند. نابودی کشورهای ایران و عراق و سرمایه‌های مادی و معنویشان به صورت هم زمان! در ضمن فرصتی بود برای درهم کوبیدن راکتورهای اتمی عراق، کاری که از عهده ایران و خلبانان نیروی هوایی اش بر نمی‌آمد!

((بمنظور اجرای این برنامه با کمک اُمشی، کاشانی و فرمانده نیروی هوایی ایران قرار شد، بین ابوالحسن بنی صدر، رییس جمهوری ایران که در ضمن فرماندهی نیروهای مسلح این کشور را بر عهده داشت و پروفیسور موشه آرنز Moshe Arens رئیس نمایندگی سیاسی اسرائیل در آمریکا که از نزدیکان مورد اعتماد بگین نخست وزیر اسرائیل بود، در میانه ماه مارس سال ۱۹۸۱ دیداری انجام بگیرد.

این دیدار در جنوب فرانسه انجام گرفت ... این دو نفر برای مدت ۶ ساعت در هتل‌های خود با یکدیگر دیدار کردند و تاریخ حمله به بنیاد راکتور اتمی عراق را روز ۷ ژوئن برگزیدند. پایگاهی که برای فرود هواپیماهای اسرائیلی در سرزمین ایران در نظر گرفته شد، جنوب شهر تبریز در شمال ایران بود.

... فرمانده نیروی هوایی ایران از طریق پاریس با مناخیم بگین تماس تلفنی گرفت و شخصا بمناسبت عمل مذکور از او سپاسگزاری کرد. اگر چه بنی صدر، رئیس جمهوری ایران، نیز از نابودی راکتور عراق، بسیار شاد شده بود، ولی بخاطر پایش هدف‌های دیپلوماسی، اعلامیه خفیفی صادر کرد و عمل اسرائیل را در تجاوز به حق سلطه کشور دیگر محکوم نمود.)) (۱۹۰)

نکته قابل توجه، ریاکاری و نیرنگ بازی آنوسی‌های ایرانی در این ماجرا است. شیوه‌ای که آنوسی‌ها و یهودیان، بصورت عبادات روزانه خود، هر دم آنرا تکرار می‌کنند، تا مبادا تحت تأثیر فرهنگ اجتماعی محیط محل سکونت و زندگی طولانی خود، آنرا از دست بدهند. شرکت و سرمایه‌گذاری در توطئه و محکوم نمودن آن پس از ببار نشستن، شیوه‌ایست که تنها از عهده یهودیان و دست پروردگان آنان برمی‌آید!

نمونه دیگری از ریاکاری و رذالت ذاتی این قوم، کلاهبرداری و شارلاتانیسمی است که حتی هموعان خودشان را نیز به تفکر و تعجب وامی‌دارد. برای نمونه توجه نمایید به دزدی علنی و بیشرمانه آیت الله زاده، آنوسی سید مهدی کاشانی که هنوز هم خودش را بابت خدمات خود و پدر بزرگوارش طلبکار ملت و کشوری می‌داند که آنرا به هزاران شیوه ممکن غارت نموده و هنوز هم چپاول می‌نمایند.

((ایرانیها مایل بودند، شماری موشک‌های Tow که یک موشک ضد تانک ... از ما خریداری کنند ... اسرائیل شمار ۴۰۰۰ موشک Tow در انبارهای خود موجود داشت که آنها در حال فرسودگی بودند. موشک‌های مذکور، در واقع بفاصله دو سال، یعنی در سال ۱۹۸۵، نیروی خود را از دست می‌دادند.

در پایان سال ۱۹۸۳ ... به این کشور مسافرت و با حجت الاسلام علی اکبرهاشمی رفسنجانی رئیس پارلمان ایران دیدار کردم ... من پس از آن با دوست دیرینه ام، سید مهدی کاشانی، برای انجام معامله‌ای در باره فروش موشک‌های Tow به ایرانیها به سازش رسیدیم ... دولت ایران، مبلغ ۱۳۰۰۰ دلار برای هر یک از موشک‌های یاد شده پرداخت خواهد کرد. کاشانی اظهار داشت، به بهای هر یک از موشکها مبلغ ۸۰۰ دلار بیفزایید ... ولی شما مبلغ ۸۰۰ دلار افزونی بهای هر موشک را در یک حساب جداگانه در اروپا واریز کنید. کاشانی با فشاری کرد که این پول ویژه‌ای است که آنها برای انقلاب بدان نیاز دارند. مفهوم این حرف را خودش می‌دانست ... جمعا مبلغ پنجا و پنج میلیون و دو بیست هزار دلار عاید ما شد ... کمیته‌ی ما برای هر موشک مبلغ ۳۰۰۰ دلار به وزارت دفاع اسرائیل پرداخت کرد که جمع آن به ۱۲ میلیون دلار رسید. مبلغ سه میلیون و دو بیست هزار دلار نیز در حسابی که کاشانی ... واریز کردیم.)) (۱۹۱)

سه میلیون و دو بیست هزار دلار، دزدی علنی و در روز روشن از کیسه ملتی در بند و اسیر که تنها گناهشان، اسارت و گرفتاری در چنگال خون چکان آنوسی‌های بیشرم و جنایتکاریست که ردای اسلام و پیشوایی ملتی را در بر دارند. ملتی که به مرور هویت ملی و فرهنگی خود را از دست می‌دهد و به امت تبدیل می‌شود! آنها نه به عنوان حق دلالی یا حق العمل کاری. بلکه چپاول عربیان، در بند و بست با نمایندگان رژیم اشغالگر و صهیونیست‌هایی که سر نخ عروسک‌های خیمه شب بازی صحنه‌ی سیاسی ایران را در دست دارند. گردنه‌گیری و غارتگری آیت الله زاده کاشانی، این آنوسی بیشرم و جنایتکار درحالیست

که ایرانیان شرافتمند، از کمترین امکانات رفاهی و انسانی بی بهره اند و ب آن که صاحبان چشمه های شیر و عسل مورد نظر و علاقه صهیونیستها هستند، در ظل توجهات آنوسی های حاکم بر ایران و تعالیم عالییه اسلامی که از بدو ظهورش در جزیره العرب جذب یهودیت شده و تنها نامی و نشانی از آن برجای مانده است، بروز سیاه نشسته و از نوشیدن لیوانی آب نیز محروم هستند! تا چه برسد به شیر و عسلی که از شکاف کوهساران و درز های دشت های سرزمینش تراوش می کند و بر روی زمین جاری می شود.

((تاج سلطان مادری فداکار از روستای چریاس الیگودرز چند روز پیش به قصد رسانیدن کودک بیمارش به دکتر، پای پیاده راهی الیگودرز شده بود. این دو نفر در کوره راههای مسدود شده از برف گرفتار شده و قبل از رسیدن به الیگودرز جان باختند.)) (۱۹۲)

نمونه ارائه شده، به منظور نشان دادن عمق فاجعه در جمهوری آنوسی، برگزیده نشده است. در ویران سرایی بنام ایران، روزانه هزاران اتفاق و حادثه مشابه روی میدهد و مادران و خواهران ما را در ردیف قهرمانان و فداکاران زمین قرار می دهد. قهرمانانی که در کوره راه های کوهستانی و گردنه های برف گیر و صعب العبور، کودکان بیمارشان را به سینه می فشارند و در طلب چند قرص اسپرین، به همراه کودک بیمارشان جان می بازنند!

سالهاست که تحت لوای اسلام و حکومت آنوسی های دیو سیرت، روستاهای ما به ویرانه تبدیل می شوند و روستاییان هستی باخته به امید زندگی بهتر به حاشیه شهرهای بزرگ رانده می شوند و به ارتش بیکاران، معنادان، ولگردان و صدقه بگیران می پیوندند. در شهرهای بزرگ و پر جمعیت نیز مردم با کمبود پزشک، دارو، تخت بیمارستانی و غیره دست به گریبانند و راه به جایی ندارند. زندگی در ایران امروز، سرزمینی که در چنگال مخوف صهیونیسم و آنوسی های دست نشانده اش گرفتار است، بزرگترین فداکاری و از جان گذشتگی را می طلبد. این درحالیست که آقا زاده ها در بند و بست علنی با همکیشان خونآشام خود، به چنین زدیهای بیشرمانه ای دست می زنند و بر ثروت های نجومی خود می افزایند!

((هنگامی که "نیر" Amiram Nir و افرادگروهش کانال دوم را برای فروش جنگ افزار به وجود آوردند، به یک شهروند ایرانی، به نام منوچهر قربانی فر برخوردارند که به سوداگری اشتغال داشت و برای CIA نیز کار می کرد و با میر حسین موسوی نخست وزیر ایران پیوندهای نزدیک داشت.)) (۱۹۳)

وقتی که جالیلیان، چوب حراج به جالیلیش بزند، شغال نیز میدان داری می کند! در دوران حکومت آنوسی ها که یکی از تاریک ترین دوران تاریخ ایران به حساب می آید، کشور عزیز ماحکم لاشه مرداری را پیدا کرده که تمام جانوران خونخوار جهان بسویش هجوم آورده اند و هرکدام تلاش می کنند لقمه ای از آن برابند! سر زمین مادری ما، از طلوع تاریخ تمدن و شهر نشینی تا کنون، به همه کس تعلق داشته بغیر از فرزندان. فرزندانیکه در دوران فرمانروایی آنوسی ها، بیش از همیشه در وطن خویش غریبند و امروزه از فرط بیکاری یا راه غربت در پیش می گیرند، یا مظلومانه به دامن اعتیاد و فحشاء پناه می برند تا سعادت و خوشبختی خود را در بستر باتلاقیهای جستجوکنند که آنوسی ها، صهیونیست ها و رهبران حکومت جهانی یهود برایشان تدارک دیده اند.

((در سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ در شورای عالی فرماندهی ایران... وزیر دفاع ایران سرهنگ محمد جلالی و رئیس مجلس شورای اسلامی علی اکبر هاشمی رفسنجانی با کمیته مشترک اسرایلی کار می کردند و محسن رفیق دوست، رئیس سازمان پاسداران و میر حسین موسوی نخست وزیر کوشش داشتند با کانال دوم وارد...)) (۱۹۴)

کمیته مشترک اسرایلی که سردار ویرانگری ایران، آنوسی علی اکبر هاشمی رفسنجانی و آنوسی سرهنگ محمد جلالی با آن کار می کردند و کانال دوم که آنوسیهای یهودی تبار، میر حسین موسوی و محسن رفیق دوست خواهان همکاری با آنان بودند، هر دو از یک آبشخور و یک آخور تغذیه می کردند. آبشخور هر دو کانال، صهیونیسم جهانی و کارخانجات اسلحه سازی دولت جهانی یهود بود. اختلاف تنها بر سر رقابت های چپاول گرانه و میزان مبلغی بود که به عنوان پورسانت و حق العمل کاری به این آنوسی های آزمند و غارتگر پرداخت می شد.

ناگفته نگذاریم که اینها تعداد معدودی از چهره های شناخته شده جمهوری آنوسی در ایران هستند که اسامیشان در اسناد و مدارکی که ما به آنها دسترسی داشته ایم آمده است. صد ها نفر از این آنوسی های وطن فروش و خیانت پیشه در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق به دلالتی و خوش خدمتی به اربابان خود و صهیونیست جهانی مشغول بودند. تعداد زیادی از این وطن فروشان جنایت پیشه در بین ما بسر می برند و در نقاط حساس و کلیدی مملکت به کار مشغولند.

((در آمریکا بحرانی به نام ایران گیت شکل گرفت که در پرونده آن، نام های آشنایی مانند جورج شولتز (وزیر خارجه)، مک فارلین (مشاور امنیت ملی کاخ سفید)، الیور نورث (یک مقام عالی رتبه نظامی) و چند چهره دیگر به چشم میخورد. در ایران نیز گروهی از چهره های رادیکال مذهبی که گرایش آشکاری به جانشین رهبری مذهبی وقت داشتند، چهره های اول پرونده مفتوحه شدند.... نکته جالب توجه آنکه در ایران برخلاف آمریکا عرصه برای کسانی تنگ شد که کوشیده بودند از برقراری رابطه جلوگیری کنند.)) (۱۹۵)

چهره های رادیکال مذهبی پرونده مفتوحه چه کسانی هستند؟ آنوسی های قدرتمندی که عرصه را بر مخالفین بر قراری رابطه با آمریکا، در ایران انقلابی تنگ نمودند، کیانند و آنهایی که خواهان بر قراری رابطه اند چه کسانی؟ ناگفته پیداست، آنوسی ها علی اکبر هاشمی رفسنجانی استاد بند و بست های پشت پرده و سلطان پسته ی ایران، و حاج احمد موسوی خمینی هندی فرزند حاج روح الله موسوی خمینی هندی، محرم امام و صندوق اسرار پشت پرده و توطئه های پنهانی در جماران، و سیدعلی حسینی خامنه ای، رهبر فعلی انقلاب، مهدوی کنی رئیس لژ فراماسونری و نماینده گراند لژ لندن و حبیب الله عگر اولادی تازه مسلمان، نماینده رسمی و مورد اعتماد کمیته نجات صهیونیستی و دولت پنهان یهود و واعظ طبسی، سلطان خراسان و

باصطلاح نماینده رهبر و تولیت آستان قدس رضوی، از چهره های شاخص و صاحب نام این پرونده هستند! کسانی که هم اکنون بصورت ظاهر و با هدف عوامفریبی بیشتر، در رویارویی مستقیم با جناح دوم خرداد و سید محمد خاتمی قرار گرفته اند و در راه اجرای برنامه های آشتی جویانه و گفتگوی تمدنهایش سنگ اندازی می کنند!

اری بن مناشه، در ادامه ی خاطره نویسی مشکوک و هدمند خود به شرح ملاقاتش با وزیر دفاع ایران، آنوسی محمد جلالی در لندن می پردازد. در این ملاقات که در تاریخ ژوئن ۱۹۸۸ صورت گرفته، وزیر دفاع غیور، میهن پرست و شرافتمندی که به سوگند وفاداری خود سخت پایبند است و راه خیانت به وطن اسرائیلی را نمی پیماید، دست بدامن امریکاییان و رهبران صهیونیست خود در اسرائیل می شود تا جلوی ارسال مواد شیمیایی به عراق را بگیرند. در مقابل تعهد می کند که برای نجات سه اسرائیلی اسیر در دست حزب الله لبنان تمام توان و نیرویش را بکارگیرد. نکته ظریف و قابل توجه، سکونت وزیر دفاع حکومت عدل علی و قطب جزیره ی اسلام، در خانه شخصی خود در لندن و در یکی از پایتخت های حکومت جهانی یهود است! داشتن خانه ی شخصی و برخورداري از امکانات بیشتر رفاهی به تنهایی قابل سرزنش و ملامت نیست و هر کسی حق دارد از بهترین امکانات موجود بر کره ی زمین استفاده کند. در صورتیکه که هم وطنان فرد از حداقل امکان رفاهی برخوردار باشند و سر پناهی بر سر داشته باشند! زندگی وزیر دفاع جمهوری آنوسی ای که نیمی از شهروندانش سر پناهی بر سر ندارند و در حلی آبادها و آلونک های کاغذی و مقوایی روزگار می گذرانند، در یکی از معتبر ترین پایتخت های جهان و در منزل شخصی، ننگی است بزرگ بر دامن اسلام و مذهب شیعه! هر چند ادعا شود که پیامبرش در مسجد میخوابیده و امامش نان و نمک و سرکه تناول می فرموده است!

((سرهنگ جلالی، ما را به اتاق پذیرایی (لندن) که دیگر مهمانان در آن جمع شده بودند، راهنمایی کرد. افراد حاضر در آنجا عبارت بودند از مینا، همسر سرهنگ جلالی، یکی از دستیاران سرهنگ جلالی و همسرش، جان دولاروک و یک سوداگر جنگ افزار آلمانی به نام ورنر کروگر Werner Kruger که با اسرائیلی ها کار می کرد...)) (۱۹۶)

با پایان یافتن جنگ ایران و عراق بدون دست یابی نیروهای جان بر کف به کربلا و قدس شریف، آنوسی های حاکم بر آن شدند که فاجعه ای دیگر بیافرینند و توجه ایرانیان مات و مبهوت مانده در صحنه ی توطئه ها، جنایات و ریاکاری های عریان آنوسی های شیاد و عوامفریب را از مسئله جنگ به نقطه ای دیگر متوجه سازند. رهنمود مشخص این بود، که به ایرانیان فرصت تفکر، اندیشیدن و طرح پرسش پیرامون جنگ هشت ساله و ویرانگری های بدست آمده را ندهید!

در تابستان سال ۱۳۶۷، به مجرد پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد از سوی آنوسی های ایران و سرکشیدن ریاکارانه و فرصت طلبانه کاسه ی زهر توسط حاج روح الله موسوی خمینی هندی رهبر تحمیلی انقلاب و بنیان گذار بزرگترین حکومت آنوسی در جهان پس از اضمحلال و پارچه پارچه شدن امپراطوری عثمانی، ماشین آدمکشی و کشتار آنان با وسعت و شدتی باور نکردنی و غیر قابل تصور آغاز به کار نمود. این موجودات خبیث و بد طینت با استفاده از تجربیات بدست آورده در سالهای وحشت آفرینی جنگ جهانی دوم که سراسر اروپا و جهان را در اضطرابی مرگ آفرین فرو برد، هزاران نفر از زندانیان سیاسی بی دفاع را پس از سؤال و جوابی کوتاه که:

- آیا نماز می خوانی؟ آیا سازمانت را قبول داری؟

گروه گروه به دار آویختند یا جوخه های اعدام سپردند و باصطلاح زندانهای مخوف و قرون وسطایی خود را آب و جارو نمودند. این جنایت بی سابقه و ضد بشری در حالی به وقوع می پیوست که هزاران خانواده ایرانی در مرگ عزیزان از دست رفته شان در راه جنگی صهیونیسم خواسته و امپریالیسم پرداخته عزادار و سیاهپوش بودند و از شوک پذیرش ناگهانی آتش بس و جام زهر سر کشیدن بزرگترین شیاد و عوامفریب قرن بیرون نیامده بودند. جوخه ی مرگ خمینی و باند جنایتکارش که وظیفه پاکسازی زندانها و قتل عام زندانیان بی دفاع را به عهده داشتند، بیشتر خاطره ی دسته های جنایتکار و ضد بشری فاشیسم هیتلری را در اذهان تداعی می نمودند! در ظرف یکی دو ماه، یهودیان و آنوسی های حاکم بر ایران، به انتقامی وحشتناکتر و در ابعادی گسترده تر از پوریم دست زدند و هزاران نفر از فرزندان مبارز و جان بر کف ایران زمین را اعدام و در گورهای دستجمعی مدفون نمودند. تا کی باشد که این کشتار سبعمانه و ددمنشانه به یکی از اعیاد جهانی صهیونیست ها و یهودیان جهان مبدل شود و نام خمینی را در کنار استر و مرده خای ثبت کتاب مقدس یهودیان و اوراق تلمود نماید!

در دوران پس از جنگ، که آنوسی ها دوران سازندگی نامیدند، به همان اندازه که وضعیت اقتصادی مردم جان به لب رسیده بدتر و بدتر شد، بر شدت خفقان و سرکوب نیز افزوده گردید. سیاست تعدیل اقتصادی و گشودن دروازه های کشور بر روی وامهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که اشکال تغییر نام یافته ی تراسست مستعمراتی یهودی و کمیتة ی نجات صهیونیستی هستند، باعث ورشکستگی صنایع داخلی، رشد بیکاری، فقر، فحشا و اعتیاد روز افزون در میان جوانان و حتی دانش آموزان مدارس گردید.

بطوریکه در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ دکتر بهرام یگانه مسئول مبارزه با مواد مخدر، اعلام کرد که در ایران اسیر در چنگال آنوسی های شیعی و صهیونیسم بین المللی، سه میلیون و دویست هزار نفر از جوانان کشور معتاد به مواد مخدر هستند. وی یاد آوری نمود که این آمار داده شده، ۲۵۰ هزار نفر دانش آموز مدارس و دبیرستانها، صد هزار نفر دانشجوی و صد هزار کارگر معتاد را شامل نمیشود و تنها شمار معتادانی است که در ایران تحت حاکمیت آنوسی ها، شغل و پیشه ای به غیر از اعتیاد و دودکردن انواع و اقسام مواد افیونی ندارند.

دکتر یگانه اعتراف نمود که هرروزه دو تن مواد مخدر، از انواع گوناگون در تهران مصرف می شود. زیرا این مواد اهریمنی به راحتی و به حد وفور در منازل، مدارس، دانشگاهها و حتی زندان ها بفروش می رسد.

این اظهارات و اعداد و ارقام هولناک که به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی بیانگر واقعیت های جامعه ما و تعداد حقیقی معتادان به مواد مخدر نیستند، حکایت از این واقعیت تلخ و هولناک دارند که مرگ فجیعی زندگی میلیونها نفر از مردم و بویژه نسل جوان ایران را تهدید می کند.

این در حالی است که بیش از ده میلیون نفر از هموطنان ما بر اثر بیکاری، زندگی مصیبت باری را می گذرانند و ۱۵ میلیون نفر از نوباوگان و نوجوانان مملکت که برای تحصیل نام نویسی نموده اند، نه آموزگار کافی دارند، نه مدرسه و نه کتاب و نه نوشت افزار.

اکثریت قریب به اتفاق مردم، از جمله قشر نیمه مرفه و تنگ دست جامعه بعثت نداشتن دکتر و دارو، از بیماریهای گوناگونی که جامعه ایران را فرا گرفته است رنج می برند و با مرگی تدریجی روبرو هستند.

این سرنوشت شوم ملتی است که بر روی سرزمین پهناور و زرخیزی به نام ایران و زیر حاکمیت آنوسی ها و دولت پنهان یهود زندگی می کند.

درحالیکه میلیونها نفر از مردم ایران با بیکاری و نابسامانی دست بگریبانند و روشنفکران و تحصیل کرده ها و فارغ التحصیلان دانشگاه ها به دلیل دگراندیشی و عدم سرسپردگی به آنوسی ها، از اشتغال به کار محروم مانده اند و سیاهی لشکر میلیونی بیکاران را تشکیل می دهند، صدها نفر از آنوسی های عراقی و افغانی در پستهای کلیدی و مقامات بالایی مملکتی به انجام وظیفه و خدمت به صهیونیسم و امپریالیسم مشغولند و از کیسه ملت ایران به زندگی نکبت بار و انگلی خود ادامه میدهند.

وضعیت اسفبار ایران و ایرانیان پای در بند تحت حاکمیت آنوسی ها شیعی، بیشتر یادآور دوران سیاه و تیره ایست که مرده خای یهودی انگشتری صدرات هخامنشیان را در انگشت داشت و سعد الدوله یهودی حلقه ی بندگی و فرمانبرداری غازان خان مغول را بر گردن داشت! در آن عصرها و دوره های سپری شده و بتاریخ پیوسته، رهبران جوامع یهودی بویژه رهبران جوامع یهودی بابل و ایران سرنوشت میهن و هموطنان ما را رقم می زدند و شمن غارت و چپاول و کشتار نیاکان ما، سیاست داخلی و خارجی پارتیان و مغولان را هدایت و رهبری می نمودند! تکرار مجدد تاریخ بصورتی مضحک و تراژیک! در حال حاضر نیز آنوسی های منطقه، بویژه عراق (بابل)، افغانستان، لبنان و ایران سرنوشت کشور ما را در دست دارند و در باره ی مرگ و زندگی ما تصمیم گیری می کنند!

آنوسی واعظ طبعی، باصطلاح نماینده ی رهبر، سلطان خراسان، رئیس مافیای توزیع مواد مخدر، بزرگترین فودال و سرمایه دار ایران، نماینده دولت پنهان یهود در ایران است و به نمایندگی از سوی این دولت و صهیونیسم جهانی بر کشور ما فرمان می راند. در همین حال نبض اقتصاد بیمار و در حال احتضار کشور آنوسی زده مان در دست حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان، یکی از یهودیان توطئه گر و کهنه کار بغداد و علیبنقی خاموشی عضو لژ فراماسونری و نوکر شناخته شده انگلستان قرار دارد!

قوه ی قضائیه ی کشورمان در دستان بی کفایت آنوسی جنایتکاری قرار دارد که تا دیروز بر کرسی ریاست مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق جای داشت و وظیفه داشت تا در صورت موافقت دولت پنهان یهود با تعویض صدام حسین و صدور انقلاب به عراق، رهبری مسلمانان عراقی را به عهده بگیرد و با عراقیان همان کند که استاد اعظمش با ایرانیان پاک نهاد و شریف نمود!

((خبرنگار خصوصی نشاط می گوید سید محمود هاشمی یک روحانی سالخورده تر از یزدی، از یک هفته قبل کار خود را در کاخ دادگستری شروع کرده و به تحویل گرفتن کارهای یزدی پرداخته است. این جانشین روحانی، که رئیس سابق مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق بوده است، می گوید در کنار محمد خاتمی و علی اکبر ناطق نوری در یکی از مقام های عالی رتبه جمهوری اسلامی جای گیرد.)) (۱۹۷)

این آنوسی خیانتکار که در دو جبهه ایران و عراق از منافع صهیونیسم و دولت پنهان یهود دفاع می کند بر قوه قضاییه ایران فرمانروایی می کند و در مقام فرمانروای دیوان دار الخلافه آنوسی - اسلامی سرنوشت هموطنان عزیز ما را رقم می زند. با این هدف که وظایف معوق مانده ی اسلاف خود را سامان بخشد و اگر چنانچه در بین روشنفکران و نویسندگان موجود، منتقد و نا راضی ای وجود دارد، وی را به کاروان رفتگان به پیوندد!

علاوه بر این با توجه به سنت فامیل گرایی و قوم پرستی ای که در ایران و اسلام و یهودیت ریشه ای جاودانه و کهن دارد، بر آورد کنید که بدنبال تکیه زدن این آنوسی بی وطن بر کرسی قوه ی قضائیه ایران، چند صد نفر از آنوسی های عراقی به قوه قضاییه ایران راه خواهند یافت و ضمن حاکمیت بر سرنوشت ما، از خوان بیغما ی گسترده شده توسط آنوسی های شیعی نصیب خواهند برد!

آنچه باعث امیدواری است و شعله های آتش زندگی را در قلبهای مشتاق و علاقمند به سرنوشت ایران و ایرانیان در بند زنده نگاه می دارد، اینست که جامعه ایران، جامعه ایست پویا و فعال و ایرانیان با همه ی کم حافظگی تاریخی و بردباری و تحمل غیر قابل تصویری که در نهادشان نهفته است، در دراز مدت تن به خواری و ستم فرمانروایان نمی دهند و با اولین نشانه های بینش و آگاهی و پی بردن به گوشه ای از حقایق پنهان نگاهداشته شده، به ناگاه چون سیلی خروشان براه می افتند و بیداد و بیدادگر را به زباله دانی تاریخ روانه می سازند! بویژه آنگاه که پای بیگانه و بیگانه پرستان در میان باشد! بی دلیل نیست که این جامعه ی کهن با همه ی سرسپردگیها و خود فروختگیهای رهبران و سیاستمداران، در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود در برابر انواع و اقسام ترندها و دسیسه های رهبران و کارگزاران دولت پنهان یهود، اعم از عرب و ترک و مغول و تاتار و روس و انگلیسی و امریکایی مقاومت نموده و هزاران موج توفنده خون را از سر گذرانیده و بر خلاف بسیاری از اقوام و ملل باستانی که به بایگانی تاریخ پیوسته اند، سربلند و پا بر جای مانده است و هنوز هم حرفی برای گفتن و درخشش در عرصه ی بین

المللي دارد! این جامعه در حال حاضر نیز در گیر مبارزه اي پیگیر و شبانه روزي با جنایتکاران و خون آشامان آنوسي حکومتگري است که تحت لوي آئيني قرون وسطائي و عقب مانده، کشور ما را به گورستاني متروک و وهم برانگیز مبدل نموده است. این مبارزه تا پیروزي نور بر سياهي و بر پايي حکومتي عدالتجویانه ادامه خواهد داشت، زیرا زندگان و آنان که در کار ساختن جهاني نو و انساني هستند نمي توانند هر نوع خفقان، فشار و تحقيري را از جانب نیروهاي اهریمني و باز دارنده ي حرکت نور تحمل نمایند. هر چند آنوسي ها جانوراني نیستند که اعتراض ومخالفت مخالفين را برتابند و به راحتی از اریکه قدرت به زیر آیند و میدان را به عدالتجویان و خردگرایان بسپارند و همان سان که در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله ي ظهور نامیونشان نشان داده اند که چنین قصد و نیتی ندارند و تا پای جان از حکومت خود دفاع خواهند نمود و هر روز به شیوه هاي رزیلانه تري متوسل میشوند تا هرصدای معترض و حق طلبانه اي را در گلو خفه نمایند، اما قادر نخواهند بود تا جلوي روند تاریخ و تکامل جوامع بشري را سد نمایند! این ندای جاودانه و خلل ناپذیر تاریخ است: هیچ قدرتي ابدی نیست!

کشتن دگر اندیشان و معترضین در منازل و محل کارشان، ربودن آنان در خیابانها، مثله کردن آنان در بیابانها و انداختن اجسادشان در خیابانها و کوچه پس کوچه هاي شهر، پرونده سازیهاي رزیلانه و زنده برای نویسندگان و روشنفکران جامعه، پیش از کشتن آنان، آخرین شیوه تا کنوني آنوسیهها بوده که ضد انساني ترین و وحشیانه ترین شیوه مبارزه با مخالفین سیاسی و عقیدتي را به نمایش گذاشته اند.

بکار گیری این شیوه حیوانی و ضدبشري که تنها از عهده جنایتکاران و آدمکشان و شکنجه گران دوره دیده اي بر مي آید که در کشتارگاههاي نازی و اکادمي هاي موساد و سیا آموزش دیده اند، پس از بکار گیری توسط آنوسي هاي مسلمان در الجزایر و ثمر بخشی آن در خفه نمودن صدای مخالفین وناراضیان، توسط وزارت اطلاعات رژیم آنوسي ها به کار گرفته شد. با استفاده از این روش اهریمني علاوه بر از میان برداشتن مخالفین، رعب و وحشتي فوق تصور در میان اقتدار جامعه، بویژه در میان روشنفکران و دگراندیشان مذهبي و غیرمذهبي ایجاد گردید. آنوسي هاي حاکم با ایجاد چنین جو رعب و وحشتي، چه هدفی را در جامعه ایران دنبال مي کنند؟

مردم به جان آمده و از هستي ساقط شده، چرا باید در همه ي لحظات سایه مرگ را در کنار خود احساس کنند؟ پاسخ روشن است! نابودي مملکت و از بین بردن تدریجي ملت! اجرای یکی از اهداف و برنامه هاییکه صهیونیست - ماسونیک ها برای نابودي جهان و همه ي باشندگان زمین از دیر باز خوایش را دیده اند و به رشد و اشاعه ي آن دامن زده اند. آنان به درستي مي دانند که در چنین جوخفقان زده و رعب آوري، هیچکس احساس امنیت و آرامش نخواهد کرد و به فردا نخواهد اندیشید. و زمانی که شخص همه امیدش را نسبت به آینده از دست بدهد، به موجودی ترسو و جبون و سازشکار مبدل خواهد شد که دستورات و فرامین مرگ آفرینان را بدون چون و چرا به مرحله اجرا در خواهد آورد. شیوه ي بکار گرفته شده توسط جنایتکاران و آدمکشان وزارت اطلاعات و امنیت آنوسي هاي ایران، همان شیوه ي رزیلانه و ددمنشانه ایست که در پشت دیوارهاي زندانهاي قرون وسطایی رژیم در مورد زندانیان سیاسی مخالف رژیم اعمال می شود! زندانی را روزها و هفته هاي متمادي در سلول انفرادي نگاه مي دارند و جنگ رواني را علیه وي شروع مي کنند! آن قدر زندانی را در تنهایی و بي خبري مطلق نگاه مي دارند تا بالاخره از خود واکنشي نشان دهد! از دیوانه شدن گرفته تا بریدن و فحاشي کردن و خود را بیش از پیش بخطر انداختن!

با همه ي این تفصیلهای، آینده در گرو مبارزه و تلاش برای بهبود و تغییر وضعیت موجود است! مبارزه و تلاش نیز نیاز به افرادی شجاع و جان برکف دارد! نه کسانی که دائماً در ترس و دلهره بسر مي برند و پس از مدت زمانی نه چندان طولانی این ترس در وجود آنان خانه مي کند و به خصیصه ي ذاتیشان مبدل میشود. شیوه اي که آنوسي هاي جنایتکار در مرحله فعلي مبارزه پیش گرفته اند، جاودانه نمودن ترس و وحشت در قلوب روشنفکران، نویسندگان و مبارزان راه آزادي و سربلندي ایران است! اما شیوه ي جدید مبارزه ي رژیم با آزادیخواهان و مبارزان و روشنفکران ایراني که به قتلهاي زنجیره اي معروف شده اند، بر خلاف تصور و انتظار تئوري پردازان و آمران آن، کار ساز نشد و بیش از پیش کوس رسوائي سر دمداران رژیم آنوسي را به صدا در آورد و اعتراضات گسترده اي را در سطح ایران و جهان به دنبال آورد!

آنوسي ها و صهیونیست ها که در چهره عوض کردن ومظلوم نمایی و نو روبي تبحري فوق العاده و باور نکردني دارند و هزاران سال است که این شیوه هاي رزیلانه را آزمایش نموده اند و بکار مي بندند، این بار نیز پس از رسوائي و بي آبرويي اي که بیار آوردند، به مظلوم نمایی پرداختند و تلاش نمودند تا گناه کشتار و مثله کردن مخالفین خود را به گردن دیگران و باصطلاح دشمنان خارجي خود بیندازند. اما چه کسانی را مي شد به زیر علامت سؤال برد و انگشت اتهام را بسویش دراز نمود؟

لولوي کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروي سالها پیش از میان رفته بود و دیگر نمی شد از آن به عنوان خطري بالقوه که ایران و جهان را مورد تهدید قرار مي دهد و با اعزام خرابکاران خود قصد اخلال در نظام خدا را دارد، استفاده کرد! دیگر روسها قصدگسترش امپراطوري خود و دست یافتن به آبهاي گرم خلیج فارس و دریای عمان را نداشتند! دندان طمع خود نسبت به نفت شمال و ثروتهای ملي ایران را نیز کشیده بودند! علاوه بر آن روسهاي تحت فرمان حکومت شوروي، متخصصین صدور انقلاب و گروههاي ناراضی تظاهر کننده و اعتصاب چي بودند، نه آدمکشان حرفه اي و خون آشام! با سقوط اردوگاه سوسیالیسم و پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروي، آن دوران سؤاستفاده هاي رزیلانه و عوام فریبانه نیز گذشت و به حافظه تاریخ سپرده شد. دولت حاکم بر روسیه فعلي و سایر جمهوریهاي باقي مانده از شوروي سابق نیز همه دولتهای دوست و برادري بودند که در دستان دیگر برادران آنوسي و صهیونیست - ماسونیک هاي خدمتگزار صهیونیسم و پرستش گران خدای زمینی یهود اداره مي شدند و برای تحقق هدفی واحد و همسو با آنوسي هاي ایران مبارزه مي کردند. پس چه باید کرد و انگشت اتهام را به سوی چه کس یا کسانی باید دراز نمود؟

آنوسی های حاکم که در مدت حاکمیت ننگین خود به کمک سازمان اطلاعات بیست میلیونی، سربازان گم امام زمان و دیگر سازمانهای جاسوسی و ضد جاسوسی هم پیمان در سراسر جهان، از گنجینه ی اطلاعاتی وسیعی برخوردار شده اند، به خوبی می دانستند که مورد اتهام قراردادن فاشیست ترین و خون آشام ترین گروه های موجود در سطح جهان نیز، مقبول عامه مردم نخواهد افتاد و با همه ی ترفندهایی که بکار خواهند برد، مردم شریف ایران انگشت اتهامشان را بسوی دیگری جز مسند نشینان دستگاه خلیفه گری شیعه و ولی امر مسلمین، نشانه نخواهند رفت. مردم ایران و جهان باین شیوه کشتار و حذف مخالفین از سوی آنوسی ها آشنا بودند. جهانیان می دانستند که اعمال چنین شیوه های جنایتکارانه و ددمنشانه ای تنها از عهده آنوسیها و جنایتکاران صهیونیستی برمی آید که قساوت قلب و بیرحمی را طی قرون متمادی آموخته و نتیجه تجربیات خود را در نقاط مختلف جهان علیه مخالفین خود به کار بسته اند.

آنوسی ها کاملاً مطمئن بودند که در صورت معرفی نمودن کسان دیگری دور از تشکیلات صهیونیسم و جامعه یهود، بعنوان قاتل یا قاتلین، بیش از پیش زمینه رسوایی خودشان را در میان ملل جهان و انسانهای خردگرا فراهم خواهند ساخت. زیرا هیچ انسان خردمند و سرد و گرم چشیده ای ادعای پوچ و بدون محتوایشان را باور نخواهد کرد! از جانب دیگر، هر گروه و دسته ای را که آنان مورد اتهام قرار می دادند بنا به خصلت جنایتکارانه جمهوری آنوسی ها و عملکرد آنان در گذشته، آن گروه ها، بطور اتوماتیک وار در دادگاه اذهان مردم تیره و از زیر علامت سؤال خارج می شدند! با در نظر گرفتن این محاسبات و معادلات دقیق و برنامه ریزی شده، پس از سبک و سنگین نمودن قضیه و مشورت با رهبران جامعه یهود، انگشت اتهامشان را بسوی دولت غاصب اسرائیل و عوامل پنهانش در ایران دراز نمودند.

اعتراف آنوسی ها، و اقصیتی بود که مزورانه و حسابگرانه مطرح می شد. هدف آنها از ابراز این واقعیت انکار ناپذیر، در مرحله نخست تیره و از زیر ضربه خارج نمودن هم کیشان یهودی خود و رهبران جامعه یهود بود. آنوسی های حاکم بر ایران، غافل از این واقعیت عینی بودند که جامعه ایران پس از گذشت ۲۲ سال از حکومت و فرمانروایی بلامنزاعه این جنایتکاران و آدمکشان خون آشام، با همه شگردهای ریاکارانه و مزورانه آنان آشنا شده و به سادگی فریب این موجودات پشت هم انداز و جنایکار را نخواهد خورد! آنوسی ها برای اولین بار در تاریخ زندگی سراسر ننگ و فریب و نیرنگ خود، حقیقت را گفته بودند و جامعه نیز بدون چون و چرا اتر پذیرفته بود!

فشار همگانی و درگیری و نفاق در بین جناحهای مختلف آنوسی (جناح های امریکائی _ انگلیسی)، سبب ساز رسوایی بیش از حد، صهیونیست ها و همکیشان آنوسی و صهیونیست شان در میان مردم رنج کشیده ایران گردید. دستگیری آنوسی سعید اسلامی (امامی) بعنوان متهم شماره دو عملیات کشتار و سپس شایعه خودکشی وی با داروی نطفه یا واجبی در زندان اوین! مشت آنوسی ها را بیش از پیش باز و برای چند مین هزار بار آنان را به عنوان جنایتکارانی بیشرم و بی آبرو در پیشگاه مردم ایران رسوا نمود!

دستگیری آنوسی سعید اسلامی و باند تبهکارش، که در سالهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی مرتکب جنایات وحشتناکی شده و هزاران نفر از فرزندان مبارز این مرز و بوم را به جوخه های اعدام سپرده بودند، اگر چه افشای کامل رژیم جنایتکار و آدمکش آنوسی ها را در پی نداشت، اما تا اندازه ای پرده های جنایت را بالا زد و پس از جریان موسوم به میکونوس، طیف بیشتری از رهبران جنایتکار جمهوری آنوسی ها را بطور مستقیم در مظان اتهام قرار داد.

پس از گذشت سالها که از ترکتازی جنایتکارانه آنوسی ها در ایران می گذشت، بالاخره مردم ایران، بویژه آنان که به علت تعصبات شدید مذهبی در برزخ شک و تردید قرار داشتند، و جنایتکاران آنوسی را مدافعان حقوق حقه خود در مقابله با امپریالیسم غارتگر و صهیونیسم جنایتکار می دانستند، دانستند که در این بیست و دو ساله ی حکومت آنوسی ها، فرزندان دلبندشان نه به خاطر ضدیت با خدا و رسول برگزیده اش، بلکه به خاطر ضدیت و رویارویی با غارتگران بین المللی و دشمنان قسم خورده مردم ایران و بدستور صهیونیست های جنایتکار و آنوسی های حاکم بر کشورشان، با نام یاغی و طاغی و محارب با خدا و رسول خدا به قتل رسیده و در گورهای دسته جمعی و لعنت آباد های گوناگون مدفون شده اند!

پذیرش این واقعیت از سوی مردم ایران، با همه ی بهای سنگینی که طی قرون متمادی، بویژه سالهای حکومت مستقیم آنوسی ها، در مقابلش پرداخت شده بود، امیدوارکننده و رضایت بخش بود. لوکوموتیو خردگرایی، اندیشیدن و نصایح پدران خود را سبک و سنگین کردن و به کار بستن آن نصایح و اندرزها به حرکت در آمده بود!

پس از افشای باند جنایتکار سعید امامی که به دستور مستقیم گروه رهبری و فتوای آنوسی محمد تقی مصباح یزدی (آیت الله تمساح) و همکاری و همیاری تربیت شدگان مدرسه ی حقانی به شکار فرزندان ایران در خارج و داخل ایران می پرداختند و جگر گوشه های مردم را به نام ضدیت با خدا و رسول خدا با شیوه های حیوانی و ددمنشانه می کشتند، سؤالی که فوراً فکر و ذکر مردم را بخود مشغول داشت: این بود که! کدام خدا؟ سرمایه و طلا! کدام رسول خدا؟ صهیونیسم و امپریالیسم جنایتکار و غارتگر! به فرمان کی؟ یهودیهای جدید الاسلام(آنوسی)! بدست چه کسانی؟ آنوسی های ایرانی و مأموران صهیونیستی اعزامی از امریکا و اسرائیل!؟

((نخستین چهره ای که در هفته گذشته قدم به افکار عمومی نهاد سعید امامی (معروف به اسلامی) بود. امامی معاون امنیتی وزارت اطلاعات ایران در سالهای آغازین دهه ۷۰ (به مدت ۸ سال) متولد شیراز و تحصیل کرده آمریکا و یهودی تبار و از خانواده ای بسیار مرفه بوده است. عطاء الله مهاجرانی سخنگوی دولت نیز در جلسه مطبوعاتی هفته گذشته خود گفت: یهودی تبار بودن عیب نیست و بعضی از افراد عالی رتبه نیز چنین هستند. (یهودی تبار هستند. ج - پ)، ... علی فلاحیان وزیر اطلاعات کابینه اکبر هاشمی رفسنجان نه تنها سعید امامی را وارد حوزه های مدیریتی وزارت اطلاعات کرد، بلکه او را در عالی ترین پست معاونت خود، یعنی معاونت امنیتی قرار داد.)) (۱۹۸)

قابل توجه است که سعید امامی (اسلامی) از یهودیان مرفه شیراز و وابسته به الیگارشی یهود ایران بوده است. پیگیری پرونده قتلها و سابقه ۱۳ تن یهودی و هشت مسلمانی که در رابطه با سعید امامی، در شیراز دستگیر و با هدف جلوگیری از کشتار آنان توسط خانواده های قربانیان جنایات رژیم آتوسی، در پناه پاسداران اسلام و دژهای مستحکم آنان قرار گرفته اند، نشان خواهد داد که آتوسی، سعید امامی باز مانده خاندان آتوسی قوام شیرازی و از نوکران حلقه بگوش صهیونیسم و سازمان فراماسونری است. خاندان منحوس و آبرو باخته ای که از اواخر حکومت زندیه تا کنون، جز در راه خیانت به ایران و دفاع از منافع صهیونیسم و سازمان فراماسونری در ایران و منطقه خاورمیانه گامی بر نداشته است! خیانت به خاندان زند و به قدرت رساندن قاجاریه، همکاری و همیاری با کمیانی هند شرقی، امضای قراردادهای ننگین گلستان و ترکمن چای، مبارزه در کنار ارتش بریتانیا بر علیه مجاهدین و مبارزین ضد استعماری جنوب، دخالت مستقیم در سرکوب کلنل محمد تقی خان پسیان، به خاک و خون کشیدن مردم لرستان در واقعه اصلاحات ارضی شه فرموده، پاسداری و تلاش برای حفظ و نگهداری نظام شاهنشاهی تا آخرین دقایق و کشتار بیش از صد هزار نفر از فرزندان ایران زمین در دوران حکومت و اقتدار آتوسی های جنایت کار نعلین پوش، کارنامه سراسرنگینی است که این خاندان کثیف و آتوسی پشت سر دارد و در پرونده ی جنایتکارانه خود به ثبت رسانده است!

تصور همگان بر این بود که با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، کار نامه ی خاندان قوام و دیگر خاندانهای خیانت گر ضد ایرانی، برای همیشه بسته و به موزه تاریخ سپرده شده است! اما می بینیم که چنین نیست و این اختاپوس های چند صد پا، در این سرزمین کهن سال ریشه هایی عمیق و ناشناخته ی فراوانی دارند! ریشه هایی که دیگر برادران آتوسی شان در راه حفظ و حراست آن از هیچ کوششی فرو گذاری نمی کنند و با جان و دل در راه زنده نگاهداشتنش تلاش می نمایند! شناسایی و قطع ریشه های مری و نا مریی این شجره های خبیثه توسط نیروهای مردمی و فرزندان خلف ایران، تنها راه نجات ایران و رستگاری ایرانیان در سده های آینده است!

نماینده رهبر در روزنامه کیهان، همکار و همسنگر سعید امامی و دستیار او در کلیه قتلهای زنجیره ای و مسئول برنامه ریزی و ضبط اعترافات تلویزیونی دگراندیشان از آغاز انقلاب تا کنون، و تهیه کننده ی برنامه تلویزیونی هویت، پس از اطمینان از واجبی خور نمودن و مرگ سعید امامی در زندان اوین، نوشت:

((اخبار و اطلاعات منتشر شده از ارتباط عوامل قتلهای زنجیره ای با رژیم صهیونیستی حکایت می کنند و می توان به آسانی حدس زد که عوامل قتلها در اعترافات اخیر خود به این نکته و به سرنخهای دیگر اسرائیل در جریانات داخلی اشاره کرده باشند...)) (۱۹۹)

این اولین سرنخی بود که آتوسی حسین شریعتمداری سرپرست و نماینده رهبر در روزنامه کیهان به چاپ رسانید. حسین شریعتمداری یکی از شکنجه گران و پرونده سازان با سابقه سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و عضو برجسته همین گروه جنایتکار است. هدف وی از نوشتن این جملات هشدار به دیگر آتوسی های جا خوش کرده در قدرت و حوزه های علمیه و استمداد از آنان برای بستن پرونده قتلها بود.

آتوسی حسین شریعتمداری به عنوان همکار و نزدیک ترین فرد به سعید امامی، آگاهانه و حسابگرانه اقدام به چاپ این جملات کرد، تا به رهبران جامعه یهود و آن دسته از سران آتوسی ایران که فتوای قتلها را صادر نموده بودند، هشدار بدهد که تاریخ در حال تکرار شدن است و اگر غفلت نماییم و صدای عده ی مشخصی را در گلوخفه ننماییم و پرونده قتلها را در همین نقطه نیندیم، مجبور به پرداخت غرامتی سنگین و وحشتناک خواهیم شد. هشدار آتوسی حسین شریعتمداری به جا و سنجیده بود! اولین اقدام صورت گرفت! آتوسی علی فلاحیان وزیر سابق اطلاعات و فرمانده مستقیم سعید امامی در جنایات داخل و خارج از کشور، به مدت سه روز بازداشت و ظاهراً تحت بازجویی قرار گرفت. نتیجه باز داشت و بازجویی وزیر اطلاعات رژیم این بود که سر نخ قتلها و کشتارهای چندین و چند ساله گم شود! وزارت اطلاعات رژیم وارد عملیاتی نجات دهنده و سر نوشت ساز گردید. آتوسی سعید امامی به نحوی اسرار آمیز مقفود و ۱۳ یهودی و هشت مسلمان همکار وی نیز ظاهراً دستگیر شدند و در کنف حمایت وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و رهبران جمهوری آتوسی قرار گرفتند!

نگرانی حسین شریعتمداری بی پایه و اساس نبود. روشن شدن قضایا و گشوده شدن پرونده قتلهای زنجیره ای نه تنها آتوسی های ایران را بیش از پیش رسوا و بی اعتبار می نمود، بلکه منافع دیگر هم پیمانان و متحدین آنان در منطقه و جهان را نیز به خطر می انداخت و دست آنان را برای مدتی از چپاولگری و غارتگری کوتاه می نمود! زنگ خطر به صدا در آمده بود! ((روز گذشته (هفتم تیرماه ۱۳۷۸ - ج - پ)، دو منبع دیپلماتیک نیز نتوانستند نگرانی خود را از روند پرداخت اصلاح طلبان به ماجراهای اخیر پنهان کنند.

خبرنگار خصوصی نشاط گزارش می دهد که یک سفیر محترم و با سابقه که کشورش دارای روابط بسیار دوستانه ای با جمهوری اسلامی است در یک اظهار نظر دوستانه، خواستار توجه اصلاح طلبان هوادار خاتمی به بازی ای شده است که آغاز شده و شاید دیگر نتوان آن را جمع کرد. او معتقد بود چنین اتفاقی می تواند به یک فاجعه برای ساختار امنیتی ایران تبدیل شود. از سوی دیگر، یک روشنفکر و روزنامه نگار نیز به خبرنگار خصوصی ما گفت آنچه در حال رخ دادن است مانند آن می ماند که کشتی را از یک نقطه سوراخ کنیم و امیدوار باشیم که همان بخش غرق شود. آیا آنچه رخ می دهد یک انتحار است؟ ...)) (۲۰۰)

آن سفیر محترم که غصه ساختار امنیتی ایران را می خورد و به خود اجازه می دهد (یا به او اجازه می دهند) تا در امور داخلی جمهوری اسلامی ایران که نمونه منحصر به فرد کشورهای مستقل جهان است، دخالت کند، کیست؟ آیا این سفیر با سابقه که کشورش دارای روابط بسیار دوستانه با جمهوری آتوسی - اسلامی ایران است و توصیه هایش در جمهوری آتوسیهایی

حکومتگر و اصلاح طلبان مدافع جامعه مدنی، یعنی همان جامعه ای که فی نفسه در بطن خود یهودی میزاید، خریدار دارد، سفیر بریتانیایی کبیردر ایران نیست؟ شاید هم سفیر آلمان دمکراتیک در ایران باشد؟ روشنفکر و روزنامه نگار دلسوز و صاحب قدر چطور؟ با امید که از روشنفکران و روزنامه نگار پیرو خط مردمی و ضد امپریالیستی امام خمینی و مارکسیست - صهیونیست های طرفدار نظم نوین جهانی و بر پایهی حکومت جهانی یهود نباشد! از آن دسته روزنامه نگاران و روشنفکرانی که به علت تماس با از ما بهتران و به یاری امدادهای غیبی، سالهاست که در کشور بلاکشیده ما، هم نا دیده می بینند و هم نا نوشته می خوانند!

آنوسی سلیمی نمین، معاون اسبق وزارت اطلاعات و امنیت در زمان وزارت آنوسی محمدی ریشهری، روحانی جنایتکاری که دستش به خون بسیاری از فرزندان ایران زمین آغشته است، در یک سخنرانی شک بر انگیز اعلام نمود که: ((جناح راست، بطور سنتی با انگلستان مناسبات گسترده دارد، نمونه آن مناسبات علینقی خاموشی (رئیس اتاق بازرگانی) با انگلستان است که در اوج فتوای قتل سلمان رشدی نیز ادامه داشت و لطمه ای به آن نخورد.))

صدای انفجار بمبی که منفجر شده بود، ناشنواترین گوشها را نیز، در ایران آنوسی زده به ارتعاش در آورده بود. سعید امامی جهود، که در مقام معاون وزارت اطلاعات رژیم، به پاسداری از حریم اسلام و سرکوب مخالفین حکومت عدل علی اشتغال داشت، عامل سازمان جاسوسی سیا و موساد بود. وی علاوه بر دسترسی داشتن به تمام اسناد و مدارک وزارت اطلاعات، در کلیه پرونده سازیهای رژیم بر علیه فرزندان ایران شرکت داشت و هزاران نفر از فرزندان غیور ایران را در راه منافع غارتگرانه صهیونیسم و امپریالیسم قربانی نموده بود.

با رسوایی بیار آمده و به ثمر نشسته، اگر هنوز انسانهای مومن و صادقی یافت شوند که به فرض محال ملامت آنوسی حاکم بر ایران را روحانیت مبارز شیعه و وطن پرستان دو آتشه بدانند، باید این واقعیت انکار ناپذیر را بپذیرند که وزارت اطلاعات رژیم آنوسی، بطور در بست در اختیار صهیونیستها بوده و کلیه اقدامات و مواضع گیری های آن از بدو تاسیس تا کنون به نفع صهیونیسم و رژیم اشغالگر انجام گرفته است.

ادامه جنگ ایران و عراق به مدت هشت سال با علم و اطلاع از اینکه رژیم ایران بنا به اعترافات سران آنوسی رژیم، بویژه شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی حسینی خامنه ای، شیخ حسینعلی منتظری، احمد جنتی و امامی کاشانی، کلیه سلاحهای مورد نیاز خود را از بازار سیاه (اسرایل) و با قیمت چند برابر خریداری می کرده است، وقایع کردستان و گنبد و خوزستان، سرکوب خشن و بربرمنشانه مردم سیستان و بلوچستان، قتل عام زندانیان سیاسی، سیاستهای زن ستیزانه، همه و همه نتیجه توطئه چینی و دسیسه بازیهای وزارت اطلاعات، موساد و عوامل رژیم صهیونیستی بوده که در رأس وزارت اطلاعات قرار داشته اند. این نیروهای مؤمن و صادق در برابر این همه جنایت و خیانت آشکار سران رژیم چه جوابی دارند؟ به عقیده این عزیزان، روحانیون مبارز شیعه آلت دست عوامل صهیونیسم بوده و هستند، یا خود از پیروان و معتقدان سرسخت آیین یهود و معتقدان به صهیونیسم بین المللی هستند؟

عقیده این عزیزان در باره کشتار زندانیان سیاسی، تجاوز به ناموس دختران ایرانی و مسلمان توسط جهودان حاکم بر وزارت اطلاعات و زندانهای کشور، شکنجه و کشتار نوجوانان و کودکان ایرانی و مسلمان توسط این جهودان چیست؟ آن دسته از عزیزان مومن و صادقی که جگر گوشه های خود را در دفاع از ناموس و میهن خود از دست داده و مصائب جنگ هشت ساله ایران و عراق را به جان خریده اند، چه عقیده ای دارند؟

در حالیکه فرزندان عزیز و جگر گوشه گان شما در جبهه های جنگ ایران و عراق حماسه می آفرینند و در دفاع از ناموس و میهن، جان عزیز خود را از دست می دهند، جهودان شناخته شده ای چون سعید امامی، بدستور آیت الله های حاکم بر ایران در پشت دیوارهای مخوف زندان، دختران ایرانی و مسلمان را مورد تجاوز حیوانی قرار می دادند و بر اساس فتاوی علمای شیعه، در لحظات آخر زندگی آن کبوتران معصوم، آنان را بی سیرت می نمودند تا بنا به خصلت صهیونیستی و ضد ایرانی خود، ناموس ملتی شرافتمند، سربلند و مبارز را بازیچه امیال شیطانی و شهوانی خود قرار داده باشند! به نظر من و همه ایرانیان آزاده و سربلندی که به شرافت و سربلندی پدران و نیاکان آزاده خود ایمان دارند، اگر خون گریه نکنید و به پاس خون فرزندان به خون خفته و ناموس بر باد رفته تان، در صدد روشن شدن قضایا و محاکمه تاریخی جنایتکاران و صهیونیست ها نباشید، ایمان و صداقت مذهبی و مهینی شما پیشیزی ارزش نداشته و ندارد!

یهودیان جان برکف و فداکار در راه اسلام ناب محمدی و مذهب رهایی بخش شیعه در کشور باستانی ما بار دیگر دست به فاجعه زدند و نسلی دیگر از ایرانیان را فدای امیال اهریمنی، توسعه طلبانه و غارتگرانه خود نمودند! آنان در حالی در پس دیوارهای مخوف زندانهای جمهوری آنوسی به کشتار وحشیانه و ددمنشانه فرزندان ایران دست زدند و چنگال خون آشام و منحوس خود را بر گلوگاهشان فشردند که می دانستند اکثریت قریب به اتفاق کسانی که با پرونده سازیهای بی شرمانه و سرا پا دروغشان، پس از تحمل شکنجه های قرون وسطایی و غیر انسانی، به اتهام جاسوسی و مخالفت با حکومت الله به دار آویخته می شوند، یا در مقابل جوخه های اعدام قرار می گیرند، فرزندان خلف ایران، گلهای سرسبد جامعه و دشمنان حقیقی امپریالیسم، صهیونیسم و دولت پنهان یهود هستند!

سوراخ مورچه گان در مسیر سیلاب قرار گرفته است. خوب نگاه کنید! هرکسی تلاش می کند، پای خود را از این ماجرا کنار بکشد و با مرتبط دانستن پرونده قتلهای زنجیره ای به خارج و بویژه رژیم صهیونیستی، سریع تر آن را ببندد تا از رسوایی و آبرو ریزی بیشتر در ارتباط با مصیبت بزرگی که دامنگیر رژیم شده است، جلوگیری نماید. غافل از اینکه غده چرکینی که دهان گشوده است، قابل جراحی و علاج پذیر نیست و هرچه زمان می گذرد، چرک و کثافت آن، در ابعاد گسترده تری پخش می شود و بر میزان رسوایی رژیم و دیگر دست پروردگان صهیونیسم جهانی می افزاید.

انگشت اتهام مردم، به سوي رهبرشيعيان جهان، رييس شوراي مصلحت نظام، رئيس مجلس آخوندي و آنوسي هاي جا خوش کرده در حوزه هاي علميه، بويژه آيت الله تمساح و شاگردانش در مدرسه حقاني دراز شده است. آنان هستند که با صدور فتوا و حکم شرعي، راه انجام اين جنايات تکان دهنده را هموار کرده بودند.

آنچه حائز اهميت است و بايد مورد توجه قرار گيرد، ذکر اين نکته است که، آنوسي هاي حاکم، اهم از واپسگرا و اصلاح طلب، طرفداران جامعه سنتي و عاشقان جامعه مدني، به يك نسبت در اين جنايت ملي و جنايات ديگر دست داشته و بايد در برابر مردم و تاريخ جوابگو باشند. اتهام زني و تلاشهاي مذبحخانه آنان در راستاي سرگرم کردن ملت، بستن پرونده و مسکوت گذاشتن آنست. همه اين جانوران خون آشام با شناختي که در باره جامعه ايران و مردم فراموش کار و ساده لوح ما دارند، اين خيمه شب بازي مضحك و مسخره را به راه انداخته اند تا هرچه سريعتر پرونده قتلها را ببندند و جلوي فاجعه ي رسوايي را سد نمايند! همانطور که پرونده گروگانهاي امريکايي، جنگ هشت ساله، فتح قدس شريف، رفع فتنه در عالم، کيک اهدايي رييس جمهور و کنگره امريکا به آنوسي علي اکبر رفسنجاني، کشتار ايرانيان در عربستان سعودي، سرنگوني هواپيماي مسافر بري ايران توسط امريکا بر فراز خليج فارس، زديهاي برادران رفيق دوست، غارت آثار باستاني ايران، کاميون طلايي که مس شد و هزاران پرونده ايران بر باد ده ديگر را بستند و با زرنگي يهود مآبانه خود آنها را بدست فراموشي سپردند!

نبايد ساکت نشست و دشمن را به حال خود رها نمود تا طرح مسئله اي جديد، اين فاجعه ي عظيم را از خاطره ها بزدايد! مطمئن باشيد که در صورت موفقيت و بيروزي دشمن در به انحراف کشاندن اذهان مردم و بستن پرونده ي قتلهاي زنجيره اي، جامعه ما تاوان سنگين تري خواهد پرداخت و به مصيبيتي بزرگتر گرفتار خواهد آمد! آنوسي ها در صورت يافتن فرصت، از کليه ي کساني که در افشاي اين پرونده نقشي داشته اند، انتقام خواهند گرفت! انتقامي سخت و دهشت انگيز! از آن انتقامهاي که خدائشان يهوه صبايوت به دشمنان خود و قوم برگزيده وعده داده است!

آنوسي عباس سليمي نمين همکار سالهاي خوش سعيد امامي و دوران ترکتازي ششول بندهاي آدم کشش در اروپا، در سرمقاله تهران تايمز نوشت:

((شبکه اي را که اين فرد [سعيد امامي] در اين مدت هدايت کرده است را بايد بزرگترين شبکه جاسوسي قرن خواند... وي از ابتدائي شکل گيري وزارت اطلاعات به عنوان عنصر فعال عمل مي کند و مي تواند برخيلي از مراکز تعيين کننده کشور نفوذ کند و عوامل را در جايگاههاي حساس به کار به گمارد.)) (۲۰۱)

آنوسي عباس سليمي نمين، با عنوان کردن وجود شبکه جاسوسي در وزارت اطلاعات، آنهم بزرگترين شبکه جاسوسي قرن، چه هدفی را دنبال می کند؟ او با هدف تیره رژیم آنوسي و نجات آن از برزخ موجود، خاک به چشم حقیقت میباید و با ادعاهای دروغین خود قصد به انحراف کشاندن اذهان مردم و علم کردن دشمنی مرموز در خارج از مرزهای ایران را دارد. دشمنی غیرقابل دسترسی و دور از تیر خشم و نفرت مردم!

ایشان که سالها با وزارت اطلاعات و جنایتکاران رژیم همکاری نزدیک داشته و پیامبر سیاست و رهنمودهای این وزارت خانه و وزارت امور خارجه تحت نظارت آنوسي و لایتي به خارج از کشور بوده، بخوبي مي دانند که وزارت اطلاعات رژیم، توسط موساد و رهبران دولت پنهان يهود بازسازي و در اختيار همکيشان آنوسي شان در ايران از جمله خود ايشان قرار گرفته است. او آمران و فرماندهان و حتي بيشتتر مجريان قتلها در داخل و خارج، يعني فرنگي کاران و داخلي کاران را بخوبي مي شناسد و با اکثر آنان حشر و نشر داشته است!

آنوسي عباس سليمي نمين سالها در خدمت اين شبکه جنایتکار بوده و با مقالات و نوشته هاي خود در کيهان هوايي به تيره آنان و معرفي دشمنان خيالي پرداخته است. او از جمله کساني است که به بخوبي مي دانند، وزارت اطلاعات رژیم آنوسي در دست چه گروهايي است و خط و مشي ضد مردمی و ضد میهنی آنرا چه کساني برنامه ريزي و به مرحله اجرا در مي آورند. وي و ديگر قلم بدستان مزدوري که سالهاست به توجیه جنايات رژیم مشغولند، بهتر از هرکسي در ايران مي دانند که صهيونيسم جهاني و رژیم اشغال گر، نيازي به عامل نفوذی و ايجاد شبکه جاسوسي در چنين وزارت خانه اي که تار و پودش توسط کارشناسان و متخصصان صهيونيسم بافته شده و از حمايت هاي معنوي و مادي سازمانهاي مخوف و پنهاني چون سازمان "بي سيم" و موساد بر خوردار است، ندارند!

آنوسي عباس سليمي نمين و ديگراني که مانند ايشان از نزديک در غير مسائل و شاهد جنايات رژیم و آدمکشان اطلاعاتيش بوده اند، ناگفته هاي زيادي دارند. آنان توجیه کنندگان و پرده پوشان اين جنايات و ياري دهندگان جنایتکاران و خائنين به مملکت و ملت بوده اند و بايد در برابر مردم جوابگو باشند! گناه آناني که در جنايات رژیم و خيانت به منافع ميهن و مردم دست داشته اند، زماني بخشوده خواهد شد که مرد و مردانه زبان بگشايند و قبل از سرنگوني رژیم و اوج گيري امواج توفنده انقلاب مردمی، ضمن افشاي آنچه ديده و شنیده اند، از پيشگاه مردم ايران طلب عفو و بخشش نمايند! اين افراد مطمئن باشند که فردا خيلي دير است و زوزه هاي مذبحخانه شان در ميان خروش مردم بيا خواسته، گم خواهد شد!

مردم شريف، خردگرا و انساندوست ايران زمين در پي انتقام و تحقير ديگران نيستند، اما از خائنين و کشندگان فرزندانشان انتقام خواهند گرفت! اين جبر تاريخ است! جبري که در خيزش آتي مردم براي بکبار و براي آخرين بار جامعه عمل خواهد پوشيد و به تسلط چندين هزار ساله ي يهود و دولت پنهانش خاتمه خواهد داد! با نوشتن لاطالاتي از اين دست که هدفی جز خاک پاشيدن به چشم حقیقت و گمراه کردن مردمان ندارد، يا انتقادي آبي از فلان آنوسي جنایتکار، شيوه ايکه بيشتتر نيروهاي اصلاح طلب در پيش گرفته اند، راه به جايي نمي توان برد! احاد مردم رنج کشيده و هستي باخته ي ايران که هر يك به نوعي داغ عزيزان خود را بر دل دارند خواهان بيان و واقعييت عريان و بدون ملاحظات فرصت طلبانه و يهودي مآبانه هستند!

نگاهی گذرا به فعالیت وزارت اطلاعات در داخل و خارج ایران، در دوران پس از انقلاب نشان دهنده این واقعیت است، که آمران و مجریانش هدفی به غیر از نابودی ایران و سرکوب خشن ایرانیان در راستای منافع صهیونیسم و امپریالیسم نداشته و ندارند! کارنامه این وزارت خانه در مجموع نشان می دهد که این وزارت خانه، چون کل نظام آنوسی های حاکم، تشکیلاتی ضد بشری و ضد ایرانی است. کشتار و سرکوب ایرانیان آزاده و وطن پرست در داخل و خارج از کشور، کشتار و شکنجه ی بیرحمانه زندانیان سیاسی در زندانها و سیاهچالهای قرون وسطایی رژیم، تجاوز حیوانی به ناموس در بند ملتی زجرکشیده، همکاری با رژیم صهیونیستی و امپریالیسم جهانی بویژه در دوران جنگ هشت ساله ی ایران و عراق، همکاری گسترده با سازمانهای جاسوسی انتلیجنس سرویس، سیا، موساد با هدف سرکوب و ضربه زدن به جنبشهای اعتراضی منطقه، همکاری با سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی کشورهای اروپای غربی و پرونده سازی برای ایرانیان برون مرزی، همکاری با سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی جمهوری فدراتیو روسیه (کا - گ - ب)، با هدف شناسایی گروهها و سازمانهای مترقی در آسیای میانه و پرونده سازی برای دانشجویان ایرانی، پاسداری از رژیم سرکوب و ترور آنوسی های ایران در مقابل خشم توفنده مردم محروم ایران، ترور فیزیکی و شخصیتی روشنفکران و دگراندیشان ایرانی در داخل و خارج با شیوه هایی که آنوسی عباس سلیمی نمین و دیگر همکاران مطبوعاتی این وزارت خانه با آن آشنایی کامل دارند، گسترش و توسعه شبکه های قاچاق مواد مخدر و سلب امنیت و آسایش از ملتی دردمند و به روزسیاه نشسته، کارنامه ی سیاه و سرا پا ننگینی است که وزارت اطلاعات رژیم آنوسی پشت سر دارد!

با چنین پیشینه خیانت باری، این پرسش مطرح می شود که صهیونیسم و امپریالیسم چه نیازی به نفوذ و ایجاد شبکه جاسوسی در چنین وزارت خانه ای دارند؟ این وزارت خانه خود شعبه ای از وزارت اطلاعات رژیم صهیونیستی و دولت پنهان یهود بوده و هست.

((اولین نامی که در افکار عمومی دهان به دهان می چرخد نام آشنایی نیست. واقعیت این است که افکار عمومی نه تنها سعید امامی - یا اسلامی را نمی شناسد، بلکه تا کنون چهره او را نیز ندیده اند. اولین پیامی که پس از اعلام خبر خودکشی غیر منتظره و غیرمتعارف سعید امامی روی تلکس خبرگزاری رسمی کشور منتشر شد، درخواست شورای عالی امنیت ملی از مطبوعات بود که اگر تصویری از او دارند آن را منتشر نکنند. از آن زمان تا کنون نه تنها مطبوعات به این توصیه عمل کرده اند بلکه خانواده سعید امامی نیز مجالس ختم وی را بدون عکسی از او برگزار کرده اند. تنها اطلاعاتی که از این چهره اول افکار عمومی وجود دارد محدود به یهودی تبار بودن، شیرازی الاصل بودن، تحصیل کرده آمریکا بودن و عازم شدنش به ایران پنج سال (وی در سال ۱۳۵۸ به استخدام وزارت اطلاعات در آمد و توسط سعید جباریان گزینش گردید. ج - پ) پس از انقلاب است. افزون بر آنکه امامی با نام مستعار اسلامی (معمولاً اعضای وزارت اطلاعات بیش از یک نام دارند) به مدت هشت سال معاون امنیتی وزارت اطلاعات ایران (۱۳۷۶ - ۱۳۶۸) بوده است. همین اطلاعات اندک باعث شده است قضاوت در باره چهره واقعی سعید امامی دشوار شود. درحالیکه به گفته حجت الاسلام نیازی - مسئول رسیدگی به پرونده - او عامل اصلی (چندی بعد این عبارت اصلاح شد و به " یکی از " عوامل اصلی تبدیل گشت) قتل های روشنفکران و مشکوک به جاسوسی برای اسرائیل بوده است (روزنامه کیهان نیز همین را می گوید) حجت الاسلام حسینیان - دوست سعید امامی می گوید این حرفها را باور نمی کند و امامی با تقوا و خدمتگزار بوده است. در کنار این دو تصورات بسیار متفاوت افکار عمومی وجود دارد که کنجکاوانه و جلوتر از اخبار رسمی به ماجرا می نگرند و ناباورانه می پرسد جاسوس اسرائیل چگونه هشت سال در رأس عالی ترین دستگاه امنیتی کشوری که شعارش مبارزه با اسرائیل است، قرار داشت؟)) (۲۰۲)

سئوالاتی منطقی که کلیه نویسندگان و قلم بدستان متعهد ایرانی، که به ایرانی آزاد و سربلند و بدور از سلطه بیگانگان می اندیشند، می بایست با شهامت و شجاعت خواهان پاسخ گویی بدان باشند و از زوزه دشمنان زبون و جنایتکاران تاریک اندیش و جهل پرور نهراسند!

می بایست پرده شب را شهاب گونه درید و به حکومت ننگین شب پرستان پایان داد. آنان ما و فرزندان ما را کر و کور و زبون می خواهند.

باید به مردم دردمند جواب داد و برایشان روشن نمود که سعید اسلامی (امامی) و دیگران، نه تنها جاسوسان اسرائیل و عوامل نفوذی در وزارت اطلاعات نبوده و نیستند، بلکه یهودیان و صهیونیست های معتقد و متعهدی هستند که برای تحقق جامعه جهانی یهود و سلطه یهودیان بر جهان مبارزه می کنند و در سرزمین ما پیشینه ای چندین و چند هزار ساله دارند!

باید نوشت و به مردم گفت که شایعه وجود شبکه جاسوسی در وزارت اطلاعات و جاسوسی سعید امامی برای رژیم اشغالگر اسرائیل دروغی و فیهیانه و ردیالانه بیش نیست که با هدف گمراه کردن مردم و استتار چهره ی واقعی دشمن، توسط آنوسی های افشاء نشده ای چون آنوسی عباس سلیمی نمین که سالها همکار و همسنگر سعید امامی بوده و از همه جنایات پنهان آنان خبر دار است، مطرح می شود تا مردم بدنبال ریشه ی این شجره ی خبیثه و جنایتکار نگرند. اسرائیل نیازی به شبکه جاسوسی و عوامل نفوذی در وزارت اطلاعات و جامعه ایران ندارد. زیرا نه تنها وزارت اطلاعات کشورمان شعبه ای از سازمان اطلاعاتی جهانی یهود است و منافع صهیونیسم و امپریالیسم را در کشورمان پاسداری می نماید، بلکه حاکمیت مسلط بر ایران نیز، همچون رژیم های گذشته، حکومت دست نشانده یهود و بخشی از حاکمیت جهانی صهیونیسم و دولت پنهان یهود می باشد که با نام جمهوری اسلامی بر ایران حکومت می راند!

باید برای مردم روشن نمود و به آنان گفت که سعید امامی و همپالکی هایش به گفته حسینیان افرادی صادق و مؤمن بوده و هستند که در راه استقرار حکومت جهانی یهود مبارزه می نموده اند و از سوی برادران آنوسی خود برای اجرای همین عملیات به ایران و خدمت در وزارت اطلاعات دعوت شده اند و اتهام جاسوسی به آنان نمی چسبد!

باید با زدودن غبار و گرد و خاک تاریخی، از چهره تاریخ کشورمان، به مردم گفت که تنها راه رستگاری و بهروزی، نجات ایران از سلطه جابرانه و جنایتکارانه صهیونیسم، تر است مستعمراتی یهودی و کمبینه نجات صهیونیستی است. باید با شهادت و شجاعتی هامان (وزیر خردگرایی هخامنشیان) وار جلوی هرگونه خاک پاشیدن بر چهره ی زیبای عروس حقیقت را گرفت و برای مردم توضیح داد که حکومتگران ایران، یهودیان متعصب و جنایتکاری هستند که با توسل به تقيه و آنوسی گری، بدین لباس در آمده و بعنوان نمایندگان دولت جهانی یهود، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به ویرانگری ایران و فرهنگ ایرانی مشغولند و میلیون ها ایرانی آزاده و شرافتمند را به اسارت صهیونیسم و حکومت پنهان یهود در آورده اند.

نفوذ عوامل صهیونیسم در وزارت اطلاعات، شبکه جاسوسی اسراییل و غیره داستانهایی است که با هدف گمراه کردن مردم و نجات رژیم آنوسی، ساخته و پرداخته شده و در جامعه پخش می شود. اگر چنین نیست و ما در کوره راه خطا و گمراهی قدم بر می داریم، چرا تاکنون گامی به منظور شناسایی و دستگیری سایر اعضا این شبکه جاسوسی برداشته نشده است؟ چرا رهبران رژیم و وزرای وزارت اطلاعات، در برابر جنایاتی که تاکنون توسط این شبکه جاسوسی صورت گرفته، از ملت دردمند ایران و خانوادههای این قربانیان عذرخواهی و دلجویی نکرده اند؟

چرا رهبران جمهوری اسلامی، دلایل شکنجه و اعدام هزاران نفر از فرزندان ایران و گلهای سرسبد جامعه ما توسط این شبکه جاسوسی را به اطلاع مردم ایران و جهانیان نمی رسانند؟

چرا از هزاران هزار ایرانی که از ستم و جور عوامل همین شبکه جاسوسی به غربت پناه برده اند، دل جویی به عمل نمی آورند؟ و چرا تاریخ اعدام و محل دفن عزیزان ما را اعلام نمی کنند و چون خفاشان شب پرست از کشته شدگان ما میترسند؟

چرا در تأیید یا تکذیب سخنان آنوسی حسینیان که سعید امامی را متقی و پرهیزگار می خواند، سخنی بر زبان نمی آورند؟ به زعم ما سخنان حسینیان در مورد صداقت و پاکی سعید امامی جای هیچگونه شك و شبهه ای ندارد! سعید امامی یهودی صادق و گوش بفرمانی بوده که دستورات رهبران جامعه یهود و نمایندگان آنوسی آنان را موبمو اجرا می کرده و از عواقب آن نیز وحشتی نداشته است. وی به همان اندازه معتقد و مؤمن بوده که قاتل اسحق رابین!

چرا وزیر اسبق اطلاعات، آنوسی علی فلاحیان را جلوی دوربین های تلویزیون نمی آورند تا ضمن پرده برداری از جنایات وزارت اطلاعات و شبکه توزیع و فروش مواد مخدر خود و همپالکی هایش، دامن اسلام عزیز را از این همه اتهام پاک کند؟ آنوسی های حاکم بر ایران که دیگران را به زندگی حسین وار دعوت می کنند و شهادت طلبی را می آموزند، چرا شهادت یک روز، یزیدی بودن را نیز ندارند؟ آیا غیر از این است که گفتیم، آنان شهادت و شجاعت خود را در پشت باروهای اورشلیم جا گذاشتند و با کوله باری از توطئه گری، خدعه و نیرنگ روی در راه نهادند؟!

این وظیفه ماست که جنایتکاران و خائنین به منافع ایران زمین را به پای میز محاکمه بکشانیم و برای یکبار هم که شده دست آنان را از این سرزمین و ملت در بندش کوتاه نماییم. غفلت و عدم شناخت ما، به تداوم غارتگری، چپاول و جنایات اهریمنان یاری می رساند. دشمنان ما هوشیارند، هر روز در لباسی ظاهر میشوند و در راه حفظ منافع غارتکارانه خوداز هیچ جنایتی روی گردان نیستند.

دشمنان قسم خورده ی ما، نقابهای رنگارنگی بر چهره دارند که شناختن شان را تا اندازه ای با مشکل مواجه می کند. باید هشیار بود.

((در سالهای گذشته و به ویژه پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، رشد آشکار برخی تضادها بین کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا بر سر تقسیم منافع منطقه، اسرئیل توانست مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی بسیار قابل توجهی با شیخ نشینهای خلیج فارس برقرار کند. سیاست های جمهوری اسلامی در منطقه، عملاً زمینه این نفوذ و در نهایت، محاصره ایران را فراهم ساخت. حتی شورش هایی که در این شیخ نشین ها بوقوع پیوست و ریشه های آن را میبایست، در نا رضایی عمومی مردم از حکومت ها جستجو کرد، عملاً و با دخالت های جمهوری اسلامی در امور داخلی این کشورها و تبلیغات دفاع از مسلمین و شیعیان، زمینه های ورود اسراییل را به منطقه فراهم ساخت. تردید نباید داشت، که در آینده نزدیک و در صورت ادامه روند کنونی، با بسته شدن چند قرار داد نظامی، اسراییل در این شیخ نشین ها مستقر خواهد شد و در دفاع از متحدان خود، در امور داخلی ایران مداخله مستقیم خواهد کرد! بدین ترتیب جمهوری اسلامی نه تنها در داخل ایران زمینه نفوذ اسراییل و صهیونیسم بین الملل را فراهم می سازد، بلکه در سطح منطقه نیز همین نقش را ایفا می کند!)) (۲۰۳)

نمونه مشخص و غیرقابل انکار دیگری از خاک پاشیدن بر چهره عروس زیبای حقیقت! نمونه مشخص و قابل دقتی که نباید از دید فرزندان ایران و تاریخ نگاران میهن پرست و انسان دوست پنهان بماند! حکومت گران آنوسی ایران، وجود انجمن حجثیه، حزب مؤتلفه اسلامی، وزارت اطلاعاتی که بطور دربست در اختیار اسراییل و عوامل شناخته شده اش بوده و هست، و وجود دولتهایی چون عربستان سعودی، عراق، عمان، ترکیه و اردن که از گذشته های دور و دراز پایگاه عمده امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه بوده اند، همه و همه نادیده گرفته میشوند و نفوذ روز افزون اسراییل در میان کشورهای عرب و منطقه، با سیاستی صهیونیست وار به حساب سیاست دخالت گرانه سران جمهوری آنوسی که در کلیت خود، پیروی و متابعت از وصایای رهبران صهیونیسم جهانی است، گذاشته می شود.

در میان کشورهای عرب و منطقه، حکومت اردن از قدیم الایام بعنوان عامل سر سپرده امپریالیسم در منطقه، همصدا با محمد رضا پهلوی بعنوان برادر بزرگتر و قدرتمندتر و شیوخ مرتجع عربستان سعودی و ملک قابوس پادشاه عمان، در برابر آرمان خلق فلسطین و اعراب منطقه ایستاده بود و هدفی به غیر از خدمت به صهیونیسم، امپریالیسم و فراماسونی را دنبال نمی کرد. کشتار فلسطینیان بدست ارتش مزدور اردن هاشمی و بدستور ملک حسین که به جمعه سیاه معروف گردید، هیچگاه از خاطره

مردم فلسطین و آزادیخواهان جهان زوده نخواهد شد. نا گفته نگذاریم که یکسال پس از پیروزی انقلاب بهمین و آغاز جنگ بین ایران و عراق، ملک حسین اولین گلوه توپ را بسوی خاک ایران شلیک کرد.

مصر، بعنوان بزرگترین و قدرتمندترین کشور عرب نیز پس از مرگ جمال عبدالناصر و بقدرت رسیدن انور سادات، اولین کشور عربی بود که در کمپ دیوید با میانجی گری ایالات متحده آمریکا بر سر میز مذاکره با رژیم اشغال گر اسرائیل نشست و قرار داد صلح را امضاء نمود! شعار معروف، مرگ بر سه مفسدین، کارتر و سادات و بگین! یادگار آن دوران است که در سرتاسر ایران انقلابی طنین انداز بود. همه این اتفاقات نیز در دورانی صورت می گرفت که اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قدرت جهانی وجود داشت و لیونید برژنف بر آن فرمانروایی می کرد. وضعیت عراق نیز مشخص و معلوم است.

در میان کشورهای غیر عرب منطقه نیز کشور ترکیه را در غرب ایران داریم. این کشور مسلمان که در صفحات گذشته، میزان نفوذ آنوسی ها، فراماسون ها و یهودیان را در ساختار حکومتی آن برشمردیم و یاد آوری نمودیم که رژیم کنونی آن با حمایت همه جانبه ی سازمان فراماسونری و یهودیان سالونیک به قدرت رسیده است، از سال ۱۹۵۱ به عضویت ناتو در آمده و تا کنون یکی از قوی ترین کشورهای شرقی ناتو است. ترکیه در سالهای اخیر با اسرائیل یک قرار داد امنیتی و دفاعی امضاء نموده است.

شدیدترین و فتنه بر انگیزترین اختلافات، درگیری ایران و امارات متحده عربی بر سر سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک در خلیج فارس است. این اختلاف نیز تازگی ندارد و به دوران حکومت پهلوی در ایران برمی گردد. زمانی که استان سیزدهم ایران یعنی بحرین، به اسقلال رسید و ارتش شاهنشاهی به اشاره اربابان انگلیسی خود در یک عملیات قهرمانانه و بی نظیر این سه جزیره غیرمسکونی را فتح و ضمیمه خاک ایران نمود. در آن دوران نیز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در صحنه بین المللی حضور مؤثر و چشمگیری داشت. جمهوری سوریه نیز، تاکنون از سهمیه ی نفت مجانی و کمکهای بی شائبه آنوسی های حاکم بر ایران برخوردار است! گروههای صهیونیست ساخته حزب الله لبنان و حماس هم که جای خود را دارند و از کیسه خلفای آنوسی حاکم بر ایران ارتزاق می کنند و سیاست رهبران جامعه یهود و صهیونیسم را به پیش میبرند. کدام اتفاق در دوران کنونی و زمان پس از فرو پاشی قیله گاه روی داده است؟ جمهوری اسلامی ایران، خود بزرگترین و پیگیرترین قدرت منطقه ایست که از منافع صهیونیسم و امپریالیسم دفاع می کند و هزینه های این پاسداری را نیز از کیسه ی ملت دردمند و رنج کشیده ی ایران می پردازد!

قلم بدستان مزدور صهیونیسم و وابستگان فراماسونری بدون در نظر گرفتن تمام واقعیهایی که در باره تشکیلات صهیونیستی و علت وجودی تأسیس دولت اسرائیل در منطقه ی خاور میانه و سرزمین فلسطین برشته تحریر در آمده است، نفوذ و قدرت گرفتن اسرائیل در منطقه را به حساب دخالتهای جمهوری آنوسی در امور سایر کشورهای منطقه گذاشته و بطور غیرمستقیم، گناه را به گردن انقلاب میاندازند. از نوشته بالاچنین استنباط می شود که اسرائیل، غده چرکینی که در قلب خاورمیانه پا گرفته تا از منافع حیاتی خدای خود یعنی یهودیت حاکم بر جهان (سرمایه) پاسداری کند، تا قبل از انقلاب مردم ایران و روی کار آمدن جمهوری آنوسی، گربه ملوس و بی آزاری بوده و بر روی هیچکدام از همسایگان عربش چنگ نینداخته است. این حیوان دست آموز نجیب و بشر دوست، پس از پیروزی انقلاب بهمین ۱۳۵۷ و بر اثر تحریکات جمهوری آنوسی به حرکت در آمده و در مقابله و رویارویی با رژیم ایران، سیاست های خودش را به پیش می برد. یکی دیگر از علل فعال شدن اسرائیل در منطقه خاورمیانه، ضربات وارده بر اردوگاه سوسیالیسم و از هم پاشیده شدن آن عنوان شده است!

در صفحات پیش گفتیم که تشکیل سازمان صهیونیسم جهانی با هدف مقابله با سوسیالیسم و مبارزه با آن انجام گرفت. تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین نیز با هدف سرکوب خلقهای عرب و جنبشهای آزادیخواهان آنان که بدنبال پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و سپس پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری، اوج تازه ای گرفته بود، جامه عمل پوشید. جنگهای شش روزه و غیره که به اشغال صحرائ سینا، بلندیهای گولان و جنوب لبنان منجر گردید، در دوران حیات سوسیالیسم و سالها قبل از انقلاب بهمین ۱۳۵۷ اتفاق افتادند. درست زمانی که صهیونیست ها در شورای عالی اتحاد شوروی، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، پیمان ورشو، و رهبری احزاب کمونیست سایرکشورها، اکثریت داشتند و خواب فردای بهتر، تسلیم دژ سوسیالیسم و بر پایی حکومت جهانی یهود بر روی خرابه های اردوگاه را می دیدند!

همان دورانی که امیرعلی لاهرودی ها و دیگر آنوسی های شناخته نشده، فرصت طلبانه، به نام سوسیالیسم و کمونیسم، دستورالعملها و رویاهای هرئسل و بن گوریون را جامه عمل می پوشانیدند و بدروغ، اسرائیل را غاصب و موجودیتش را خطری برای منطقه و جهان ارزیابی می کردند. همان زمانی که جوانان ایرانی شیفته سوسیالیسم، بر اثر تبلیغات مد روز آنوسی های مارکسیست - صهیونیست هزاران خطر را به جان می خریدند و عازم فلسطین می شدند تا بر علیه اسرائیل غاصب و چماق سرکوب امپریالیسم جهانی در منطقه مبارزه کنند!

محاصره ایران توسط امپریالیسم جهانی بدنبال پیروزی انقلاب و تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در تهران صورت گرفت. در آن زمان همه ی نیروهای سیاسی موجود، از جمله حزب توده ایران با آغوش باز از قطع رابطه آمریکا استقبال نمودند و جمله معروف خمینی “ هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بزنید” را زینت بخش صفحات اول نشریات خود نمودند و از قول رهبر انقلاب که ویژگی های یک دمکرات انقلابی واقعی را داشت نوشتند: رابطه ما با آمریکا، رابطه ظالم با مظلوم و رابطه گرگ با میش است.

نفوذ اسرائیل در منطقه به حساب تضاد آمریکا و اروپا گذاشته می شود، بدون آنکه جایگاه اسرائیل در میان این دو قطب دنیای سرمایه داری مشخص و معین گردد و اعلام شود. این نفوذ روز افزون اسرائیل در میان کشورهای عربی، به نفع کدام جناح

امپریالیستی صورت می‌گیرد؟ آمریکا یا اروپا؟ در تقسیم بندی جدید منطقه توسط آمریکا و اروپا، کدام يك دست بالا را دارند و رژیم اشغالگر اسرائیل در این میان چه نقشی را ایفا می‌کند؟

موجودیت اسرائیل در منطقه خاورمیانه و در سرزمین فلسطین يك توطئه صهیونیستی - امپریالیستی است و دولتهای اروپایی و آمریکا بر سر تشکیل و موجودیت آن توافق نظر کامل دارند. بر خلاف آنچه قلم بدستانی از این نوع تبلیغ و ترویج می‌کنند، این صهیونسم و فراماسونی است که بر جهان حکومت میکند، (روح یهودیت) حاکم بر جهان است، نه آمریکا و اروپا! "یهودیت حاکم بر جهان تضاد بین دو جناح امپریالیستی را می‌آفریند و بر آتش تنور آن می‌دمد تا بهره برداری‌های دلخواه خود را بکند و راه را برای تشکیل حکومت جهانی یهود هموار سازد!

درحالیکه نشست رسوایی رژیم منفور جمهوری آنوسی اسلامی حاکم بر ایران از پشت بام افتاده و صدایش عالمگیر شده است، مدافعان خط ضد امپریالیستی امام، تلاش می‌کنند، همصدا با اصلاح طلبان دوم خردادی این مروجین جامعه یهودی زا و جاده صاف کنندگان صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و ارائه تحلیلهایی به سبک و سیاق آنان، از این رسوایی جلوگیری نمایند. باشد که از این نمذ کلاهی نصیبشان گردد و اجازه فعالیت خدمتگزارانه در جمهوری اسلامی بدست آورند.

نمی‌توان ادعا نمود که افشاگریهای چند ساله ی اخیر در سطح جهان و فاش شدن روابط تنگاتنگ سران جمهوری آنوسی اسلامی با رژیم اشغالگر اسرائیل در همه زمینه‌ها، چشم و گوش قلم بدستانی را که چون آفتاب پرست، هرلحظه برنگی در می‌آیند، باز نکرده و باعث درس آموزی آنان از روزگار نشده است! چنین ادعایی از پایه و اساس غلط و انحرافی است! به همان اندازه که تبلیغات این آقایان پوچ و با هدف گمراه کردن ایرانیان برشته تحریر در می‌آید! باید با همه توان به افشای این آموزگاران فریب پرداخت و فرصت درخشش دگر باره ی آنان در فضای ایران را گرفت! بر خلاف تصور و باور آقایان، جهان ما جهانی دو قطبیست! جهانی که در يك قطبش اقلیتی صهیونیست استثمارگر و بهره کش قرار دارند و در قطب دیگرش اکثریتی استثمار شونده و بهره ده! بزرگترین و حقیقی ترین معیار سنجش نیز، قرارگرفتن در یکی از این قطب‌های موجود است. جانوران حد وسط و این الوقت محکوم به فنایند. آنان رو به انقراضند و نباید فرصت تجدید حیات و ظهور مجدد را به آنها داد. زیرا بدون گفتگو روح (یهودیت) بر جسم و جان آنان مسلط است. آنان به دروغ سنگ اردوگاه سوسیالیسم را به سینه می‌زنند و برای خلقهای محروم جهان اشک تمساح میریزند! در بهترین حالت آموزگار و هدایتگرشان امیرعلی لاهرودیها و حیدرعلی اف‌ها خواهند بود!

اگر ما برخطایم و سخن به ناحق می‌گوییم، برآستی چرا دخالت در امور کشورهای منطقه، بویژه شیخ نشین‌های حاشیه خلیج فارس و ایجاد دشمنی بین ایرانیان و همسایگانیشان را به حساب انتقام کشی صهیونیسم و امپریالیسم از مردم منطقه و ایران نمی‌گذارید؟

چرا به مردم نمی‌گویید که این انتقام کشی ریشه دیرینه و چندین هزارساله دارد و رهبران جمهوری آنوسی اعم از واپسگرا و اصلاح طلب دست در دست صهیونیسم و رژیم اشغالگر اسرائیل دارند و متحدان بر علیه خلقهای منطقه توطئه میکنند و دسیسه می‌چینند و متحدان در فکر برپایی حکومت جهانی یهود هستند؟

چرا از رهبران جمهوری اسلامی، بویژه جناح اصلاح طلب نمی‌خواهید تا متن قراردادهای اسارت بار جمهوری آنوسی با دولت صهیونیستی را افشاء و به قضاوت و داور کارگران و زحمتکشان ایران بگذارند؟

چرا به توضیح و تشریح سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران آنوسی زده نمی‌پردازید و به کارگران و زحمتکشان ایران نمی‌گویید که سیاست توسعه اقتصادی آنوسی خاتمی و گفتگوی تمدن‌پاشی، همان سیاست تعدیل اقتصادی آنوسی هاشمی رفسنجانی است که از سوی تراست بین المللی صهیونیسم دیکته شده و کماکان با جدیت دنبال می‌شود؟

چرا تلاش می‌ورزید تا نیروهای انقلابی کشورمان را بیست سال به عقب برگردانید و مجدداً آنان را به دنباله روی از جدید الاسلام‌های یهودی تباری که هدفی به غیر از خدمتگزاران یهود نیستند و برپایی حکومت جهانی یهود ندارند بکشانید؟

چرا از متحدین امروزان نمی‌طلبید تا علت دستگیری و اعدام و شکنجه هزاران توده‌ای و غیر توده‌ای بدست عوامل صهیونیسم جهانی را توضیح دهند؟ به راستی چرا؟ مگر نمی‌دانید که یهودیان و یهودی تبارها برکشورتان حکومت می‌کنند؟ مگر اظهارات وزیر ارشاد اسلامی و وزیر امور خارجه جمهوری آنوسی‌ها را نشنیده‌اید؟ شما به عنوان نیروهای مارکسیست - لنینیست از صهیونیستها و طرفداران جامعه مدنی چه انتظاری دارید؟ مگر فریاد رسای مارکس را نشنیده‌اید؟ مارکس در رساله خود در باره یهود، می‌گوید:

((با تکمیل جامعه مدنی، یهودیت به نقطه اوج خود رسیده است. ولی این تنها در دنیای مسیحی بود که جامعه مدنی به کمال رسید. تنها در شرایط سیطره مسیحیت که انسان را از تمامی عوامل ملی، طبیعی، اخلاقی و نظری جدا ساخت. جامعه مدنی میتواند خود را بطور کامل از حیات دولت جدا کند، تمامی پیوندهای نوعی میان انسان‌ها را بگسلد، خودخواهی و نیاز خودپرستانه را به جای پیوندهای نوعی بنشانند و با فرو پاشیدن جهان انسانی، جهان آحاد منفرد را که بطرز خصمانه در مقابل هم قرار دارند بیافزیند.))

اظهارات صریح و بدون پرده وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی رژیم در باره حکومت یهودیان و یهودی تباران بر ایران، اعلان جنگی علنی به مردم ایران بود که با هماهنگی کامل جبهه آنوسی‌ها، اعم از واپسگرا، اصلاح طلب، چپ و راست اعلام می‌گردید! ((حکومت در دست ماست، هر غلطی می‌خواهید بکنید!)) این اعلان جنگ با تهدیدهای فرمانده سپاه پاسداران و رییس شورای مصلحت نظام که وعده مقاومت و پایداری حسین گونه‌ای را می‌داد، تکمیل گردید! آنوسی‌علی اکبرهاشمی رفسنجانی صراحتاً اعلام کرد که در صورت درگیری و حرکت نیروهای مردمی، تا آخرین لحظه مقاومت خواهیم کرد و آنقدر خواهیم

کشت تا خون به رکابمان برسد! اما اظهارات وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در مورد حکومت یهودیان و یهودی تباران بر ایران چنین بود، پیامی که در صفحات پیشین نیز آنرا یاد آور شدیم: ((وزیر ارشاد اسلامی هفته پیش در جریان يك مصاحبه مطبوعاتی پیرامون قانون تازه مطبوعات و مسئله خودکشی عامل شماره يك قتلهاي زنجيره اي، در پاسخ به سؤالي که آیا آدمي که با واجبي خود را کشته و عامل شماره يك قتلها بشمار ميرود، يهودي تبار است اظهارداشت :

((این را من نمی دانم . اما يهودي تبار بودن در عين مسلمان بودن جرم نیست . بلکه حتي مي تواند امتياز هم باشد، چراکه مشخص مي شود شخص با تحقيق مسلمان شده است. در میان افراد موجه و سرشناس کشورمان چنین اشخاصي وجود دارند.)) (۲۰۴)

بسياري از افراد موجه و سرشناس کشورمان از این امتياز ، يعني يهودي تبار بودن استفاده مي کنند و سود مي برند! جمهوري اسلامي ايران در حقيقت جمهوري يهودي تباران صاحب امتياز است و مردم آزاده و خردگراي ايران مي بایست در برابر این صاحب امتياز ان برگزیده سر تعظیم و تکریم فرودآورند و با تلاش شبانه روزي خود به منافع غيرمشروع و ايران بر باد ده آنان خدمت نمایند! ایرانیان موظفند به طمع بهشت و تقرب یافتن به درگاه پروردگار عالم، قاتلان خود و فرزندان خود را بنوازند و با جانفشانی و ایثار، ماري را در آستین خود پرورش بدهند که در آینده نزدیک خود و فرزندانشان را در راه تحقق جامعه جهانی یهود و حکومت قوم باصطلاح برگزیده یهود قربانی نموده و خواهد بلعید.

خود نمایی و فخر فروشی یهودیان در همین جا به پایان نرسید. آنوسی کمال خرازي، وزير امور خارجه ايران نیز وارد گود مبارزه با مردم مسلمان ايران شد و در رابطه با خيمه شب بازي مسخره و رذيلانه ي باز داشت ۱۳ يهودي در شهر شیراز (که در حقيقت از ياران نزديک سعيد امامي و همدستان وي بودند)، به جرم آنوسي ساخته ي جاسوسي براي اسراييل و بعضي از کشورهاي منطقه، از وزير فرهنگ و ارشاد اسلامي گامي فراتر برداشت و گفت: ما با يهوديان هيچ مشکلي نداريم، و يهوديان بسياري در پستهاي بالاي سياسي و اقتصادي ايران مشغول فعاليت هستند.

در حالیکه وزير فرهنگ و ارشاد اسلامي صحبت از حکومت يهودي تباران (جديدالاسلام ها) بر ايران مي کرد، وزير امور خارجه پاي يهوديان را به میان کشید و مژده داد که يهوديان بسياري در پستهاي سياسي و اقتصادي جمهوري اسلامي فعاليت مي کنند و در پيشبرد تحقق حکومت عدل علي و قسط اسلامي کوشا هستند!

اعترافات تکان دهنده وزراي ارشاد اسلامي و امور خارجه جمهوري آنوسي ايران در باره حکومت يهوديان و يهودي تباران در ايران، از سوي رهبران باصطلاح اپوزيسون خارج از کشور نه تنها نا شنیده گرفته شد، بلکه آنان، بر خلاف منافع و يقين مردم زحمتکش ايران و این اعترافات عريان و بي غل و غش، به دفاع جانانه از يهوديان ظاهرا زنداني برخاستند و همصدا با رهبران صهيونيسم جهاني و شبکه وسيع رسانه ها و وسايل ارتباط جمعي صهيونيستي از قبيل راديو رژيم صهيونيستي و مجتمع خبربراکني بي - بي - سي و غيره آنان را شهروندان ايران و هموطنان در بندي خطاب نمودند که در چنگال رژيم آدم کش و ضد بشري آنوسي ها گرفتار آمده اند. قسمتي از موضع گيري و دفاع رهبران سازمان کارگران انقلابي (راه کارگر) در صفحات پيشين به اطلاع رسيد. اينک، نگاهی به موضع گيري و دفاع حزب کمونيست کارگري ايران مي اندازيم!

حزب کمونيست کارگري ايران، در اعلاميه مورخ ۱۲ تيرماه ۱۳۷۹ برابر با ۲ ژوئيه ۲۰۰۰ تحت عنوان “ يهودي ستيزي اسلامي و محاکمه و محکوميت شهروندان يهودي شديدا محکوم است ” چنین مي نويسد:

((سر انجام چند هفته پس از محاکمه نمايشي ۱۳ شهروند يهودي توسط دستگاه قضايي جمهوري اسلامي، ۱۲ تن از متهمان به حبسهاي سنگين محکوم شدند. صدور این احکام محکوميت این شهروندان يك مورد عيان از بيحقوقي شهروندان در برابر سرکوبگري عريان دستگاه قضايي در ايران زیر حاکميت جمهوري اسلامي است.

محاکمات ساختگی، اعترافات قلابي، دادگاههاي فاقد هرگونه صلاحيت و فاقد هرگونه استاندارد قابل قبول قضاوت دنياي امروز جزء دائم حاکميت جنايتکارانه جمهوري اسلامي طی بيست سال اخير بوده است. در طول حاکميت جمهوري جنايتکار اسلامي صدها هزار نفر انسان بي گناه در این دادگاهها به اعدام و شکنجه و حبسهاي طولاني محکوم شده اند. دادگاههايي که در آنها متهم از حق دفاع محروم است و باز پرس و دادستان و قاضي يك نفر است و آنهم “ حاکم شرع ” ي که مطابق قوانين کثيف اسلامي، انسانهاي بيگناه را بر صندلي اتهام مينشانند و مثل آب خوردن به اعدام و حبسهاي سنگين و شلاق و سنگسار و غيره محکوم مي کنند. دستگيري و محاکمه شهروندان “ يهودي ” که جرمانه در واقع يهودي بودندشان بود، علاوه بر اينکه يکي از بارزترين جلوه هاي بيحقوقي شهروندان و سرکوبگري قرون وسطايي جمهوري اسلامي بود، از نظر سياسي و ايدئولوژيک نیز صحنه نمايش يهود ستيزي شنيع اسلامي بود که در طول حيات ننگين اين رژيم يکي از ابزارهاي ايجاد نفرت مذهبي و تبليغ فاشيستي و نژادپرستانه بوده است .

حزب کمونيست کارگري ايران محاکمه نمايشي شهروندان يهودي و محکوميت آنان را شديدا محکوم ميکند و خواهان آزادي فوري و بي قيد و شرط کليه آنان است. رژيم اسلامي و دستگاه قضايي آن فاقد هرگونه مشروعيت و صلاحيتي هستند و بايد با انقلاب مردم برچيده شوند. این سردمداران حکومت اسلامي و مسئولان دستگاه قضايي این حکومت اند که بايد در دادگاههاي صالحه مردمی محاکمه و مجازات شوند. محکوميت شهروندان يهودي تنها تنفر افکار عمومي آزاديخواه در سراسر جهان را عليه جمهوري اسلامي تشديد خواهد کرد و کار رسانه ها و دول مرجع غرب در مشروعيت دادن به رژيم اسلامي و رئيس جمهور آنرا دشوارتر خواهد ساخت.

حزب کمونیست کارگری سازمانهای کارگری، نهادهای مدافع حقوق بشر و همه مردم آزادیخواه را به اعتراض علیه حکومت اسلامی و محکومیت شدید آن فرا می خواند. مرگ بر حکومت مذهبی. مرگ بر جمهوری اسلامی. آزادی، برابری، حکومت کارگری.)

در باره شهروندی یهودیان و ملیت آنان، در صفحات پیشین سخن گفته ایم و یاد آوری نموده ایم که آنان مهاجرینی هستند که در سرزمین ما زندگی می کنند و جرمه سالانه خود به خاطر عدم بازگشت به سرزمینهای اشغالی را به دولت اسرائیل و جامعه یهود پرداخت می کنند. اما نکته جالب و قابل توجه در این اعلامیه شدید لحن و سوپر انقلابی، نگرانی حزب کمونیست کارگری ایران، مشکلاتیست که بر سر راه رسانه ها و دول مرتجع غربی به منظور مشروعیت بخشیدن به رژیم آوسوی و رئیس جمهور آن ایجاد خواهد شد! همان نگرانی و دلهره ایکه آن سفیر محترم و روزنامه نگار با سابقه نیز با آن دست بگریبان بودند و به همین دلیل خواهان بسته شدن پرونده ی سعید امامی و دیگر یهودیان همدستش بودند!

به سخنان وزیر ارشاد اسلامی و وزیر امور خارجه در باره یهودی تباران و یهودیان حکومتگر در ایران بر می گردیم و از این دو شخصیت آوسوی و یهودی تبار می پرسیم:

این یهودی تباران و یهودیان که در پستهای بالایی سیاسی و اقتصادی ایران به فعالیت مشغولند و به مدت بیست سال بر ملتی که هشتاد سال در حال حاضر مسلمان و پیرو مذهب شیعه اثنی عشری هستند، حکومت و فرمانروایی می کنند، کیانند؟ واضح و مبهره است که نیروهای انقلابی و ایرانیان خردگرا و وطن دوستی که از ظلم و ستم بیست ساله یهودیان و یهودی تباران حکومتگر و فرمانروا به تنگ آمده اند، با صراحت و شهادتی بینظیر، به این پرسش ما پاسخ می گویند!

بر اساس گواهی اسناد و شبنامه هایی که در ایران و در سطح تهران بزرگ پخش شده است، این تعداد از مقامات بالایی جمهوری اسلامی ایران یهودی تبارهایی هستند که با ادعای مسلمانی، به نمایندگی از صهیونیسم جهانی و سازمان فراماسونری بر ایران و ملت محروم ایران فرمانروایی می کنند و ثروتهای ملی و معنوی ما را به غارت می برند:

۱- آوسوی حسین شریعتمداری، نماینده رهبر در روزنامه کیهان تهران، از همکاران نزدیک سعید امامی، پاسدار و شکنجه گر زندان اوین و گرداننده شوهای تلویزیونی زندانیان سیاسی و دگراندیشان، هویت و چراغ و ... ۲- آوسوی حجت الاسلام حسینیان، رییس مرکز اسناد ملی ایران، یار غار سعید امامی و علی فلاحیان. ۳- آوسوی علی فلاحیان، وزیر سابق اطلاعات و یار غار آوسوی هاشمی رفسنجانی. ۴- آوسوی آیت الله محمد یزدی، رییس سابق قوه قضاییه رژیم. ۵- آوسوی آیت الله جنتی، دبیر شورای نگهبان. ۶- آوسوی اسدالله لاجوردی، دادستان انقلاب مرکز، رییس سابق و خفاش خون آشام شبهای زندان اوین. ۷- آوسوی حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان، از یهودیان بغداد، عضو رهبری مؤتلفه اسلامی، از مشاوران خمینی و خامنه ای با دهها پست حساس و کلیدی در جمهوری آوسوی اسلامی حاکم بر ایران. ۸- آوسوی اسدالله بادمچیان، عضو رهبری مؤتلفه اسلامی، با دهها پست کلیدی. ۹- آوسوی مرتضی نبوی، مدیر روزنامه رسالت. ۱۰- آوسوی حاج محمد شانه چی، دلال بازار. ۱۱- آوسوی محمد سعیدی کیا، وزیر جهاد سازندگی. ۱۲- آوسوی اسحاق جهانگیری، وزیر معادن. ۱۳- آوسوی بیژن نامدار زنگنه، وزیر سابق نفت. ۱۴- آوسوی غلامرضا شافعی، وزیر صنایع. ۱۵- آوسوی محمد شریعتمداری، وزیر بازرگانی. ۱۶- آوسوی حسین نمازی، وزیر دارایی. ۱۷- آوسوی آیت الله ناصر مکارم شیرازی، از مدرسین حوزه علمیه و ناشر ماهنامه مکتب اسلام در رژیم گذشته. ۱۸- آوسوی آیت الله موحدی ساوجی. ۱۹- آوسوی محسن رفیق دوست، فرمانده سابق سپاه پاسداران، رییس بنیاد مستضعفان و جان بازان. ۲۰- آوسوی آیت الله محمود هاشمی شاهرودی عراقی، از یهودیان بغداد، رییس سابق مجلس اعلائی انقلاب اسلامی عراق و رییس فعلی قوه قضاییه رژیم. ۲۱- آوسوی آیت الله خزعلی، از شاگردان آوسوی شیخ محمود تولایی (حلبی) (رهبر و بنیان گذار انجمن ضد ایرانی حجتیه) و از رهبران انجمن حجتیه. ۲۲- آوسوی دکتر حسن حبیبی، معاون رییس جمهور. ۲۳- آوسوی آیت الله رازی، دادستان تهران و عضو گروه سه نفری کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷. ۲۴- آوسوی آیت الله علی یونسی، وزیر اطلاعات، از متهمان پرونده قتلهای زنجیره ای. ۲۵- آوسوی غلامرضا آقا زاده، وزیر نفت. ۲۶- آوسوی یحیی آل اسحاق، وزیر پیشین. ۲۷- آوسوی بابزید مردوخی، مشاور پیشین سازمان برنامه و بودجه. ۲۸- آوسوی علی اکبر ولایتی، وزیر پیشین وزارت امور خارجه و مشاور رهبر. ۲۹- آوسوی علینقی خاموشی، رییس اتاق بازرگانی. ۳۰- آوسوی جلال الدین فارسی، از یهودیان افغانستان، نامبرده به علت کشتن یکی از ایرانیان بی گناه، جزء مهره های پشت پرده ی رژیم است. ۳۱- آوسوی آیت الله مهدوی کنی و ...

بی سبب نیست که آوسوی حجت الاسلام روح الله حسینیان در مرگ سعید امامی گریبان چاک می دهد و هم کیشان یهودیش را به خاطر بی توجهی و کم لطفی نسبت به این شهید خدمتگزار به صهیونیسم و دولت پنهان یهود به باد انتقاد و سرزنش و ملامت می گیرد. بگفته شاهدان، حجت الاسلام حسینیان نه تنها در مراسم ترحیم سعید امامی که در دو نوبت در مساجد بزرگ تهران برگزار شد شرکت نموده بلکه در سوگ آن عزیز از دست رفته گریسته و او را شهید راه حق و در ردیف شهدای بزرگوار اسلام شمرده است. در این مراسم که دهها تن از کارمندان وزارت اطلاعات و چند روحانی مسئول نظام نیز شرکت داشته اند از سعید امامی به عنوان سرباز فداکار امام زمان و خدمتگزار واقعی اسلام تجلیل به عمل آمده است.

دلایلی از این روشن تر و گویا تر؟ بر پای مراسم عزاداری و تجلیل از آوسوی جنایتکاری که چهره اش بی نقاب شده و تشنه رسوایی اش از بام افتاده است، دهن کجی و توهین به یک جمعیت هفتاد میلیونی و خانواده های قربانیانی که بدست این یهودی جنایتکار بخون غلطیده اند، نیست؟

اگر بر پای این مراسم و مراسم های مشابه را، در مملکتی که هزاران نفر از بهترین فرزندان را یهودیان و یهودی تباران با پرونده سازیهای آن چنانی و به جرم ضدیت با اسلام و حکومت اسلامی، با شقاوت و سنگ دلی سر به نیست نموده و

درگورهاي بي نام و نشان لعنت آبادها مدفون کرده، و صدها دختر معصوم و در بندش را قبل از مراسم اعدام بي سيرت نموده اند، توهين مشتري يهودي تبار آنوسي به ملتي شريف و با فرهنگ نيمي دانيد، پس توهين چيست؟ دهن کجي و تحقير کدام است؟ غارتگري، کشتار، ستم، ظلم و تحقيري را که امروزه در ايران آنوسي زده جريان دارد، مقايسه کنيد با وضعيت ايرانيان در ايران عصر هخامنشي، دوران قدرت نمايي ملکه استر و صدارت مرده خاي يهودي. بياد بياوريد که در آن دوران سپاه و تيره و تار نيز، ايرانيان خردگرا و مبارز در وطن خویش غريب و بيگانه بودند و بطور دسته جمعي قتل عام و مثله مي شدند، يا عصر صدارت سعدالدوله يهود در حکومت ارغون شاه مغول که ايرانيان گرفتار ترور عمومي بيابانگردان وحشي مغول و انتقام کشي يهوديان جنایتکار و غارتگر بودند. يا دوره چپاول و غارتگري رشيد الدوله همداني در دولتهای غازان و الجایتو.

آيا تفاوتی مشاهده مي کنيد؟ آيا کشور بلاکشیده ما گامي به جلو برداشته و هموطنان ما توانسته اند دمي بيابايند و در پناه امنیت و قانون روزي را به شب برسانند؟ در تمام اين دورانهای سپاه و فلاکت بار، بزرگان، اندیشمندان، سخن وران، نویسندگان، عاشقان وطن و مبارزان راه آزادي و سربلندي مردم، تحت تعقيب و شکنجه و کشتار قرار داشته و در يك نبرد نا برابر با يهوديان و فراماسونهای بي آرم در گير بوده اند! در اين جامعه نفرين شده و اسير در چنگال اهریمن بد کنشت و ديوان امخوار، آيا بدون يك خانه تکاني همه جانبه و در همه سطوح، اميد بهروزي و سعادت و رسيدن به جامعه اي صد در صد ايراني و زندگي در پناه عدالت اجتماعي وجود دارد؟

بدون شك نه! بدون پايان دادن به حکومت آنوسي ها و کوتاه نمودن دست جهانخواران صهيونيسم و امپرياليسم، وطن بلاکشیده ما رنگ آرامش را نخواهدديد و مردم ما طعم شيرين عدالت اجتماعي را نخواهند چشيد.

در چنبره ي اسارت و تحت سيطره ي سرمايه داري، آتم سرمايه داري لجام گسيخته بازار، گفتگو و عنوان نمودن شعارهائي در باره عدالت اجتماعي و بهروزي، فريبي بيش نخواهد بود.

((روزنامه آزاد يكي ديگر از روزنامه هاي اصلاح طلب هوا دارخاتي، دو روز پيش در پاسخ به پرسش يكي از خوانندگان خود که پرسیده بود “ چرا روح الله حسينيان در مراسم ختم سعيد امامي شرکت کرده است؟ ” پاسخ داد: “ شايد او مي خواسته توجه افکار عمومي به مهره هاي مهمتر از خود را منحرف کند. ” در هرحال همين صاحب نظران معتقدند جوي که در مطبوعات عليه رده هاي نوم و سوم اين پرونده برانگيخته شده است در حقيقت مشابه آن چيزي است که در مورد تولد ناقص الخلقه مي گويند: “ طفل به دنيا آمده سر ز ا از دست مي رود ” (((۲۰۵)

آنوسي حجت الاسلام حسينيان مهره هرز و عنصر غيرمسئولي در جمهوري آنوسي اسلامي ايران نيست. وي به عنوان رئيس مرکز اسناد ملي ايران، صاحب اختيار تاممي اسناد و مدارک سري ايران از قديم تا به امروز است. اين مرکز محل نگهداري اصلي اطلاعات ساواک و ساوا و مدارک همکاري روحانيون و غير روحانيون با رژيم پهلوي، صهيونيسم، امپرياليسم و فراماسونري است. در واقع او يكي از مورد اعتمادترين عضو جامعه يهوديان ايران و نماينده قدرتمند صهيونيسم و دولت پنهان يهود در ايران است که به حفظ و نگهداري اسناد ارزشمند جمهوري گماشته شده است.

وجود حسينيان در مرکز اسناد ملي ايران، علي فلاحيان در رأس وزارت اطلاعات، هاشمي رفسنجاني در شوراي مصلحت نظام، آيت الله مصباح يزدي در مدرسه حقاني و پشت پرده کليه قتلها، آيت الله واعظ طبسي در توليت آستان قدس رضوي، محسن رفيق دوست در بنياد مستضعفان و جانبازان، جبيب الله عسکر اولادي تازه مسلمان و بادمچيان در رأس مؤتلفه اسلامي و بازار، آيت الله خزعلي در رأس انجمن حجتیه، حسين نمازي در وزارت دارايي، آيت الله شاهرودي در رأس قوه ي قضايي و ... و سيد علي حسيني خامنه اي به عنوان ولي فقيه و رهبر شيعيان جهان، اگر دلايل حکومت و فرمانروايي صهيونيسم و دولت پنهان يهود برکشورما نيستند، نشانه ي چيستند؟ در کدام يك از کشورهاي دنيا، اعم از سرمايه داري، وابسته و نيمه وابسته، چنين وقاحت عريان صهيونيستي و بي توجهي نسبت به سرنوشت کشور و ملتي ملاحظه مي شود؟ در کشورهايي چون ايالات متحده امريکا و انگليس و ... نيز که پاگاه اصلي اليگارشي مالي صهيونيسم و امپرياليسم هستند و زير نفوذ مستقيم نخبگان و اندیشمندان و رهبران صهيونيسم قرار دارند، صهيونيسم و فراماسونري چنين عريان و بي پرده بر روي صحنه ظاهر نمي شود و احساسات وطن پرستانه شهروندان آن کشورها را به بازي نمي گيرند!

در درون سرزمينهاي اشغالي و در چهار چوب حکومت فعلي يهوديان و صهيونيست ها نيز، علي الظاهر احزاب يهودي غير صهيونيست به فعاليت سياسي مشغولند و در مبارزات انتخاباتي و غيره شرکت مي نمايند.

رهبران جامعه يهود و متوليان معبد خدای يهود، پس از مطالعات دقيق و همه جانبه، و با موافقت و تائيد رهبران جمهوري آنوسي اسلامي ايران، صهيونيست - فراماسوني چون سعيد امامي را که در کشورهاي امريکا و اسراييل، زير نظر متخصصين خرابکاري و تبايه سازي صهيونيسم دوره هاي ويژه ديده بود، به ايران گسيل داشتند و در اختيار رهبران آنوسي و اسلام پناهان کشور قرار دادند تا وي را برسر نوشت ۷۰ ميليون انسان بيگناه حاکم کنند. علت گزينش و اعزام سعيد امامي (اسلامي) به ام القراء اسلامي و سرزمين امام زمان مي تواند به دلايل گوناگوني صورت گرفته باشد. شايد صهيونيستها، اين جنایتکاران تاريخ بشري که قصد نابودي ايران و کشتار فرزندان ايران را در برنامه هاي خودگنجانیده اند، تصور ميکردند که در ميان ايرانيان، حتي آنان که حلقه بندگي و عبوديت صهيونيسم و فراماسونري را در گوش دارند، موجودي با اين شقاوت و قساوت قلب نخواهند يافت تا ماموريت کشتاري در اين وسعت را به وي محول نمايند.

سعيد امامي، اين يهودي بد طينت و خبيث، پس از ورود به ايران در او ايل سال ۱۳۵۸، و شرفيابي به حضور رهبر آنوسي هاي مسلمان نما، در اولين قدم تيم هاي شناسايي، دستگيري، شکنجه و کشتار فرزندان ايران، يعني آزاديخواهان، استقلال طلبان و دشمنان غارتگران بين المللي را سازمان دهی کرد و با تلاشي شبانه روزي و بي وقفه به کار پرداخت.

علاوه بر مأموریت شکار و کشتار آزادیخواهان، در کشوری که آیت الله های یهودی تبار و آنوسی، با ادعای دانشمندی و عالم جهان تشیع به زندگی انگلی خود ادامه می دهند، سعید امامی و باند جنایتکارش رسالت سامان دهی فرهنگی را به عهده گرفتند، تا به بهانه کنترل مطبوعات، رسانه های گروهی و نویسندگان دگر اندیش، نه تنها زمینه کشتار روشنفکران ایرانی را فراهم سازند بلکه هرگونه حرکت و جنبش روشنگرانه ای را در نطفه خفه نمایند. باشدکه در ایران بلا زده و سرا پا گورستان شده، محیطی تاریک، فرو رفته در جهل و نادانی و حماقت برای ظهور مهدی موعود که گویا قصد حکومت بر چهار پایان و بهایم را دارد، آماده سازند!

((در شانزدهم مهرماه ۷۷ سعید اسلامی به همراه یک همکار دیگر پیشنهادی را به مقامات عالی رتبه ارائه می کند که در آن از خطر برخورد قانونی با مطبوعات سخن می گوید.

وی با اشاره به تعطیلی پیاپی چند نشریه و جو سازی همفکران آنها، یک پیشنهاد اساسی را مبنی بر تدارک یک طرح قانونی برای محدود سازی مطبوعات مطرح میکند و می گوید باید فراتر از محکوم کردن مدیران مسئول و کسانی که تاکنون به عنوان متهمان اصلی مطرح بودند پای کسانی را به میان کشید که از این فضا سوءاستفاده می کنند. اشاره آشکار سعید اسلامی به نویسندگانی بود که برخی از آنها چند ماه به شیوه های مشکوکی کشته شدند. او حتی در جایی از نامه اش به صراحت از محمد مختاری به عنوان کسی که در پی سوءاستفاده از وضع موجود برای مطرح کردن کانون نویسندگان است یاد می کند.)) (۲۰۶)

طرح این مسایل و روشن نمودن قضایا در مرحله نخست جوابی است به آن عده ای که آگاهانه و نا آگاهانه تلاش می کنند تا بین روحانیون آنوسی ایران خط فاصلی بکشند و از میان باتلاق متعفن و گندیده ای که در طول تاریخ سراسر ننگ زندگی خود، کاری به غیر از جنایت و خیانت در حق ملت ایران انجام نداده است، گوهری ناب و بی همتا بیرون بیاورند و به پیشگاه ملت و زحمتکشان ایران معرفی نمایند!

دسته دسته نمودن و جناح بندی این زالوهای خون آشام از سوی گروه های باصطلاح، چپ مذهبی و اصلاح طلب و مارکسیست - صهیونیست ها، عملیست ضد بشری و خائنه و در راستای حفظ منافع صهیونیسم و امپریالیسم جهانی بسردمداری ایالات متحده امریکا، مبلغین و مروجین چنین تئوری های عوام فریبانه و گمراه کننده ای، آگاهانه در راه منافع صهیونیسم و دولت پنهان یهود، گام بر میدارند و به چشم مردم در بند و عروس زیبای حقیقت خاک می پاشند!

اگر واقعیت چیز دیگریست و ما در این باره بر خطاییم، وظیفه مهینی و انسانی کلیه باورمندان است که با ارائه دلایل و مستندات خود، ما را از این شک و شبهه ناجا و بدور از حقیقت بدر آورند! ما بدون حب و بغض و هرگونه پیشداوری از همه تئورسین ها و طرفداران جنبش اصلاح طلبی و مارکسیست - صهیونیست های درون مرزی و برون مرزی که در باتلاق متعفن و مسموم کننده ی جمهوری آنوسی بدنبال آن گوهر بی همتا و رهایی بخش می گردند و عده ای از هموطنان صادق ما نا آگاه ما را بدنبال خود می کشانند، می پرسیم:

از میان هزاران زالوی موجود که به نام روحانیت مبارز شیعه بر ملت ما سروری و آقایی می نمایند و خود را علمای اعلام و حجج اسلام و خلفای خدا بر روی زمین می دانند، کدام فرد یا جناح تلاش نموده است تا پرده از روی جنایات این رژیم خونخوار و ضد بشری در طول حیات ننگین و جنایتکارانه اش بردارد و مردم ما را از سرنوشت فرزندان بی گناهشان که جرمی به غیر از وطن پرستی و آزاد اندیشی نداشته اند با خبر نماید؟ پس از گذشت سه سال و نیم از روی کار آمدن اصلاح طلبان و طرفداران جامعه مدنی، کدام یک از معضلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی این جامعه حل شده است؟ چه توضیحی در باره اعدام های دسته جمعی، محاکمات آنجانی، ادامه جنگی خانمانسوز و وطن بر باد ده به مدت هشت سال، بیکاری میلیونی، فقر همه گیر، فحشاء و اعتیاد داده شده است؟ پرده از روی کدام یک از قراردادهای امپریالیستی و غارتگرانه بر داشته شده و ملت در بند ایران در جریان کدام قرار داد و بند و بست پنهان قرار گرفته اند؟ چه اقدامی در راستای کوتاه نمودن دست های غارتگرانه و جنایتکارانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سیاست های غارتگرانه آنها انجام گرفته است؟ چه گام مثبت و سازنده ای در راه بهبود وضع زندگی زحمتکشان و نجات آنان از چنگال غول گرسنگی و گرانی برداشته شده است؟ دست کدام یک از بازاریان محتکر و غارتگری که تحت رهبری یک یهودی زر پرست بغدادی، بنام حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و یک فراماسون منفور و وطن فروش به نام علینقی خاموشی، مردم ما را به روزسیاه نشانده اند، کوتاه گردیده است؟ سکوت همه آنان در برابر جنایات جمهوری آنوسی اسلامی حاکم که در طول تاریخ سراسرننگ و لعنتش به غیر از نکبت و ادبار حاصلی نداشته به منزله تائید و همراهی آنان با این رژیم ضد بشری و جنایتکار نیست؟ چرا مبلغین مکتب شهادت و مروجین مذهب راستین، خود از شهادت گریزانند و به پاسداران دروغ و جهل و جنایت تبدیل شده اند؟! آیا حقیقت جز اینست که خود نیز همدست و همراه جنایتکارانند و با نوایی دیگر و آهنگی متفاوت به صهیونیسم جهانی و دولت پنهان یهود خدمت می کنند؟

((کمتر کسی از شهر وندان تا کنون صدا و سیمای سعید امامی را با هم شنیده و دیده است و اگر هم شنیده و دیده نام او را نمی دانسته است. اما بسیاری از مقامات سیاسی و اطلاعاتی تصویر شفاف تری از او در دست دارند؛ تصویری تا آن حد شفاف که مانند روح الله حسینیان از او پس از مرگش دفاع کنند. پاره ای از خوش بین ترین تحلیلگران سیاسی می گویند حتی عالی جنابانی که سعید امامی روزهای متوالی پیش پای آنها زانو می زده و در جلسات خصوصی آنها شرکت میکرد است نیز نمی دانستند سعید اسلامی یا امامی، خواهر زاده سلطان محمد اعتماد وابسته نظامی رژیم گذشته ایران در امریکا، در سالهای پایانی حکومت شاه نام خود را از قوامی به امامی تغییر داده است و تا چند سال پس از انقلاب نیز در ایالات متحده به سر می برده است.)) (۲۰۷)

تصویر سعید امامی برای نزدیکان امام، بویژه آنان که در نوفل لوشاتو در کنارش به سر می بردند و سالها در جریان مبارزات دانشجویان عضو کنگره اسبوی و اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان، به شناسایی چهره های انقلابی و عناصر غیر وابسته به صهیونیسم و امپریالیسم و پرونده سازی برای آنان اشتغال داشتند و همچنین آنوسی هایی چون سید علی حسینی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی که سعید امامی به مجرد بازگشت از امریکا استوارنامه خود را تقدیم حضورشان نمود، شفاف تر و دوست داشتی تر بود. آنان که به کمک امدادهای غیبی و توجهات امام زمان، از درون پس توهای مردم و ضمیر نا خودآگاه ایرانیان نیز آگاهی داشتند و با دیدن چهره معصوم یک کودک ۱۲ ساله میدانستند که جاسوس، منافق، یاغی، طاغی و محارب با خدا و رسول خدا و مفسد فی الارض است، چطور از پیشینه ی سعید امامی و وابستگیهای خانوادگی بی خبر بودند؟ آنان قبل از گزینش سعید امامی و دعوت وی به ایران اطلاعات کافی و دست اولی در باره وی داشتند و می دانستند که چون مردم ایران، خانواده منفور و ضد ایرانی قوام شیرازی را از در بیرون رانده اند و آنان را به زباله دانی تاریخ سپرده اند، می بایست که یکی از اعضاء کارکشته و ورزیده خانواده اش را به منظور انتقام کشی از فرزندان غیورشان، از پنجره وارد نمایند.

سعید امامی، به اتکا چه نیرو یا نیروهایی به قدرتی اهریمنی دست یافت تا بدون واهمه از خشم توفنده مردم، هزاران نفر از فرزندان ایران را به قربانگاه بفرستد و آنان را در پیشگاه خدای زمینی یهود قربانی کند؟ او با تکیه به چه نیرویی در ی نجف آبادی وزیر اطلاعات را مورد تهدید قرار داد و از او خواست تا وی را از این وضعیت نجات دهد؟ وی به دستور چه کسی شاهد { C } را به خارج فرستاد و در اختیار ابوالحسن بنی صدر قرار داد؟

((سعید امامی تا آنجا پیش رفته که حتی به گفته سازمان قضایی نیروهای مسلح، وزیر اطلاعات وقت - در ی نجف آبادی - را تهدید می کرد: { این افراد... در جلسه ای حضوری آقای در ی نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید میکنندکه اگر اقدامی برای خلاصی آنها از فضای جدید صورت نگیرد، او را به عنوان امر قتل ها معرفی خواهند کرد. } ... سعید امامی مرد شماره یک امنیت سیاسی ایران در طول یک دهه، رهبری مجموعه ای از عملیات هایی در حوزه امنیت ملی را برعهده داشت که افشای هر کدام از آنها می توانست ضربه ای جدی به امنیت ملی محسوب شود ... از جمله آنکه او همان کسی است که شاهد { C } دادگاه میکنونوس را از ایران فراری داده است.)) (۲۰۸)

و حال که این همه راز برملا شده و مرد شماره یک امنیت ملی ایران به عنوان جاسوس صهیونیسم بین المللی و امپریالیسم جهانی شناخته شده است، چه نیروهایی از افشای کارها و اقدامات وی در خارج و داخل کشور جلوگیری مینمایند؟ اکثریت نمایندگان مجلس پنجم که تحت ریاست آنوسی علی اکبر ناطق نوری، سلطان لبنیات ایران و تصاحب کننده املاک خاندان پهلوی در مازندران، لایحه قانون مطبوعات پیشنهادی سعید امامی را در روزهای پایانی عمر مجلس به تصویب رسانیدند و روح خبیث آن یهودی پناه برده به تاریخ خانه های توطئه چینی را شاد نمودند، چه نسبت و رابطه ای با سعید امامی و باند جنایتکارش داشته و دارند؟ آیا همه آنان خدمتگزاران و حقوق بگیران یک مرکز واحد و قدرتی فراتر از قدرت پارلمان ایران نیستند؟

آیا قدرت حامیان سعید امامی و باند تبهکارش از رهبر شیعیان جهان و آنوسی شیخ علی اکبر خان رفسنجانی که به خاطر پایداری و مقاومت های آن چنانیش در برابر استکبار جهانی، خود و خانواده خبیث ش را مادام العمر طلبکار مردم رنج کشیده ایران می داند، بیشتر است؟

ما می گوئیم آری! زیرا تفاوت است بین حامیان فرد برگزیده ای چون سعید امامی که حکم و دستور مأموریت خود را از دست رهبران طراز نوین جامعه یهود و دولت پنهان آنان دریافت نموده است، با آنوسی های دست چندم و مزدوری که نیاز به نظارت دائم و دستور العمل های روزانه دارند!

بر اساس شایعات موجود، آنوسی روح الله حسینیان رییس مرکز ملی اسناد ایران، یار غار و دوست نزدیک سعید امامی در یک جلسه نیمه رسمی ادعا نموده است که آنوسی علی اکبر خان هاشمی رفسنجانی و آنوسی سید علی حسینی خامنه ای و غیره در زمان دستگیری شان توسط ساواک، اعترافاتی نموده اند و ارادت خودشان را نسبت به شاه و رژیم پهلوی اعلام نموده و از شاه تقاضای عفو نموده اند.

بدون ادعای آنوسی روح الله حسینیان نیز مردم ایران می دانستند که آقایان هیچگونه ضدیت و تضاد آشتی ناپذیری با رژیم پهلوی نداشته و از جیره خواران آخور آن جناب و اربابان صهیونیستش بوده اند.

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر همه دار و دسته حکومت گر ایران، یهودی و یهودی تبارند، جنگ و جدال دائمی و رو به تزایدشان برای چیست؟ پرسشی است به جا و قابل تعمق! بویژه از سوی کسانی که حافظه تاریخی ندارند و از پدران خود نیز نپرسیده اند!

دشمنی و عداوت فرزندان یعقوب (اسرائیل) از تاریخ به چاه انداختن یوسف شروع شد. گذشت زمان و وقایع بعدی، بدان دامن زد و آتش اختلاف را روز بروز شعله ورتر نمود. تا جایی که این اختلافات به نابودی کشور اسرائیل، گم شدن اسباط دهگانه و آوارگی تاریخی قوم باصطلاح برگزیده یهوه انجامید که در صفحات پیشین به آن پرداختیم.

کشور اسرائیل بعد از سلطنت سلیمان، بر اثر اختلاف داخلی، به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. دو سبط از اسباط دوازده گانه (طایفه یهودا و بنیامین) دولت یهودا را در جنوب و اورشلیم تشکیل دادند. وجه تسمیه یهودی نیز به همین دلیل است. ده سبط دیگر در بخش شمالی دولتی به نام دولت اسرائیل تشکیل دادند که همسایه دولت قدرتمند آشور شد و پایتخت آن شهر سامره بود. اختلافات دولت یهودا و دولت اسرائیل به قدری شدت گرفت که مدتها باکمال بی رحمی به جان هم افتادند. این دو دولت یهودی و هم نژاد، با یکدیگر جنگهای خونین و سختی برداشتند. در نتیجه جنگ و درگیری، هر دو دولت آنقدر ضعیف و ناتوان شدند که

از پای افتادند. دولت قدرتمند آشور از فرصت بدست آمده استفاده کرد و طی سه جنگ کشور اسرائیل را از صفحه روزگار محو نمود و اسرای آنرا به شهرهای شرقی کشور و نینوا کوچانید. و اینک شرح واقعه به نقل از کتاب مقدس یهودیان .

طبق روایت تورات ((در سال دوازدهم آحاز یهودا هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود. و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود بعمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند. و شلمناسر پادشاه آشور به ضد وی بر آمده هوشع بنده او شد و برای او پیشکش آورد. اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوا پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هرسال نزد پادشاه آشور فرستاده پس پادشاه آشور او را بند نهاده در زندان انداخت. و پادشاه آشور بر تمامی سرزمین هجوم آورده بسامره برآمد و آنرا سه سال محاصره نمود. و در سال نهم هوشع پادشاه آشور سامره را گرفت و اسرائیلی ها را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حَلح و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادین سکونت داد. از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه خدای خود که ایشانرا از زمین مصر از زیر دست فرعون پادشاه مصر بیرون آورده بود گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند.)) (۲۰۹)

و باب ۱۸ - ((و پادشاه آشور اسرائیل را به آشور کوچانیده ایشانرا در حَلح و خابور نهر جوزان و در شهرهای مادین برده سکونت داد. از این جهت که آواز یهوه خدای خود را نشنیده بودند و از عهد او و هرچه موسی بنده خدا امر فرموده بود تجاوز نمودند و آنرا اطاعت نکردند و بعمل نیاوردند. و در سال چهاردهم حزقیای پادشاه سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصار دار یهودا بر آمده آنها را تسخیر نمود. و حزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده گفت خطا کردم از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری ادا خواهم کرد، پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیای پادشاه یهودا گذاشت . و حزقیای تمامی نقره ای را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد داد. در آنوقت حزقیای طلا را از درهای هیکل خداوند و از ستونهاییکه حزقیای پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود کنده آنرا بپادشاه آشور داد.)) (۲۱۰)

این اختلاف و چند دستگی تاریخی، هیچ گاه از میان یهودیان بر نخاست و حل نشد. اتفاقات تاریخی بعدی به این اختلافات و دشمنی های موجود بین قبایل دوازده گانه یهود دامن زد و آتش آنرا شعله ورتر نمود. علاوه بر این اختلافات که بین فرزندان یعقوب وجود داشت، یهودیان با دیگر اقوام و مللی که بعدها به دین یهود گرویدند نیز اختلافات شدید و لاینحلی پیدا نمودند. از جمله این اختلافات و درگیریها، اختلاف یهودیان اسرائیلی با یهودیان خزری است. خزرها قومی غیر یهود بودند که در شمال ایران و منطقه خزر و شمال کوههای قفقاز سکونت داشتند. گروهی از آنان بطرف ناحیه جنوب غربی قفقاز و شبه جزیره کریمه در شمال دریای سیاه روی آوردند و دولت خزران را تشکیل دادند. آنان به دین یهود گرویدند و دولت یهودیان خزری را تشکیل دادند. این دولت تا قرن چهارم هجری دارای قدرت بود. پایتخت خزران در اوایل حکومت اسلام شهر بلنجر بود. همچنین اختلافات شدیدی بین سایر یهودیان با یهودیان شرق اروپا وجود داشت. اختلافاتی که زمینه ساز سازش و همکاری رهبران صهیونیست و فاشیستهای هیتلری در دوران جنگ جهانی دوم شد. یهودیان به کمک رهبران ارتش نازی توانستند تعداد زیادی از این یهودیان را روانه اردوگاههای کشتار جمعی و کوره های آدم سوزی نمایند. بیشتر کشته شدگان و قربانیان، پیرمردان و پیرزنان قوم یهود بودند. پیرانی که پاسداران اقتصاد و اخلاق کهن بودند و نمی توانستند در سازندگی اسرائیل و پیشبرد برنامه های صهیونیسم بین المللی متمر ثمر واقع شوند. در سرزمینهای اشغالی و در دولت اسرائیل نیز، اختلافات شدید و سازش ناپذیری بین مدعیان و نمایندگان و نوادگان فرزندان دوازده گانه یعقوب (اسرائیل) وجود دارد. این اختلافات و درگیری ها، هر از چند گاهی در کشور اسرائیل بروز میکند و یهودیان را به جان یکدیگر می اندازد. هر ساله در مراسم نیایش یهودیان در اورشلیم تعداد ۱۲ راس بز سفید قربانی و به پیشگاه خدای آسمانی یهود یعنی یهوه تقدیم می شود تا از گناهان فرزندان یعقوب در گذرد و دلهای آنان را به یکدیگر نزدیک کند. یهودیان و یهودی تباران مقیم در ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و اختلافات خاص خود را دارند. زیرا آنان نیز بنوبه خود، یکی از خاندانهای متعلق به فرزندان یعقوب را نمایندگی می کنند. این اختلافات که سابقه ای چندین و چند هزار ساله دارد، هرگز از میان بر نخواهد خاست. زیرا یهودیان سراسر جهان چون فریضه ای دینی آنرا به فرزندان و نوادگان خود منتقل می کنند.

اختلافات یهودیان و درگیریهای چندین هزار ساله شان به خودشان مربوط است و دردی از دردهای جامعه ما را نه تنها بر طرف نمی سازد، بلکه بر درد های ما میافزاید. چرا که در میان چند سنگ آسیاب گرفتاریم و می بایست فشار همه ی آنها را تحمل کنیم. نجات و رستگاری ما زمانیست که همه ی سنگ آسیاب ها را بدور بیفکنیم و در ایرانی آزاد زندگی کنیم.

هم وطنان شرافتمند و وطن پرست ما نباید فریب ظواهر و تبلیغات گمراه کننده صهیونیست ها و عوامل گوش به فرمانشان را بخورند! دوران غفلت و خواب آلودگی را باید رها کرد و با چشمانی باز و مشتبهایی گره کرده، در برابر توطئه های صهیونیسم، فراماسونری و امپریالیسم جهانی ایستاد. فردا خیلی دیر است! از همین امروز می بایست مبارزه بی امان را آغاز کرد و آنرا در میدانی به وسعت جهان گسترش داد! در این پیکار مرگ و زندگی ما تنها نیستیم! همه ی زحمتکشان و محرومان جامعه بشری در کنار ما هستند و همسنگران ما خواهند بود، زیرا آنان نیز سرنوشتی چون ما دارند!

وظیفه همه ماست که به مطالعه و دو باره خوانی تاریخی سرزمینمان به پردازیم و مطمئن باشیم که نیاکان و پدرانمان رازهای شگفت و اعجاب انگیز فراوانی برای ما برجای گذاشته اند و ناشنیده های ما بسیار است.

بدون به کارگیری خرد و با پیروی از تعصب های خشک و خالی به جایی نخواهیم رسید. دگم اندیشی و تعصب بیجا و بدون پایه، مرگ ما را رقم خواهد زد. همان سان که تا کنون عقب ماندگی و سرشکستگی چندین هزار ساله ما را در پی داشته است! اگر بدون تعصب و یاری جستن از خرد راه خود را دنبال کنیم و به سخنان نیاکان و پدران خود گوش فرا دهیم، در خواهیم یافت که دین و آیینی که ۱۴۰۰ سال پیش به ما عرضه نمودند تا ما را از بردگی و بندگی برهاند و به اصطلاح سبب

رستگاری ما گردد، از بطن و زاهدان یهودیت بیرون جهیده و از همان فردای زایش جذب اصل خود یعنی یهودیت شده است. آنچه امروزه در ایران به نام اسلام و مذهب شیعه بر ما و فکر ما فرمانروایی و حکومت می کند، چیزی جز اندیشه های نژادپرستانه و شوونیستی صهیونیسم و یهودیت نقاب بر چهره زده و مستور شده نیست.

حکومتگران جامعه ما که در جلد علامه ها، آیت الله ها، حجت الاسلام ها و ثقه الاسلام های شیعه فرو رفته اند، یهودی و یهودی تبارهای بیگانه ای بیش نیستند که به نمایندگی از تفکر و مذهبی دیگر بر ما حکومت می کنند. آنان عوامل و نمایندگان دولت پنهان یهود، صهیونیسم و امپریالیسم جهانی هستند که جاده تشکیل حکومت جهانی یهود را هموار می کنند! آنان وظیفه دارند به رویاهای خاکستری رهبران جامعه یهود و حکومت پنهانشان تحقق بخشند. در ایران امروز، مجلس، سپاه پاسداران، بسیج، قوه قضائیه، قوه مجریه، بازرگانی خارجی و داخلی و بازار در دست یهودیان و یهودی تباران است. یهودیانی چون سعید امامی، حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و علینقی خاموشی! قوانین ضد بشری و ضد خلقی حاکم بر میهن ما، مجموعه قوانین و دستورالعملهایی است که از تلمود و تورات یهود گرفته شده است. با نگاهی سطحی و گذرا به تورات و تلمود یهود، می توان به ماهیت قوانین موجود و تبهکاری صهیونیست ها و آنوسی های خدمتگزارشان پی برد.

((همان طور که نوید [بالازاده] [یکی از ۱۳ یهودی تحت محافظت قرار گرفته شده سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات رژیم در رابطه با پرونده ی سعید امامی. ج- پ] روز پنجشنبه در برابر خبرنگارانی که بیرون دادگاه انقلاب صف کشیده بودند گفت عاشق ایران است و حتی در نیروی بسیج هم خدمت کرده است ...)) (۲۱۱)

تاریخ ۲۲ ساله حکومت آنوسی های حاکم بر ایران، تجلی گاه افتخارات نوید بالازاده ها و عشق و علاقه مفرط شان نسبت به یکی از جنایتکارترین و تبهکارترین حکومت های موجود در جهان است! صفحات تاریخ سراسر ننگ و تبهکاری جمهوری آنوسی های شیعه، مملو از افتخاراتی است که نوید بالازاده ها و آقازاده های حضرات مراجع تقلید و دیگر روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه در این ۲۲ ساله ی پس از انقلاب آفریده اند و انسانیت را به ننگی جاودانه و ابدی مفتخر نموده اند! بالازاده ها و دیگران یهودیانی که در صفوف بسیج و سپاه پاسداران و سربازان گم و با نام امام زمان جای گرفته اند و فرامین خدای یهود را جاری و ساری نموده اند، از آن روی افتخار می کنند و بر خود می بالند که حکومت موجود را حاکمیت یهودیان و یهودی تباران بر ایران می دانند! از این روی در راه پاسداری آن از هیچ کوشش و اعمال هر جنایتی روی گردان نیستند! آنان که پس از قرنها توانسته اند به یکی از دیرنده ترین و دیر پاترین آرزوهای دولت پنهان و رهبران جامعه شان جامه عمل ببوشانند و بزرگترین حکومت آنوسی ها را آنهم در سرزمینی که دانیال نبی، استر و مرده خای، سعد الدوله ی ابهری و رشید الدوله ی همدانی، سنت های فراوانی در آن بر جای بگذارند، ایجاد نمایند چرا نباید بدان عشق بورزند و در راه خدمت بدان از شنیع ترین و ضد انسانی ترین جنایات ممکن روی گردان باشند!؟

سرزمین باستانی ما ایران، دارای منابع عظیم زیر زمینی و امکانات شگرف اقتصادی است. اما بعزت استبداد، بی توجهی حاکمان و خیانت سیاستمداران وابسته در گذشته و غارت بی رویه ی آنوسی های جنایتکار و اجرای سیاست های اقتصادی ضد مردمی و پیشبرد برنامه ی تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دو منبع و سیستم مالی چپاولگر صهیونیستی، اقتصاد کشور ما در وضعیتی اسفناک و در داور بسر می برد. ۸۰ درصد مردم پاک سرشت و نیک نهاد ایران زمین، در مقایسه با سطح زندگی باشندگان کشورهای پیشرفته جهان در زیر خط فقر بسر می برند. وضعیت صنایع داخلی اسفناک و رقت آور است! کشاورزی آخرین نفسهایش را می کشد! جنگلها و مراتع کشور در تیول عده ای سود جو و چپاول گر قرار دارد و روز به روز از محدوده ی آنها کاسته می شود! مملکت از بی آبی رنج می برد! در حالیکه سالانه میلیاردها متر مکعب آب هدر می رود و بدون آنکه مورد بهره برداری و استفاده قرار گیرد، دریاها می ریزد! زمینهای کشاورزی دایر آبی و دیمی در محدوده ی دشتها و کوهپایه ها در حال فرسایش اند و به زمینهای بایر تبدیل می شوند! کشاورزان از عدم دسترسی به بذرها ی اصلاح شده، کود و سموم دفع آفات نباتی و آسیب پذیری محصولات خود در برابر سیل و تگرگ و نبود یک سیستم صحیح حمایتی در مراحل کاشت و داشت و برداشت و بازار یابی محصولات کشاورزی در عذابند! بیکاری در جامعه بیداد می کند و هر ساله ۸۰۰ هزار نفر به تعداد پرسنل ارتش عظیمی که در جستجوی کار، روز را به شب می رسانند افزوده می شود. تنها ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر از این تازه واردین، این شانسان را می یابند که برای خود شغلی دست و پا کنند و خود را از چنگ دیو بیکاری برهانند. بر اساس آمارهای موجود، از این تعداد اندک، به نسبت ارتش چند میلیونی بیکاران، ۴۲ درصد در بخش خدمات، ۳۷ درصد در بخش صنعت و ۲۱ درصد در بخش کشاورزی مشغول می شوند. ۴۲ درصدی که در بخش خدمات مشغول می شوند، یا به استخدام ادارات دولتی در می آیند و بخاطر ناچیز دریافتی ماهیانه، به جزیبی از دستگاه عریض و طویل رشوه خوار و فاسد دولتی تبدیل می شوند. یا جذب دستگاههای نظامی و امنیتی رژیم آنوسی می شوند و وظیفه حفظ نظام و سرکوب هر گونه حرکت اعتراضی و آزادیخواهانه را به عهده می گیرند و یا به ارتش میلیونی کسانی می پیوندند که از راه واسطه گری، کلاه برداری، دزدی، قاچاق مواد مخدر، سیگارفروشی و فحشاء لقمه نانی بدست می آورند تا خود و خانواده شان را از چنگال مرگ نجات بخشند. نیمی از مجرمین، سنی کمتر از ۲۵ سال دارند!

آینده سیاه و ناروشنی که جمهوری آنوسی های ددمنش برای جوانان ما آفریده اند، موجبات افزایش جرایم اجتماعی و شیوع گسترده اعتیاد در بین آنان را فراهم نموده است. طبق آمار رسمی جمهوری آنوسی، سن متوسط حداقل ۲ میلیون نفر از معتادان مواد مخدر در ام الفرای آنوسی ۲۴ سال است. میزان مواد مخدر کشف شده که ۱۰ تا ۱۵ درصد از مجموع مواد مخدری است که از طریق ایران و افغانستان قاچاق می شود، از ۳۶ تن در سال ۱۳۷۰ خورشیدی به ۲۰۰ تن در سال جاری افزایش یافته است. این در شرایط و اوضاع و احوالی است که شمار جرایم اجتماعی و تعداد خودکشی ها نسبت به ده سال گذشته چند برابر

شده است. سن متوسط کسانی که دست به خودکشی می زنند و مرگ را بر زندگی در جمهوری جهل و جنایت آنوسی ها ترجیح می دهند بین ۱۵ تا ۲۴ سال است! ۶۰ درصد از این افراد را زنان جوان و دختران تشکیل می دهند!

دختران و زنان جامعه از موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی باز هم بدتری برخوردارند. آنان که در جامعه مرد سالار ایران جنس دوم محسوب میشوند، در پناه قوانین مذهب یهود و حکمرانان آنوسی، از حقوق و مزایای بردگان قرون وسطی نیز بی بهره ترند.

دختران خردسال، آشکارا به کارگاههای قالی بافی و تولیدی های گوناگون اجاره داده می شوند، در مقابل مبلغی ناچیز به عقد و ازدواج مردان پولدار و آنوسی های شهوت پرست و حیوان صفت در می آیند و یا توسط بسیج، سپاه و دیگر نهادهای انقلابی ربوده و همچون بردگان در کشورهای عربی و شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس و پاکستان به فروش می رسند تا پس از دوران کوتاهی که مورد بهره برداری جنسی شهوت پرستان دیو سیرت قرار گرفتند، راهی فاحشه خانه ها و اماکنی شوند که در آنها زنان بی پناه و ربوده شده از طریق خود فروشی امرار معاش و گذران عمر می کنند!

ایرانیان شرافتمند و پاک نهاد در ایران تحت حاکمیت آنوسی های حیوان صفت، زیر شدیدترین فشارهای روحی و روانی قرار دارند. کمتر ایرانی شرافتمندی را میتوان دید که مزه ی شلاق تعزیر و حدود آنوسی ها را نچشیده و در زندان بزرگی بنام ایران آنوسی زده مورد تحقیر و توهین سربازان امام زمان و پاسداران جهل و جنایت قرار نرفته باشد.

پیش از آنکه مطلب را به پایان برسانم و این دفتر را ببندم، لازم دیدم که به دو موضوع دیگر اشاره ای کوتاه و گذرا بنمایم:

۱ - این کتاب به علل گوناگون، از جمله عدم دسترسی به منابع و اسناد تاریخی کافی دارای نواقص و کمبودهای فراوانی است و تنها می تواند به عنوان فتح بابی پذیرفته شود و مورد نقد و بررسی پویندگان راه حقیقت و دوستداران ایران زمین قرار گیرد. بارها گفته ام و باز هم می گویم که اسناد و مدارک فراوانی در باره ادیان و مذاهب و شیوه ی حکومتداری دین پناهان بی آرم به رشته ی تحریر در آمده و در بسیاری از کتابخانه های عمومی و شخصی موجودند. آنها را مورد مطالعه و کنکاش قرار دهید! به تاریخ سرزمین تان علاقمند شوید و عشق بورزید! اگر به آینده خود و فرزندان تان علاقمندید و مهر آن سرزمین کهن را در دل می پرورانید! به دور تسلسل تکرارهای ادواری تاریخ پایان دهید و برای یکبار هم که شده تجربیات گرانبهای پدران و نیاکانتان را مد نظر داشته باشید!

۲ - به این نمونه که یکی دیگر از توطئه های صهیونیستی - ماسونیک است و برای سرگرمی و خنده ما ایرانیان طرح ریزی نشده، بلکه با هدف مشخص و معینی پا به عرصه کارزار گذاشته است، توجه فرمائید!

همانطور که همه ایرانیان خردگرا و اندیشمند اطلاع دارند، خدای آسمانی یهود، برای نجات قوم و رستگاری آنان یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و نبی را به اضافه دوازده امام و پیشوا بر انگیخت و بسویشان فرستاد و پیامبری را به محمد بن عبدالله و امامت را به امام زمان (سربازان گم نامش را همگان می شناسند)، مهدی موعود، امام غایب، که امام دوازدهم شیعیان جهان است ختم نمود. امامی که با ذوالفقار حضرت علی (امام اول شیعیان) می آید و جهان را پر از عدل و داد مینماید! ناگفته پیداست که حضرت در سرزمین ما که اتفاقا محل ظهورشان نیز هست، با مشکل چندانی روبرو نخواهد شد. زیرا پیش ظهور و تشریف فرمایی ایشان اقداماتی صورت گرفته و زیربنایی ساخته شده است!

بگذریم! صحبت بر سر ختم نبوت و امامت بود!

در سالهای پایانی قرن بیستم، با کمال تعجب دیدیم و جهانیان دیدند و شنیدند که خداوند بزرگ، وعده های خود را فراموش کرد و سیزدهمین امام را از میان آنوسی های هندوستان برگزید و به میان ایرانیان فرستاد تا با آنان، آن کند که تا کنون هیچکدام از پادشاهان و وزرای یهودی و آنوسی نکرده بودند. البته این امام بزرگوار نیز لیاقتش را داشتند! زیرا به سرعت برق و باد مدارج عالی ترقی را پیمودند و خود را به اوج قله ی امامت رسانیدند. ایشان که در نجف آیت الله العظمی بودند، در فرانسه و در دهکده نوفل لوشاتو در حومه ی پاریس، به نیابت امام زمان برگزیده شدند و چند روز بعد هم امام شدند! پیامبر نشد چون خودش دوست نداشت! اصرار و مدیحه سرایی دیگران نیز کارگر نیفتد و ایشان همان امام ماندند! با این حال پایگاهش از آخرین پیامبر در مرتبه ای بالاتر قرار گرفت و امت نیز پذیرفتند!

آزمایشی بود که با موفقیت انجام گرفت و نتایج پر باری بدست داد! برنامه ریزان و آزمایش کنندگان مطمئن شدند که امت همه چیز را می پذیرند و کاری به فرمایشات و دستورهای خدا و کتاب آسمانی ندارند! یعنی امامی بغیر از مهدی موعود و فرزند حسن عسکری هم حق ظهور دارد! خاتمیت محمد هم زیاد جدی نیست! چرا پیامبری نتواند پس از وی بیاید و امت را از گمراهی و ضلالت برهاند؟

پس از بدست آمدن تجربه و ببار نشستن آزمایش، یکصد و بیست و چهار هزار و یکمین پیامبر نیز از میان آنوسی های ایران بر گزیده و بر انگیخته شد! کس نمی داند! شاید به عهده ی این پیامبر راستین است تا در سالهای آغازین هزاره سوم، قوم باصطلاح برگزیده یهوه را به سوی سر زمین موعود هدایت و کشور جهانی یهود را بنیان گذاری نماید!

این آخرین پیامبر بنی اسرائیل، به میمنت و مبارکی مژده رستگاری و بهروزی ما ایرانیان را با خود آورده و بشارت دهنده است! البته در صورتیکه به آیین وی بگرویم و فرامین رهایی بخشش را با دل و جان بپذیریم! مسیح و نجات دهنده جدید که از { شاه مورتی } صهیونیسم، آنوسی - فراماسونهای وطنی و شوونیست های شاه الهی آواره در جهان بیرون جهیده است، حسن (اشکان) تشکری نام دارد که پس از سالها ضلالت و گمراهی و تبعیت از مارکسیسم - صهیونیسم، توسط برادران ماسونی نجات یافته و به درجه ی پیغمبری نائل گردیده است! ظهور و درخشش این نجات دهنده جدید را به برداران ماسونی، صهیونیست و آنوسی های فرو رفته در لباس روحانیت مبارز شیعه، شاه الهی های توبه نکرده از وطن فروشی و بیگانه پرستی، سوسپال دمکرات ها، آنوسی مارکسیست - صهیونیست ها و آنوسی سوپر انقلابی هایی که به مبارزه خستگی ناپذیر در راه هموار نمودن

جاده ي نظم نوين جهاني و برقراري حكومت جهاني يهود مشغولند، تبريك و تهنيّت و شادباش مي گوييم و اميدواريم كه در جشن پيروزي محرومان و ستمكشان جهان، شاهد رقصهاي زيبايشان باشيم!

اينك قسمتي از سخنان نغز و شيرين اين پيامبر راستين را كه باهدف رهايي بشريت و ايرانيان دردمند برانگيخته شده است به عنوان حسن ختام نقل مي كنيم، تا فرزندان غيور و برومند ايران زمين بدانند كه آنوسي هاي ديگري در راهند و پس از درخشش اين پيامبر نجات دهنده، نه تنها پيامبراني ديگر در راه خواهند بود، بلكه در نهايت بايد منتظر نزول اجلال خدای آسماني يهود، يَهُوه صبايوت باشند!

((مسلمان "كليميان" جهان در بخش هاي گوناگون داراي امكانات و تجارب بسيار گرانبهائي هستند كه مي توانند در اين زمان به پيشبرد هدفهاي ملي ما كمك كنند.

خوشحال ميشوم شما تعدادي از بزرگان جهاني {كليمي} را براي ديدار و گفتگو و احتمالاً همكاري نزد ما بياوريد. اما در حال حاضر من يك هديه مي خواهم به {كليميان} ايران بدهم. منطقه اي نسبتاً وسيع در خطه جنوبي کشور را در اختيار آنها مي گذارم كه براي خود شهرك {يهودي} بسازند و نشان دهند كه در سازندگي چه قدرتي دارند. كنترل اين شهرك نيز بعهده خود آنها خواهد بود.)) (۲۱۲)

گزیده از:

- ۱_ پادیاوند، پژوهش نامه یهودایران، جلد اول، سال ۱۹۹۶ صفحه ی ۶۸
- ۲_ خاطرات حسین فردوست، جلد اول، صفحه ۳۵۵
- ۳_ کتاب مقدس، کتاب عزرا، باب دهم، آیه های ۱۰ و ۱۱
- ۴_ کتاب مقدس، کتاب اشعیا، باب دهم، آیات ۵ و ۶
- ۵_ آزوبل، کتاب دانش یهود، نیویورک ۱۹۶۴، ص ۸۵
- ۶_ آزوبل. کتاب دانش یهود، همانجا
- ۷_ کتاب مقدس، کتاب ارمیا، باب بیست و پنجم، آیه ۹
- ۸_ کتاب تروعا، یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، جلد نخست، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴
- ۹_ ماکسیم رودنسون، عرب و اسرائیل، ترجمه رضا برهنی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۶ صفحه ۲۹
- ۱۰_ برنتانو، زندگی در جهان باستان، ۱۹۲۹، صفحه ی ۸۰
- ۱۱_ تروعا، جلد نخست، صفحه ۴۲
- ۱۲_ پادیاوند، صفحه ۳۱۶
- ۱۳_ پادیاوند، ص ۳۱۶
- ۱۴_ جروزالم پست، ۱۱ سپتامبر، پادیاوند، ص ۳۱۶
- ۱۵_ عل همیشمار، ۲۰ نوامبر، پادیاوند، ص ۳۱۹
- ۱۶_ واشنگتن پست، ۹ دسامبر ۱۹۷۸ به نقل از پادیاوند، صفحه ۳۲۰
- ۱۷_ کتاب پول خون، نوشته اری، بن مناشه Ari Ben Menashe مشاور اطلاعاتی اسحق شامیر، نخست وزیر، اسرائیل، ترجمه دکتر مسعود انصاری، ص ۶۰
- ۱۸_ کتاب مقدس، کتاب استر، باب پنجم، آیه ۳
- ۱۹_ کتاب استر، باب نهم، آیه ۱۳
- ۲۰_ ابوریحان بیرونی، کتاب آثار الباقیه، ص ۳۵۵
- ۲۱_ علی محمد کاوه، گاه شماری و تاریخ گذاری، ۱۳۷۳، صفحه ۱۷
- ۲۲_ هما ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، صص ۱۲۰ و ۱۲۱
- ۲۳_ یادداشت‌های روزانه تئودور هرتسل، ترجمه و تصحیح لونتال، نیویورک، صفحه های ۶ و ۱۰
- ۲۴_ گلدامایر، ساندي تایمز ۱۵ ژوئیه ۱۹۶۹
- ۲۵_ حاخام گهن، تلمود، چاپ پاریس ۱۹۸۶ صفحه ۱۰۴
- ۲۶_ هما ناطق، همان کتاب صفحه ۱۲۱
- ۲۷_ تروعا، ۲۱۱
- ۲۸_ کتاب امیرکبیر و ایران صفحه ۴۱۱
- ۲۹_ گاه شماری و تاریخ گذاری، صفحه ۹۳
- ۳۰_ آثار الباقیه، ص، ۲۱
- ۳۱_ تروعا، صفحات ۹۳ و ۹۴
- ۳۲_ کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب بیست و پنجم، آیات، ۲۷ تا ۳۰
- ۳۳_ کتاب فلسطین، اوت ۱۹۶۷، ص ۶۰
- ۳۴_ اسکرآموزا، و مکن دریک، جهان باستان، نیویورک، ۱۹۵۸، صفحه ۸۵
- ۳۵_ کتاب مقدس، کتاب اشعیا، باب چهل و پنجم
- ۳۶_ کتاب مقدس، کتاب عزرا، باب اول، آیات ۷ تا ۱۱
- ۳۷_ کتاب مقدس، کتاب عزرا، باب ششم، آیات ۸ تا ۱۲
- ۳۸_ کتاب مقدس، دانیال نبی، آیه های ۱ تا ۴
- ۳۹_ کتاب مقدس، کتاب دانیال، آیه ۲۵
- ۴۰_ تاریخ کمبریج درباره دوران باستان، جلد ۶، صص ۱۳۷ و ۱۴۳
- ۴۱_ ل. پینسکر، خودآزادی صفحه ۲۹
- ۴۲_ داستان پوریم، نوشته ج. پژمان، چاپ دوم، ص ۷۰
- ۴۳_ پادیاوند، جلدیکم، به کوشش امنون نتصر، صفحه ۱۳

- ۴۴ - آزوبل، کتاب دانش یهود، صفحه ۱۲۷
- ۴۵ - ویسننت م. اسکرآموزا و پل. ل. مک دریک، کتاب تاریخ جهان باستان، ص ۶۰۰
- ۴۶ - یوری ایوانف، کتاب صهیونیسم، صفحه ۲۲۱
- ۴۷ - آزوبل، کتاب دانش یهود، صفحه ۱۲۷
- ۴۸ - فکر حکومت یهود، کمبریج ۱۹۶۱ صفحه ۱۰۵
- ۴۹ - پادیاوند، صفحه ۱۷
- ۵۰ - پادیاوند، صفحه ۱۸
- ۵۱ - آ. ای. کولسنیکف. ایران در آستانه یورش تازیان. چاپ دوم. ترجمه م. ر. یحیایی صفحات ۲۵۸ و ۲۵۹
- ۵۲ - پادیاوند، صص ۱۸ و ۱۹
- ۵۳ - پادیاوند، صفحه ۲۱
- ۵۴ - پادیاوند، ص ۲۲
- ۵۵ - پادیاوند، صفحات ۲۷ و ۲۸
- ۵۶ - پادیاوند، صفحه ۳۰
- ۵۷ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، کتاب دوم، یونان باستان، ص ۳۹۴
- ۵۸ - پادیاوند، صفحه ۳۵
- ۵۹ - پادیاوند، صفحات ۳۶ و ۳۷
- ۶۰ - سد در - برگردان از پهلوی - سرگرد اورنگ، بخش پنجاه و نهم، صفحات ۹۱ و ۹۲
- ۶۱ - قرآن، سوره یوسف، آیه ۲۸
- ۶۲ - قرآن، سوره نسا، آیه ۳۴
- ۶۳ - بیانات و اعلامیه های امام خمینی، انتشارات امیر کبیر، ص، ۱۱۵
- ۶۴ - مهندس مهدی بازرگان، مصاحبه با مجله MS چاپ امریکا، ژوئن ۱۹۷۹ صفحه ۷
- ۶۵ - کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب نوزدهم، آیات ۳۱ تا ۳۸
- ۶۶ - کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب بیستم، آیات ۱۱ تا ۱۳
- ۶۷ - خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر ایران، ۱۳۷۱ صفحه ۹۸
- ۶۸ - سیاستنامه، فصل چهل و پنجم، صفحه ۲۱۵
- ۶۹ - سیاستنامه، صفحه ۲۳۰
- ۷۰ - شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان، صفحه ی ۴۱۴
- ۷۱ - پادیاوند، صفحه ی ۳۷
- ۷۲ - شاهنامه ی فردوسی، متن کامل، ص ۱۰۳۴
- ۷۳ - موريس معتمد، نماینده اقلیت دینی کلیمیان، مجله اطلاعات هفتگی شماره ۲۹۴۱، اسفند ۱۳۷۸ ص ۷
- ۷۴ - کتاب مقدس، کتاب ارمیاء نبی، باب بیست و یکم، آیه های ۴ تا ۱۴
- ۷۵ - کتاب مقدس، کتاب اشعیا نبی، باب سوم، آیه های ۱۶ تا ۲۶
- ۷۶ - کتاب مقدس، کتاب حزقیال نبی، باب پانزدهم، آیه های ۱ تا ۸
- ۷۷ - کتاب مقدس، کتاب حزقیال نبی، باب بیست و سوم، آیه های ۱ تا ۱۱، ۱۷ تا ۱۹، ۲۵ تا ۳۰، ۳۷ و ۳۸
- ۷۸ - تروعا، صفحه ۱۷۷
- ۷۹ - دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷
- ۸۰ - تروعا، صفحه ۱۷۸
- ۸۱ - خواجه نظام الملک، سیاستنامه، صفحه ۲۵۷
- ۸۲ - سیاستنامه، صفحه ۲۵۶
- ۸۳ - تروعا، صفحه ۱۷۸
- ۸۴ - اسلام در ایران، ایلپایا لویچ پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ۱۹۹۸ آلمان، صفحه ۴۹
- ۸۵ - پوریم، چاپ دوم، صفحه ۱۱۱
- ۸۶ - تروعا، صفحه ۱۷۹
- ۸۷ - یوری ایوانف، صهیونیسم صص ۱۳۱ و ۱۳۲
- ۸۸ - یوری ایوانف، صهیونیسم، ص ۱۲۹
- ۸۹ - یوری ایوانف، صهیونیسم، ص ۱۳۲
- ۹۰ - یوری ایوانف، صهیونیسم، ص ۱۳۳
- ۹۱ - عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۲۳۹
- ۹۲ - اشپولر، تاریخ ایران کمبریج، ص ۲۴۸
- ۹۳ - تحریر تاریخ و صاف، عبدالمحمد آیتی، صص ۱۳۳ و ۱۳۴
- ۹۴ - برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، صص ۲۴۸ و ۲۴۹

- ۹۵ - محمدعلي شيبانكاره اي، مجمع الانساب، ص ۲۷۰
- ۹۶ - عباس اقبال آشتياني، تاريخ مغول، ص ۳۲۸
- ۹۷ - برتولد اشپولر، تاريخ مغول ايران، ص ۲۵۱
- ۹۸ - بيگولوسكاييا، شهرهاي ايران در زمان پارتيان و ساسانيان، ص ۳۹۰
- ۹۹ - بيگولوسكاييا، ص ۳۹۷
- ۱۰۰ - مجتبي مينيوي، وقف نامه ربع رشيدي، ص ۳۶
- ۱۰۱ - تروعا، ص، ۱۸۰
- ۱۰۲ - بيگولوسكاييا، صص، ۵۰۶ و ۵۰۷
- ۱۰۳ - تروعا، ص، ۲۴۲
- ۱۰۴ - تروعا، صص، ۲۴۲ و ۲۴۳
- ۱۰۵ - محمد حسن خان اعتماد السلطنه، صدر التواريخ، چاپ، ۱۳۵۷، ص، ۱۸
- ۱۰۶ - تاريخ يهود ايران، ص، ۴۹۶
- ۱۰۷ - سفرنامه ي پولاك، چاپ ۱۳۶۸ ص ۲۹
- ۱۰۸ - ميرزاه عبدالكريم شيرازي، تاريخ گيتي گشا، چاپ ۱۳۶۸ صص ۳۳۹ تا ۳۴۳
- ۱۰۹ - عبدالحسين نوايي، ايران و جهان، صص ۱۸۵ - ۱۸۶
- ۱۱۰ - سر دنيس راييت، ايرانيان در ميان انگليسي ها، ص، ۱۲۶
- ۱۱۱ - ميرزاه محمد تقى كاشاني، لسان الملك، ناسخ التواريخ، ص، ۶۰۵
- ۱۱۲ - خلسه مشهور به خوابنامه، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به كوشش محمود كتيرايي، تهران ۱۳۴۸، صص ۲۵ و ۱۳۲
- ۱۱۳ - تروعا، ص ۱۸۱
- ۱۱۴ - تروعا، صص، ۳۲ و ۳۳
- ۱۱۵ - تروعا، صص، ۳۳ و ۳۴
- ۱۱۶ - تروعا، ص ۷۰
- ۱۱۷ - تروعا، ص ۷۰
- ۱۱۸ - تروعا، صص ۷۱ و ۷۲
- ۱۱۹ - تروعا، صص ۷۳ و ۷۴
- ۱۲۰ - محمود محمود، تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس، جلد ۷ صص ۵ و ۷
- ۱۲۱ - تقى شاهين، پديدش و فعاليت هاي جمعيت ها و سازمان هاي سياسي در ايران، صص ۵ و ۱۴
- ۱۲۲ - تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس جلد ۵، ص ۲۸
- ۱۲۳ - تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس جلد ۷ ص ۴
- ۱۲۴ - ناهوم ساكالو، تاريخ صهيونيسم، لندن، جلد اول ص ۲۱
- ۱۲۵ - برانديز، درباره صهيونيسم، نيويورك ۱۹۴۲ صص ۲۴ - ۲۶
- ۱۲۶ - سبیرتاريخ نوین يهود، نيويورك ۱۹۶۳، ص، ۲۶۵
- ۱۲۷ - از ماكس نوردو به مردم خود، ص ۵۷
- ۱۲۸ - ماكس نوردو، به مردم خود، ص ۱۶۳
- ۱۲۹ - تروعا، ص ۸۷
- ۱۳۰ - واليجنوفسكي، ت، از فرات تا نيل شماره ۲ كائني ننتي ۱۹۶۸
- ۱۳۱ - كتاب مقدس، سفر تثنيه باب بيستم آيه هاي ۱۰ تا ۱۷
- ۱۳۲ - از فرات تا نيل
- ۱۳۳ - ل، بينسکر، خودآزادي، پتروگراد ۱۹۱۷ ص ۱۲
- ۱۳۴ - خودآزادي، ص ۱۶
- ۱۳۵ - ناهوم ساكالو، تاريخ صهيونيسم، جلد اول، ص ۱۸۹
- ۱۳۶ - تروعا، ص ۷۵
- ۱۳۷ - تروعا، ص ۷۶
- ۱۳۸ - تروعا، پاورقي ص ۱۰۱
- ۱۳۹ - تروعا، ص ۷۸
- ۱۴۰ - ماكس نوردو، به مردم خود، ص ۲۴
- ۱۴۱ - صهيونيسم، يوري ايوانف، صص ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
- ۱۴۲ - تروعا، صص ۲۴۷ و ۲۴۸
- ۱۴۳ - تروعا، ص ۲۴۹
- ۱۴۴ - س، لونبرگ، يهوديان و فلسطين، لندن ۱۹۵۴ ص ۱۳۴

- ۱۴۵ - تروعا، ص ۲۴۵
- ۱۴۶ - تروعا، ص ۲۴۴
- ۱۴۷ - صهيونيستم، صص ۹۲ و ۹۳
- ۱۴۸ - تروعا، صص ۸۲ و ۸۳
- ۱۴۹ - تروعا، ص ۸۷
- ۱۵۰ - تروعا، ص ۸۳
- ۱۵۱ - تروعا، ص ۷۸
- ۱۵۲ - يرواند آبراهاميان، ايران بين دو انقلاب، صص ۴۷۴ و ۴۷۵
- ۱۵۳ - سعید نفیسی، نیمه راه بهشت، تهران ۱۳۳۲ ص ۴۵
- ۱۵۴ - کنکاش دفتر هفتم، تابستان ۱۳۶۹، صص ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۱۵۵ - دکتر نورالدین کیانوری، خاطرات، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صفحه ۱۳۱
- ۱۵۶ - تروعا، ص ۸۳
- ۱۵۷ - ايران بين دو انقلاب ص ۳۸۷
- ۱۵۸ - نشریه راه توده، شماره ۵۷ اسفندماه ۱۳۷۵ ص ۳ ضمیمه
- ۱۵۹ - شوکران اصلاح، عبدالله نوری، ص، ۱۴۳
- ۱۶۰ - کنکاش، دفتر یازدهم، بهار ۱۳۷۳، صص ۱۵۳ و ۱۵۴
- ۱۶۱ - نشریه راه توده، ۵۷، ص ۲ ضمیمه
- ۱۶۲ - دکتر نورالدین کیانوری، خاطرات، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۲ ص ۵۳۶
- ۱۶۳ - تروعا، ص ۸۴
- ۱۶۴ - پول خون، ص ۴۱
- ۱۶۵ - پول خون، ص ۴۴
- ۱۶۶ - تروعا، ص ۸۵
- ۱۶۷ - ايران در آتش، بخش ۲، ص ۱۴۷
- ۱۶۸ - زندگی سیاسی احمدشاه ص ۳۴۱
- ۱۶۹ - زندگی سیاسی احمدشاه ص ۱۵۴
- ۱۷۰ - ح. م. زاوش، نقد و تحقیق در تاریخ معاصر ایران ص ۱۷۷
- ۱۷۱ - تروعا، ص ۸۵
- ۱۷۲ - ۱، لیلیانتال، اسرائیل به چه قیمت، صص ۲۰۷ و ۲۰۸
- ۱۷۳ - تروعا، ص ۸۶
- ۱۷۴ - ايران بين دو انقلاب، ص ۵۱۷
- ۱۷۵ - تروعا، ص ۸۶
- ۱۷۶ - ايران بين دو انقلاب، صص ۵۳۱ و ۵۳۲
- ۱۷۷ - تروعا، ص ۸۸
- ۱۷۸ - تروعا، ص ۸۹
- ۱۷۹ - تروعا، ص ۹۰
- ۱۸۰ - تروعا، ص ۸۱
- ۱۸۱ - اری، بن مناشه، پول خون، ص ۴۲
- ۱۸۲ - پول خون، ص ۸۰
- ۱۸۳ - پول خون، ص ۹۲
- ۱۸۴ - پول خون، ص، ۱۴۰
- ۱۸۵ - پول خون، صص ۷۴ و ۷۵
- ۱۸۶ - پول خون، ص، ۷۹
- ۱۸۷ - پول خون، ص، ۸۲
- ۱۸۸ - پول خون، صص ۸۵ و ۸۶
- ۱۸۹ - پول خون، ص، ۸۲
- ۱۹۰ - پول خون، صص ۱۱۳ و ۱۱۴
- ۱۹۱ - پول خون، صص ۱۳۲ و ۱۳۵
- ۱۹۲ - خبرگزاری جمهوری اسلامی، خرم آباد کیهان ۱۹ دی ماه ۱۳۷۰
- ۱۹۳ - پول خون، صص ۱۸۹ و ۱۹۰
- ۱۹۴ - پول خون، ص ۱۹۲
- ۱۹۵ - محمد قوچانی دوگام به پیش يك گام به پس، ص ۱۰۵

- ۱۹۶ - پول خون، ص ۲۴۱
- ۱۹۷ - محمد قوچاني، دوگام به پيش يك گام به پس، ص ۱۹۵
- ۱۹۸ - دو گام به ... صص ۲۱۰ و ۲۱۱
- ۱۹۹ - كيهان تهران ۲۸، ۹، ۱۳۷۸
- ۲۰۰ - دوگام... ص ۲۱۴
- ۲۰۱ - سرمقاله تهران تايمز، خرداد ۲، ۳، ۱۳۷۸
- ۲۰۲ - محمد قوچاني، بازي بزرگان صص ۱۴ و ۱۵
- ۲۰۳ - نشريه راه توده، شماره ۴۸ خرداد ماه ۱۳۷۵ ص ۶
- ۲۰۴ - نيمروز شماره ۵۴۱ سال يازدهم جمعه ۴ تيرماه ۱۳۷۸ صفحه آخر
- ۲۰۵ - دوگام... ص، ۲۱۶
- ۲۰۶ - دوگام... ص، ۲۳۹
- ۲۰۷ - دوگام ... صص ۲۷۵ و ۲۷۶
- ۲۰۸ - دوگام... صص ۲۷۸ و ۲۷۹
- ۲۰۹ - كتاب مقدس، كتاب دوم پادشاهان باب ۱۷، آيات ۱ تا ۷
- ۲۱۰ - كتاب مقدس، كتاب دوم پادشاهان باب ۱۸ آيات ۱۱ تا ۱۷
- ۲۱۱ - عليرضا نوري زاده، كيهان لندن، پنجشنبه اول ارديبهشت ۱۳۷۹ شماره، ۸۰۳ صفحه ۴
- ۲۱۲ - اشكان (حسن) تشكري، كتاب ايده هاي ملي رئيس جمهور ص ۱۴۶